صرف ساده

محمد رضا طباطبایی

۲۲۷

صرف ساده

بضمیمهٔ

صرف مقدّماتی

مؤسسهٔ انتشارات دارالعلم تلفن : ۷۴۴۲۹۸
۷۴۴۲۹۹

طباطبایی، محمدرضا ، ۱۳۲۷ -
صرف ساده بضمیمه صرف مقدماتی/ مولف محمدرضا طباطبائی.— قم: موسسه انتشارات دارالعلم، ۱۳۷۳.
۳۰۷ ص.
۳۰۰۰ ریال.
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
این کتاب در سال ۱۳۶۶ و ۱۳۶۹ بطور مجزا توسط همین ناشر منتشر شده است.
چاپ چهل و پنجم: ۱۳۷۸.
۶۵۰۰ ریال :ISBN 964-5976-15-4
۱.زبان عربی -- صرف. الف.عنوان. ب.عنوان: صرف مقدماتی.

PJ۶۲۰۳/ط۲۳ص۴۴ ۴۹۲/۷۵

مؤسسه انتشارات دارالعلم

صرف ساده (به ضمیمه صرف مقدماتی)

مؤلف: سید محمد رضا طباطبائی
ناشر / مؤسسه انتشارات دارالعلم
تیراژ / ۵۰۰۰جلد
قیمت / ۲۹۵۰ تومان
نوبت چاپ / شصت و نهم ۱۳۸۸
قطع و صفحه / وزیری ۳۰۸ صفحه

دفتر مرکزی / قم خیابان ارم، مقابل کوچه ۲۰، پلاک ۳۵۷
تلفن / ۹ – ۷۷۴۴۲۹۸ فکس / ۷۷۴۱۷۹۸، تلفن انبار / ۲۹۱۰۱۷۷
دفتر تهران / خیابان انقلاب، ۱۲ فروردین، ساختمان تجاری ناشران
طبقه همکف شماره ۱۸ / ۱۶ تلفن: ۶۶۹۷۳۸۰۹-۶۶۹۵۵۴۰۵

چاپ / شرکت چاپ قدس قم، تلفن ۷۷۳۱۳۵۴ فکس ۷۷۴۳۴۴۳

www.darolelm.com

ISBN978-964-5976-15-4

فهرست صرف مقدّماتی

فهرست صرف ساده

«بسم‌الله الرّحمن الرّحیم»

تقریباً بلافاصله پس از انتشار کتاب «صرف‌ساده» و روشن‌شدن این معنی که کتاب مذکور علیرغم نام خود، چندان هم ساده نیست، این پیشنهاد از طرف صاحبنظران مطرح و تکرار می‌گردید که خوبست کتاب مختصری بعنوان پیش‌درآمد بر صرف‌ساده معرفی و یا تهیّه گردد تا هم زمینه را برای فراگیری صرف‌ساده آماده‌تر نماید و هم تکرار مطالب صرفی ضمن دو کتاب، موجب رسوخ بیشتر آنها در اذهان گردد.

در تابستان ۱۳۶۹ فراغتی حاصل شد و کتاب «صرف‌مقدّماتی» که فشرده‌ای از صرف‌ساده است تهیه گردید. تجربه چند سال اخیر پس از انتشار آن، حکایت از تأمین دو غرض فوق در حدّ مطلوبی دارد خصوصاً که صرف‌مقدّماتی +صرف‌ساده، بیش از «صرف‌ساده» به تنهایی وقت نمی‌گیرد زیرا همان مقدار وقتی‌که مصروف «صرف‌مقدّماتی» می‌گردد از وقت لازم برای «صرف‌ساده» بدلیل سرعتی که میسّر می‌گردد کسر می‌شود، بنابراین خواندن «صرف‌مقدّماتی» را قبل از پرداختن به «صرف‌ساده» به همهٔ طلّاب ارجمند و دانشجویان عزیز توصیه می‌نماییم.

یادآور می‌شود که شرحی بر صرف‌ساده توسط بعضی از فضلاء این مدرسه در دست تهیه است که امیدواریم هرچه زودتر تکمیل و در دسترس علاقمندان قرار گیرد.

قم - مدرسهٔ‌شهیدین - محمّدرضا طباطبائی

۷۳/۵/۳

بسمه‌تعالیٰ

کتاب صرف‌ساده پس از سالها تدریس در مدرسه حقّانی و مراکز دیگر علمی در حوزهٔ علمیّهٔ قم و یا حوزه‌های دیگر و اظهارنظرهای گوناگون از ناحیهٔ مدرّسین و فضلا با دقّتهای فراوان و تجدیدنظر و اصلاحات زیاد در ناحیهٔ عبارات و مفاهیم بشکل موجود آماده نشر گردید. با توجّه به تلاشهای وافر و موشکافیهای بسیار، از اعتماد زیادی برخوردار است و اطمینان کامل هست که خللها بحدّاقلّ رسیده باشد. هرچند هیچ محصول فکر انسانی خالی از خلل نمی‌باشد.
والله ولیّ التّوفیق وله الشّکر وعلیه التّکلان.

ابوالقاسم خزعلی ـ احمد جنّتی
۱۳۶۱/۳/۲۹

مقدّمه
استاد شهید
آیة‌الله قدّوسی تدّس سرّه
«بسمه‌تعالی»

موضوع اصلاح کتب درسی در حوزه‌های علمیه در سالهای اخیر بحثی است که مورد استقبال همگان قرار گرفته و تقریباً در همهٔ محافل علمی با شوق وافری از آن سخن می‌گویند. مدرسهٔ منتظریهٔ قم که مسئولیت اجراء برنامهٔ خاصی[1] را در گوشه‌ای از این حوزهٔ مقدّسه بعهده گرفته، بعلّت درک نیاز بیشتر به اصلاح کتب موجود از ابتداء تأسیس تاکنون هیچگاه از این فکر غافل نبود و مترصّد فرصتی بود که بتواند این وظیفه خطیر را انجام دهد.

و اینک که باعنایات خاصّهٔ حضرت ولی‌عصر ارواحنافداه موفق شده‌است اولین‌قدم رابسوی‌این هدف‌مقدس‌از ابتدائی‌ترین کتب‌موردنیامحصّلین (صرف)بردارد‌خداوندبزرگ‌رابراین‌نعمت شاکر وتوفیق‌ادامهٔ‌خدمتگزاری رااز‌اوخواهان‌است.

بر اهل فضل و ادب پوشیده نیست که کتب صرفی که از سالیان دراز در حوزه‌های علمیه مورد استفاده است با کمال اتقان و صحّتی که دارد دارای نواقصی از این قبیل است.

۱ ـ ترتیب مباحث مبتنی بر اصول آموزشی صحیح نیست، بدون مناسبت فصلی پس از فصلی و حتّی گاهی در یک فصل بحثی که می‌بایست جلوتر باشد عقب‌تر قرار گرفته است.

۲ ـ دوره‌های‌ابتدائی (مانند کتابهای‌شرح‌امثله، صرف‌میر، تصریف‌و...) بیشتر و یا فقط‌درباره‌ٔفعل بحث‌کرده آنهم‌بطورناقص و از اسم که رکن دیگر موضوع علم صرف است یا بحثی بمیان نیامده و یا خیلی مبهم و مجمل است آنهم از مطالب‌غیرمهم!

۳ـ دوره‌های ثانوی (از قبیل شرح نِظام، شرح رضی و...) اولاً از تمام مباحث صرفی بحث نکرده و قسمت زیادی از این مباحث را بکتب نحو واگذارده‌اند ثانیاً تفصیل زیاد بعضی مباحث و بیان مطالب پراکنده موجب این شده است که این کتب از سطح کتب‌درسی خارج شده، به متخصّصین فن اختصاص یابد.

۴ ـ پیچیدگی عبارت و سنگینی سبک، سبب خستگی و ملالت و بالنتیجه موجب اتلاف وقت بیشتر مراجعه‌کنندگان و یا همهٔ آنها شده و کیفیت چاپ نیز پیرایهٔ نامطلوبی را بر آن افزوده است.

این کتاب که بکوشش مدرسهٔ منتظریّه[۲] و با نظارت دوتن از اساتید محترم حوزه جناب آقای خزعلی و جناب آقای جنّتی دامت‌برکاتهما جمع‌آوری شده نتیجه بررسی بیش از ۲۰ کتاب صرفی قدیم و جدید است که پس از یکدوره تدریس و سنجش قدرت فراگیزی محصّل اینک در دسترس عموم قرار می‌گیرد و دارای امتیازات زیر است:

۱ ـ مباحث این کتاب بشکل مسائل ریاضی و زنجیروار مترتّب بر هم است بطوری‌که جلو یا عقب‌افتادن فصلی از فصل دیگر شایسته نیست.

۲ ـ از بکاربردن عبارات مغلق و پیچیده خودداری شده و در حفظ روانی عبارات و وضوح و روشنی مطالب حتی‌الامکان سعی شده است.

۳ ـ باتوجّه بمقتضیات زمان مطالب درحدّی که برای یک محصّل ضروری ولازم است بیان گردیده و از تفصیلات و مطالب بالاتری که فقط بدرد متخصّصین این فن می‌خورد خودداری شده است.

۴ ـ برای تمام مباحث و مسائل پرسش و تمرینهای مناسب تهیه شده، بدیهی است حل این تمارین در ورزیدگی و دقّت‌نظر و جلوگیری از سطحی‌پرورش‌یافتن محصّل سهم بسزائی دارد.

۵ ـ تمام مطالب از منابع معتبر و کتب متقن گرفته شده و از إعمال‌نظر و سلیقه خودداری شده است....

من‌الله التوفیق وعلیه التکلان
علی قدّوسی، ۱۳۵۵ هـ. ش.

---

۲. برنامهٔ درسی ـ تربیتی سابق مدرسهٔ منتظریه که به ابتکار شهید مظلوم آیة‌ا... دکتر بهشتی قدّس سرّه تنظیم شده بود و بدست شهید آیة‌ا... قدّوسی رضوان‌ا... تعالی علیه اجراء می‌گردید، در سال ۱۳۶۳ توسط جمعی از اساتید بزرگ حوزه و همکاران دو شهید فوق‌الذّکر (حضرات آیات مشکینی، صانعی و جنّتی دامت‌أظلالهم) به مدرسهٔ جدیدی که بنام (مدرسهٔ شهیدین بهشتی و قدّوسی «ره») تأسیس گردید منتقل شد. و خدای را سپاس که هم‌اکنون آن سبک و برنامه در حدّ نسبتاً خوبی در بسیاری از مدارس حوزهٔ علمیّهٔ قم و حوزه‌های دیگر باجراء گذاشته شده است. «مؤلّف»

صــرف مقدماتی

فشرده‌ای از صرف ساده

ص ۱۷

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمد لله ربّ العالمین والصّلوه علی سیّدنا محمّد واله الطّیّبین

ولعنه الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدّین

مقدّمه

۱ـ تعریف علم صرف : علم صرف می آموزد چگونه کلمه ایرا بصورتهای گوناگون در آوریم تا معانی مختلف بدست آید مثلا کلمه «عِلْم» (بمعنی دانستن) را طبق قواعد صرفی بصورتهای: عَلِمَ، یَعْلَمُ، اِعْلَمْ و... در می‌آوریم تا معانی: دانست، میداند، بدان و... بدست آید ویا کلمه «رَجُل» (به معنی مرد) را بصورتهای رِجال ورُجَیْل در می‌آوریم تا معانی: مردها ومرد کوچك حاصل شود.

۲ـ فایده علم صرف: در هر زبانی بسیاری از کلمات از یکدیگر گرفته می‌شوند مثلا در فارسی کلمات: گفتم، گفتی، گفت، گفتیم، گفتید، گفتند، می‌گفتم... خواهم گفت... از ماده «گفتن» گرفته شده‌اند. بنابر این باید علم صرف را بیاموزیم تا کلمات را بشناسیم وبه معانی آنها پی ببریم

ونیز بتوانیم برای معانی منظور کلمات مناسب بسازیم. از آنچه گذشت روشن شد که فایده علم صرف شناختن کلمه ومعنی آن وقدرت بر ساختن کلمه‌است.

۳ـ تعریف کلمه: کلمه لفظ مفردی است که دارای معنی باشد وبـه آن لفظ «مُسْتَعْمَـل» هم می‌گوینـد در برابر لفظ بی معنی که لفظ «مُهْمَل» نام دارد.

۴ـ اقسام کلمه: کلمات عربی ـ مانند کلمات هر زبان دیگر ـ به سه دسته تقسیم می‌شوند: فعل، اسم، حرف.

فعل کلمه ایست که بر معنای مستقلّی دلالت کند وزمان آن را نیز برساند مانند حَسُنَ (نیکوشد)، یَذْهَبُ (میرود)، اِذْهَبْ (برو).

اسم کلمه ایست که بر معنای مستقلّی دلالت کند بدون دلالت بر اقتران آن معنی به زمان مانند: عِلْم (دانستن) مال (ثروت).

حرف کلمه ایست که معنی آن مستقل نیست وربط بین کلمات دیگر است مانند في (در) در جمله «دَخَلْتُ فِي الْمَدْرَسَه» ومِن (از) در جمله «خَرَجْتُ مِنَ الدّار».

توجه کنید:

صورت وشکل حرف همیشه ثابت است لذا در علم صرف از حرف، بحث نمی‌شود وهر کجا لفظ «کلمه» آورده شد فقط فعل واسم مقصود است بنابر این مباحث این کتاب در دو بخش فعل واسم عنوان می‌گردد.

پرسش وتمرین

۱ـ علم صرف چه علمی‌است؟

۲ـ علم صرف در باره چه چیز بحث میکند؟

۳ـ کلمه ولفظ مهمل با هم چه فرقی دارند؟

۴ـ اسم وفعل را تعریف کنید؟

۵ ـ چرا در علم صرف از حرف بحث نمی‌شود؟

۵ ـ جامد ومشتقّ: کلمه یا جامد است یا مشتق. «جامد» کلمه‌ای است که از کلمه دیگر گرفته نشده باشد یعنی حروف آن ابتداءً از حروف الفباء گرفته شده باشد مانند: حَجَر (سنگ)، عِلْم (دانستن).

«مشتق» کلمه ایست که از کلمه دیگر گرفته شده باشد مانند: عالِم (دانا)، عَلِمَ (دانست).

کلمه ایرا که مشتق از آن گرفته شده باشد اصل آن کلمه می‌نامند اصل ومشتقات آنرا «کلمات همجنس » می‌گویند.

۶ـ حروف اصلی وزائد: از حروف کلمه حرفی را که در تمام کلمات همجنس آورده شود «حرف اصلی» وآنرا که در بعضی آورده شود نه در تمام، «حرف زائد» می‌نامند، مثلا «در کلمات عِلْم، عالِم، مَعْلوم و... حروف «ع ل م » اصلی وبقیه زائدند.

* * *

۷ـ ابنیه کلمه: کلمه‌در زبان عربی دارای شش بناء است زیرا یا سه حرف اصلی دارد که به آن «ثُلاثی» می‌گویند ویا چهار حرف اصلی که به آن «رُباعی» گفته میشود ویا دارای پنج حرف اصلی است که آنرا «خُماسی» نامیده‌اند. هر کدام از این سه قسم یا بدون حرف زائد است که به آن «مُجرد» می‌گویند ویا دارای حرف زائد است که «مُزیدٌ فیه» نامیده می‌شود به مثالهای زیر توجه نمایید:

ثلاثی
مجرد: عَلِمَ، رَجُل
مزید: اَعْلَمَ، رِجال

رباعی
مجرد: دَحْرَجَ، جَعْفَر
مزید: تَدَحْرَجَ، جَعافِر

خماسی
مجرد: سَفَرْجَل
مزید: خَنْدَریس

توجه کنید:

خماسی بودن مختص به اسم است وفعل یا ثلاثی است یا رباعی.

* * *

پرسش وتمرین

۱ـ فرق بین مشتق وجامد را بیان کنید؟

۲ـ در دسته‌های زیر حروف اصلی وزائد را معین کنید «خُروج، خارِج، اِخْراج، مَخْرَج، خَرْج، خَراج، خَرّاج، مَخارِج»، «صَبْر، اِصْطِبار، صَبُور، صابرین، یَصْبِرُ، اِصْبِر، صابِر».

۳ـ اسم چند بناء دارد وفعل چند بناء؟ برای هر کدام از ابنیه چند مثال جدید بزنید.

۸ ـ وزن: برای اینکه حروف اصلی کلمه از حروف زائد مشخص شود، سه حرف (ف ـ ع ـ ل) را بترتیب بجای حروف اصلی بکار می‌برند. مثلا «می‌گویند کَتَبَ بر وزن فَعَلَ وعَلِمَ بر وزن فَعِلَ است ونسبت به کلمه‌ای که بیش از سه حرف اصلی داشته باشد لام وزن تکرار میشود. پس دِرْهَم بر وزن فِعْلَل وسَفَرْجَل بر وزن فَعَلْلَل است.

فایده دانستن وزن کلمات تشخیص حروف است که بوسیله آن می‌توان نوع وبناء کلمه را شناخت.

تبصره:

در کلمه، حرفی را که برابر «ف» است فاء الفعل، حرفی را که مقابل «ع» است عینُ الفعل وحرفی را که مقابل «ل» است لامُ الفعل می‌نامند.

* * *

۹ـ صحیح، مُعْتَلّ، مَهْمُوز، مُضاعَف، سالِم:

کلمه از نظر چگونگی حروف اصلی سه تقسیم دارد.

۱ـ صحیح ومعتلّ: کلمه‌ای را که هیچکدام از حروف اصلی آن حرف علّه نباشد صحیح گویند وکلمه‌ای را که یك یا چند حرف اصلی آن حرف علّة باشد مُعْتَلّ مینامند. حروف علّه عبارتند از واو، یاء والف. وسایر حروف را صحیح می‌گویند. بنابر این کلمه صحیح مثل: سَلِمَ، سالِم وکلمه معتلّ مانند قَوْل (گفتار)، یُسْر (آسانی)، باعَ (فروخت).

معتلّ هفت قسم است:

۱ـ معتل الفاء که آنرا مثال گویند مانند: یُسُرُ و وَقْت.

۲ـ معتل العین که آنرا اَجْوَف می‌نامند مانند: خافَ و بَیْع.

۳ـ معتل اللّام که آنرا ناقص گویند مانند: دَعا، ورَمْی.

۴ـ معتل الفاء واللام که آنرا لفیف مفروق گویند مانند: وَفیٰ ووَحْی.

۵ـ معتل العین واللّام که آنرا لفیف مقرون گویند مانند: لَوٰی وحَیّ.

۶ـ معتل الفاء والعین که آنرا نیز لفیف‌مقرون گویند مانند: وَیْل.

۷ـ معتل الفاء والعین واللام مانند: واو ویاء که در اصل «وَوَو»و «یَیَی» بوده است.

۲ـ مهموز وغیر مهموز: کلمه‌ای را که یك یا چند حرف اصلی آن همزه باشد مهموز می‌نامند ومهموز بر سه قسم است: مهموز الفاء مانند: أَمَرَ، مهموز العین مانند: سَأَلَ، مهموز اللام، مانند: بَرَأَ.

۳ـ مضاعف وغیر مضاعف: کلمه‌ای را که عین الفعل ولام الفعل یا فاء الفعل وعین الفعل آن همجنس باشد مضاعف نامند مانند: مَدَّ، حَجَّ، بَبْر.

تتمّـه: کلمه‌ای را که نه معتّل باشد ونه مهموز ونه مضاعف، سالم می‌نامند مانند: ضَرَبَ وبَقَر.

تبصره۱: تقسیمات فوق مخصوص ثلاثی است ورباعی وخماسی این انقسام را ندارند، فقط به مثل زَلْزَلَ وسَلْسَلَ «مضاعف» گفته شده‌است.

تبصره ۲: حرف علهّ را اگر ساکن باشد حرف «لین» نامند مانند: قَوْل، دار، حرف لین را اگر حرکت ما قبلش با آن مناسب باشد، حرف «مَدّ» می‌نامند مانند: دار، أمیر.

حرکت مناسب با واو، ضمّه است ومناسب با یاء، کسره ومناسب با الف ، فتحه. بنابر این الف همیشه حرف مدّ است.

تبصره ۳: مضاعف ثلاثی در معرض ادغام است وادغام این است که دو حرف پهلوی هم را از یك مخرج ادا کنیم بطوریکه در تلفظ بین آنها فاصله نیافتد. در اینصورت حرف اول را «مُدْغَم» وحرف دوم را «مَدْغَمٌ فیه» گویند وغالبا هر دو را بصورت یك حرف وگاهی آنها را جدای از هم می‌نویسند. مانند مَدَدَ ← مَدَّ، اَلْرَجُل ← اَلرَّجُل.

تبصره ۴ـ همزه وحروف علّه در معرض تغییرند. تغییر همزه را «تخفیف» گویند وآن به دو صورت است: قلب وحذف.

تخفیف قلبی: هرگاه در کلمه‌ای همزه ساکن بعد از همزه متحرّك قرار

گیرد، همزه ساکن را به حرف مدّ تبدیل می‌کنند. مانند: اِءمان ← ایمان ولی اگر همزه ساکن بعد از حرف متحرکی غیر از همزه قرار گیرد تبدیل آن به حرف مدّ جایز است نه واجب مانند: شُؤم ← شُوم.

تخفیف حذفی: قاعده مشخصی ندارد وسَماعی است مانند: اُؤْخُذْ ← خُذْ، اُؤْكُلْ ← كُلْ.

تغییر حرف علّه را «اِعْلال» گویند واعلال حرف علّه بر سه قسم است: سکون وقلب وحذف. که اِعمال هر کدام طبق قواعد خاص ودر شرایط معیّنی صورت می‌گیرد.

پرسش وتمرین

۱ـ تخفیف همزه در کدامیك از کلمات زیر جائز است ودر کدام واجب؟ چرا؟ اَءْدَم، اَءْداب، مُؤَدَّب، اَءْخَر، اَءْمَنَ، اُؤْتِیَ، بارِئ، اِءْذان، اَءْذَر، تَأسیس ، مُؤاخات، مُؤمِن، یُؤمِنُ، مُؤَیِّد، فِئَه، بَأس ، مِئْزَر، سائِر جائِز، مَسائِل.

۲ـ اصطلاحات زیر را معنی کنید، جرف علّه، اعلال، حرف صحیح، حرف لین حرف مدّ، کلمهٔ: مضاعف، مهموز، صحیح، معتلّ، مثال، اجوف، ناقص ، لفیف مفروق، لفیف مقرون، سالم.

* * *

بخش اول

فعل

مقدّمه

۱ـ تعریف وتقسیم: فعل کلمه‌ای است که بر وقوع کار یا پدیدار شدن حالتی در زمان گذشته یا حال یا آینده دلالت کند. واقع شدن کار مانند ضَرَبَ «زد»، یَضْرِبُ «دارد میزند یا خواهد زد»، اِضْرِبْ «بزن». وپدیدار شدن حالت مانند حَسُنَ «نیکوشد»، یَحْسُنُ «نیکو می‌شود»، اُحْسُنْ «نیکو شو».

فعل بر سه قسم است: ماضی، مُضارِع، امر. فعل ماضی فعلی است که بر وقوع کار یا حالتی در زمان گذشته دلالت کند مانند ضَرَبَ و حَسُنَ، فعل مضارع فعلی است که بر وقوع کار یا حالتی در زمان حال یا آینده دلالت کند مانند یَضْرِبُ ویَحْسُنُ وفعل امر فعلی است که بر طلب ایجاد کار یا حالتی دلالت نماید مانند اِضْرِبْ واُحْسُنْ.

۲ـ اصل فعل (مصدر): فعل از مصدر گرفته میشود ومصدر کلمه‌ای است که تنها بر وقوع کار یا حالتی دلالت کند مانند: خُروج «خارج شدن» حُسْن «نیکو شدن».

آنچه مستقیما از مصدر گرفته می‌شود فعل ماضی است وامّا مضارع از ماضی گرفته می‌شود وامر از مضارع:

مصدر ← ماضی ← مضارع ← امر.

۳ـ معلوم ومجهول: فعل یا معلوم است یا مجهول. فعل معلوم فعلی است که فاعلش در کلام ذکر شده باشد. مانند: ضَرَبَ زَیْدٌ بَکراً (زید بکر را زد).

وفعل مجهول فعلی است که فاعلش ذکر نشود وبه مفعول نسبت داده شود. در این صورت مفعول را چون بجای فاعل گذاشته شده‌است «نائب فاعل» می‌گویند مانند: ضُرِبَ بَکْرٌ (بکر زده شد).

فعل مجهول را مستقیما از مصدرنمی‌گیریم بلکه ماضی آن از ماضی معلوم ومضارع آن از مضارع معلوم وامر آن از مضارع مجهول گرفته میشود: ماضی معلوم ← ماضی مجهول، مضارع معلوم ← مضارع مجهول ← امر مجهول.

۴ـصیغه‌های فعل: فاعل‌یا نائب فاعل یا غائب است یا مخاطب ویا متکلّم، به همین مناسبت فعل را در این سه حالت به ترتیب غائب مخاطب ومتکلّم می‌نامند.

دو فعل غائب ومخاطب با مذکر یا مؤنّث بودن فاعل یا نائب فاعل

ونیز با مفرد یا مثنیّ ویا جمع بودن آن تغییر می‌کند ودر هر مورد صورت خاصی دارد. وفعل متکلّم فقط با مفرد یا غیر مفرد بودن فاعل یا نائب فاعـل تغییر می‌کند ودارای دو صورت است، هر کدام از صور فوق را «صیغـه» می‌گوینـد وآن را به نام فاعل یا نائب فاعـل می‌خوانند. مثلا می‌گویند: صیغه مفرد مذکر غائب، صیغه مثنّای مذکر غائب، صیغه جمع مذکر غائب وهمینطور...

از آنچه گذشت روشن شد که فعل غائب دارای شش صیغه است وفعل مخاطب نیز دارای شش صیغه وفعل متکلّم دارای دو صیغه ودرنتیجه هر فعل دارای ۱۴ صیغه می‌باشد.

- غایب
  - مذکر
    - ۱ـ مفرد
    - ۲ـ مثنّی
    - ۳ـ جمع
  - مونّث
    - ۴ـ مفرد
    - ۵ ـ مثنّی
    - ۶ـ جمع
- مخاطب
  - مذکّر
    - ۷ـ مفرد
    - ۸ ـ مثنّی
    - ۹ـ جمع
  - مؤنّث
    - ۱۰ـ مفرد
    - ۱۱ـ مثنّی
    - ۱۲ـ جمع
- متکلّم
  - ۱۳ـ مفرد (وحده)
  - ۱۴ـغیر مفرد (مع الغیر)

۵ـمباحث‌بخش‌اول: مطالب این بخش در ضمن سه عنوان بحث می‌شود که عبارتند از: ۱ـ ثلاثی مجرّد ۲ـ ثلاثی مزید ۳ـ رباعی.

توضیح:

فعل «مجرد» به فعلی می‌گویند که در صیغه اول ماضی آن حرف

زائد نباشد وفعل «مزید فیه» به فعلی گفته می‌شود که صیغه اول ماضی آن، دارای حرف زائد باشد.

پرسش وتمرین

۱ـ فاعل، نائب فاعل، معلوم ومجهول را در جملات زیر معیین کنید: قرأ زیدٌ الکتابَ، قُرِءَ الْکِتابُ، کَتَبْتُ الدَّرْسَ ، کُتِبَ الدَّرْسُ، اَکَلَتْ فاطِمةُ الْخُبْزَ، اُکِلَ الْخُبْزُ، شَرِبْتُ الْماءَ، شُرِبَ الْماءُ، عُرِفَ زَیدٌ، سَأَلَ التلْمیذُ، نَصَرَ عَلِیٌّ، قُتِلَ الْحُسَینُ (ع).

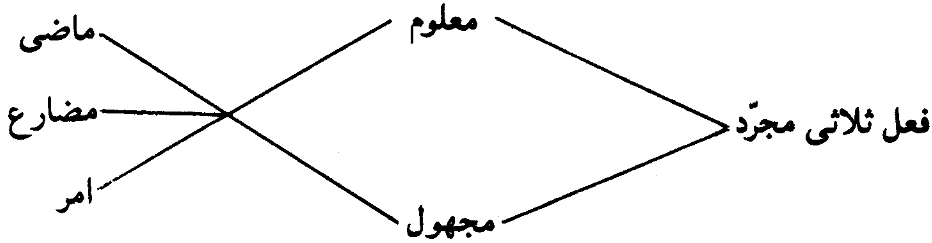
۲ـ فعل غائب، مخاطب، متکلّم را تعریف کرده برای هر کدام بفارسی مثال بزنید.

۳ـ هر کدام از اقسام فعل معلوم ومجهول از چه گرفته می‌شوند؟

* * *

مبحث اول

ثلاثی مجرّد



فصل ۱ـ ماضی معلوم:

ماضی معلوم ثلاثی مجرد از مصدر گرفته می‌شود. برای گرفتن آن از مصدر باید حرف زائد مصدر را ـ اگر دارای حرف زائد یست ـ انداخت فاء الفعل ولام الفعل را مفتوح وعین الفعل را متحرك نمود (نوع حرکت عین الفعـل در ماضی هر مصدر سَماعی است) بنابر این ماضی ثلاثی مجرد معلوم بر یکی از این سه وزن است:

فَعَلَ، فَعِلَ، فَعُلَ، مانند: ذَهاب (رفتن) ← ذَهَبَ (رفت)، عِلْم

(دانستن) ← عَلِمَ (دانست)، حُسْن (نیکو شدن) ← حَسُنَ (نیکوشد).

صیغه‌ها: هر کدام از سه وزن فوق خود «صیغه اول» است سایر ۱۳ صیغه را از صیغه اول می‌گیریم بگونه ای که مجموع آنها بصورت زیر در آید:

فَعَلَ فَعَلا فَعَلُوا فَعَلَتْ فَعَلَتا فَعَلْنَ
فَعَلْتَ فَعَلْتُما فَعَلْتُم فَعَلْتِ فَعَلْتُما فَعَلْتُنَّ
فَعَلْتُ فَعَلْنا

وهمینطور است صرف صیغه‌های دو وزن دیگر (فَعِلَ وفَعُلَ)[1].

ضمائر: از آنچه گذشت دانستیم که علامت صیغه‌های ماضی ثلاثی مجرد معلوم بترتیب عبارتست از:

«ا و تْ تا نَ تَ تُماتُم تِ تُماتُنَّ تُ نا» هر کدام از این علامتها را «ضمیر» می‌نامند بجز «ت» در صیغه‌های ۴و۵ که فقط علامت تانیث فاعل است نه ضمیر.

ضمیر دو صیغه ۱و۴ به ترتیب هو وهی است که چون مقدر است به آن «ضمیر مستتر» وسایر ضمایر را «ضمیر بارز» می‌گویند.

ضمیر بجای اسم می‌نشیندازاینرو اگر بعد از فعلی فاعل بصورت اسم ظاهر آورده شود آن فعل خالی از ضمیر «بارز یا مستتر» خواهد بود می‌گوییم: ذَهَبَ الرَّجُل، ذَهَبَ الرَّجُلانِ، ذَهَبَ الرِّجال، قالَتْ هِندٌ، قالت ـ

---

(۱) در آوردن کلمه ای را بصورت‌های (صیغه‌های) مختلف «صرف کردن» گویند بنابر این صرف کردن فعل عبارت است از ذکر کردن صیغه‌های چهارده گانه آن.

النّساء.

پرسش وتمرین

۱ـ فعل را تعریف کنید؟

۲ـ چرا ماضی ثلاثی مجرد معلوم سه وزن‌دارد؟

۳ـ در ماضی ثلاثی مجرد معلوم علامتهای زیر مخصوص چه صیغه‌هایی هستند؟: و، تا، نَ، تَ، تُما، تِ، تُ.

۴ـ افعال زیر را صرف کنید: سَأَلَ، عَظُمَ، شَهِدَ.

فصل ۲ـ مضارع معلوم

مضارع معلوم ثلاثی مجرد از ماضی آن گرفته میشود بدین طریق: ابتدا یك یاء مفتوح «یَـ» بر سر ماضی (صیغه اول ماضی) در آورده سپس فاء الفعـل را ساکن ولام الفعل را مضموم می‌کنیم، حرکت عین الفعل مضارع نیز سُماعی است وممکن است مفتوح یا مکسور ویا مضموم باشد .

بنابر این مضارع ثلاثی مجرد معلوم نیز سه وزن دارد: یَفْعَلُ، یَفْعِلُ، یَفْعُلُ مانند ذَهَبَ ← یَذْهَبُ (دارد می‌رود یا خواهد رفت) ، ضَرَبَ ← یَضْرِبُ (دارد می‌زند یا خواهد زد)، قَتَلَ ← یَقْتُلُ (دارد میکشد یا خواهد کشت).

صیغه‌ها: هر کدام از سه وزن فوق «صیغه اوّل» مضارع‌است و۱۳ صیغه دیگر را از صیغه اوّل می‌گیریم بنحو یکه مجموع آنها بصورت زیر

در آید:

يَفْعَلُ	يَفْعَلانِ	يَفْعَلُونَ	تَفْعَلُ	تَفْعَلانِ	يَفْعَلْنَ
تَفْعَلُ	تَفْعَلانِ	تَفْعَلُونَ	تَفْعَلينَ	تَفْعَلانِ	تَفْعَلْنَ
		أَفْعَلُ	نَفْعَلُ		

وهمچنین است صرف صیغه‌های دو وزن دیگر (يَفْعِلُ و يَفْعُلُ).

توجّه کنید:

یاء، تاء، همزه ونون (حروف أَتَيْن) را که در اوّل صیغه‌های مضارع قرار دارند «حروف مضارَعه» یا «علامت فعل مضارع» می‌نامند، این حروف در مضارعی که ماضی آن چهار حرفی باشد مضموم ودر مضارعی که ماضی آن کمتر از چهار حرف یا بیشتر از آن باشد مفتوح می‌باشند.

ضمائر: الف در تثنیه‌ها، واو در جمعهای مذکر، نون در جمعهای ـ مؤنث، یاء در مفرد مؤنث مخاطب، ضمائر بارز فاعل است. در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳و۱۴ ضمیر فاعل مستتر است یعنی در صیغه ۱ هو، در صیغه ۴ هی، در صیغه ۷ أَنْتَ، در صیغه ۱۳ أَنَا ودر صیغه ۱۴ نَحْنُ.

توجه کنید:

در فعل مضارع دو صیغه جمع مونث مبنی وبقیه صیغه ها معرب است، صیغه های معرب بخودی خود مرفوع می‌باشند. علامت رفع در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳و۱۴ ضمه لام الفعل ودر تثنیه ها ، جمعهای مذکر ومفرد مؤنث مخاطب نون آخر صیغه است که به آن نون عوض رفع می‌گویند.

در دو صیغه جمع مؤنث (۶و ۱۲) نون مفتوحه ضمیر است نه

علامت رفع.

گاهی بر سر فعـل مضارع عواملی درمیآید که آنرا ـ صیغه‌های معـرب آنرا ـ مجزوم ویا منصوب میکند. از مضارع مجزوم ومنصوب در فصلهای ۱۵ و ۱۶ بحث خواهـد شد.

پرسش وتمرین

۱ـ فعل مضارع را تعریف کنید.

۲ـ مضارع ثلاثی مجرد معلوم چند وزن دارد؟ چرا؟

۳ـ مضارع ثلاثی مجرد معلوم از چه گرفته می‌شود وچگونه؟

فصل ۳ـ ابواب ثلاثی مجرد:

باید دانست که مضارع «فَعَلَ» ممکن است بر یکی از سه وزن «یَفْعَلُ، یَفْعِلُ، یَفْعُلُ» ومضارع فَعِلَ ممکن است بر یکی از دو وزن «یَفْعَلُ، یَفْعِلُ» بیاید ومضارع «فَعُلَ» فقط بر وزن «یَفْعُلُ» می‌آید. بعبارت دیگر در فعل ثلاثی مجرد معلوم به این چند گونه «ماضی مضارع» برخورد خواهیم کرد:

(۱) فَعَلَ یَفْعَلُ — مانند مَنَعَ یَمْنَعُ

(۲) فَعَلَ یَفْعِلُ — مانند ضَرَبَ یَضْرِبُ

(۳) فَعَلَ یَفْعُلُ — مانند نَصَرَ یَنْصُرُ

(۴) فَعِلَ یَفْعَلُ — مانند سَمِعَ یَسْمَعُ

(۵) فَعِلَ یَفْعِلُ — مانند حَسِبَ یَحْسِبُ

(۶) فَعُلَ يَفْعُلُ مانند كَرُمَ يَكْرُمُ

هر كدام از اين اقسام «ماضى مضارع» را «باب» مى‌نامند. بنابر اين فعل ثلاثى مجرد داراى شش باب است.

فصل ۴ـ امر معلوم:

فعل امر از مضارع گرفته مى‌شود. البته نه اينچنين كه صيغه اول آن از مضارع وبقيه صيغه‌ها از صيغه اول، بلكه هر كدام از صيغه‌هاى آن از همان صيغه مضارع گرفته مى‌شود. شش صيغه غائب ودو صيغه متكلم با در آوردن لام امر بر سر مضارع ساخته مى‌شود وشش صيغه مخاطب با تغيير خاصى در صيغه مضارع، لذا آن هشت صيغه را امر بلام يا امر غائب ومتكلم واين شش صيغه را امر به صيغه يا امر حاضر مينامند.

صيغه‌ها: براى ساختن صيغه هاى غائب ومتكلم امر، لام مكسورى را كه به آن «لام امر» گويند در اول صيغه هاى مضارع درآورده، علامت رفع را از آخر آن مى‌اندازيم وبراى ساختن صيغه هاى مخاطب آن، اولاً از اول هر كدام از صيغه هاى مضارع مخاطب حرف مضارع را مى‌اندازيم. ثانياً اگر ما بعد حرف مضارع متحرك بود از هما نجا امر را بنا مى‌كنيم (وديگر احتياج به زياد كردن چيزى نيست) واگر ساكن بود همزه متحركى در اول آن مى‌آوريم ثالثاً اگر عين الفعل مضموم بود همزه را مضموم والا همزه را مكسور مى‌آوريم رابعاً علامت رفع را از آخر صيغه مى‌اندازيم.

بنابر اين صرف صيغه هاى امر از يَفْعَلُ چنين است:

لِيَفْعَلْ لِيَفْعَلا لِيَفْعَلُوا لِتَفْعَلْ لِتَفْعَلا لِيَفْعَلْنَ

اِفْعَلْ اِفْعَلا اِفْعَلُوا اِفْعَلی اِفْعَلا اِفْعَلْنَ
لاِفعَلْ لِنَفْعَلْ [۱]

واز یَفْعِلُ چنین است:
لِیَفْعِلْ لِیَفْعِلا لِیَفْعِلُوا... اِفْعِلْ اِفْعِلا اِفْعِلُوا... لاِفْعِلْ لِنَفْعِلْ
واز یَفْعُلُ چنین است:
لِیَفْعُلْ لِیَفْعُلا لِیَفْعُلُوا... اُفْعُلْ اُفْعُلا اُفْعُلُوا... لاُفْعُلْ لِنَفْعُلْ

ضمائر: کیفیت ضمائر فعلِ امر مانند مضارع است ونیزضمائرسائر افعال یعنی ثلاثی مزید معلوم، رباعی مجرد معلوم، رباعی مزید معلوم و مجهولِ تمام این افعال، مانند ضمائر ثلاثی مجرد معلوم است ماضی مانند ماضی، مضارع وامر مانند مضارع، البته روشن است که ضمیر در فعل معلوم ضمیر فاعل ودر فعل مجهول، ضمیر نائب فاعل می‌باشد.

پرسش وتمرین

۱ـ فعل امر را تعریف کنید؟

۲ـ کیفیت اشتقاق امر از مضارع را بیان کنید.

۳ـ قاعده ساختن امر غائب وامر حاضر را بیان کنید.

۴ـ امر صیغه های زیر چیست؟

یَذْهَبُ، یَعْلَمونَ، نَعْلَمُ، اَذْهَبُ، تَذْهَبینَ، تَذْهَبانِ، یَذْهَبانِ، یَعْلَمْنَ، تَعْلَمْنَ، تَذْهَبُ، تَعْلَمُ.

* * *

---

(۱) نون مفتوحه در دو صیغه ۶ و ۱۲ چون ضمیر است همیشه ثابت میباشد.

فصل ۵ـ ماضی مجهول:

گذشت که ماضی مجهول را از ماضی معلوم می‌گیر یم. برای تبدیل ماضی معلوم به مجهول، ما قبل آخر را اگر مکسور نباشد مکسور وحروف متحرك قبل از آن را (که در ثلاثی مجرد فقط فاء الفعل است) مضموم می‌کنیم مانند: ضَرَبَ (زد) ← ضُرِبَ (زده شد)، عَلِمَ (دانست) ← عُلِمَ (دانسته شد).

بنابر این ماضی مجهول ثلاثی مجرد بیش از یك وزن ندارد وآن «فُعِلَ» است. صیغه های ماضی مجهول را همانند ماضی معلوم میسازیم منتهی در اینجا اختلاف صیغه ها وضمائر به خاطر اختلاف نائب فاعل است نه فاعل (در این جهت سائر افعال مجهول مانند ماضی مجهول است) صرف صیغه‌ها چنین است:

فُعِلَ فُعِلا فُعِلُوا فُعِلَتْ فُعِلَتا فُعِلْنَ
فُعِلْتَ فُعِلْتُما فُعِلْتُم فُعِلْتِ فُعِلْتُما فُعِلْتُنَّ
فُعِلْتُ فُعِلْنا

پرسش وتمرین

۱ـ ماضی مجهول را تعریف کنید؟

۲ـ در فعل مجهول اختلاف صیغه‌ها بخاطر اختلاف نائب فاعل است، این مطلب را توضیح دهید؟

۳ـ مجهول اَکَلَ، قَتَلَ، عَلِمَ، را صرف کنید.

فصل ۶ـ مضارع مجهول:

مضارع مجهول از مضارع معلوم گرفته میشود. برای تبدیل مضارع معلوم به مجهول، حرف مضارع را اگر مضموم نباشد مضموم وما قبل آخر را اگر مفتوح نباشد مفتوح میکنیم مانند: یَعْلَمُ (می‌داند) ← یُعْلَمُ (دانسته می‌شود)، یَضْرِبُ (می‌زند) ← یُضْرَبُ (زده می‌شود)، یَنْصُرُ (یاری می‌کند) ← یُنْصَرُ (یاری‌می شود).

بنابر این مضارع مجهول ثلاثی مجرد نیز فقط یك وزن دارد وآن «یُفْعَلُ» است. صیغه سازی مضارع مجهول همانند معلوم وصرف آن از این قرار است:

یُفْعَلُ	یُفْعَلانِ	یُفْعَلونَ	تُفْعَلُ	تُفْعَلانِ	یُفْعَلْنَ
تُفْعَلُ	تُفْعَلانِ	تُفْعَلونَ	تُفْعَلینَ	تُفْعَلانِ	تُفْعَلْنَ
		أُفْعَلُ	نُفْعَلُ		

پرسش وتمرین

۱ـ مضارع مجهول را تعریف کنید؟

۲ـ مضارع مجهول ثلاثی مجرد چند وزن دارد؟ چرا؟

۳ـ مجهول افعال زیر چیست؟ یَأْكُلُ، یَعْلَمُ، یَأْمُرُ، یَكْتُبُ.

۴ـ بین مضارع معلوم ومجهول در اشتقاق چه فرقی است؟

* * *

فصل ۷ـ امر مجهول:

امر مجهول از مضارع مجهول گرفته می‌شود وهمانند امر معلوم هر صیغه آن از همان صیغه مضارع. برای تبدیل هر کدام از صیغه های مضارع مجهول به امر، لام امر مکسور در اول آن درآورده علامت رفع را از آخر می‌اندازیم مانند یُعْلَمُ (دانسته می‌شود) ← لِیُعْلَمْ (باید دانسته شود)، تُضْرَبُ (زده‌می شوی) ← لِتُضْرَبْ (باید زده شوی). بنابر این تمام صیغه های امر مجهول بالام امر ساخته می‌شود وصرف آن چنین است:

لِیُفْعَلْ	لِیُفْعَلا	لِیُفْعَلوا	لِتُفْعَلْ	لِتُفْعَلا	لِیُفْعَلْنَ
لِتُفْعَلْ	لِتُفْعَلا	لِتُفْعَلوا	لِتُفْعَلی	لِتُفْعَلا	لِتُفْعَلْنَ
		لِاُفْعَلْ	لِنُفْعَلْ		

پرسش وتمرین

۱ـ بین امر معلوم ومجهول در ساختن صیغه ها چه فرقی است؟

۲ـ امر معلوم ومجهول یَعْلَمُ و یَکْتُبُ را صرف کنید.

فصل ۸ـ مضاعف[۱]:

گذشت که مضاعف کلمه‌ای است که فاء وعین یا عین ولام آن همجنس باشد، لکن در زبان عربی، فعلی که فاء وعین آن همجنس باشد شنیده نشده‌است بنابر این فعل مضاعف منحصر است در فعلی که عین

(۱) مثالهائی که در مباحث سابق گذشت از نوع سالم کلمه بود. اینك در ضمن چند فصل مضاعف، مهموز ومعتل را ملاحظه خواهید کرد.

الفعل ولام الفعل آن همانند باشد مانند مَدَدَ (کشید) وسَدَدَ (بست).

فعل مضاعف (چنانکه در مقدمه گذشت) در معرض ادغام است. ادغام در بعضی از صیغه های فعل مضاعف واجب ودر بعضی جائز ودر بعضی ممتنع است بدین شرح:

ماضی: در پنج صیغه اول ماضی ادغام واجب ودر بقیه صیغه‌ها ممتنع می‌باشد.

صرف آن از مَدَّ (کشید) بر وزن فَعَلَ چنین است:

معلوم: مَدَّ مَدّا... مَدَدْنَ مَدَدْتَ...

مجهول: مُدَّ مُدّا... مُدِدْنَ مُدِدْتَ...

مضارع: ادغام در دو صیغهٔ جمع مؤنّث مضارع ممتنع و در بقیه صیغه‌ها واجب است. صرف آن از یَمُدُّ (می‌کشد) بر وزن یَفْعُلُ چنین است:

معلوم: یَمُدُّ یَمُدّانِ یَمُدّونَ   تَمُدُّ تَمُدّان یَمْدُدْنَ

تَمُدُّ تَمُدّانِ تَمُدّونَ   تَمُدّینَ تَمُدّان تَمْدُدْنَ   اَمُدُّ نَمُدُّ

مجهول: یُمَدُّ... یُمْدَدْنَ   تُمَدُّ...تُمْدَدْنَ اُمَدُّ نُمَدُّ

امر: ادغام در صیغه های ۱،۴،۷،۱۳ و ۱۴ امر جائز ودر صیغه های ۶ و ۱۲ ممتنـع ودر بقیه واجب است. در صیغه‌هائیکه ادغام جائز است اگر بخواهیم ادغام کنیم باید حرف دوم را حرکت دهیم، حرکت آن می‌تواند فتحه‌یا کسره واگر عین الفعل مضموم است فتحه یاکسره یا ضمّه باشد بنابر این در مضموم العین چهار وجه ودر غیر آن سه وجه جائز است.

در پنج صیغه اول امر حاضر در صورت ادغام، همزه امر می‌افتد زیرا فاء الفعل به حرکت عین الفعل متحرك می‌شود ودیگر احتیاجی به همزه نیست.

صرف صیغه های امر معلوم یَعَضُّ (می‌گزد) بر وزن یَفْعَلُ چنین است:

«لِیَعْضَضْ لِیَعَضَّ لِیَعَضُّ» لِیَعَضّا... «اِعْضَضْ عَضَّ عَضُّ» عَضّا... «لاَعْضَضْ لِاَعَضَّ لِاَعَضُّ »...

صرف صیغه های امر معلوم یَفِرُّ (فرار می‌کند) بر وزن یَفْعِلُ چنین است:

«لِیَفْرِرْ لِیَفِرَّ لِیَفِرِّ» لِیَفِرّا... «اِفْرِرْ فِرَّ فِرِّ» فِرّا... «لاَفْرِرْ لِاُفِرَّ لِاُفِرِّ»....

صرف صیغه های امر معلوم یَمُدُّ (می‌کشد) بر وزن یَفْعُلُ چنین است:

«لِیَمْدُدْ لِیَمُدَّ لِیَمُدُّ» لِیَمُدّا... «اُمْدُدْ مُدَّ مُدِّ مُدُّ» مُدّا.. «لاَمْدُدْ لِاَمُدَّ لاَمُدِّ لِاَمُدُّ»...

پرسش وتمرین

۱ـ ادغام چیست؟

۲ـ عَضَّ را که بر وزن فَعِلَ ومَدَّ و فَرَّ را که بر وزن فَعَلَ هستند صرف کنید.

۳ـ یَمُدّ، یَفِرّ و یَعَضّ را صرف کنید.

۴ـ امر یَمُدّ، یَفِرّ ویَعَضّ را صرف کنید.

۵ـ ماضی مجهول مُدَّ ومضارع مجهول فَرَّ وامر مجهول عَضَّ را صرف کنید.

* * *

فصل ۹ـ مهموز:

مهموز بر سه نوع است:

۱ـ مهموز الفاء مانند أَمَرَ (فرمان داد).

۲ـ مهموز العین مانند سَأَلَ (پرسید).

۳ـ مهموز اللّام مانند قَرَأَ (خواند). نوع دوم وسوّم مانند سالم است وامتیازی ندارد واما نوع اوّل محلّ جریان قاعده تخفیف همزه می‌باشد (۱) بدین ترتیب که:

همزه در صیغه های ۱۳ مضارع وامر و ۷ تا ۱۲ امر معلوم وجوباً تخفیف می‌شود مانند:

معلوم: يَأْمُرُ يَأْمُرانِ... آمُرُ نَأْمُرُ لِيَأْمُرْ... أُومُرْ... لِآمُرْ لِنَأْمُرْ

مجهول: يُؤْمَرُ يُؤْمَرانِ... أُومَرُ نُؤْمَرُ لِيُؤْمَرْ... لِتُؤْمَرْ... لِأُومَرْ لِنُؤْمَرْ.

ودر بقیه صیغه های مضارع وامر تخفیف آن جائز است مانند يَأْمُرُ... ويُومَرُ...

فصل ۱۰ـ قواعد اعلال:

چنانکه قبلا اشاره شد حروف علّه در معرض تغییرند که تغییر آنها را «اِعلال» می‌نامند. اینك لازم است قبل از بررسی اقسام فعل معتلّ تغییراتی را که در حروف علّه عارض می‌شود بشناسیم. این تغییرات در چهار چوب قواعدی که به «قواعد اعلال» معروفند صورت می‌گیرد.

قاعده اول: «واو» و «یاء» متحرّك اگر عین الفعل کلمه واقع شوند وما

(۱) قاعده تخفیف همزه در تبصره ۴ قسمت نهم مقدمه گذشت.

قبلشان حرف صحیح وساکن باشد، حرکتشان به ما قبل داده می‌شود مانند یَقْوُلُ ← یَقُولُ، یَبْیِعُ ← یَبِیعُ، یَخْوَفُ ← یَخَوْفُ (← یَخافُ).

قاعده دوّم: واو ویاء مضموم یا مکسور اگر در اثناء کلمه واقع شوند وعین الفعل یا لام الفعل باشند وما قبلشان حرف صحیح ومتحرّك باشد پس از سلب حرکت ما قبل، حرکتشان به ما قبل داده می‌شود مانند: قُوِلَ ← قِوْلَ، (← قیلَ)، بُیِعَ ← بِیِعَ، یَدْعُوُونَ ← یَدْعُوْوْنَ (← یَدْعُونَ)، رَضِیُوا ← رَضُیْوْا (رَضُوا).

قاعده سوم: واو مضموم ما قبل مضموم ویاء مضموم یا مکسور ما قبل مکسور اگر در آخر کلمه قرار گیرند حرکتشان می‌افتد مانند: یَدْعُوُ ← یَدْعُوْ، یَرْمِیُ ← یَرْمِیْ، رامِیِ ← رامِیْ.

قاعده چهارم: واو ساکن ما قبل مکسور قلب به یاء می‌شود مانند: (قُوِلَ ←) قِوْلَ ← قیلَ، مِوْزان ← میزان.

قاعده پنجم: واو در صورتیکه لام الفعل باشد وما قبل آن مکسور قلب به یاء می‌شود مانند دُعِوَ ← دُعِیَ، دُعِوْنَ ← دُعینَ، داعِوٌ ← داعِیُ (← داعِیْ نْ ← داعٍ) بخلاف رَخُوَ و رَجَوَ (← رجا).

قاعده ششم: واو در صورتیکه لام الفعل باشد وما قبل آن مفتوح قلب به یاء می‌شود مشروط بر اینکه حرف چهارم به بعد کلمه باشد مانند یُدْعَوُ ←

يُدْعَيُ (←يُدْعىٰ)، يُدْعَوْنَ ←يُدْعَيْنَ بخلاف دَعَوَ (← دَعا).

باید توجه داشت که این قاعده بر قاعده هشتم اعلال مقدّم است یعنی در مواردی که امکان اجرای هر دو قاعده باشد اول این قاعده جاری می‌شود و سپس قاعده هشتم.

قاعده هفتم: یاء ساکن ما قبل مضموم قلب به واو می‌شود مشروط بر اینکه فاء الفعل باشد مانند يُيْسِرُ ←يُوسِرُ، مُيْسِر ← مُوسِر.

قاعده هشتم: «واو» و «یاء» متحرّك ما قبل مفتوح قلب به الف می‌شوند[۱].

وهمچنین است اگر واو و یاء در موضع حرکت باشند یعنی به جهت جریان قواعد اعلال سکونی در همین کلمه ساکن شده باشند مانند (يَخْوَفُ ←) يَخْوْفُ ←يَخافُ، (يُبْيِعُ ←) يُبْيْعُ ←يُباعُ.

تبصره: این قاعده در فاء الفعل جاری نمی‌شود مانند: يَوَدُّ و تَيَسَّرَ.

قاعده نهم: الف ما قبل مضموم قلب به واو والف ما قبل مکسور قلب به یاء می‌شو د مانند قابَلَ ←قُابِلَ ←قُوبِلَ، مِصْباح ← مُصَيْبِاح ← مُصَيْبِيح.

قاعده دهم: حرف علّه در التقاء ساکنین حذف می‌شود مانند قُوْلْ ← قُلْ،

---

(۱) مشروط به اینکه حرکت آنها عارضی نباشد.

بِیْعْ ← بِعْ، خافْ ← خَفْ.

فصل ۱۱ ـ مثال:

۱ـ مثال بر دو نوع است: ۱ـ واوی مانند وَعَدَ (وعده داد) ۲ـ یائی مانند یَسَرَ (آسان شد).

مثال واوی ثلاثی مجرد دارای دو قاعده خصوصی است:

۱ـ از مصدر آن اگر بر وزن «فِعْل» باشد، غالباً واو فاء الفعل پس از نقل حرکتش به ما بعد می‌افتد وبه جای آن یك تاء در آخر آورده می‌شود مانند: وِعْد (وعده دادن) ← عِدَة، وِصْل ← صِلَة بخلاف مثل وِزْر. گاهی در مصدر بر وزن «فَعْل» مثال واوی نیز قاعده فوق جاری می‌شود مانند: وَسْع ← سَعَة، وَضْع ← ضَعَة، لکن غالباً جاری نمی‌شود مانند: وَقْت و وَزْن و....

۲ـ از مضارع معلوم آن اگر بر وزن «یَفْعِلُ» (مکسور العین) باشد فاء الفعل حذف می‌شود مانند یَوْعِدُ ← یَعِدُ. این قاعده در چند مضارع مفتوح العین نیز جاری می‌شود از قبیل: یَوْسَعُ ← یَسَعُ، یَوْضَعُ ← یَضَعُ، یَوْقَعُ ← یَقَعُ، یَوْدَعُ ← یَدَعُ، یَوْرَعُ ← یَرَعُ، یَوْطَأُ ← یَطَأُ، یَوْذَرُ ← یَذَرُ، یَوْهَبُ ← یَهَبُ (یَوْسَعُ و یَوْضَعُ نیز شنیده شده‌است).

امر معلوم چنین افعالی نیز نظیر مضارع معلوم آن محذوف الفاء خواهد

بود مانند: لِيَعِدْ لِيَعِدا لِيَعِدُوا... عِدْ عِدا عِدُوا... اما در مضارع وامر مجهول، واو حذف نمی‌شود می‌گوییم: يُوعَدُ يُوعَدانِ... لِيُوعَدْ لِيُوعَدا...

*** پرسش وتمرین***

۱ـ معتلّ را تعریف نموده اقسام آنرا نام ببرید.

۲ـ مصادر زیر در اصل چه بوده‌اند؟ هِبَة، سَعَة، جِدَة، مِقَة، دِيَة.

۳ـ مضارع معلوم يَعِدُ، مضارع مجهول يَصِلُ، امر معلوم يَهَبُ وامر مجهول يَضَعُ را صرف کنید؟

فصل ۱۲ـ اجوف:

قاعده خصوصی اجوف ثلاثی مجرد عبارت است از اینکه:

مضارع معلوم اجوف (چه واوی باشد چه یائی) اگر مضموم العین (يَفْعُلُ) باشد، ماضی معلوم ومجهول آن از صیغه ششم به بعد مضموم الفاء می‌شود واگر مفتوح العین یا مکسور العین (يَفْعَلُ یا يَفْعِلُ) باشد از صیغه ششم به بعد مکسور الفاء می‌گردد.

در ماضی معلوم اَلْقَوْل (گفتن) که فعل آن از باب فَعَلَ يَفْعُلُ است می‌گوییم:

قالَ قالا قالُوا قالَتْ قالَتا قُلْنَ قُلْتَ...

ودر مجهول آن می‌گوییم: قيلَ قيلا قيلُوا قيلَتْ قيلَتا قُلْنَ قُلْتَ...

در ماضی معلوم اَلْبَيْع (معامله کردن) که فعل آن از باب فَعَلَ يَفْعِلُ است می‌گوییم:

باعَ باعا باعُوا باعَتْ باعَتا بِعْنَ بِعْتَ...

ودر مجهول آن می‌گوییم: بیعَ بیعا بیعُوا بیعَتْ بیعَتا بِعْنَ بِعْتَ...
ودر ماضی معلوم اَلْخَوْف (ترسیدن) که فعل آن از باب فَعَلَ یَفْعَلُ است می‌گوییم:
خافَ خافا خافُوا خافَتْ خافَتا خِفْنَ خِفْتَ وهمینطور...

توجه کنید:

با در نظر گرفتن قواعد عمومی اعلال، تغییراتی که در صیغه‌های مختلف اجوف صورت گرفته است روشن می‌شود.

تمرین

۱ـ معلوم ومجهول ماضی قامَ یَقُومُ (اجوف واوی) وسارَ یَسیرُ (اجوف یائی) را صرف کنید.

۲ـ امر معلوم وامر مجهول افعال تمرین فوق را صرف کنید.

فصل ۱۳ـ ناقص :

ناقص ثلاثی مجرد دارای یك قاعده خصوصی است و آن اینکه در امر ـ ومضارع مجزوم ـ آن در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳و۱۴ که علامت رفع ضمّه لام الفعل است، خود لام الفعل می‌افتد.

جریان قواعد عمومی اعلال در ناقص نیز تغییرات زیادی ایجاد می‌کند از این رو بعضی از قسمتهای آن را صرف می‌کنیم:

الدُّعاء (الدَّعْوَة) (خواندن ودعوت کردن) ناقص واوی از باب فَعَلَ یَفْعُلُ است:

ماضی معلوم: دَعا دَعَوا دَعَوْا دَعَتْ دَعَتا دَعَوْنَ دَعَوْتَ دَعَوْتُما...

مضارع معلوم: یَدْعُو یَدْعُوانِ یَدْعُونَ تَدْعُو تَدْعُوانِ یَدْعُونَ

تَدْعُو تَدْعُوانِ تَدْعُونَ تَدْعِينَ تَدْعُوانِ تَدْعُونَ
أَدْعُو نَدْعُو

امر معلوم: لِيَدْعُ لِيَدْعُوا لِيَدْعُوْا لِتَدْعُ لِتَدْعُوا لِيَدْعُونَ
اُدْعُ اُدْعُوا اُدْعُوْا اُدْعِی اُدْعُوا اُدْعُونَ
لِأَدْعُ لِنَدْعُ

ماضی مجهول: دُعِیَ دُعِيا دُعُوْا دُعِيَتْ دُعِيَتا دُعِينَ
دُعِيتَ...

مضارع مجهول: يُدْعیٰ يُدْعَيانِ يُدْعَوْنَ
تُدْعیٰ تُدْعَيانِ يُدْعَيْنَ
تُدْعیٰ تُدْعَيانِ تُدْعَـوْنَ تُدْعَيْنَ تُدْعَيانِ تُدْعَيْنَ
اُدْعیٰ نُدْعیٰ

امر مجهول: لِيُدْعَ لِيُدْعَيا لِيُدْعَوْا لِتُدْعَ لِتُدْعَيا لِيُدْعَيْنَ لِتُدْعَ...

اَلرَّمْی (پرتاب کردن) ناقص يائی از باب فَعَلَ يَفْعِلُ است:

ماضی معلوم: رَمیٰ رَمَيا رَمَوْا رَمَتْ رَمَتا رَمَيْنَ رَمَيْتَ...

مضارع معلوم: يَرْمِی يَرْمِيانِ يَرْمُوْنَ تَرْمِی تَرْمِيانِ يَرْمِينَ
تَرْمِی تَرْمِيانِ تَرْمُونَ تَرْمِينَ تَرْمِيانِ تَرْمِينَ
أَرْمِی نَرْمِی

امر معلوم: لِيَرْمِ لِيَرْمِيا لِيَرْمُوا لِتَرْمِ لِتَرْمِيا لِيَرْمِينَ
اِرْمِ اِرْمِيا اِرْمُوا اِرْمِی اِرْمِيا اِرْمِينَ لِأَرْمِ لِنَرْمِ

ماضی مجهول: رُمِیَ رُمِيا رُمُوا رُمِيَتْ رُمِيَتا رُمِينَ
رُمِيتَ...

مضارع مجهول: یُرْمیٰ یُرْمَیانِ یُرْمَوْنَ تُرْمیٰ تُرْمَیانِ یُرْمَیْنَ
تُرْمیٰ تُرْمَیانِ تُرْمَــوْنَ تُرْمَیْنَ تُرْمَیانِ تُرْمَیْنَ
اُرْمیٰ نُرْمیٰ
امر مجهول: لِیُرْمَ لِیُرْمَیا لِیُرْمَوْا لِتُرْمَ لِتُرْمَیا لِیُرْمَیْنَ
لِتُرْمَ...

*** تمرین ***

۱ـ امر معلوم یَبْکی و یَعْلُو وامر مجهول یَخْلُوُ و یَجْری را صرف کنید.

۲ـ ماضی ومضارع های زیر را صرف کنید: بَدا یَبْدُو، مَشی یَمْشی، مَحا یَمْحُو.

فصل ۱۴ـ لفیف:

دانستیم که لفیف بر دو قسم است:

لفیف مفروق مانند وَقیٰ و لفیف مقرون مانند: لَویٰ.

لفیف مفروق از جهت فاء الفعل مانند مثال واز جهت لام الفعل مانند ناقص است لذا قواعد عمومی وخصوصی هر دو قسم در آن جاری می‌شود مثلاً «اَلْوَقْی» (نگهداشتن وحفظ کردن) لفیف مفروق از باب فَعَلَ یَفْعِلُ است ماضی معلوم آن می‌شود: وَقیٰ ... مضارع معلوم آن: یَقِی... وامر آن لِیَقِ..قِ[1].. ومجهول آنها بترتیب وُقِیَ...یُوقیٰ...لِیُوقَ...

لفیف مقرون نیز از جهت عین الفعل شبیه به اجوف واز جهت لام

(۱) صیغه هفتم امر (صیغه اوّل امر حاضر) لفیف مفروق اگر از مضارع یَفْعِلُ که فاء الفعل آن واو است باشد به جهت جریان قواعد خصوصی مثال وناقص، یکحرفی خواهد شد مانند یَفی (وفا می‌کند) ← فِ، یَای (وعده می‌دهد) ← إِ.

الفعل شبیه ناقص است امّا در آن فقط احکام ناقص جاری می‌شود ودر عین الفعل آن نه تنها قاعده خصوصی اجوف نمی‌آید، بلکه قواعد عمومی اعلال نیز جاری نمی‌شود مثلا اَللَّوی (پیچاندن) لفیف مقرون از باب فَعَلَ یَفْعِلُ است ماضی معلوم آن: لَوٰی... مضارع معلوم آن: یَلْوِی... وامر معلوم آن: لِیَلْوِ... اِلْوِ... است ومجهول آن بترتیب: لُوِیَ... یُلْوٰی... لِیُلْوَ...

با توجه به قواعد عمومی وخصوصی اعلال صرف افعال لفیف روشن خواهد بود.

*** تذکار ***

فعلی که هر سه حرف اصلیش حرف علّه باشد نداریم لذا در باره معتلّ الفاء والعین واللام بحثی نخواهیم داشت.

*** پرسش وتمرین ***

۱ـ در لفیف مقرون چه قواعدی جاری است؟ وعین الفعل آن چه حکمی دارد؟

۲ـ معلوم ومجهول ماضی، مضارع وامر افعال زیر را صرف کنید: وَفی یَفی ، وَأیٰ یَئی .

۳ـ امر لفیف مفروق در چه صورت یک‌حرفی است؟ وچرا؟

۴ـ در لفیف مفروق چه قواعدی جاری است؟

فصل ۱۵ـ مضارع مجزوم:

لم، لَمّا، لام امر، لاء نهی واداة شرط چون برسر فعل مضارع در آیند آنرا مجزوم می‌کنند.

مجزوم شدن فعل مضارع به این است که علامت رفع از آخر آن

ساقط شود بنابر این در پنج صیغهٔ ۱، ۴، ۷، ۱۳و ۱۴ ضمّه لام الفعل ودر تثنیه‌ها وجمع‌های مذکّر ومفرد مؤنّث مخاطب، نون عوض رفعی می‌افتد[۱].
در ناقص مجزوم از پنج صیغهٔ ۱، ۴، ۷، ۱۳ و۱۴ خود لام الفعل می‌افتد ودر اجوف مجزوم عین الفعل این پنج صیغه بالتقاء ساکنَیْن حذف می‌شود وحکم مضارع مجزومِ مضاعف،حکم امر مضاعف است ـ مراجعه نمایید ـ می گوئیم:

لَمْ یَضْرِبْ لَمْ یَضْربا لَمْ یَضْرِبُوا لَمْ تَضْرِبْ لَمْ تَضْربا لَمْ یَضْرِبْنَ...
لَمْ یَقُلْ لَمْ یَقُولا لَمْ یَقُولُوا لَمْ تَقُلْ لَمْ تَقُولا لَمْ یَقُلْنَ ...
لَمْ یَدْعُ لَمْ یَدْعُوا لَمْ یَدْعُوا لَمْ تَدْعُ لَمْ تَدْعُوا لَمْ یَدْعُونَ...
«لَمْ یَمْدُدْ لَم یَمُدَّ لَمْ یَمُدِّ لَم یَمُدُّ» لَمْ یَمُدّا...
«لَمْ یَضْلِلْ لَمْ یَضِلَّ لَمْ یَضِلِّ» لَمْ یَضِلّا...

وهمینطور سایر حروف جزم. ومجهول فعل مضارع مانند معلوم آنست.

حروف فوق علاوه بر جزم که اثر لفظی است در معنای فعل مضارع نیز اثر می‌گذارند واثر معنوی آنها از این قرار است:
لم ولمّا معنی مضارع را به ماضی تبدیل کرده آنرا منفی می‌کنند مثلاً لَمْ یَضْرِبْ یعنی نزد ولمّا یَضْرِبْ یعنی هنوز نزده است. مضارع منفی به لم ولمّا را «فعل جَحْد» نیز می گویند.

---

(۱) دو صیغهٔ جمع مؤنث مبنی است وتغییر نمی‌کند.

لام امر معنی خبری فعل مضارع را به انشائی - که در اینجا طلب انجام است - تبدیل می‌کند، لِیَضْرِبْ یعنی بزند. مضارع مدخول لام امر را «فعل امر» می‌گویند[۱].

لاء نهی نیز معنی خبری فعل مضارع را به انشائی - که در اینجا بازداشتن از انجام فعل است - تبدیل می‌کند، لا یَضْرِبْ یعنی نزند. فعل مضارع مدخول لاء نهی را «فعل نَهی» می‌گویند.

اداة شرط[۲] بر دو قسم است، بعضی فعل مضارع را مختص به آینده وبعضی دیگر معنای آنرا ماضی می‌کند نوع اوّل مانند «إنْ» ونوع دوم مانند «لَوْ» می‌گوییم: إنْ تَضْرِبْ اَضْرِبْ (اگر بزنی می‌زنم) ولَوْ تَضْرِبْ اَضْرِبْ (اگر زده بودی می‌زدم).

* تمرین *

۱- دو فعل زیر را با لم صرف کنید: یَأْمَنُ، یَسیرُ.

۲- دو فعل زیر را با لَمّا صرف کنید: یَخرُجُ، یَهدی.

۳- جملات زیر را معنی کنید: لَمْ اَسْأَلْ، لَم اُومَرْ، لَم تَکْتُبنَ، لَم تُکْتُبُوا، لِیَقْرءا، لَم تَدْخُلی، لَم نُؤخَذْ، لَم نَعِد، لَمّا نُوعَد، لَم یَصْبِرْ، لَمّا تَخْرُجْ، لَمّا نَخْرُجْ.

---

(۱) قبلاً گذشت که فعل مضارع اگر معلوم باشد لام امر درهشت صیغهٔ آن واگر مجهول باشد در تمام صیغه‌های آن در می‌آید.

(۲) اداة به معنی آلت وابزار است ودر اینجا مراد کلمه‌ای است که معنای شرطی داشته باشد یعنی وجود چیزی را مشروط به چیز دیگری کند.

۴ـ معلوم ومجهول دو فعل زیر را با لام امر صرف کنید: يَحْمَدُ، يَسُرُّ.

۵ ـ دو فعل زیرا را با لاء نهی صرف کنید: يَغيبُ، يَدْعُو.

فصل ۱۶ـ مضارع منصوب:

هر کدام از حروف أن، لَنْ، كَيْ وإِذَنْ چون در اول فعل مضارع در آیند آنرا منصوب می‌کنند. نصب فعل مضارع چنین است که در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و۱۴ لام الفعل مفتوح می‌شود واز تثنیه‌ها وجمعهای مذکر ومفرد مؤنث مخاطب نون عوض رفعی می‌افتد[1].

در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و۱۴ ناقص الفی ـ یعنی ناقصی که در آخرش الف مقلوب باشد مانند يَرْضىٰ ويُدْعىٰ ـ فتحهٔ لام الفعل مقدّر است ولی در ناقص واوی ویائی مانند: يَدْعُو ويَرْمِي ظاهر می‌شود، می‌گوییم:

أَنْ يَضْرِبَ أَنْ يَضْرِبا أَنْ يَضْرِبُوا أَنْ تَضْرِبَ أَنْ تَضْرِبا أَنْ يَضْرِبْنَ ...
أَنْ يَدْعُوَ أَنْ يَدْعُوا أَنْ يَدْعُوا أَنْ تَدْعُوَ أَنْ تَدْعُوا أَنْ يَدْعُونَ ...
أَنْ يَرْضىٰ أَنْ يَرْضَيا أَنْ يَرْضَوْا أَنْ تَرْضىٰ أَنْ تَرْضَيا أَنْ يَرْضَيْنَ ...

وهمینطور است سایر حروف نصب ومانند مضارع معلوم است مضارع مجهول.

حروف نصب در معنای فعل مضارع نیز مؤثر اند: «أَنْ» فعل مضارع را تأویل به مصدر می‌برد یعنی معنایی به آن می‌دهد که می‌توان بجای آن

---

(۱) دو صیغهٔ جمع مؤنث چون مبنی است در حالت نصبی نیز تغییر نمی کند.

دو، مصدر آن فعل را گذاشت مانند: «اَرَدْتُ أَنْ أَعیبَهٰا» یعنی أَرَدْتُ عَیْبَهٰا (۷۹ ـ کهف). «لَنْ» معنی مضارع را مختصّ به مستقبل کرده آنرا منفی می‌کند مانند «لَنْ تَرٰینی» یعنی مرا نخواهی‌دید (۱۴۳ ـ اعراف). «کَیْ» فعل مضارع را علّت ما قبل قرار می‌دهد مانند: «فَرَدَدْناهُ اِلی أُمِّهِ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهٰا» او را به مادرش برگردانیدیم تا چشمش روشن شود (۱۳ ـ قَصَص). «إِذَنْ» فعل مضارع را جزاء یا جواب مطلب معهودی قرار می‌دهد مثلاً در جواب کسی که گفته است «أَزُورُكَ» می‌گوییم «إِذَنْ أُكْرِمَكَ».

*** تمرین ***

افعال زیر را با «لَنْ» صرف کنید: یَظْلِمُ، یَجُوزُ، یَعْصٰی، یَهدِی.

* * *

مبحث دوّم

ثلاثی مزید

مقدمه: فعل ثلاثی مزید از ثلاثی مجرّد گرفته می‌شود بدین معنی که صیغه اوّل ماضی معلوم آن را از صیغه اول ماضی معلوم ثلاثی مجرّد می‌گیریم واما بقیه صیغه های ماضی معلوم آن از صیغه اول وسائر قسمتهای آن (فعل ثلاثی مزید) از ماضی معلوم خودش گرفته‌می‌شود[۱].

بنابر این:

فعل ثلاثی مزید آنست که صیغه اول ماضی معلوم آن دارای سه حرف اصلی ویك یا چند حرف زائد باشد. حروفی که برای ساختن ثلاثی مزید در ثلاثی مجـرّد اضافه می‌شود حروف مخصوصی است ودر جای مخصوصی از آن در می‌آید وحروف کلمه جدید (مزید فیه) ممکن است حرکات جدیدی داشته باشد، این خصوصیاّت را بوسیله او زان ثلاثی مزید ـ که خواهد آمد ـ می توان در یافت.

---

(۱) حروف اصلی ثلاثی مجرّد ← ماضی معلوم ثلاثی مزید ← مضارع معلوم ← مضارع مجهول
ماضی مجهول ↖ (از ماضی معلوم)، مصدر ↙ (از ماضی معلوم)، امر معلوم ↖ (از مضارع معلوم)، امر مجهول ↓ (از مضارع مجهول).

ماضی ثلاثی مزید معلوم دارای ۱۰ وزن مشهور است مضارع آن نیز ۱۰ وزن دارد زیرا در غیر ثلاثی مجرّد برای هر ماضی بیش از یك وزن مضارع نیست. مصدر هر وزن نیز قیاسی ومعیّن است:

ماضی	مضارع	مصدر		ماضی	مضارع	مصدر
۱ـ اَفْعَلَ	یُفْعِلُ	اِفْعال		۶ـ تَفَعَّلَ	یَتَفَعَّلُ	تَفَعُّل
۲ـ فَعَّلَ	یُفَعِّلُ	تَفْعیل		۷ـ تَفاعَلَ	یَتَفاعَلُ	تَفاعُل
۳ـ فاعَلَ	یُفاعِلُ	مُفاعَلَة		۸ـ اِفْعَلَّ	یَفْعَلُّ	اِفْعِلال
۴ـ اِفْتَعَلَ	یَفْتَعِلُ	اِفْتِعال		۹ـ اِسْتَفْعَلَ	یَسْتَفْعِلُ	اِسْتِفْعال
۵ـ اِنْفَعَلَ	یَنْفَعِلُ	اِنْفِعال		۱۰ ـ اِفْعالَّ	یَفْعالُّ	اِفْعیلال

هر کدام از ماضی مضارعهای فوق را ـ همانطور که در ثلاثی مجرّد گذشت ـ «باب» می‌گویند وآنرا بنام مصدر می‌خوانند، مثلا می‌گویند:
باب اِفْعال، باب تَفْعیل، باب مُفاعَلَه و.... بنابر این فعل ثلاثی مزید دارای ۱۰ باب مشهور است.

در ثلاثی مزید، مصدر هم مانند مضارع معلوم ـ همانطور که اشاره شد ـ از ماضی گرفته می‌شود وبطور کلی برای ساختن هر کدام از سه قسمت: ماضی، مضارع ومصدر هر باب باید وزن آنرا در نظر گرفت وبر طبق آن حرف زائد در آورد و حروف را متحرك وساکن نمود. (دقت کنید).

قاعده ساختن مجهولِ ماضی ومضارع، ومعلوم ومجهولِ امر وصیغه سازی هر کدام ازاینها همانست که در ثلاثی مجرد بیان گردید ونیز کیفیّت ضمائر در ثلاثی مزید همانند ثلاثی مجرد است. قاعده ادغام، تخفیف همزه وقواعد عمومی اعلال وقاعده خصوصی ناقص در تمام ابواب ثلاثی مزید

جاری میگردد.

علاوه بر این دو قاعده اعلال نیز در ثلاثیْ مزید جاری می‌شود:

۱ـ اگر «واو» و «یاء» بعد از الف زائد ودر آخر کلمه قرار گیرند قلب به همزه میشوند مانند: اِرْخاو ← اِرْخاء، اِجْرای ← اِجْراء.

۲ـ یاء ما قبل مضموم اگر لام الفعل باشد ما قبل خود را مکسور می‌کند مانند: تَرَجُّی ← تَرَجِّی(مصدر ناقص باب تفعّل)، تبانُی ← تبانِی (مصدر ناقص باب تَفاعُل).

پرسش وتمرین

۱ـ اشتقاق تمام قسمتهای فعل ثلاثی مزیدرا بیان کنید.

۲ـ آیا در ثلاثی مزید با داشتن وزن ماضی یا مضارع یا مصدر می‌توان وزن دو قسمت دیگر را دانست؟ چرا؟

۳ـ مضارعِ ماضی‌های زیر چیست؟ اَفْعَلَ، اِفْعَلَّ، اِفْتَعَلَ، اِسْتَفْعَلَ، فاعَلَ.

فصل ۱ـ ابواب مشهور ثلاثی مزید

باب اِفْعال

مانند: کَرُمَ ← اَکْرَمَ یُکْرِمُ اِکْرام

ماضی معلوم: اَکْرَمَ اَکْرَما اَکْرَمُوا...

مضارع معلوم: یُکْرِمُ یُکْرِمانِ یُکْرِمونَ...

ماضی مجهول: اُکْرِمَ اُکْرِما اُکْرِمُوا...

مضارع مجهول: یُکْرَمُ یُکْرَمانِ یُکْرَمُونَ...

امر معلوم: لِيُكْرِمْ لِيُكْرِما لِيُكْرِمُوا... اَكْرِمْ اَكْرِما اَكْرِمُوا...
امر مجهول: لِيُكْرَمْ لِيُكْرَما لِيُكْرَمُوا...
مثال: اَوْعَد يُوعِدُ ايعاد لِيُوعِدْ اَوْعِدْ ...
اجوف: اَقامَ يُقيمُ اِقامَة لِيُقِمْ اَقِمْ ...
مهموز الفاء وناقص: آتیٰ یُؤتِی ایتاء لِيُؤتِ آتِ ...

باب تَفْعيل:

مانند صَرَفَ ← صَرَّفَ يُصَرِّفُ تَصْريف
ماضی معلوم: صَرَّفَ صَرَّفا صَرَّفُوا...
مضارع معلوم: يُصَرِّفُ يُصَرِّفانِ يُصَرِّفونَ...
امر معلوم: لِيُصَرِّفْ لِيُصَرِّفا لِيُصَرِّفوا.. صَرِّفْ صَرِّفا صَرِّفُوا...
ماضی مجهول: صُرِّفَ صُرِّفا صُرِّفوا...
مضارع مجهول: يُصَرَّفُ يُصَرَّفانِ يُصَرَّفونَ...
امر مجهول: لِيُصَرَّفْ لِيُصَرَّفا لِيُصَرَّفوا...
مضاعف: مَدَّدَ يُمَدِّدُ تَمْديد لِيُمَدِّدْ... مَدِّدْ...
اجوف: حَوَّلَ يُحَوِّلُ تَحويل لِيُحَوِّلْ... حَوِّلْ...
لفيف: وَصّیٰ يُوَصّی تَوْصِيَة لِيُوَصِّ... وَصِّ...

باب مُفاعَلَه:

مانند: ضَرَبَ ← ضارَبَ يُضارِبُ مُضارَبَة وضِراب
ماضی معلوم: ضارَبَ ضارَبا ضارَبُوا...
مضارع معلوم: يُضارِبُ يُضارِبانِ يُضارِبونَ...

امر معلوم: لِيُضارِبْ لِيُضارِبا لِيُضارِبُوا.. ضارِبْ ضارِبا ضارِبُوا..
ماضی مجهول: ضُورِبَ ضُورِبا ضُورِبُوا...
مضارع مجهول: يُضارَبُ يُضارَبانِ يضارَبُونَ...
امر مجهول: لِيُضارَبْ لِيُضارَبا لِيُضارَبُوا...
مضاعف: ضارَّ يُضارُّ مُضارَّة وضِرار «لِيُضارِرْ لِيُضارَّ لِيُضارِّ»...
«ضارِرْ ضارَّ ضارِّ»...
مهموز: آمَرَ يُؤامِرُ مُؤامَرَة لِيُؤامِرْ آمِرْ ...
اجوف: قاوَمَ يُقاوِمُ مُقاوَمَة لِيُقاوِمْ قاوِمْ ...
لفیف: ساوىٰ يُساوِي مُساواة لِيُساوِ ساوِ ...

باب اِفْتعال:

مانند: كَسَبَ ← اِكْتَسَبَ يَكْتَسِبُ اِكْتِساب
مضاعف: اِمْتَدَّ يَمْتَدُّ اِمْتِداد «لِيَمْتَدِدْ لِيَمْتَدَّ لِيَمْتَدِّ»... «اِمْتَدِدْ اِمْتَدَّ اِمْتَدِّ»...
اجوف: اِعْتادَ يَعْتادُ اِعْتِياد لِيَعْتَدْ اِعْتَدْ ...
ناقص : اِرْتَضىٰ يَرْتَضِي اِرْتِضاء لِيَرْتَضِ اِرْتَضِ ...

باب اِنْفعال:

مانند: صَرَفَ ← اِنْصَرَفَ يَنْصَرِفُ اِنْصِراف

باب تَفَعُّل:

مانند صَرَفَ ← تَصَرَّفَ يَتَصَرَّفُ تَصَرُّف
مضاعف: تَخَلَّلَ يَتَخَلَّلُ تَخَلُّل لِيَتَخَلَّلْ تَخَلَّلْ ...

مثال: تَوَهَّمَ　يَتَوَهَّمُ　تَوَهُّم　لِيَتَوَهَّمْ　تَوَهَّمْ ...
ناقص : تَعَدّیٰ　يَتَعَدّیٰ　تَعَدِّی　لِيَتَعَدَّ　تَعَدَّ ...
لفيف: تَوَلّیٰ　يَتَوَلّیٰ　تَوَلِّی　لِيَتَوَلَّ　تَوَلَّ ...

باب تَفاعُل:

مانند ضَرَبَ ← تضارَبَ يَتَضارَبُ تَضارُب
مثال: تَواعَدَ　يَتَواعَدُ　تَواعُد　لِيَتَواعَدْ　تَواعَدْ ...
اجوف: تَعاوَنَ　يَتَعاوَنُ　تَعاوُن　لِيَتَعاوَنْ　تَعاوَنْ ...
ناقص : تَراضیٰ　يَتَراضیٰ　تَراضِی　لِيَتَراضَ　تَراضَ ...
لفيف: تَساوٰی　يَتَساوٰی　تَساوِی　لِيَتَساوَ　تَساوَ ...
مجهول: تُعُوِنَ　يُتَعاوَنُ　لِيُتَعاوَنْ ...

باب اِفْعِلال:

مانند حُمْرَة ← اِحْمَرَّ يَحْمَرُّ اِحْمِرار
ماضی معلوم: اِحْمَرَّ اِحْمَرّا اِحْمَرُّوا اِحْمَرَّتْ اِحْمَرَّتا اِحْمَرَرْنَ اِحْمَرَرْتَ...
مضارع معلوم: يَحْمَرُّ يَحْمَرّانِ يَحْمَرُّونَ تَحْمَرُّ تَحْمَرّانِ يَحْمَرِرْنَ...
امر معلوم: «لِيَحْمَرِرْ لِيَحْمَرَّ لِيَحْمَرِّ» لِيَحْمَرّا لِيَحْمَرُّوا... «اِحْمَرِرْ اِحْمَرَّ اِحْمَرِّ» اِحْمَرّا...

باب اِسْتِفْعال:

مانند خَرَجَ ← اِسْتَخْرَجَ يَسْتَخْرِجُ اِسْتِخْراج
ماضی معلوم: اِسْتَخْرَجَ　اِسْتَخْرَجا　اِسْتَخْرَجُوا ...
مضارع معلوم: يَسْتَخْرِجُ　يَسْتَخْرِجانِ　يَسْتَخْرِجُونَ...

امر معلوم: لِیَسْتَخْرِجْ لِیَسْتَخْرِجا لِیَسْتَخْرِجُوا....
اِسْتَخْرِجْ اِسْتَخْرِجا اِسْتَخْرِجُوا ...
ماضی مجهول: أُسْتُخْرِجُ أُسْتُخْرِجا أُسْتُخْرِجُوا ...
مضارع مجهول: يُسْتَخْرَجُ يُسْتَخْرَجانِ يُسْتَخْرَجُونَ...
مضاعف: اِسْتَمَدَّ يَسْتَمِدُّ اِسْتِمْداد «لِيستَمْدِدْ لِيَسْتَمِدَّ لِيَسْتَمِدِّ»
لِيَسْتَمِدّا لِيَسْتَمِدُّوا... «اِسْتَمْدِدْ اِسْتَمِدَّ اِسْتَمِدِّ»...
مثال: اِسْتَوْضَحَ يَسْتَوْضِحُ اِسْتِيضاح لِيَسْتَوْضِحْ
اِسْتَوْضِحْ ...
اجوف: اِسْتَقامَ يَسْتَقيمُ اِسْتِقامَة لِيَسْتَقِمْ اِسْتَقِمْ ...

باب افعيلال:

مانند حُمْرَة ← اِحْمارَّ يَحْمارُّ اِحْميرار
ماضی معلوم: اِحْمارَّ... اِحْمارَرْنَ...
مضارع معلوم: يَحْمارُّ... يَحْمارِرْنَ...
امر معلوم: «لِيَحْمارِرْ لِيَحْمارَّ لِيَحْمارِّ»...

فصل ۲ـ معانی ابواب

فعل مجرّد را برای فائده‌ای مزيدٌ فيه ميکنند مثلاً:

باب افعال غالباً برای متعدّی کردن فعل لازم بکار برده ميشود مثل ذَهَبَ بكرٌ (بكر رفت) ← أذْهَبَ زيدٌ بكراً (زيد بكر را روانه کرد).

باب تفعیل نیز غالباً مفید تعدیه است مثل فَرِحَ سعیدٌ (سعید خوشحال شد) ⟵ فَرَّحَ محمّدٌ سعیداً(محمّد، سعید را خوشحال کرد).

باب مفاعله غالباً مفید مشارکتِ متقابل دو شخص یا دو چیز در یك فعل است مثل ضاربَ زیدٌ بکراً (زید وبکر یکدیگر را زدند).

باب افتعال غالباً مفید مطاوعه یعنی اثر پذیری است مثل جَمَعْتُ النّاسَ فاَجْتَمَعُوا (مردم را جمع کردم، پس جمع شدند).

باب انفعال فقط مفید مطاوعه است مثل کَسَرْتُ الْخَشَبَ فَانْکَسَرَ (چوب را شکستم، پس شکست، شکسته شد).

باب تَفعّل غالباً مفید مطاوعه است مثل أَدَّبْتُهُ فتأَدَّبَ (او را ادب کردم، پس ادب را پذیرفت).

باب تفاعل غالباً مفید مشارکت است مثل تعاوَنَ زیدٌ وبکرٌ (زید وبکر به یکدیگر کمك کردند).

باب اِفْعِلال غالباً مفید داخل شدن فاعل در معنای فعل است مثل اِسْوَدّ اللّیلُ (شب وارد سیاهی شد).

باب استفعال غالباً مفید طلب است مثل أَسْتَغْفِرُ اللهَ (از خداوند طلب غفران میکنم).

باب افعیلال مفید تدریج ومبالغه است مثل اِحْمارَّ الْحَدید (آهن تدریجاً بسیار سرخ شد).

* تمرین *

۱ـ برای هر کدام از ابـواب دهگانه ثلاثی مزید یك مثال جدید (غیر از آنچه که در کتاب امده‌است) ذکر کنید. (ذکر مثال برای هر باب باینست که صیغه اول ماضی ومضارع ونیز مصدر آن باب ذکر شود).

۲ـ از هر کدام از ابواب،یکی از انواع فعل را از مثالهای جدیدی که ذکر کرده‌اید صرف کنید مثلا «مضارع معلوم باب افعال، ماضی مجهول باب تفعیل، امر معلوم باب مفاعله وهمینطور....

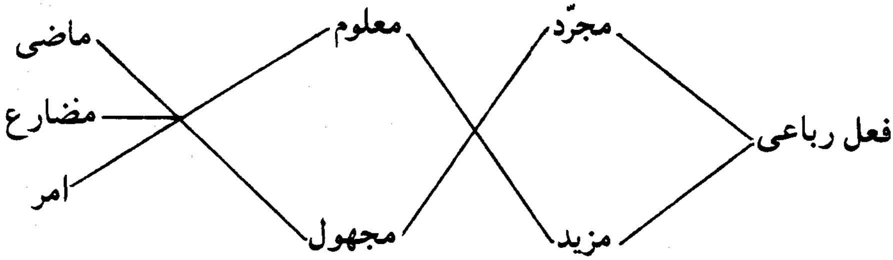
۳ـ برای معانی هرکدام از ابواب دو مثال جدید ذکر کنید.

* * *

مبحث سوّم

رباعی

مقدّمه: تقسیمات فعل رباعی همانند ثلاثی است:



قاعده ساختن هر قسمت وصیغه های هر کدام نیز همانطور است که گذشت (به مقدّمه کتاب و اوائل مبحث ثلاثی مجرّد ومقدّمه مبحث ثلاثی مزید مراجعه نمایید). رباعی مجرّد دارای یك باب ورباعی مزید دارای سه باب است:

فصل ١ـ رباعی مجرّد:

ماضی رباعی مجرّد بر وزن فَعْلَلَ، مضارع آن بر وزن یُفَعْلِلُ ومصدر آن بر وزن فَعْلَلَة است وگاهی (در بعضی افعال) بر وزن فِعْلال نیز می‌آید مانند دَحْرَجَ یُدَحْرِجُ دَحْرَجَة و دِحْراج (غلطاندن).

ماضی مجهول: دُحْرِجَ...

مضارع مجهول: یُدَحْرَجُ...

امر معلوم: لِيُدَحْرِجْ... دَحْرِجْ...
امر مجهول: لِيُدَحْرَجْ...

*** تمرين ***

۱ـ اشتقاق قسمتهای مختلف فعل رباعی را بیان کنید.

۲ـکلمات‌زیر یك قسمت از باب رباعی مجرّدند دو قسمت دیگر هر کدام را ذکر کنید: زَمْزَمَة، يُزَخْرِفُ، يُشَقْشِقُ، شَرْشَرَة، زَحْلَفَة، دَأْدَأَ.

۳ـ باب زَلْزَلَ را ذکر نموده معلوم ماضی مضارع وامر آنرا صرف کنید.

فصل ۲ـ رباعی مزید:

ابواب رباعی مزید از اینقرار است:

۱ـ باب تَفَعْلُل: تَفَعْلَلَ يَتَفَعْلَلُ تَفَعْلُل مانند دَحْرَجَ ← تَدَحْرَجَ يَتَدَحْرَجُ تَدَحْرُج لِيَتَدَحْرَجْ تَدَحْرَجْ ...

۲ـ باب اِفْعِنْلال: اِفْعَنْلَلَ يَفْعَنْلِلُ اِفْعِنْلال مانند حَرْجَمَ ← اِحْرَنْجَمَ يَحْرَنْجِمُ اِحْرِنْجام لِيَحْرَنْجِمْ اِحْرَنْجِمْ ...

۳ـ باب اِفْعِلّال: إفْعَلَلَّ يَفْعَلِلُّ إفْعِلّال مانند قُشَعْرِيَرَة ← اِقْشَعَرَّ يَقْشَعِرُّ اِقْشِعْرار

امر معلوم: «لِيَقْشَعْرِرْ لِيَقْشَعِرَّ لِيَقْشَعِرِّ» لِيَقْشَعِرّا... «اِقْشَعْرِرْ اِقْشَعِرَّ اِقْشَعِرِّ» اِقْشَعِرّا...

معانی ابواب: باب تَفَعْلُل واِفْعِنْلال مفید مطاوَعه وباب اِفْعِلّال مفید تأکید ومبالغة است.

* * *

*** تمرین ***

معلومِ ماضی، مضارع وامر تَزَلْزَلَ، اِحْرَنْجَمَ و اِقْشَعَرَّ را صرف کنید.

* * *

بخش دوّم

اسم

مقدّمه

۱ـ تعریف اسم: اسم ـ چنانکه در مقدّمه کتاب گذشت ـ کلمه ایست که بر معنای مستقلی دلالت کند بدون دلالت بر اقتران آن معنی به زمان، که اگر معنای آن بگونه‌ای باشد که خود ش میتواند تحقق خارجی داشته باشد بآن «اسم ذات» یا «اسم عین» می‌گویند مانند زید، کتاب، ضارب، واگر بگونه ایست که در تحقق خارجی باید به چیز دیگری متکی باشد بآن «اسم معنی» می‌گویند مانند: ضَرْب، عَشَرَه، بَیاض .

۲ـ ابنیه اسم: ونیز همانجا گذشت که اسم سه بناء دارد: ثلاثی ورباعی وخماسی وهر کدام از این سه یا مجرّد است یا مزید فیه. ثلاثی مجرّد ده وزن دارد بدینترتیب: فَعْل، فَعَل، فَعِل، فَعُل، فِعْل، فِعَل، فِعِل،

فُعْل، فُعَل، فُعُل مانند: فَلْس ، فَرَس ، كَتِف، عَضُد، حِبْر، عِنَب، اِبِل، قُفْل، صُرَد، عُنُق.

رباعی مجرّد شش وزن دارد که عبارتند از: فَعْلَل، فُعْلُل، فِعْلِل، فِعْلَل، فِعَلّ، فُعْلَل مانند: جَعْفَر، بُرْثُن، زِبْرِج، دِرْهَم، قِمَطْر، جُخْدَب.

خماسی مجرّد چهار وزن دارد از اینقرار: فَعَلّلَل، فُعَلِّل، فَعْلَلِل، فِعْلَلّ مانند: سَفَرْجَل، قُذَعْمِل، جَحْمَرِش ، قِرْطَعْب.

ثلاثی مزید فیه مثل: رِجال.

رباعی مزید فیه مثل: عُصْفور.

خماسی مزید فیه مثل: سَلْسَبیل.

۳ـ قواعد اعلال مخصوص به اسم:

قاعده اول: واو وياء در سه مورد به همزه تبدیل می‌شوند:

۱ـ در موردیکه آخر اسم وبعد از الف زائد قرار گیرند مثل: رِضاو ← رضاء، اِجرای ← اِجراء.

۲ـ در صورتیکه بعداز الف‌وزن «فاعل» قرار گیرند مثل:قاوِل ← قائل، بایِع ← بائِع.

۳ـ در صورتیکه بعد از الف صیغه جمع بر وزن «فَعائِل» وامثال آن (مَفاعِل وغیره) قرار گیرد مثل: عَجاوِز (جمع عَجُوز) ← عَجائِز، اَواوِل (جمع اَوّل) ← اَوائل، فرایِد ← فرائد.

قاعده دوّم: واو در چهار مورد قلب به یاء می‌شود:

۱ـ در صورتیکه در اسمی کنار یاء قرار گیرد واوّلی از آندو ساکن باشد مثل سَیْوِد ← سَیِّد، مَرْمُوی ← مَرْمُیّ (← مَرْمِیّ).

۲ـ در صورتیکه در اسمی بعد از کسره وقبل از الف قرار گیرد مثل: قِوام ← قِیام، رِواض (جمع رَوضة) ← ریاض.

۳ـ در صورتیکه در آخر اسم قرار گیرد وقبل از آن (قبل از واو) ضمه باشد مثل: تَرَجُّو (مصدر باب تَفَعُّل) ← تَرَجُّی (← تَرَجِّی)، تَداعُو (مصدر باب تَفاعُل) ← تَداعُی (← تَداعِی).

۴ـ در صورتیکه لام الفعل اسمیکه بر وزن «فُعْلیٰ»است وجنبه وصفی دارد قرار گیرد مثل: دُنْویٰ ← دُنْییٰ (← دُنْیا)، عُلْویٰ ← عُلْییٰ (← عُلْیا).

قاعده سوم: یاء در یك مورد به واو تبدیل می‌شود وآن اینکه: لام الفعل اسمیکه بر وزن «فَعْلیٰ» است وجنبه موصوفی دارد قرار گیرد مثل: فَتْییٰ ← فَتْویٰ، تَقْییٰ ← تَقْویٰ.

قاعده چهارم: هرگاه در اسمی یاء،غیر فاء الفعل کلمه باشد وقبل از آن ضمه باشد، ضمه به کسره تبدیل می‌گردد مثل: مَبُیْع ← مَبِیع، مَرْمُیّ ← مَرْمِیّ، تَرَجُیّ ← تَرَجِیّ.

۴ـ تقسیمات اسم: اسم تقسیماتی دارد که از آنجمله است به: (۱) مصدر وغیر مصدر (۲) جامد ومشتق (۳) مذکر ومونث (۴) متصرّف وغیر متصرّف (۵) معرفه ونکره. بحث پیرامون هر کدام از این تقسیمات در یك مبحث مطرح خواهد شد. بنابر این بخش اسم در این کتاب پنج مبحث خواهد داشت.

* * *

* پرسش وتمرین *

۱ـ اسم را تعریف وفرق بین اسم وفعل وحرف را بیان کنید.

۲ـ فرق اقسام‌وتقسیمات چیست برای هر کدام یك مثال جدید بزنید.

* * *

مبحث اوّل

مصدر وغیر مصدر

مصدر اسمیست که بر کاری یا حالتی دلالت کند مثل «قَتْل» و «حُسْن». وآن بر سه قسم است: مصدر اصلی، مصدر میمی، مصدر صَناعی.

فصل ۱ـ مصدر اصلی

مصدر اصلی را میتوان به دو دسته تقسیم کرد: الف) مصدر فعل ثلاثی مجرّد ب) مصدر سایر افعال.

اوزان مصـادر افعال ثلاثی مجرّد تحت ضابطه دقیقی در نمی‌آید بنابر این وزن مصدر هر فعل را باید بخاطر سپرد. از باب نمونه مصادر پاره‌ای از افعال را ذیلاً ذکر می‌کنیم: جَلَسَ ← جُلوس ، فَرِحَ ← فَرَح، کَرُم ← کَرَم، فَصُحَ ← فَصاحَة، سَهُلَ ← سُهُولَة، زَکُمَ ← زُکام، نَفَرَ ← نِفار، أَمَرَ ← إمارَة، حَمُرَ ← حُمْرَة، جالَ ← جَوَلان، غَلیٰ ← غَلَیان و....

واما مصادر سایر افعال یعنی هر کدام از ابواب ثلاثي مزید، رباعی

مجرّد ورباعی مزید اوزان ثابت ومشخصی دارند که در بخش اول بتفصیل ذکر گردید.

*** پرسش وتمرین ***

۱ـ فرق بین فعل ومصدر چیست؟

۲ـ ده مصدر فعل ثلاثی مجرّد غیر از آنچه که در کتاب آمد ذکر کنید.

۳ـ مصادر افعال زیر را ذکر کنید: اَرْفَقَ، سَوّیٰ، عادیٰ، اِغْتَرَّ، اِنْفَكَّ، تَسَلّیٰ، توالیٰ، اِسْتَكَنَ، اِصْفَرَّ، اِبْیاضَّ ، تَسَوَّرَ، تَزَلْزَلَ، اِقْشَعَرَّ.

فصل ۲ ـ مصدر میمی

تمام افعال ـ ثلاثی، رباعی، مجرّد، مزید فیه ـ غیر از مصدر اصلی مصدر دیگر ی دارند که بدلیل وجود میم زائده در اوّل آن، بآن مصدر میمی می گویند.

مصدر میمی فعل ثلاثی مجرّد غالبا بر وزن «مَفْعَل» است وگاهی بر وزن «مَفْعِل» مثل: ضَرَبَ ← مَضْرَب، مَرَّ ← مَمَرّ، اَخَذَ ← مَأخَذ، قالَ ← مَقال، وَعَدَ ← مَوْعِد، جاءَ ← مَجیء، حاضَ ← مَحیض .

ومصدر میمی غیر ثلاثی مجرّد بر وزن مضارع مجهول آنست با قرار دادن میم زائده بجای حرف مضارعه مثل: اَكْرَمَ ← مُكْرَم، صَرَّفَ ← مُصَرَّف، دَحْرَجَ ← مُدَحْرَج و... أمیر المؤمنین (علیه السلام) در وصیت خود به امام مجتبیٰ (علیه السلام) میفرماید: لَیْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ ولا إلی الدّنیا مُنْصَرَفٌ. (نهج البلاغة نامه ۳۱).

فصل ۳ ـ مصدر صَناعی

مصدر صَناعی مصدریست که با اضافه کردن یاء مشدّد وتاء بآخر اسم ساخته می‌شود مثل: جاهِل ← جاهلیَّة، حَیْوان ← حَیْوانِیَّة، اِنسان ← اِنسانِیَّة و.... بنابر این ایرانیّة مثلا یعنی ایرانی بودن واین همان معنای مصدر است.

فصل ۴ ـ اسم مصدر

اسم مصـدر کلمـه ایست که بر حاصل مصدر ونتیجه آن دلالت می‌کند مثل: حُبّ که حاصل مَحَبّت است وبُغْض که حاصل بَغاضَة وغُسْل که حاصل غَسْل است. اسم مصدر داشتنِ افعال ونیز وزن اسم مصدر هر دو سماعی است یعنی چنین نیست که هر فعلی علاوه بر مصدر اسم مصدر نیز داشته باشد، وهر فعلیکه اسم مصدر داشته باشد وزن اسم مصدر آنرا باید بدست آورد وبخاطر سپرد.

*** تمرین ***

۱ـ مصدر میمی ده فعل ثلاثی مجرّد وهر کدام از ابواب ثلاثی مزید فیه را ذکر کنید.

۲ـ از ده اسم، مصدر صناعی بسازید.

۳ـ ده اسمِ مصدر فارسی یا عربی ذکر کنید.

* * *

مبحث دوّم

جامد ومشتق

اسم جامد اسمی است که از کلمه دیگر گرفته نشده باشد مثل «رَجُل» و «دِرْهَم» واسم مشتق اسمی است که از کلمه دیگر گرفته شده باشد مثل «عالِم»، «مَعْلوم» و «عَلیم» که همگی از کلمه «عِلْم» گرفته شده‌اند.

اسم جامد بحث خاصّی ندارد، در نتیجه مطالب این مبحث پیرامون اسم مشتق دور خواهد زد. واز آنجا که هشت نوع اسم مشتق داریم که عبارتند از: اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مُشَبَّهَة، اسم تفضیل، اسم مبالَغَة، اسم مکان، اسم زمان واسم آلت از هر کدام در فصل جداگانه‌ای بحث خواهیم کرد.

متذکر می‌گردد که همه این مشتقات از فعل مضارع گرفته می‌شوند.

فصل ۱ـ اسم فاعل

اسم فاعل اسمی است که بر کُننده کاری دلالت نماید واز مضارع

معلوم گرفته می‌شود. اسم فاعل فعل ثلاثی مجرّد بر وزن «فاعِل» است مثل: ضَرَبَ يَضْرِبُ ← ضارِب، عَلِمَ يَعْلَمُ ← عالِم. واسم فاعل ساير افعال (ثلاثی مزيد فيه، رباعی مجرّد ورباعی مزيد فيه) بر وزن مضارع معلوم آنست با قرار دادن ميم زائده مضمومه بجای حرف مضارعه ومكسور كردن ما قبل آخر اگر مكسور نباشد مثل: اَكْرَمَ يُكْرِمُ ← مُكْرِم، دَحْرَجَ يُدَحْرِجُ ← مُدَحْرِج و...

اسم فاعل شش صيغه دارد. آنچه كه ذكر شد صيغه اوّل بود كه اختصاص دارد به مفرد مذكر.

صيغه دوّم مربوط است به مثنّای مذكر وصيغه سوّم به جمع مذكر، صيغه چهارم مربوط است به مفرد مونث وصيغه پنجم به مثنّای مونث وصيغه ششم به جمع مونّث.

صورت صيغه های مزبور از اين قرار است:

از ثلاثی مجرّد: فاعِلٌ فاعِلانِ فاعِلونَ فاعِلَةٌ فاعِلَتان فاعِلاتٌ

از باب اِفعال: مُفْعِلٌ مُفْعِلانِ مُفْعِلُونَ مُفْعِلَةٌ مُفْعِلَتانِ مُفْعِلاتٌ

از باب تفعيل: مُفَعِّلٌ مُفَعِّلانِ مُفَعِّلُونَ مُفَعِّلَةٌ مُفَعِّلَتانِ مُفَعِّلاتٌ

وهمينطور...

* پرسش وتمرين *

۱ـ جامد ومشتق را تعريف كنيد.

۲ـ اسماء مشتق از چه گرفته می‌شود؟

۳ـ اسم فاعل افعال زیر را ذکر کنید: یَذْهَبُ، یُوجِرُ، یُصَدِّقُ، یُعانِدُ، یَخْتَرِعُ، یَنْصَرِفُ، یَتَصَرَّفُ، یَتَصاعَدُ، یَسْتَخْرِجُ، یَخْضَرُّ، یُدَحْرِجُ، یَتَزَلْزَلُ، یَحْرَنْجِمُ.

۴ـ اسم فاعل یَذْهَبُ، یُعانِدُ، یَتَصَرَّفُ، یَسْتَخْرِجُ و یَتَزَلْزَلُ را صرف کنید.

فصل ۲ ـ اسم مفعول

اسم مفعول بر کسی یا چیزی که کاری بر او واقع شده‌است دلالت می‌کند و از مضارع مجهول گرفته می‌شود مثل «مَضْروب» یعنی زده شده و «مَأكول» یعنی خورده شده.

اسم مفعول فعل ثلاثی مجرّد بر وزن «مَفْعول» است مثل: یَنْصُرُ ← مَنْصُور و یَقْتُلُ ← مَقْتول. و اسم مفعول سایر افعال بر وزن مضارع مجهول آنست با قرار دادن میم مضمومه ای بجای حرف مضارع آن مثل: یُکْرَمُ ← مُکْرَم، یُسْتَخْرَجُ ← مُسْتَخْرَج، یُدَحْرَجُ ← مُدَحْرَج و...

اسم مفعول نیز شش صیغه دارد وموضوع هر کدام از صیغه ها همانست که در اسم فاعل گفته شد. بنابر این صیغه های اسم مفعول از فعل ثلاثی مجرّد از اینقرار است:

مَفْعولٌ مَفْعولانِ مَفْعولونَ مَفْعولَةٌ مَفْعولَتانِ مَفْعولاتٌ

واز باب اِفْعال از اینقرار: مُفْعَلٌ مُفْعَلانِ مُفْعَلونَ مُفْعَلَةٌ مُفْعَلَتانِ مُفْعَلاتٌ

واز باب تفعیل از اینقرار:

مُفَعَّلٌ مُفَعَّلانِ مُفَعَّلونَ مُفَعَّلَةٌ مُفَعَّلَتانِ مُفَعَّلاتٌ

* * *

فصل ۳ ـ صفت مُشَبَّهه

صفت‌مشبّهه دلالت دارد بر کسی یا چیزی که دارای صفتی است وآن صفت برای او ثابت است مثل: کریم وشُجاع وعَلیل.

فعل ثلاثی مجرّد اگر دارای معنای رنگ یا عیب یا زینت باشد صفت مشبّهه آن بر وزن «اَفْعَل» است مثل: حَمُرَ ← اَحْمَر، عَرَجَ ← اَعْرَج، بَلَجَ ← اَبْلَج. ودر غیر اینصورت وزن مشخّصی برای صفت مشبّهه آن نیست مانند: شَرُفَ ← شَریف، شَجُعَ ← شُجاع، جَبُنَ ← جَبان، سادَ ← سَیّد و..

وامّا صفت مشبّهه سایر افعال (ثلاثی مزید، رباعی مجرّد، رباعی مزید) بر وزن اسم فاعل آن است در صورتیکه دوام وثبوت معنی اراده شود مثل: اِنْقَطَعَ ← مُنْقَطِع، اِعْتَدَلَ ← مُعْتَدِل، اِسْتَقامَ ← مُسْتَقیم و...

*** تمرین ***

۱ـ از مجهول افعال زیر اسم مفعول بسازید: یَظْلِمُ، یَخْتارُ، یَنْقَلِبُ.

۲ـ اسم مفعولهای افعال فوق را صرف کنید.

۳ـ صفت مشبّهه افعال زیر را ذکر کنید: باضَ ، عَوِرَ، بَهَجَ، اِنْبَسَطَ، اِعْتَلَّ، اِسْتَدارَ، اَشْرَقَ.

فصل ۴ ـ اسم تفضیل

اسم تفضیل دلالت دارد بر اینکه کسی یا چیزی صفتی را زیادتر از غیر خود دارد مثل: «زَیْدٌ اَفْضَلُ مِنْ اَخیه».

از فعل ثلاثی مجرّدی که دلالت بر رنگ یا عیب ویا زینت داشته باشد اسم تفضیل ساخته نمی‌شود و از غیر ثلاثی مجرّد نیز ساخته نمی‌شود.

اسم تفضیل بر وزن «اَفْعَل» است و این وزن را می‌توان در مفرد ومثنی وجمع ونیز مذکر ومونث بکار برد وگفت: زَیْدٌ اَفْضَلُ مِن...، اَلزَّیْدانِ ـ اَفْضَـلُ مِنْ... اَلزَّیدونَ اَفْضَلُ مِنْ... فاطِمَةُ اَفْضَلُ مِنْ... وهمینطور مگر اینکه آنرا (یعنی اسم تفضیل را) با الف ولام (ال) بکاربریم که در این صورت مطابقت لازم است وبـاید بگـوئیم: اَلـزَّیدانِ اْلاَفْضَلان، فاطِمَةُ اْلفُضْلی، اَلْفَواطِمُ اْلفُضْلَیات و ...

فصل ۵ ـ اسم مبالغه

اسم مبالغه که بآن صیغه مبالغه نیز میگویند دلالت دارد بر کسیکه بمقدار زیاد فاعل فعلی است یا صاحب صفتی مثل: عَلّام و حَمّال.

اسم مبالغه از بسیاری از افعال ثلاثی مجرد ساخته میشود لکن ساخته شدن آن از غیر ثلاثی مجرد کم است ودر هر صورت ضابطه خاصّی برای وزن آن نیست یعنی وزن آن مطلقا سماعی است مثل: کَذَبَ ← کَذوب، رَحِمَ ← رَحیم، قامَ ← قَیّوم، جَلَدَ ← جَلّاد، اَعْطَی ← مِعْطاء اَنْذَرَ ← نَذیر، اَدْرَكَ ← دَرّاك و...

تمرین

۱ـ اسم تفضیل افعال زیر را ذکر کنید: یَغْفُلُ، یَکْثُرُ، یَقِلُّ، یَدُومُ.

۲ـ هر کدام از اسم تفضیلهائی که از افعال فوق ساخته اید را یکبار بدون أل ویکبار با أل در

جمله‌ای بکار برید.

۳ـ اسم مبالغه افعال زیر را ذکر کنید: عَطِرَ، جَلَدَ، کَذَبَ، جَزَعَ،صَدَق. فَهِمَ، وَدَّ، عادَ.

فصل ۶ ـ اسم مکان

اسم مکان بر مکان وقوع فعل دلالت دارد و از فعل ثلاثی مجرد غالبا بر وزن «مَفْعَل» میآید ودر مواردی بر وزن «مَفْعِل» مثل یَطْبَخُ ← مَطْبَخ، جَرىٰ ← مَجْرىٰ، رَعىٰ ← مَرْعىٰ، یَضْرِبُ ← مَضْرِب، یَعِدُ ← مَوْعِد.

واز غیر ثلاثی مجرد بر وزن اسم مفعول آنست که بنابر این بوسیله قرائن باید فهمید که مراد از صیغه، اسم مفعول است یا اسم مکان مثل: یُجْتَمَعُ ← مُجْتَمَع، یُسْتَقَرُّ ← مُسْتَقَرّ و...

فصل ۷ ـ اسم زمان

اسم زمان بر زمان وقوع فعل دلالت دارد مثل «مَغْرِبُ الشَّمسِ ساعَةُ کذا». و وزن آن از ثلاثی مجرد وغیر ثلاثی مجرد دقیقا مثل اسم مکان است ودر نتیجه فارق بین آندو واسم مفعول ومصدر میمی (که همه اینها چنانکه گذشت غالبا در وزن مشترکند) قرینه است. یعنی باید بوسیله قرائن مقصود را فهماند ویا مقصود طرف را از کار برد این وزن فهمید.

فصل ۸ ـ اسم آلت

اسم آلت بر ابزار انجام فعل دلالت میکند واز فعل ثلاثی مجرد بر

سه وزن «مِفْعَـل»، «مِفْعَلَة» و «مِفعال» میآید مثل نَشَرَ اْلخَشَبَ ← مِنْشَر، مِنْشَرَة،مِنشار و فَتَحَ الْباب ← مِفْتَح، مِفتَحَه، مِفْتاح. اسم آلت از غیر ثلاثی مجرد ساخته نمیشود.

تمرین

۱ـ اسم مکان واسم زمان افعال زیر چیست؟ وَلَدَ، ذَهَبَ، شَرِبَ، سَعی، قَتَلَ، اَوی، صَلّی، اِغْتَسَلَ، غَسَلَ، اِسْتَشْفی، فَرَّ، قَرَّ، اِنْقَلَبَ، کَسَبَ.

۲ـ اسم آلت افعال زیر چیست؟ کَسَحَ، طَرَقَ، لَعِقَ.

* * *

مبحث سوم

مذکر ومؤنّث

هر کدام از مذکر ومؤنث دو قسم‌اند حقیقی ومجازی. اسم مذکر حقیقی اسمیست که در مورد مردان ویا حیوانات نر بکار برده میشود مثل: رَجُل و جَمَل واسم مؤنث حقیقی اسمیست که در مورد زنان ویا حیوانات ماده بکار برده میشود، مثل: اِمْرَأة وناقَة وامّا مذکر ومؤنث مجازی آنست که مجازاً واعتباراً مذکر یا مؤنث دانسته میشود بدون اینکه ذکوریّت وانوثیّت واقعی در کار باشد. مذکر مجازی مثل: قَلَم و جِدار ومونّث مجازی مثل: دار و غُرْفَة.

از جهت دیگر اسم مذکر بر دو قسم است:

۱ـ آنکه میتوان آنرا با اضافه کردن‌یکی‌از علامات تأنیث ـ که عبارتند از تاء مربوطه[۱] والف مقصوره والف ممدوده ـ مؤنث کرد مثل: عالِم ← عالِمَة، غَضْبان ← غَضْبیٰ، اَحْمَر ← حَمْراء.

۲ـ آنکه نمیتوان علامت تانیث بآن افزود واین قسم خود بر سه قسم است:

---

(۱) تاء مربوطه همان تاء گرد است ودر مقابل آن تاء مبسوطه است یعنی تاء کشیده (ت).

الف ـ آنکه اصلا مؤنث ندارد مثل: کتاب و قلم.

ب ـ آنکه مؤنّثش لفظ مخصوص دارد مثل: أَب و أُمّ، أَخ وأُخْت، دیك و دَجاج، ثَورْ و بَقَرَة.

ج ـ آنکه هم در مذکر وهم در مؤنث بکار برده میشود مثل بسیاری از اوزان مبالغه مانند رَجُلٌ مِنْطیق و امرأةٌ مِنْطیق.

واسم مؤنث نیز از جهتی بر دو قسم است لفظی ومعنوی.

مؤنث لفظی آنست که در آخرش یکی از علامات تانیث یعنی تاء مربوطه الف مقصوره والف ممدوده باشد مثل: تَمْرَة، حُبْلیٰ، صَحْراء،ومؤنث‌معنوی آنست که خالی از علامت تانیث باشد مثل: مَرْیَم و بِئر.

تمرین

۱ـ در بین اسمهای مذکر زیر حقیقی ومجازی را مشخص کنید: شجر، دیك زید، ابن، لیل، شهر.

۲ـ در بین اسمهای مؤنث زیر حقیقی ومجازی را مشخص کنید: ارض، زینب، عین، نار، دار، هند، شاة.

۳ـ در بین اسمهای مؤنث زیر لفظی ومعنوی را مشخص کنید: کلثوم، رقیة، رباب، اُم، عَمَّة، اخت، قوس، صحراء، سَلْمیٰ، دواة، نمل، نحل، حمراء، نخلة، رُجْعیٰ، سُوءیٰ.

* * *

مبحث چهارم

متصرف وغیر متصرف

اسم متصرف اسمیست که بتوان آنرا بصورتهای مثنی، جمع، مصغّر، ومنسوب درآورد وغیر متصرف آنست که چنین نباشد از اینرو در این مبحث از حالات چهار گانه مزبور بحث خواهیم کرد.

فصل ۱ـ مثنی

مثنی بر دو فرد از افراد جنس خودش دلالت دارد. برای تثنیه کردن اسم مفرد لازم است علامت مثنی را که الف ونون مکسوره (انِ) یا یاء ما قبل مفتوح ونون مکسورة (ینِ) است بآخر آن ملحق کنیم مثل: رَجُل ← رَجُلانِ یا رَجُلَیْنِ.

فصل ۲ ـ جمع

جمع بر بیش از دو فرد از افراد جنس خود دلالت دارد وبر سه قسم است: جمع مذکر سالم، جمع مؤنث سالم، جمع مُکَسَّر.

علامت جمع مذکر سالم واوِ ما قبل مضموم ونون مفتوح،یا یاء ما قبل مکسور ونون مفتوحه است که در آخر اسم مفرد در میآید واسمی باین طریق جمع بسته میشود که مذکر باشد، خالی از تاء باشد، اسم ذوی العقل

باشد، اگر جنبه موصوفی دارد عَلَم باشد واگر جنبه وصفی دارد از آن قبیل باشد که با تاء مونث میشود مثل: زید ← اَلزَّیدونَ یا اَلزَّیدینَ، مُسْلِم ← مُسْلِمُـونَ یا مُسْلِمینَ . پس مثل هند وضاربة بخاطر مؤنث بودن، طلحة بخاطر تاء داشتن، غَنَم بخاطر اسم غیر ذوی العقل بودن، رَجُل بخاطر عَلَم نبودن اَحْمَر بخاطر مؤنث شدن بغیر تاء ـ هیچکدام از اینها ـ از این طریق جمع بسته نمی‌شود.

علامت جمع مؤنث سالم الف وتاء مبسوطة است که در آخر اسم مفرد در میاید واسمی از این طریق جمع بسته میشود که عَلَم مُؤنث باشد مثل: هند ← هندات، یا در آخر آن یکی از علامات تأنیث باشد مثل: ضارِبَة ← ضاربات، حُبْلی ← حُبْلَیات، صَحْراء ← صَحْراوات، یا مذکر غیر ذی العقل باشد مثل: مَطبوع ← مَطبوعات یا مصدر بیش از سه حرفی باشد مثل: سُؤال ← سُؤالات.

تذکر: این دو نوع جمع را از این جهت سالم می‌گویند که بناء مفرد در آنها به هم نمی‌خورد بخلاف قسم بعدی یعنی جمع مکسّر.

جمع مکسّر علامت خاصی ندارد وراه پی بردن به آن شناخت وحفظ اوزان آنست.اوزان جمع مکسّر بسیار است که برخی از آنها از اینقرار میباشد:

«اَفْعال» مثل: قُفْل ← اَقْفال،«اَفْعُل» **مثل: شَهْر** ← اَشْهُر،

«اُفْعِلَة» مثل: زمان ← اَزْمِنَة، «فِعْلَة» مثل: غُلام ← غِلْمَة،

«فِعال» مثل: قَصْعَة ← قِصاع، «فِعَل» مثل: قِطْعَة ← قِطَع،

«فُعَل» مثل: جُمْلَة ← جُمَل، «فَعائِل» مثل: رسالَه ← رَسائِل،

«فَواعِل» مثل: شاهد ← شَواهِد، «مَفاعِل» مثل: مَشْرِق ← مَشارِق.

*** پرسش وتمرین ***

۱ـ فرق بین علامت مثنی وعلامت جمع مذکر سالم چیست؟

۲ـ کلمات زیر را مثنی کنید: سُؤال، کتاب، قَلَم، يَوْم، عام.

۳ـ از کلمات زیر کدام‌را میشود جمع مذکر سالم بست و کدام را نمیشود: سعید، سائل، عالِم، علی، معاویة، مریم، مرء، مرأة، محمد، زید، زینب، اخضر.

۴ـ کلمات زیررا در صورتیکه میتوان جمع مؤنث سالم بست ببندید: معلوم، امتحان، عالمة، کبری، خضراء، زینب، سعاد، خصومة، جلسة، منصوب، مرفوع، مجرور، مقتول، مأکول.

۵ـ برای هر کدام از اوزان جمع مکسّر که در متن آمده است سه مثال جدید ذکر کنید.

فصل ۳ ـ منسوب

اسم منسوب بر انتساب صاحب اسم به چیزی یا کسی یا جائی دلالت دارد وعلامت آن یاء مشدّد ما قبل مکسور است که بآخر اسم ملحق می‌گردد و بآن «یاء نسبت» می‌گویند مثل: ایرانیّ، اسلامیّ، علویّ.

فصل ۴ ـ مصغّر

مصغّر کلمه ایست که بر نوعی کمی وکاستی در معنای خود دلالت می‌کنـد مثل: «جُبَیْل» یعنی کوه کوچك، «عُبَیْد» یعنی عبد ذلیل، «قُبَیْلَ الظّهر» یعنی کمی قبل از ظهر، حُسَیْن یعنی حسن کوچك (کمْ سنّ وسال).

علامت تصغیر یاء ساکنه ایست که بعد از حرف دوم اسم اضافه می‌شود وبا اضافه شدن آن حرف اوّل مصغّر مضموم، حرف دوم آن مفتوح

واگر کلمه از اول بیش از سه حرف داشته است حرف بعد از حرف تصغیر در اکثـر موارد مکسور می‌شود مثل: رَجُل ← رُجَیْل، حَسَن ← حُسَیْن، دِرْهَم ← دُرَیْهِم، مَرْیَم ← مُرَیِّم.

*** تمرین ***

۱ـ کلمات زیر را بصورت منسوب درآورید: روح، عِلْم، خُمَیْن، حُسَیْن، احمد، نجف، محمّد، صادق، صلوات.

۲ـ کلمات زیر را مصغّر کنید: اَوْس ، سَهْل، جَبْر، قَرْش ، بَرّ، اَسَد، ثَعْلَب، زَهْر، مَسْجِد، بَعیر.

* * *

مبحث پنجم

معرفه ونکره

معرفه اسمی است که معنی ومصداق آن مشخص ومعلوم باشد مثل محمّد ومکّه ونکره اسمی است که معنی ومصداق آن نامشخص باشد مثل رَجُل و قَرْیَة. اسم نکره از جهت نکره بودن اقسام ندارد لکن معرفه بر هفت قسم است:

علم، مُعَرَّف بـ «أل»، ضمیر، اسم اشاره، موصول، مضاف، منادیٰ.

علم اسم معرفه ایست که وضع شده باشد برای دلالت کردن بر یك فرد معیّن مثل: علی ومکّة .

معرّف بـ «ال» اسم معرفه ایست که بمقتضای الف ولام تعریف بر فرد معینی دلالت نماید مثل: ضَرَبَنِی الرَّجُلُ یعنی فلان مرد مرا زد.

ضمیر معرفه ایست که وضع شده‌است برای دلالت کردن بر فرد یا افراد غائب یا مخاطب یا متکلّم.

ضمیر چهارده صیغه دارد شش صیغه مربوط به غائب است، شش صیغه مربوط به مخاطب ودو صیغه مربوط به متکلّم. از هر کدام از شش صیغه غائب و مخاطب سه صیغه مربوط است به مذکر (مفرد ومثنی وجمع) و سه صیغه مربوط است به مؤنث (مفرد ومثنی وجمع). واز دو صیغه متکلّم

يك صيغه مربوط است به مفرد (متكلم وحده) ويك صيغه مربوط است به جمع (متكلّم مع الغير). صرف صيغه‌های ضمير از اينقرار است:

هُوَ هَما هُم هِیَ هُما هُنَّ
اَنْتَ اَنْتُما اَنْتُم اَنْتِ اَنْتُما اَنْتُنَّ
اَنَا نَحْنُ

اسم اشاره معرفه ايست كه از طريق اشاره بر فرد يا افراد معينی از معنی دلالت می‌كند وشش صيغه دارد: «ذا» برای مفردِ مذكر است و «ذانِ» يا «ذَيْنِ» برای مُثَنّایِ مذكر و «اُولی» و «اُولاِء» برای جمعِ مذكر، «ذهْ» برای مفـرد مؤنث، «تـانِ» يا «تَيْنِ» برای مثنّای مؤنث و «اُولی» و «اُولاِء» برای جمع مؤنث. وغالبا بر سر اسم اشاره «هـٰ» كه «هاء تنبيه» ناميده می‌شود در می‌آيد مثل: هذا الرّجل، هذانِ الرّجلان، هؤلاءِ الرّجال، هذِهِ الْمَرْاَة، هاتانِ الْمَرأتَانِ، هؤلاءِ النِّساء.

برای اشاره به مكان نزديك «هُنا» وبه مكان متوسّط «هُناك» وبه مكان بعيد «هُنالِك» بكار برده می‌شود.

موصول اسم معرفه ايست كه بوسيله جمله‌ای كه بعد از آن ذكر می‌شود وبآن «صِلَة» گفته می‌شود بر فرد يا افراد معيّنی دلالت می‌كند. مثل: «اَلَّذی» در آيه شريفه ﴿تَبارَكَ الَّذی بِيَدِهِ الْمُلْك﴾.

اسم موصول نظير اسم اشاره شش صيغه دارد: «اَلَّذی» برای مفرد مذكر است و «اَللَّذانِ» يا «اَللَّذَيْنِ» برای مثنّای مذكّر و «اَلَّذِينَ» برای جمع مذكّر و «اَلَّتی» برای مفرد مؤنث و «اَللَّتانِ» يا «اَللَّتَيْنِ» برای مثنّای مؤنث و «اَللاّتی» برای جمع مؤنّث.

موصولاتی‌هم داریم که بلفظ واحد در همه موارد مذکور ـ مذکّر، مؤنث، مفرد مثنّی، وجمع ـ بکار می‌روند وبآنها «موصول مشترك» می گویند که از آنجمله است «مَنْ» در مورد ذوی العقول و «ما» در مورد غیر ذوی العقول مثل: ﴿يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مَنْ فِي السَّمَّاواتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ﴾ و «لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَالْأَرْضِ».

مضاف اسمی است که از مضاف الیه خود کسب تعریف می کند، بعبارت دیگر هرگاه اسم نَکِره‌ای به اسم معرفه اضافه شود، نکرهٔ مضاف معرفه می‌شود چرا که معنای آن مشخص ومعلوم‌می‌گردد مثل: «غلامُ زَيْدٍ» و «كتابُ سَعيدٍ».

ومنادی اسمی است که بدلیل واقع شدن بعد از حرف نداء ومورد نداء قرار گرفتن معرفه است وحروف نداء چند حرف اندکه از آنجمله است «یا» و «اَیا» مثل: یا شُرْطِیُّ و اَیا سائِقُ.

* پرسش وتمرین *

۱ـ معرفه ونکره را تعریف کنید.

۲ـ کدامیك از اسمــــاء زیر علم است:کتاب، قرآن، انجیل، موسی، عیسی، سلطان، نمـرود، اتاتورك، پاستور، عالم، مخترع، انیشتین، کسری، قیصر، قریش، قم،ایران.

۳ـ پنج مثال جدید برای معرّف بِأل ذکر کنید.

۴ـ هر کدام از صیغه‌های چهارده گانه ضمیر را در جمله‌ای ذکر کنید.

۵ـ هر کدام از صیغه‌های اسم اشاره را بکار ببرید.

۶ـ ده آیه از قرآن مجید که مشتمل بر اسم موصول باشد ذکر کنید.

۷ـ پنج مثال برای اضافه ایکه در آن مضاف بر اثر اضافه معرفه شده‌است ذکر کنید.

۸ـ پنج مثال برای منادی که در آن اسم نکره بدلیل واقع شدن بعد از حرف نداء معرفه شده‌است ذکر کنید.

*** والحمد لله اوّلا وآخرا ***

* * *

صرف ساده

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله ربّ العالمين والصّلوة على سيّدنا محمّدوآله الطّيّبين
ولعنة الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدّين

مقدّمه

۱ ــ تعریف علم صرف: علم صرف می آموزد چگونه کلمه ایرا بصورتهای گوناگون درآوریم تا معانی مختلف بدست آید مثلاً کلمهٔ «عِلْم» (بمعنی دانستن) را طبق قواعد صرفی بصورتهای: عَلِمَ، یَعْلَمُ، اِعْلَمْ و... درمی آوریم تا معانی: دانست، میداند، بدان و... بدست آید ویا کلمهٔ «رَجُل» (به معنی مرد) را بصورتهای رِجال و رُجَیْل درمی آوریم تا معانی: مردها و مرد کوچک حاصل شود.

۲ ــ فایدهٔ علم صرف: درهر زبانی بسیاری از کلمات ازیکدیگر گرفته می شوند مثلاً درفارسی کلمات: گفتم، گفتی، گفت، گفتیم، گفتید، گفتند، می گفتم... خواهم گفت... ازمادهٔ «گفتن» گرفته شده اند. بنابراین باید علم صرف را بیاموزیم تا کلمات را بشناسیم وبه معانی آنها پی ببریم ونیز بتوانیم برای معانی منظور کلمات مناسب بسازیم. ازآنچه گذشت روشن شد که فایدهٔ علم صرف شناختن کلمه و معنی آن وقدرت برساختن کلمه است.

۳ ــ موضوع علم صرف: وضمناً معلوم شد که موضوع علم صرف «کلمه» است یعنی این علم فقط در بارهٔ ساختمان و خصوصیات کلمه صحبت میکند.

٤ ــ تعریف کلمه: کلمه لفظ مفردی است که دارای معنی باشد و به آن لفظ «مُسْتَعْمَل» هم می گویند دربرابر لفظ بی معنی که لفظ «مُهْمَل» نام دارد.

۵ ــ اقسام کلمه: کلمات عربی ــ مانند کلمات هر زبان دیگر ــ به سه دسته تقسیم می شود: فعل، اسم، حرف.

فعل کلمه ایست که بر معنای مستقلّی دلالت کند و زمان آن را نیز برساند مانند حَسُنَ (نیکوشد)، یَذْهَبُ (میرود)، اِذْهَبْ (برو).

اسم کلمه ایست که بر معنای مستقلّی دلالت کند بدون دلالت بر اقتران آن معنی به زمان مانند: عِلْم (دانستن) مال (ثروت).

حرف کلمه ایست که معنی آن مستقل نیست و ربط بین کلمات دیگر است مانند فی (در) درجملهٔ: «دَخَلْتُ فِي الْمَدْرَسَةِ» و مِن (از) درجملهٔ «خَرَجْتُ مِنَ الدّارِ».

● توجه کنید: ●

صورت و شکل حرف همیشه ثابت است لذا درعلم صرف ازحرف، بحث نمی شود و هرکجا لفظ «کلمه» آورده شد فقط فعل و اسم مقصود است بنابراین مباحث این کتاب در دو بخش فعل و اسم عنوان می گردد. ویک سری مطالب متفرّقه درخاتمه مطرح خواهد شد.

*** پرسش و تمرین ***

۱ ــ علم صرف چه علمی است؟
۲ ــ علم صرف در باره چه چیز بحث میکند؟
۳ ــ منظور شما از خواندن صرف چیست؟
٤ ــ لفظِ مهمل و مستعمل را تعریف کنید و برای هرکدام چند مثال بزنید.
٥ ــ کلمه و لفظ مهمل باهم چه فرقی دارند؟
٦ ــ اسم و فعل را تعریف کنید.
۷ ــ در کلمات زیر هرکدام از افعال، اسماء و حروف رادرستون مخصوصی بنویسید:
ضُحیٰ (چاشت) شَعْر (مو)، مِن (از)، یَأْتِی (می آید)، اَسَد (شیر)، کَبیر (بزرگ)، مَسْجِد، صُبْح، لاٰتَشْرَبْ (نیاشام)، رَجُل (مرد)، حَتّیٰ (تا)، اِعْلَمْ (بدان)، نَصَرْتُمْ (یاری کردید)، عِشاء (اول شب)، حسَن، اَحْمَد، دَحْرَجَ (غلطانید)، عِلْم (دانستن)، یَقْتُلُ (می کُشد)، لِ (برای)، شارِع (خیابان)، زُقاق (کوچه)، نَما (رشد کرد)، نامَ (خوابید)، سَماء (آسمان)، لَیْل (شب)، ذَهاب (رفتن)، نَهار (روز)، بَقَر (گاو)، طائِر (پرنده)، اِلیٰ (تا)، جِنّ، مَلَک.
۸ ــ بر کلمات هرستون چند کلمه دیگر اضافه کنید.
۹ ــ بین فعل و اسم از جهت معنی چه فرقی است؟
۱۰ ــ چرا در علم صرف از حرف بحث نمی شود؟

٦ ــ **جامد ومشتق**: کلمه یا جامد است یا مشتق. «**جامد**» کلمه ای است که از کلمهٔ دیگر گرفته نشده باشد یعنی حروف آن ابتداءً از حروف الفباء گرفته شده باشد مانند: حَجَر (سنگ)، عِلْم (دانستن)، عَسیٰ (امید است).

«**مشتق**» کلمه ایست که از کلمه دیگر گرفته شده باشد مانند: معلوم (دانسته شده)، عالِم (دانا)، عَلِمَ (دانست).

کلمه ایرا که مشتق از آن گرفته شده باشد ــ جامد باشد یا مشتق ــ **اصل** آن کلمه می نامند.

از یک اصل کلمات چندی گرفته می شود. اصل و مشتقات آنرا «**کلمات همجنس**» می گویند.

۷ ــ **حروف اصلی و زائد:** از حروف کلمه حرفی را که در تمام کلمات همجنس آورده شود «حرف اصلی» و آنرا که در بعضی آورده شود نه در تمام، «حرف زائد» می نامند، مثلاً در کلمات عِلْم، عٰالِم، مَعْلُوم، عَلیم، اَعْلَم و... حروف «ع ل م» اصلی و بقیه زائدند.

۸ ــ **ابنیهٔ کلمه:** کلمه در زبان عربی دارای شش بناءاست زیرا یا سه حرف اصلی دارد که به آن «ثُلاثی» می گویند و یا چهار حرف اصلی که به آن «رُباعی» گفته می شود و یا دارای پنج حرف اصلی است که آنرا «خُماسی» نامیده اند. هرکدام از این سه قسم یا بدون حرف زائد است که به آن «مُجَرَّد» می گویند و یا دارای حرف زائد است که «مَزیدٌ فیه» نامیده می شود، به مثالهای زیر توجه نمائید:

ثلاثی
- مجرد: عَلِمَ، رَجُل
- مزید: اَعْلَمَ، رِجٰال

رباعی
- مجرد: دَحْرَجَ، جَعْفَر
- مزید: تَدَحْرَجَ، جَعٰافِر

خُماسی
- مجرد: سَفَرْجَل
- مزید: خَنْدَریس

● توجّه کنید: ●

خماسی بودن مختص به اسم است و فعل یا ثلاثی است یا رباعی.

*** پرسش و تمرین ***

۱ ــ فرق بین مشتق و جامد، اصل و مشتق، اصل و جامد را بیان کنید.
۲ ــ سه دسته کلمات همجنس ذکر کنید.
۳ ــ در دسته های زیر حروف اصلی و زائد را معین کنید «خُرُوج، خارِج، اِخْراج، مَخْرَج، خَرْج، خَراج، خَرّاج، مَخارِج»، «صَبْر، اِصْطِبار، صَبُور، صابِرین، یَصْبِرُ، اِصْبِرْ، صابِر»، «سُؤال، مَسْأَلَة، سائِل، مَسائل، مَسْؤُول، سُؤالات»
۴ ــ بناء کلمات زیر را معین کنید: حَسَن، حُسَیْن، صابِر، صَبْر، دِرْهَم، دَراهِم، دُرَیْهِم، خَرْج، خُرُوج، خارِج، قِمَطْر، قِرْطَعْب، بُرْثُن، صَدَق، صَدیق.
۵ ــ اسم چند بناء دارد و فعل چند بناء؟ برای هر کدام از ابنیه چند مثال جدید بزنید.

۹ ــ وزن و قواعد آن: برای اینکه حروف اصلی کلمه از حروف زائد مشخص شود، سه حرف (ف ــ ع ــ ل) را بترتیب بجای حروف اصلی بکار می برند. مثلاً می گویند کَتَبَ بروزن فَعَلَ و عَلِمَ بروزن فَعِلَ است و همینطور. . . درساختن وزن کلمات قواعد زیر باید رعایت شود:

۱ ــ درمقابل حروف اصلی بترتیب ف ع ل قرارمی گیرد و اگر کلمه ای بیش از سه حرف اصلی داشته باشد لام وزن تکرارمی شود بنابراین وزن ثلاثی دارای یک لام و وزن رباعی دارای دولام، و وزن خماسی دارای سه لام خواهد بود. مثلاً سَأَلَ بروزن فَعَلَ، دِرْهَم بروزن فِعْلَل، سَفَرْجَل بروزن فَعَلَّل است.

۲ ــ اگر در کلمه ای حرف زائد بود چنانچه حرف زائد تکرار حرف اصلی باشد مثل سَلَّمَ و جَلْبَبَ دروزن نیز حرفی که مقابل حرف تکرارشده قرارمی گیرد تکرارمی شود مانند: سَلَّمَ = فَعَّلَ و جَلْبَبَ = فَعْلَلَ و اگرچنین نبود خود زائد را در وزن می آورند مانند عالِم = فاعِل و مَعْلُوم = مَفْعُول.

۳ ــ حرکت هر کدام از حروف وزن باید مانند حرکت همان حرفی باشد که درمقابل آن قرارمی گیرد. بنابراین عَلِمَ بروزن فَعِلَ وعَلیم بروزن فَعیل و عُلُوم بر وزن فُعُول خواهد بود. مگر اینکه حرکت بر اثر قواعد اعلال و غیره که خواهد آمد

تغییر کرده باشد که دراینصورت حرکت اصلی مراعات می شود.

مثلاً می گو ییم قٰالَ بر وزن فَعَلَ است ز یرا در اصل قَوَلَ بوده است. و نیز می گو ییم یَمُدُّ بروزن یَفْعُلُ است ز یرا دراصل یَمْدُدُ بوده است و همینطور...

٤ ــ اگر در کلمه ای «حرف مشدّد» که نمودار دو حرف همجنس است باشد با مراجعه به کلمات همجنس باید ببینیم آن دو حرف هردو اصلیند یا هردو زائد یا یکی اصلی و دیگری زائد. درصورت اول وزن را بدون حرف مشدّد می آوریم. مانند مَرَّ (مرور کرد) که می گوییم بروزن فَعَلَ است و درصورت دوم همان زائد مشدّد را در وزن می آوریم مانند اِجْلِوّاز (بهم چسبیدن) که می گوییم بروزن اِفْعِوّٰال است. و درصورت سوم هرگاه نتوان تشخیص داد که حرف اول از دو حرف همجنس زائد است یا دوم، هرکدام ازف ع ل وزن را که مقابل آن حرف قرار گرفته باشد مشدّد می کنیم مثلاً می گوییم: سَلَّمَ بروزن فَعَّلَ و اِحْمَرَّ بروزن اِفْعَلَّ است و هرگاه بدانیم کدامیک از آن دو زائد است و کدام اصلی، وزن را بدون حرف مشدّد می آوریم مثلاً می گوییم: سَیِّد بروزن فَیْعِل است و عَلیّ بروزن فعیل[1].

٥ ــ اگر بعضی از حروف اصلی کلمه طبق قواعد اعلال و غیره که خواهد آمد حذف شود، ازوزن نیز حرفی که مقابل آن است حذف می شود مثلاً می گوییم قُلْ (بگو، از قٰالَ یَقُولُ) بروزن فُلْ و هَبْ (ببخش، ازوَهَبَ یَهَبُ) بر وزن عَلْ و فِ (وفا کن، ازوَفٰی یَفی) بروزن ع است.

٦ ــ اگر در کلمه ای «قلب» (قلب مکانی) واقع شده بود، یعنی ترتیب اصلی فاء و عین و لام بهم خورده بود دروزن نیز ترتیب ف،ع،ل بهم خواهد خورد

مثلاً می گوییم جٰاه بروزن عَفَل است زیرا با مراجعه به کلمات همجنس آن از قبیل وَجْه، وَجیه، وَجٰاهَت و غیره معلوم می شود «ج» عین الفعل و «ا» که منقلب از واو است فاءالفعل می باشد.

فایدهٔ دانستن وزن کلمات تشخیص حروف است که بوسیلهٔ آن می توان نوع و بناء کلمه را شناخت.[1]

• تبصره: •

در کلمه، حرفی را که برابر «ف» است **فاءُ الفِعْل**، حرفی را که مقابل «ع» است **عینُ الفِعْل** و حرفی را که مقابل «ل» است **لامُ الفِعْل** می نامند. لام الفعلهای رباعی را لام الفعل اوّل ودوم و لام الفعلهای خماسی را لام الفعل اول، دوّم و سوّم نامیده اند.

*** پرسش و تمرین ***

۱ ــ وزن چیست؟

۲ ــ با رعایت قواعد ۱ و۳ وزن کلمات دسته اوّل و با رعایت سه قاعدهٔ اول، وزن کلمات دسته دوم و با رعایت چهار قاعدهٔ اول،وزن کلمات دسته سوم و با رعایت تمام قواعد، وزن کلمات دستهٔ چهارم از کلمات زیر را معیّن کنید:

۱ــ وزن در دو مقام مورد استفاده قرار می گیرد:

۱) در مقام تعلیم که هرگاه استاد بخواهد حروف اصلی و زائد کلمه را به دانش آموز تعلیم دهد بجای اینکه یک یک حروف اصلی و زائد را معرفی کند، وزن کلمه را به او می گوید و او با توجّه به وزن، حروف اصلی و زائد را تشخیص میدهد.

۲) در مقام فراگیری، در این مقام دانستن وزن از این جهت وسیلهٔ تشخیص حروف اصلی از زائد است که علماء صرف ابنیهٔ کلمه را همانطور که گذشته به چند دسته تقسیم کرده و اوزان هر بناء را بدست آورده اند. محصل با حفظ کردن و در نظر گرفتن اوزان هنگام برخورد به کلمه ای بدون مراجعه به کلمات همجنس، وزن آنرا از میان اوزان مضبوطه پیدا میکند و حروف اصلی و زائد آنرا با توجّه به وزن بدست می آورد.

(شرح رَضیّ الدّین استرابادی رَحِمَهُ الله برشافِیَه اِبْنِ حاجب چاپ بیروت ج ۱ ص۱۲)

دستهٔ اول: کَرُمَ، کَتَبَ، فَرَس، قُفْل، کَتِف، عَضُد، صَعْب، عِنَب، ضِرْس.
دستهٔ دوم: عالِم، عُلَماء، عَلاّمَة، مَخارِج، خُرُوج، اِسْلام، مُسْلِم، دَراهِم، دُرَیْهِم، دِحْراج، تَدَحْرَج.
دسته سوم: غَفّار، جَعْفَرِیّ، تَعَلُّم، خَرّاج، سَلَّمَ، قَرار، مَقَرّ، مَداد، مَدَّ، اِسْتَمَدَّ، مُدُن، تَمَدُّن، جَیِّد، لَیِّن، عَلَوِیّ، نَبِیّ، وَفِیّ، خُدّام،جَبّار، قَوِیّ.
دسته چهارم: قِ (باتوجه به وَقی، وِقایَة)، سَلْ (باتوجّه به سَأَلَ و سُؤال)، حادی (باتوجه به واحِد، وَحْدَة، تَوْحید)، أَیِسَ (باتوجه به یَأْس، یَؤُس، یائِسَة)، طَأْمَنَ (باتوجه به طَمْأَنَ، اِطْمَأَنَّ، اِطْمِئْنان).
۳ ـ باتوجه به تمام قواعد وزن، وزن کلمات زیر را معین کنید: اِسْتِعْلام، مُعَلِّم مُتَعَلِّم، اِحْسان، اِسْتِحْسان، تَحْسین، تَکامُل، اِسْتِکْمال، کَمال، کُمَیْل، مُکَمِّل، کُمَّلین.

٤ ـ فاء، عین و لام الفعل کلمات زیر را معین کنید: کَلام، تَکَلُّم، اِسْتِسْلام، اِسْتِغْفار، غَفّار، صَبُور، سُؤال، تَفَؤُّل، فَعّال، سَفَرْجَل، رُجَیْل، دِرْهَم، زِبْرِج، صَدْر، کَریم.
۵ ـ اسم رباعی مجرد دارای شش وزن است: فَعْلَل، فِعْلِل، فُعْلُل، فِعَلّ، فِعْلَل، فُعْلَل واسم خماسی مجرّد دارای چهار وزن:فَعَلَّل، فُعَلِّل، فَعْلَلِل، فِعْلَلّ با توجه به اوزان فوق‌بناء کلمات زیر را معین کنید: جَعافِر، قُذَعْمِل، دَراهِم، زِبْرِج، قِرْمِز، جَحْمَرِش، ثَعْلَب.
٦ ـ حروف اصلی و زائد کلمات موزون زیر را معین کنید: اِحْمارَّ=اِفْعالَّ، تَوَکُّل= تَفَعُّل، اِسْتیحاش= اِسْتِفْعال، اِجارَة= اِفالَة و فِعالَة، صَبُور= فَعُول، میثاق= مِفْعال، تَوْکیل= تَفْعیل، تَقاعُد= تَفاعُل، تِجارَة= فِعالَة، جَوَلان= فَعَلان، کَراهِیَة= فَعالِیَة، صَرُورَة= فَعُولَة، جَهْوَرَ= فَعْوَلَ،حَوْقَلَ= فَوْعَلَ، شَیْطَنَة= فَیْعَلَة، تَمَسْکُن= تَمَفْعُل، اِسْتَحیٰ= اِسْتَفَلَ، مَقْضِیّ= مَفْعُول، مَهْدِیّ= مَفْعُول، یَخْشَوْنَ= یَفْعَوْنَ، مَلیّ= فَعیل، مَبیع= مَفْعِل.

۱۰ ــ صحیح، مُعتلّ، مَهموز، مُضاعف، سالم:

کلمه از نظر چگونگی حروف اصلی سه تقسیم دارد.[۱]

۱ــ صحیح ومعتلّ: کلمه ای را که هیچکدام ازحروف اصلی آن حرف علّه نباشد صحیح گویند و کلمه ای را که یک یا چند حرف اصلی آن حرف علّه باشد معتلّ مینامند. حروف علّه عبارتند ازواو، یاء و الف.[۲] و سایر حروف را صحیح می گویند. بنابراین کلمهٔ صحیح مثل: سَلِمَ، سالِم و کلمهٔ معتلّ مانند یَسَرَ (آسان شد)، باعَ (فروخت)،رَمٰی (پرتاب کرد).

معتلّ هفت قسم است:

۱ ــ معتل الفاء که آنرا **مِثال** گویند مانند: یَسَرَ و وَقْت.

۲ ــ معتل العین که آنرا **اجوف** می نامند مانند: خٰافَ و بَیْع.

۳ ــ معتل اللاّم که آنرا **ناقص** گویند مانند: دَعٰا و رَمْی.

٤ ــ معتل الفاء واللاّم که آنرا **لفیف مفروق** گویند مانند: وَفٰی و وَحْی.

۵ ــ معتل العین واللاّم که آنرا **لفیف مقرون** گویند مانند: لَوٰی وحَیّ.

٦ ــ معتل الفاء والعین که آنرا نیز **لفیف مقرون** گویند مانند:وَیْل.

۷ ــ معتل الفاء والعین واللام مانند:وٰاو و یٰاء که در اصل «وَوَو» و «یَیَی» بوده است.

۱ــ شرح رضی ج ۱ ص۳۳.

۲ــ این سه حرف دائماً حرف علّه اند. واو و یاء و الف در حروف معانی مثل: لَو، فی، مٰا و در اسم مبنی مثل هُوَ، أیْنَ، إذا نوعاً اصلی (غیرمنقلب از حرف دیگر) اند. اما در فعل مطلقا و در اسمِ معرب الف اصالت ندارد. مثل دَعٰا که در اصل دَعَوَ بوده است و فتیٰ که در اصل فَتَیٌ بوده است. لکن واو و یاء گاهی اصلیند مثل قَوْل و بَیْع و گاهی غیراصلی مانند: یُوقِنُ (علم می آورد) که در اصل یُیْقِنُ بوده و میزان (ترازو) که در اصل مِوْزٰان بوده است. (شرح رضی ج۳: ٦٦).

۲ ـ مهموز و غیر مهموز: کلمه‌ای را که یک یا چند حرف اصلی آن همزه باشد مهموز می نامند مانند: اَمَرَ، سَأَلَ، بَرِئَ و مهموز بر سه قسم است: **مهموز الفاء** مانند:أَمَرَ و آمِرٌ؛ **مهموزالعین** مانند: سَأَلَ و سائِل؛ **مهموزاللام** مانند:بَرَأَ و بارِئ.

۳ ـ مضاعف و غیرمضاعف: کلمه‌ای را که عین الفعل و لام الفعل یا فاءالفعل و عین الفعل آن همجنس باشد **مضاعف** نامند مانند: مَدَّ، حَجّ، بَبْر، دَدَن (لهو ولعب).[1]

تَتِمَّه: کلمه‌ای را که نه معتلّ باشد و نه مهموز و نه مضاعف، **سالم** می نامند مانند: ضَرَبَ و بَقَر.

تبصره ۱: تقسیمات فوق مخصوص ثلاثی است و رباعی و خماسی این انقسام را ندارند، فقط به مثل زَلْزَلَ و سَلْسَلَ «مضاعف» گفته شده است.[2]

تبصره ۲: باید توجه داشت که یک کلمه ممکن است هم صحیح باشد هم مهموز مانند: اَمَرَ، سَأَلَ. یا هم صحیح باشد و هم مضاعف مانند مَدَّ، دَدَن. همچنین کلمه می تواند هم معتل باشدوهم مهموز مانند: یَئِسَ و أَبیٰ. یاهم معتل

---

۱ ـ بنابراین کلمه‌ای را که فاء و لام آن همجنس باشد مثل قَلَق (اضطراب)، سَلِس (روان) مضاعف نمی گویند.

۱ـ درزبان عربی کلمهٔ رباعی و خماسی که درآن دو حرف اصلی متماثل و متصّل به هم باشند نداریم و کلماتی نظیر قَرْدَد (نوعی زمین) = فَعْلَل، جَلْبَبَ (لباس فراخ پوشید) = فَعْلَلَ،شَمْلَلَ (تند رفت) = فَعْلَلَ، ثلاثی مزید هستند نه رباعی و کلماتی نظیر: اِقْعَنْسَسَ (امتناع کرد) = اِفْعَنْلَلَ، خَفَیْدَد (شترمرغ نر) = فَعَیْلَل، اَلَنْجَج (خوب، چوبی خوشبو) = اَفَنْعَل نیز ثلاثی مزید هستند نه خماسی، دلیل و توجیه این امر در خاتمه خواهد آمد. (شرح رضی ج ۱ ص ۶۰ و لسان العرب ج ۳ ص ۲۳۸).

باشد و هم مضاعف مانند حَیَّ و وَدَّ و نیز کلمه می تواند هم مهموز باشد و هم مضاعف مانند أَنَّ (ناله کرد)، أَزَّ (جوشید) و امّا کلمهٔ سالم همیشه صحیح است.

تبصره ۳: حرف علّه را اگر ساکن باشد حرف «لین» نامند مانند: قَوْل، بَیْع، دٰار، اَمیر و حرف لین را اگر حرکت ماقبلش با آن مناسب باشد، حرف «مَدّ» نیز می نامند[۱] مانند دٰار، اَمیر.[۱]

حرکت مناسب با واو، ضمّه است و مناسب با یاء، کسره و مناسب با الف، فتحه. بنابراین الف همیشه حرف مدّ است زیرا خود ساکن است و تا ماقبلش مفتوح نباشد قابل تلفظ نیست.

تبصره ٤: مضاعف ثلاثی در معرض ادغام است و ادغام این است که دو حرف پهلویِ هم را از یک مخرج ادا کنیم بطوریکه در تلّفظ بین آنها فاصله نیافتد. دراینصورت حرف اول را «مُدْغَم» و حرف دوّم را «مُدْغَمٌ فیه» گویند و غالباً هردو را بصورت یک حرف و گاهی آنها را جدای از هم می نویسند. مانند مَدَدَ ← مَدَّ، اَلْرَجُل ← اَلرَّجُل. بحث تفصیلی دربارهٔ ادغام، در فعل مضاعف ثلاثی مجرّد خواهد آمد.

تبصره ۵: همزه و حروف علّه درمعرض تغییرند. تغییر همزه را «تخفیف» گویند و آن به دو صورت است: قلب و حذف.

۱ـ شرح رضی ج ۱ ص ۲۵. النحوالوافی ج ٤ ص ٦٩٩.

تخفیف قلبی: هرگاه در کلمه‌ای همزهٔ ساکن بعد از همزهٔ متحرّک قرار گیرد، همزهٔ ساکن را به حرف مدّ تبدیل می کنند. مانند أَءْمَنَ ← آمَنَ، أُءْمُرْ ← اُومُرْ، إءْمان ← ایمان. ولی اگر همزه ساکن بعداز حرف متحرّکی غیر از همزه قرار گیرد، تبدیل آن به حرف مدّ جایز است نه واجب مانند: رَأْس ← راس، شُؤْم ← شُوم، ذِئْب ← ذیب و در بعضی کلمات دیگر نیز که وضعیّت فوق را ندارد، تبدیل همزه شنیده شده است مانند: أَئِمَّة ← اَیِمَّة، نَبِیْءٌ ← نَبِیّ، بَرِیْءٌ ← بَرِیّ، نُبُوءَة ← نُبُوَّة، مَقْرُوء ← مَقْرُوّ.

تخفیف حذفی: قاعدهٔ مشخصی ندارد و سَماعی است مانند: أُؤْخُذْ ← خُذْ، أُؤْكُلْ ← كُلْ.

تغییر حرف علّه را «**اِعلال**» گویند و اعلال حرف علّه بر سه قسم است: سکون و قلب و حذف. که اعمال هرکدام طبق قواعد خاصّ و در شرایط معیّنی صورت می گیرد. تفصیل آن در فصل ۱۲ بخش اوّل و مقدّمه بخش دوّم خواهد آمد.

*** پرسش و تمرین ***

۱ ـ نوع و بناء کلمات موزون زیر را معیّن کنید: مَرْء= فَعْل، ثَعْلَب= فَعْلَل، سَلْسَلَة= فَعْلَلَة، سَئِم=فَعِل، قَذارَة= فَعالَة، اِجارَة= فِعالَة، بَراءة= فَعالَة، فَرار= فَعال، بِئْر= فِعْل، رَأْی= فَعْل، قَوِیّ= فَعیل، مائِل= فاعِل، جَرَیان= فَعَلان، جاری= فاعِل، قَساوَة= فَعالَة، فَیْض= فَعْل، فَیَضان= فَعَلان، فَیّاض= فَعّال، مَداد= فَعال، ذَرّ= فَعْل، سَلام= فَعال، سالِم= فاعِل (راهنمایی: در حلّ این تمرین و همچنین تمرین بعدی می گوییم: مَرْء: ثلاثی مجرّد مهموز، ثَعْلَب: رباعی مجرد و همینطور...).

۲ ـ **معتلّ، مهموز، مضاعف و سالم** را در کلمات موزون زیر معین کنید: حَیّ= فَعْل،

وَلیّ = فَعیل، یاء = فَعْل، مُؤْتَمَر = مُفْتَعَل، أَتیٰ = فَعَلَ، مَرْأَة = فَعْلَة، مَرْئیٰ = مَفْعَل، حَریر = فَعیل، تَوْدیع = تَفْعیل، حُکّام = فُعّال، طَیْر = فَعْل، طَیّارَة = فَعّالَة، یاقُوت = فاعُول، وَحْشَة = فَعْلَة، وُصُول = فُعُول، صابِر = فاعِل، سَدّ = فَعْل، صُدُود = فُعول، سَمّاک = فَعّال، أَیِّم = فَیْعِل، دَیّان = فَعّال، عَلیّ = فَعیل، عَلَویّ = فَعَلیّ، اَحْمَر = اَفْعَل.

۳ ــ حروف اصلی و زائد کلمات زیر را معین کنید: اَلَنْدَد (دشمن سرسخت) = اَفَنْعَل، عَفَنْجَج (کلفت نادان) = فَعَنْلَل. مَهْدَد (اسم زنی است) = فَعْلَل، دِرْهَم = فِعْلَل، جَعْفَر = فَعْلَل، شَرْشَرَة (قطعه قطعه کردن) = فَعْلَلَة. یَلَنْدَد (دشمن سرسخت) = یَفَنْعَل، زَمْزَمَة = فَعْلَلَة، اِحْرَنْجَمَ = اِفْعَنْلَلَ، تَزَلْزُل = تَفَعْلُل، خِدَبّ (پیر) = فِعَلّ، بُرْثُن (پنجهٔ شیر) = فُعْلُل.

٤ ــ برای هر یک از اقسام کلمه که در تبصرهٔ شمارهٔ ۲ به آنها اشاره شده است سه مثال بزنید.

۵ ــ چرا الف همیشه حرف مدّ است؟

٦ ــ حروف علّه، مدّ و لین را در تمرین شمارهٔ ۲ مشخص کنید.

۷ ــ ادغام، مدغم و مدغم‌فیه را تعریف کنید.

۸ ــ لام «أل» در حروف شمسی که عبارتند از ١٤ حرف: «ت، ث، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ل، ن» ادغام می‌شود مانند: اَلتَّقْویٰ، اَلثَّواب و... اً ــ نام بقیّه حروف چیست؟ ۲ــ برای ادغام لام (أل) در هر یک از حروف شمسی دو مثال بزنید و آنها را تلفّظ کنید.

۹ ــ برای لزوم تبدیل شدن همزه به حرف مدّ چند شرط وجود دارد؟ نام ببرید.

۱۰ ــ موارد قیاسی و سماعی تخفیف همزه را با ذکر مثال بیان کنید.

۱۱ ــ تخفیف همزه در کدامیک از کلمات زیر جائز است و در کدام واجب؟ چرا؟ أَءْدَم، أَءْداب، مُؤَدَّب، أَءْخَر، أَءْمَنَ، اُؤْتِیَ، بارِئ، إِءْذان، أَءْذَر، تَأْسیس، مُؤاخات، مُؤْمِن، یُؤْمِنُ، مُؤْبَد، مُؤْن، فِئَة، یَأْس، مِئْزَر، سائِر، جائِز، مَسائِل.

۱۲ ــ اصطلاحات زیر را معنی کنید: حرف علّه، اعلال، حرف صحیح، حرف لین، حرف مدّ، کلمهٔ: مضاعف، مهموز، صحیح، معتلّ، مثال، اجوف، ناقص، لفیف مفروق، لفیف مقرون، سالم.

۱۳ ــ هرکدام از حروف علّه اصلی اند یا منقلب؟

بخش اول

بخش اول

فعل

مقدّمه

۱ ــ تعریف و تقسیم: فعل کلمه ای است که بر وقوع کار یا پدیدار شدن حالتی در زمان گذشته یا حال یا آینده دلالت کند. واقع شدن کار مانند ضَرَبَ (زد)، یَضْرِبُ (دارد میزند یا خواهد زد)، اِضْرِبْ (بزن). و پدیدار شدن حالت مانند حَسُنَ (نیکوشد)، یَحْسُنُ (نیکو می شود)، اُحْسُنْ (نیکوشو).

فعل بر سه قسم است: ماضی، مضارع، امر. فعل ماضی فعلی است که بر وقوع کار یا حالتی در زمان گذشته دلالت کند مانند ضَرَبَ و حَسُنَ، فعل مضارع فعلی است که بر وقوع کار یا حالتی در زمان حال یا آینده دلالت کند مانند یَضْرِبُ و یَحْسُنُ و فعل امر فعلی است که بر طلب ایجاد کار یا حالتی دلالت نماید مانند اِضْرِبْ و اُحْسُنْ[۱].

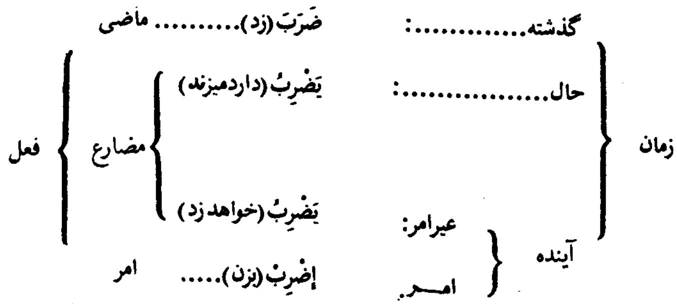
---

۱ ــ کیفیّت انقسام فعل به سه قسم ماضی، مضارع وامر چنین است: زمان که جزئی از معنای فعل است بر سه قسم است: ماضی، حال، مستقبل (گذشته، حال، آینده). فعل نیز ابتدا به این سه قسم تقسیم میگردد. فعل مستقبل بردو قسم است: امر و غیر امر. مستقبل غیرامر بافعل حال لفظاً مشترکند لذا آن دو را «مضارع» نامیده اند در نتیجه فعل به سه قسم ماضی، مضارع وامر تقسیم شده است. نمودار زیر این کیفیّت را مشخص می کند: ←

۲ ـ اصل فعل (مصدر): فعل از مصدر گرفته می شود و مصدر کلمه ای است که تنها بر وقوع کار یا حالتی دلالت کند مانند: خُرُوج (خارج شدن)، حُسْن (نیکوشدن). علامت مصدر این است که در آخر ترجمهٔ فارسی آن «تن» یا «دن» آورده شود مشروط براینکه اگر «ن» را برداشتیم تبدیل به فعل ماضی شود بنابراین کلماتی مانند عُنُق (گردن) و خاضِع (فروتن) مصدر نیستند[1].

آنچه مستقیماً از مصدر گرفته می شود تنها فعل ماضی است و امّا مضارع و امر چنین نیستند بلکه مضارع از ماضی گرفته می شود و امر از مضارع:

مصدر ← ماضی ← مضارع ← امر[2].



۱ـ کلمه ای که تنها بر وقوع کار یا حالتی دلالت کند مانند: خُرُوج و حُسْن یا تنها معنی زمان داشته باشد مانند: أَمْسِ (دیروز)، اَلْیَوْم (امروز)، غَد (فردا) اسم است و فقط کلمه ای فعل است که هم بر کار یا حالت دلالت کند و هم بر زمان آن.

۲ـ ازآنچه گذشت روشن شد که فعل مشتقّ است و اصل آن مصدر می باشد علاوه بر فعل بعضی از اقسام اسم نیز از مصدر گرفته می شود که در بخش دوم خواهد آمد و نیز افعال معدودی است که از مصدر گرفته نمی شود و در **مبحث چهارم همین بخش بیان خواهد شد.**

* پرسش و تمرین *

۱ ــ اقسام فعل و چگونگی انقسام آنرا ذکر کنید.
۲ ــ بین فعل و مصدر چه فرقی است.
۳ ــ از کلمات زیر کدام فعل و کدام مصدر است؟: إِحْسان (نیکی کردن)، مُحْسِن (نیکوکار)، عَدَن (نام مکانی است)، نَوْم (خوابیدن)، جاءَ (آمد)، يَنْصُرُ (یاری می کند)، نَسْج (بافتن)، خُتَن (نام مکانی است).

۳ ــ معلوم و مجهول: فعل یا معلوم است یا مجهول. فعل معلوم فعلی است که فاعلش در کلام ذکر شده باشد مانند ضَرَبَ زَيْدٌ بَكْراً (زید بکر را زد) و فعل مجهول فعلی است که فاعلش ذکر نشود و به مفعول نسبت داده شود. در این صورت مفعول را چون بجای فاعل گذاشته شده است **«نائِب فاعل»** می گویند مانند: ضُرِبَ بَكْرٌ (بکر زده شد). بنابراین هر فعلی یا معلوم است یا مجهول یعنی یا دارای فاعل است یا دارای نائب فاعل.

باید توجّه داشت که فعل مجهول را مستقیماً از مصدر نمی گیریم بلکه ماضی آن از ماضی معلوم و مضارع آن از مضارع معلوم و امر آن از مضارع مجهول گرفته می شود:

ماضی معلوم ← ماضی مجهول، مضارع معلوم ← مضارع مجهول ← امر مجهول

توضیح و چگونگی این اشتقاق خواهد آمد.

٤ ــ صیغه های فعل: فاعل یا نائب فاعل یا غائب است یا مخاطب و یا متکلّم، به همین مناسبت فعل را در این سه حالت به ترتیب غائب، مخاطب و متکلّم می نامند.

دوفعل غائب و مخاطب با مذکریا مؤنّث بودن فاعل یا نائب فاعل و نیز با مفرد یا مُثَنّی و یا جمع بودنِ آن تغییر می کند و در هر مورد صورت خاصی دارد. و فعل متکلّم فقط با مفرد یا غیر مفرد بودن فاعل یا نائب فاعل تغییر می کند و دارای دو صورت است؛ هرکدام از صور فوق را «صیغه» می گویند و آن را به نام فاعل یا نائب فاعل می خوانند. مثلاً می گویند: صیغهٔ مفرد مذکر غائب، صیغهٔ مُثَنّای مذکر غائب، صیغه جمع مذکر غائب و همینطور. . .

از آنچه گذشت روشن شد که فعل غائب دارای شش صیغه است و فعل مخاطب نیز دارای شش صیغه و فعل متکلّم دارای دو صیغه و درنتیجه هر فعل دارای ۱٤ صیغه می باشد.

- غایب
  - مذکّر
    - ۱ــ مفرد
    - ۲ــ مثنّی
    - ۳ــ جمع
  - مؤنّث
    - ٤ــ مفرد
    - ۵ــ مثنّی
    - ٦ــ جمع
- مخاطب
  - مذکّر
    - ۷ــ مفرد
    - ۸ــ مثنّی
    - ۹ــ جمع
  - مؤنّث
    - ۱۰ــ مفرد
    - ۱۱ــ مثنّی
    - ۱۲ــ جمع
- متکلّم
  - ۱۳ــ مفرد(وحده)
  - ۱٤ــ غیرمفرد (مع الغیر)

۵ ــ مباحث بخش اوّل: مطالب این بخش درضمن چهار عنوان بحث می شود که عبارتند از: ۱ــ ثلاثی مجرّد ۲ــ ثلاثی مزید ۳ــ رباعی ٤ــ فعل صَناعی، غیرمتصرف و اسم فعل.

● توضیح: ●

فعل «مُجَرَّد» به فعلی می گویند که در صیغهٔ اوّل ماضی آن حرف زائد نباشد و فعل «مَزیدٌ فیه» به فعلی گفته می شود که صیغهٔ اوّل ماضی آن، دارای حرف زائد باشد.

* پرسش وتمرین *

۱ ــ فاعل، نائب فاعل، معلوم و مجهول را در جملات زیر معین کنید: قَرَأَ زَيْدٌ الْكِتَابَ، قُرِءَ الْكِتَابُ، كَتَبْتُ الدَّرْسَ، كُتِبَ الدَّرْسُ، اَكَلَتْ فَاطِمَةُ الْخُبْزَ، اُكِلَ الْخُبْزُ، شَرِبَتُ الْمَاءَ، شُرِبَ الْمَاءُ، عَرِفَ زَيْدٌ، سَأَلَ التِّلْمِيذُ، نَصَرَ عَلِيٌّ، قُتِلَ الْحُسَيْنُ (ع).

۲ ــ فعل غائب، مخاطب، متکلّم را تعریف کرده برای هرکدام بفارسی مثال بزنید.

۳ ــ چرا هرکدام از دو قسم غائب و مخاطب شش صیغه و متکلّم دو صیغه دارد؟ آیا در فارسی هم همینطور است؟ توضیح دهید.

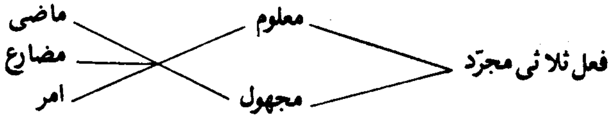
٤ ــ شمارهٔ صیغه های زیر چیست؟ متکلم وحده، متکلم مع الغیر، مفرد مؤنّث مخاطب، مفرد مؤنّث غائب، جمع مؤنث غائب، جمع مؤنّث مخاطب، جمع مذکر مخاطب، تثنیه مذکر غائب، تثنیه مؤنّث مخاطب.

۵ ــ نام صیغه های زیر را ذکر کنید: ۱، ٤، ۷، ۱۳، ۱٤.

٦ ــ هرکدام از اقسام فعل معلوم و مجهول از چه گرفته می شوند؟

مبحث اوّل

ثلا ثی مجرّد



فصل ۱ ــ ماضی معلوم:

ماضی معلوم ثلا ثی مجرّد ازمصدر گرفته می شود. برای گرفتن آن از مصدر باید حرف زائد مصدر را ــ اگر دارای حرف زائدیست ــ انداخت فاءالفعل و لام الفعل را مفتوح وعین الفعل را متحرک نمود (نوع حرکت عین الفعل درماضی هر مصدر سَماعی است) بنابراین ماضی ثلا ثی مجرّد معلوم بریکی ازاین سه وزن است:

فَعَلَ، فَعِلَ، فَعُلَ، مانند ذَهاب (رفتن) ــــــ← ذَهَبَ (رفت)، عِلْم (دانستن) ــــــ← عَلِمَ (دانست)، حُسْن (نیکوشدن) ــــــ← حَسُنَ (نیکوشد).

صیغه ها: هرکدام ازسه وزن فوق خود «صیغهٔ اول» است سایر ۱۳ صیغه را از صیغهٔ اول می گیر یم بدین ترتیب:

صیغهٔ دوّم: با اضافه کردن الف به آخر صیغهٔ اوّل :(فَعَلَ ← فَعَلا).

صیغهٔ سوّم: با اضافه کردن واوبه آخر صیغهٔ اوّل و مضموم کردن لام الفعل : (فَعَلَ ← فَعَلُوا).[1]

صیغهٔ چهارم: با اضافه کردن تاء ساکنه «تْ» به آخر صیغهٔ اوّل :(فَعَلَ ← فَعَلَتْ).

صیغهٔ پنجم: با اضافه کردن «تا» به آخر صیغهٔ اوّل :(فَعَلَ ← فَعَلَتا).

صیغهٔ ششم: با اضافه کردن نون مفتوحه «نَ» به آخر صیغهٔ اول و ساکن کردن لام الفعل :(فَعَلَ ← فَعَلْنَ).

صیغهٔ هفتم: با اضافه کردن تاء مفتوحه «تَ» به آخر صیغهٔ اول و ساکن کردن لام الفعل :(فَعَلَ ← فَعَلْتَ).

صیغهٔ هشتم: با اضافه کردن «تُما» به آخر صیغهٔ اول و ساکن کردن لام الفعل :(فَعَلَ ← فَعَلْتُما).

صیغهٔ نهم: با اضافه کردن «تُمْ» به آخر صیغهٔ اول و ساکن کردن لام الفعل : (فَعَلَ ← فَعَلْتُمْ).

صیغهٔ دهم: با اضافه کردن تاء مکسوره «تِ» به آخر صیغهٔ اوّل و ساکن کردن لام الفعل :(فَعَلَ ← فَعَلْتِ).

صیغهٔ یازدهم: با اضافه کردن «تُما» به آخر صیغهٔ اوّل و ساکن کردن لام الفعل: (فَعَلَ ← فَعَلْتُما).

صیغهٔ دوازدهم: با اضافه کردن «تُنَّ» به آخر صیغهٔ اوّل و ساکن کردن لام الفعل :(فَعَلَ ← فَعَلْتُنَّ).

صیغهٔ سیزدهم: با اضافه کردن تاء مضمومه «تُ» به آخر صیغهٔ اوّل و ساکن کردن لام الفعل :(فَعَلَ ← فَعَلْتُ).

صیغهٔ چهاردهم: با اضافه کردن «نا» به آخر صیغهٔ اوّل و ساکن کردن لام الفعل :(فَعَلَ ← فَعَلْنا).

۱ـ «واو» علامت جمع مذکّر چون در آخر فعل قرار گیرد بعد از آن الفی نوشته می شود که خوانده نمی شود.

بنابراین صیغه های ماضی ثلاثی مجرّد معلوم چنین صرف می شود:[۱]

فَعَلَ	فَعَلا	فَعَلُوا	فَعَلَتْ	فَعَلَتَا	فَعَلْنَ
فَعَلْتَ	فَعَلْتُمَا	فَعَلْتُمْ	فَعَلْتِ	فَعَلْتُمَا	فَعَلْتُنَّ
		فَعَلْتُ	فَعَلْنَا		

وهمینطور است صرف صیغه های دو وزن دیگر (فَعِلَ و فَعُلَ)

ضمائر: ازآنچه گذشت دانستیم که علامت صیغه های ماضی ثلاثی مجرّد معلوم به ترتیب عبارتست از:

«ا و تْ تا نَ تَ تُما تُمْ تِ تُما تُنَّ تُ نا» هرکدام از این علامتها را «ضمیر» می نامند بجز «ت» در صیغه های ٤ و ٥ که فقط علامت تأنیث فاعل است نه ضمیر.

ضمیر دو صیغهٔ ۱ و ٤ به ترتیب هُوَ و هِیَ است که چون مُقَدَّر است به آن «ضمیرمُسْتَتِر» و سایر ضمائر را «ضمیربارِز» می گویند.

ضمیر بجای اسم می نشیند ازاینرو اگر بعد ازفعلی فاعل بصورت اسم ظاهر آورده شود آن فعل خالی ازضمیر (بارزیا مستتر) خواهد بود می گوییم: ذَهَبَ الرَّجُلُ، ذَهَبَ الرَّجُلانِ، ذَهَبَ الرِّجالُ، قالَتْ هِنْدٌ، قالَتِ النِّساءُ[۲].

---

۱ ــ درآوردن کلمه ای را بصورت ها (صیغه ها)ی مختلف «صرف کردن» گویند بنابراین صرف کردن فعل عبارت است از ذکر کردن صیغه های چهارده گانهٔ آن.

۲ ــ اگر دیده شد که با بودن ضمیر بارز همراه فعلی اسم ظاهر نیز آورده شده است باید گفت که علامت در این صیغه فقط علامت فاعل است نه ضمیر مانند «أَكَلُونِيَ الْبَراغيثُ»: برُغوث ها مرا خوردند (بُرْغَوْث: کیک). باید توجه داشت که فاعل فقط در ٦ صیغهٔ غائب می تواند بصورت اسم ظاهر آورده شود و در بقیهٔ صیغه ها واجب است بصورت ضمیر باشد.

* پرسش وتمرین *

۱ ــ مطلق فعل و فعل ماضی را تعریف کنید.
۲ ــ چرا ماضی ثلاثی مجرّد معلوم سه وزن دارد؟
۳ ــ در ماضی ثلاثی مجرّد معلوم علامتهای زیر مخصوص چه صیغه هایی هستند؟: وْ، تا، نَ، تَ، تُما، تِ، تُ.
٤ ــ صیغه های زیر چگونه ساخته می شوند؟: ۲، ٤، ۵، ۸، ۹، ۱۳، ١٤.
۵ ــ معنای صیغه های فوق را از فعل ذَهَبَ بیان کنید.
٦ ــ بجای جملات زیر معنی مناسب ذکر کنید: دو زن رفتند، من دانستم، تو رفتی، شما دو مرد رفتید، زنان نیکوشدند، ما دانستیم، شما گروه زنان رفتید، مردها دانستند.
۷ ــ افعال زیر را صرف کنید: سَأَلَ، قَتَلَ، عَظُمَ، شَهِدَ، کَبُرَ، رَحِمَ، صَدَقَ، رَؤُفَ.
۸ ــ چگونگی ضمائر فعل ماضی را توضیح دهید.
۹ ــ در فعل ماضی ضمیر صیغه های زیر چیست؟ ۱، ٤، ۷، ۱۳، ١٤، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ٦، ۱۲.
۱۰ ــ اغلاط زیر را تصحیح کنید: رَجُلٌ جاٰئَتْ، اِمْرَأَةٌ جاٰئا، نَصَرُوا الرِّجاٰلُ، إمْرَأَتاٰنِ اَکَلٰا، نِساٰءٌ شَرِبُوا، حَسُنَا الرَّجُلاٰنِ، عَلِمَتَا امْرَأَتاٰنِ، عَلِمُوا النِّساٰء، نَحْنُ ضَرَبْنَ، اَنْتُمٰا ضَرَبْتُمْ، زَیْدٌ ضَرَبَتْ، هِنْدٌ وَسَعیدَةٌ قَرَءَ، ضَرَبا الرَّجُلاٰنِ.

فصل ۲ ــ مضارع معلوم:

مضارع معلوم ثلاثی مجرّد از ماضی آن گرفته می شود بدین طریق: ابتدا یک یاء مفتوحه «یَـ» بر سر ماضی (صیغهٔ اوّل ماضی) درآورده سپس فاءالفعل را ساکن و لام الفعل را مضموم می کنیم، حرکت عین الفعل مضارع نیز سَماعی است و ممکن است مفتوح یا مکسور و یا مضموم باشد[1].

---

۱ ــ آنچه گفته شد در موردی است که فعل ماضی مفتوح العین باشد و بخواهیم مضارع آنرا بنا کنیم امّا اگر مکسورالعین بود، عین الفعل مضارع آن یا مفتوح است یا مکسور و اگر مضموم العین باشد عین الفعل آن فقط مضموم خواهد بود.

بنابراین مضارع ثلاثی مجرّد معلوم نیز سه وزن دارد: یَفْعَلُ، یَفْعِلُ، یَفْعُلُ مانند ذَهَبَ ← یَذْهَبُ (دارد می رود یا خواهد رفت)، ضَرَبَ ← یَضْرِبُ (دارد می زند یا خواهد زد)، قَتَلَ ← یَقْتُلُ (دارد می کشد یا خواهد کشت).

صیغه ها: هرکدام از سه وزن فوق «صیغهٔ اول» مضارع است و ۱۳ صیغهٔ دیگر را از صیغهٔ اول می گیریم بدین طریق:

صیغهٔ دوّم: با اضافه کردن الف و نون مکسوره «انِ» به آخر صیغهٔ اوّل و مفتوح کردن لام الفعل :(یَفْعَلُ ← یَفْعَلانِ).

صیغهٔ سوّم: با اضافه کردن واو و نون مفتوحه «وْنَ» به آخر صیغهٔ اول :(یَفْعَلُ ← یَفْعَلونَ).

صیغهٔ چهارم: با تبدیل یاء حرف مضارع به تاء :(یَفْعَلُ ← تَفْعَلُ).

صیغهٔ پنجم: با تبدیل یاء به تاء و مفتوح کردن لام الفعل و اضافه کردن الف و نون مکسوره «انِ» به آخر آن :(یَفْعَلُ ← تَفْعَلانِ).

صیغهٔ ششم: با ساکن کردن لام الفعل و اضافه کردن یک نون مفتوحه «نَ» به آخر آن :(یَفْعَلُ ← یَفْعَلْنَ).

صیغهٔ هفتم: با تبدیل یاء صیغهٔ اوّل به تاء :(یَفْعَلُ ← تَفْعَلُ).

صیغهٔ هشتم: با تبدیل یاء صیغهٔ اوّل به تاء و مفتوح کردن لام الفعل و اضافه کردن الف و نون مکسوره «انِ» به آخر آن :(یَفْعَلُ ← تَفْعَلانِ).

صیغهٔ نهم: با تبدیل یاء صیغهٔ اوّل به تاء و اضافه کردن واو و نون مفتوحه «وْنَ» به آخر آن :(یَفْعَلُ ← تَفْعَلون).

صیغهٔ دهم: با تبدیل یاء صیغهٔ اوّل به تاء و مکسور کردن لام الفعل و اضافه کردن یاء و نون مفتوحه «یْنَ» به آخر آن :(یَفْعَلُ ← تَفْعَلینَ).

صیغهٔ یازدهم: با تبدیل یاء صیغهٔ اوّل به تاء و مفتوح کردن لام الفعل و

اضافه کردن الف و نون مکسوره «انِ» به آخر آن :(يَفْعَلُ ⟵ تَفْعَلانِ).

صيغهٔ دوازدهم: با تبدیل یاء صیغهٔ اوّل به تاء و ساکن کردن لام الفعل و اضافه کردن یک نون مفتوح «نَ» به آخر آن :(يَفْعَلُ ⟵ تَفْعَلْنَ).

صيغهٔ سیزدهم: با تبدیل یاء صیغهٔ اول به همزه :(يَفْعَلُ ⟵ أَفْعَلُ).

صيغهٔ چهاردهم: با تبدیل یاء صیغهٔ اوّل به نون :(يَفْعَلُ ⟵ نَفْعَلُ).

• توجّه کنید: •

یاء، تاء، همزه و نون (حروف أَتَيْنَ) را که در اوّل صیغه های مضارع قرار دارند «**حروف مضارَعه**» یا «علامت فعل مضارع» می نامند، این حروف در مضارعی که ماضی آن چهارحرفی باشد مضموم و در مضارعی که ماضی آن کمتر از چهارحرفی یا بیشتر از آن باشد مفتوح می باشند. بنابرآنچه گذشت صرف مضارع ثلاثی مجرّد معلوم چنین است:

يَفْعَلُ	يَفْعَلانِ	يَفْعَلُونَ	تَفْعَلُ	تَفْعَلانِ	يَفْعَلْنَ
تَفْعَلُ	تَفْعَلانِ	تَفْعَلُونَ	تَفْعَلِينَ	تَفْعَلانِ	تَفْعَلْنَ
		أَفْعَلُ	نَفْعَلُ		

و همچنین است صرف صیغه های دو وزن دیگر (يَفْعِلُ و يَفْعُلُ).

ضمائر: الف در تثنیه ها، واو در جمعهای مذکر، **نون** در جمعهای مؤنث، **یاء** در مفرد مؤنث مخاطب، ضمائر بارز فاعل است. در صیغه های ۱، ٤، ۷، ۱۳، ۱٤ ضمیر فاعل مستتر است. در صیغهٔ ۱ هُوَ، در صیغهٔ ٤ هِيَ، در صیغهٔ ۷ أَنْتَ، در صیغهٔ ۱۳ أَنَا و در صیغهٔ ۱٤ نَحْنُ.

● توجّه کنید: ●

درفعل مضارع دوصیغهٔ جمع مؤنّث مَبْنی و بقیّه صیغه هامُعْرَب است، صیغه های مُعْرَب بخودی خود مرفوع می باشند. علامت رفع در صیغه های ۱، ٤، ۷، ۱۳ و ۱٤ ضمّهٔ لام الفعل و در تثنیه ها، جمعهای مذکّر و مفرد مؤنّث مخاطب نون آخر صیغه است که به آن نون عوض رفع می گویند.

در دو صیغهٔ جمع مؤنّث (٦ و ۱۲) نون مفتوحه ضمیر است نه علامت رفع.

* پرسش وتمرین *

۱ ــ فعل مضارع را تعریف کنید.
۲ ــ مضارع ثلاثی مجرّد معلوم چند وزن دارد؟ چرا؟
۳ ــ مضارع ثلاثی مجرّد معلوم ازچه گرفته می شود وچگونه؟
٤ ــ صیغه های زیرچگونه ساخته می شوند: ۱، ٤، ۷، ۱۳، ۱٤، ٦، ۱۲، ۸، ۱۱.
۵ ــ نام صیغه های تمرین فوق چیست؟
٦ ــ مضارعهای زیر را صرف کنید، یَعْمَلُ، یَحْسُدُ، یَقْذِفُ، یَشْرُفُ، یَکْتُبُ، یَقْرَءُ، یَضْبِرُ.
۷ ــ صیغه های زیر را ازیَعْلَمُ معنی کنید: ۱، ٤، ۷، ۱۳، ۱٤، ۲، ۵، ۸، ۱۱، ۳، ۱۰.
۸ ــ کیفیّت ضمائر فعل مضارع را توضیح دهید.
۹ ــ حروف مضارعه و حرکت آنها درمضارع ثلاثی مجرّد معلوم و کیفیّت وقوع آنها را بیان کنید.
۱۰ ــ اعراب و علامت رفع درصیغه های مضارع به چه کیفیّت است؟
۱۱ ــ درچه صیغه هایی ازمضارع، لام الفعل ساکن است؟ و جامع بین این صیغه ها چیست؟

فصل ۳ ـ ابواب ثلا ثی مجرّد:

باید دانست که مضارع «فَعَلَ» ممکن است بر یکی از سه وزن «یَفْعَلُ، یَفْعِلُ، یَفْعُلُ» و مضارع فَعِلَ ممکن است بر یکی از دو وزن «یَفْعَلُ، یَفْعِلُ» بیاید و مضارع «فَعُلَ» فقط بر وزن «یَفْعُلُ» می آید ٠ بعبارت دیگر در فعل ثلا ثی مجرّد معلوم به این چند گونه «ماضی مضارع» برخورد خواهیم کرد:

(۱) فَعَلَ یَفْعَلُ مانند مَنَعَ یَمْنَعُ (٤) فَعِلَ یَفْعَلُ مانند سَمِعَ یَسْمَعُ
(۲) فَعَلَ یَفْعِلُ مانند ضَرَبَ یَضْرِبُ (۵) فَعِلَ یَفْعِلُ مانند حَسِبَ یَحْسِبُ
(۳) فَعَلَ یَفْعُلُ مانند نَصَرَ یَنْصُرُ (٦) فَعُلَ یَفْعُلُ مانند کَرُمَ یَکْرُمُ

هرکدام از این اقسام «ماضی مضارع» را «باب» می نامند. بنابراین فعل ثلا ثی مجرّد دارای شش باب است.

* پرسش وتمرین *

۱ ـ اینکه می گویند فعل ثلا ثی مجرّد معلوم شش باب دارد یعنی چه؟
۲ ـ ماضی و مضارع مصادر زیر را بسازید: أَکْل (خوردن) از باب ۳، قُعُود (نشستن) از باب ۳، شَهادَة (حاضر بودن) از باب ٤، ضَرْب (زدن) از باب ۲، رُکُوع (خم شدن) از باب ۱، سَآمَة (ناراحت شدن) از باب ٤، قَتْل (کشتن) از باب ۳.
۳ ـ صیغه های ۱، ٤، ۷، ۱۳، ۱٤ ماضی و مضارعهای فوق را معنی کنید.
٤ ـ شمارهٔ ابواب زیر را معیّن کنید: جاءَیَجِیءُ، فَهِمَ یَفْهَمُ، سَأَلَ یَسْأَلُ، عَمِلَ یَعْمَلُ، حَلُمَ یَحْلُمُ، ذَهَبَ یَذْهَبُ، قَتَلَ یَقْتُلُ، عَلِمَ یَعْلَمُ، حَسُنَ یَحْسُنُ.

فصل ٤ ـ امر معلوم:

فعل امر از مضارع گرفته می شود. البتّه نه اینچنین که صیغهٔ اوّل آن از مضارع و بقیه صیغه ها از صیغهٔ اوّل، بلکه هرکدام از صیغه های آن از همان صیغهٔ مضارع گرفته می شود. شش صیغهٔ غائب و دو صیغهٔ متکلّم با درآوردن لام امر بر سر مضارع ساخته می شود و شش صیغهٔ مخاطب با تغییر خاصّی در صیغهٔ مضارع، لذا آن هشت صیغه را امربلام یا امر غائب ومتکلّم و این شش صیغه را امربه صیغه یا امر حاضر می نامند.

صیغه ها: برای ساختن صیغه های غائب و متکلّم امر لام مکسوری را که به آن «لام امر» گویند در اوّل صیغه های مضارع درآورده، علامت رفع را از آخر آن می اندازیم و برای ساختن صیغه های مخاطب آن اوّلاً از اوّل هرکدام از صیغه های مضارع مخاطب حرف مضارع را می اندازیم. ثانیاً اگر ما بعد حرف مضارع متحرک بود از همانجا امر را بنا می کنیم (و دیگر احتیاج به زیاد کردن چیزی نیست) و اگر ساکن بود همزهٔ متحرّکی در اول آن می آوریم ثالثاً اگر عین الفعل مضموم بود همزه را مضموم والّا همزه را مکسور می آوریم رابعاً علامت رفع را از آخر صیغه می اندازیم.

بنابراین صرف صیغه های امر از یَفْعَلُ چنین است:

لِیَفْعَلْ	لِیَفْعَلا	لِیَفْعَلُوا	لِتَفْعَلْ	لِتَفْعَلا	لِیَفْعَلْنَ
اِفْعَلْ	اِفْعَلا	اِفْعَلُوا	اِفْعَلی	اِفْعَلا	اِفْعَلْنَ
		لِاَفْعَلْ	لِنَفْعَلْ[۱]		

۱ـ نون مفتوحة در دو صیغهٔ ٦ و ۱۲ چون ضمیر است همیشه ثابت میباشد.

و از یَفْعِلُ چنین است:

لِیَفْعِلْ لِیَفْعِلا لِیَفْعِلُوا... اِفْعِلْ اِفْعِلا اِفْعِلُوا... لِاَفْعِلْ لِنَفْعِلْ

و از یَفْعُلُ چنین است:

لِیَفْعُلْ لِیَفْعُلا لِیَفْعُلُوا... اُفْعُلْ اُفْعُلا اُفْعُلُوا... لِاَفْعُلْ لِنَفْعُلْ

● دونکته: ●

۱ ـــ لام امر را چون بعد از واو یا فاء یا ثُمَّ قرار گیرد می توانیم ساکن کنیم مانند: «وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ» «فَلْیَعْبُدُوا رَبَّ هٰذَا الْبَیْتِ» «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْیُوفُوا نُذُورَهُم وَلْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتیقِ» (قرآن مجید).

۲ ـــ همزهٔ امر، همزهٔ وصل است یعنی چون صیغهٔ امر در اثناء کلام واقع شود همزه در تلفّظ ساقط می شود و ماقبل آن به ما بعد وصل می گردد مانند: «ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ کَرَّتَیْنِ» (۴ـ الملک)

ضمائر: کیفیت ضمائر فعل امر مانند مضارع است و نیز ضمائر سائر افعال یعنی ثلاثی مزید معلوم، رباعی مجرد معلوم، رباعی مزید معلوم و مجهول تمام این افعال ،مانند ضمائر ثلاثی مجرّد معلوم است ماضی مانند ماضی، مضارع و امر مانند مضارع، البته روشن است که ضمیر در فعل معلوم، ضمیر فاعل و در فعل مجهول، ضمیر نائب فاعِل می باشد.

* پرسش و تمرین *

۱ ـــ فعل امر را تعریف کنید.

۲ ـــ کیفیت اشتقاق امر از مضارع را بیان کنید.

۳ ـــ قاعدهٔ ساختن امر غائب و امر حاضر را بیان کنید.

۴ ــ امر صیغه های زیر چیست؟ يَذْهَبُ، يَعْلَمُونَ، نَعْلَمُ، اَذْهَبُ، تَذْهَبِينَ، تَذْهَبانِ، يَذْهَبانِ، يَعْلَمْنَ، تَعْلَمْنَ، تَذْهَبُ، تَعْلَمُ.

۵ ــ امر يَقْرَءُ، يَكْتُبُ، يَصْبِرُ را صرف نموده، صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴، ۲، ۵، ۶.

۹ آنها (امرها) را معنی کنید.

۶ ــ در سُوَر آخر قرآن مجید ده فعل امر حاضر را که همزهٔ آن ساقط شده باشد پیدا کنید.

۷ ــ کیفیت ضمائر فعل امر را بیان کنید.

۸ ــ ضمائر زیر درچه صیغه هایی از مضارع و امر بکار میروند؟: ا، نَ، ىْ، هُوَ، اَنَا، نَحْنُ.

۹ ــ در صیغه های زیر از مضارع و امر چه ضمیری بکار می رود و بارز است یا مستتر: ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۲، ۱۳، ۱۴.

فصل ۵ ــ ماضی مجهول:

گذشت که ماضی مجهول را از ماضی معلوم می گیر یم. برای تبدیل ماضی معلوم به مجهول، ماقبل آخر را اگر مکسور نباشد مکسور و حروف متحرّک قبل از آن را (که در ثلاثی مجرّد فقط فاءالفعل است) مضموم می کنیم مانند: ضَرَبَ (زد) ← ضُرِبَ (زده شد)، عَلِمَ (دانست) ← عُلِمَ (دانسته شد).

بنابراین ماضی مجهول ثلاثی مجرّد بیش از یک وزن ندارد و آن «فُعِلَ» است. صیغه های ماضیِ مجهول را همانند ماضی معلوم می ساز یم منتهی دراینجا اختلاف صیغه ها و ضمائر به خاطر اختلاف نائب فاعل است نه فاعل (و در این جهت سائر افعال مجهول مانند ماضی مجهول است) صرف صیغه ها چنین است:

فُعِلَ	فُعِلا	فُعِلُوا	فُعِلَتْ	فُعِلَتا	فُعِلْنَ
فُعِلْتَ	فُعِلْتُما	فُعِلْتُمْ	فُعِلْتِ	فُعِلْتُما	فُعِلْتُنَّ
		فُعِلْتُ	فُعِلْنا		

پرسش وتمرین

۱ ــ ماضی مجهول را تعریف کنید.
۲ ــ در فعل مجهول اختلاف صیغه ها بخاطر اختلاف نائب فاعل است، این مطلب را توضیح دهید.
۳ ــ کیفیت ضمائر ماضی مجهول را بیان کنید.
٤ ــ صیغه های ۱ تا ٦ مجهول عَلِمَ و ۷ تا ۱۲ مجهول ضَرَبَ و متکلّم مجهول نَصَرَ را بسازید.
۵ ــ مجهول اَکَلَ، قَتَلَ، عَلِمَ و اَمَرَ را صرف کنید.

فصل ٦ ــ مضارع مجهول:

مضارع مجهول از مضارع معلوم گرفته می شود. برای تبدیل مضارع معلوم به مجهول، حرف مضارع را اگر مضموم نباشد مضموم و ماقبل آخر را اگر مفتوح نباشد مفتوح می کنیم مانند: یَعْلَمُ (می داند) ← یُعْلَمُ (دانسته می شود)، یَضْرِبُ (می زند) ← یُضْرَبُ (زده می شود)، یَنْصُرُ (یاری می کند) ← یُنْصَرُ (یاری می شود).

بنابراین مضارع مجهول ثلاثی مجرّد نیز فقط یک وزن دارد و آن «یُفْعَلُ» است. صیغه سازی مضارع مجهول همانند معلوم و صرف آن از این قرار است:

یُفْعَلُ	یُفْعَلانِ	یُفْعَلُونَ	تُفْعَلُ	تُفْعَلانِ	یُفْعَلْنَ
تُفْعَلُ	تُفْعَلانِ	تُفْعَلُونَ	تُفْعَلینَ	تُفْعَلانِ	تُفْعَلْنَ
		أُفْعَلُ	نُفْعَلُ		

* پرسش وتمرین *

۱ ــ مضارع مجهول را تعریف کنید.
۲ ــ مضارع مجهول ثلاثی مجرّد چند وزن دارد؟ چرا؟
۳ ــ مجهول افعال زیرچیست؟: یَأْکُلُ، یَقْتُلُ، یَعْلَمُ، یَأْمُرُ، یَکْتُبُ.
٤ ــ صیغه های زیر را ازمجهولهای تمرین سابق بسازید: ۱، ٤، ۷، ۱۳ و۱٤.
۵ ــ اختلاف ضمائر درمضارع مجهول به چه مناسبت است کیفیت آنها را بیان کنید.
٦ ــ بین مضارع معلوم و مجهول در اشتقاق چه فرقی است؟

فصل ۷ ــ امر مجهول:

امر مجهول از مضارع مجهول گرفته می شود و همانند امر معلوم هرصیغهٔ آن از همان صیغهٔ مضارع. برای تبدیل هر کدام از صیغه های مضارع مجهول به امر، لام امر مکسور در اوّل آن درآورده علامت رفع را از آخر می اندازیم مانند یُعْلَمُ (دانسته می شود) ← لِیُعْلَمْ (باید دانسته شود)، تُضْرَبُ (زده می شوی) ← لِتُضْرَبْ (باید زده شوی). بنابراین تمام صیغه های امر مجهول با لام امر ساخته می شود وصرف آن چنین است:

لِیُفْعَلْ	لِیُفْعَلا	لِیُفْعَلُوا	لِتُفْعَلْ	لِتُفْعَلا	لِیُفْعَلْنَ
لِتُفْعَلْ	لِتُفْعَلا	لِتُفْعَلُوا	لِتُفْعَلی	لِتُفْعَلا	لِتُفْعَلْنَ
		لِأُفْعَلْ	لِنُفْعَلْ		

*** پرسش و تمرین ***

۱ ــ بین امر معلوم و مجهول در ساختن صیغه ها چه فرقی است؟
۲ ــ امر معلوم و مجهول یَعْلَمُ، یَکْتُبُ، یَسْأَلُ را صرف کنید.
۳ ــ صیغه های ۱، ٤، ۷، ۱۳، ۱٤، ۳، ۹، ٦، ۱۲ چند امر مجهول تمرین فوق را معنی کنید.
٤ ــ چه صیغه هایی از امر مجهول ضمیر مستتر دارد و آن ضمیر یا ضمائر چیست؟
۵ ــ ضمائر بارز امر مجهول و محل هر یک را ذکر کنید.

فصل ۸ ــ مجهول فعل لازم:

دانستیم که در فعل مجهول باید مفعول را بعنوان نائب فاعل بعد از فعل قرار داد. از اینرو فعلی را که بخواهیم مجهول کنیم باید «متعدّی» یعنی دارای مفعول باشد مانند ضَرَبَ که فعل علاوه بر فاعل به مفعولٌ بِه نیز احتیاج دارد می گوییم: «ضَرَبَ زَیْدٌ بَکْراً» و در مجهول آن می گوییم «ضُرِبَ بَکْرٌ»[1].

و امّا فعل لازم مانند ذَهَبَ را که مفعول ندارد نمی توان مجهول کرد مگر اینکه آنرا بوسیلهٔ حرف جَرّ متعدّی نماییم.

متعدّی کردن فعل لازم با حرف جرّ چنین است که حرف جرّی بر سر اسم درآورده بعد از فعل قرار دهیم مانند: ذَهَبَ زَیْدٌ (زید رفت) ــــ ذَهَبَ زَیْدٌ بِبَکْرٍ (زید بکر را برد) ــــ ذُهِبَ بِبَکْرٍ (بکر برده شد)[2].

۱ــ مفعول که منصوب است چون نائب فاعل قرار گیرد مرفوع می شود.

۲ــ فعلی را که خود به خود متعدّی باشد «متعدّی بنفسه» و مفعول آنرا «مفعول بی واسطه» و فعلی را که بوسیلهٔ حرف جرّ متعدی شود «متعدّی بحرف جرّ» و مفعول آنرا «مفعول باواسطه» می گویند.

صرف ماضی مجهول متعدّی به حرف جرّ از این قرار است:

فُعِلَ بِهِ	فُعِلَ بِهِما	فُعِلَ بِهِمْ	فُعِلَ بِها	فُعِلَ بِهِما	فُعِلَ بِهِنَّ
فُعِلَ بِکَ	فُعِلَ بِکُما	فُعِلَ بِکُمْ	فُعِلَ بِکِ	فُعِلَ بِکُما	فُعِلَ بِکُنَّ
		فُعِلَ بی	فُعِلَ بِنا		

و صرف مضارع آن از این قرار است:

یُفْعَلُ بِهِ،یُفْعَلُ بِهِما،یُفْعَلُ بِهِم... یُفْعَلُ بِکَ،یُفْعَلُ بِکُما،یُفْعَلُ بِکُم... یُفْعَلُ بی...

و صرف امر آن از این قرار است:

لِیُفْعَلْ بِهِ، لِیُفْعَلْ بِهِما، لِیُفْعَلْ بِهِمْ... لِیُفْعَلْ بِکَ. لِیُفْعَلْ بِکُما،لِیُفْعَلْ بِکُمْ... لِیُفْعَلْ بی...[1]

ضمائر: همانطور که ملاحظه شد ضمائر مجهول متعدّی به حرف جرّ غیر از ضمائر اقسام گذشته است این ضمائر عبارتند از: هُ هُما هُمْ ها هُما هُنَّ کَ کُما کُمْ کِ کُما کُنَّ ی نا، که بوسیلهٔ حرف جرّ به ترتیب، نائب فاعل صیغه های چهارده گانهٔ فعل قرار می گیرند. بجای شش ضمیر اول می توان اسم ظاهر آورد مانند ذُهِبَ بِهِ یا ذُهِبَ بِرَجُلٍ... ذُهِبَ بِهِنَّ یا ذُهِبَ بِنِساءٍ ولی در هشت صیغهٔ بعد فقط باید ضمیر آورده شود.

۱ــ چون اختلاف صیغه های فعل مجهول بخاطر اختلاف نائب فاعل است و در مجهول متعدّی بحرف جرّ نائب فاعل متصل به فعل نیست، لذا اختلاف نائب فاعل موجب تغییر صیغهٔ فعل نمی شود می گوییم: ذُهِبَ بِرَجُلٍ (مردی برده شد)، ذُهِبَ بِرَجُلَیْنِ (دو مرد برده شدند)، ذُهِبَ بِرِجالٍ (مردهایی برده شدند). ذُهِبَ بِهِنْدٍ (هند برده شد) و همینطور...

فصل ۹ ــ مجهول بدون معلوم:

در زبان عرب چند فعل مجهول وجود دارد که یا معلوم آن استعمال نشده است مثل أُغْمِیَ عَلَیْهِ (بیهوش شد) ویا اصل معنای معلوم درآن حفظ نشده است مثل: اُولِعَ بِهِ (به او علاقهٔ زیاد پیدا کرد یا به آن چیزیا کارحریص شد یا حریص بود)، حُمَّ (تبدار شد)، غُشِیَ عَلَیْهِ (غش کرد)، جُنَّ (دیوانه شد)، أُتُریٰ (آیا گمان می کنی) عُنِیَ به (باو اهتمام ورزید) و...

* پرسش وتمرین *

۱ ــ اصطلاحات زیررا معنی کنید: فعل لازم، فعل متعدّی، متعدّی بنفسه، متعدّی بحرف جرّ، جارّومجرور، مفعول باواسطه، مفعول بی واسطه.

۲ ــ ازسوره های نَصْر واِنْشِراح برای اصطلاحات فوق مثال بیاورید.

۳ ــ فعل لازم راچگونه مجهول می کنند؟ وچرا؟

٤ ــ ماضی ومضارع مجهول افعال زیررا صرف کنید: خَرَجَ مِنْهُ، دَخَلَ فیهِ، سَأَلَ عَنْهُ، نَظَرَ اِلَیْهِ.

۵ ــ صیغه های زیررا ازماضی ومضارعهای مجهول فوق معنی کنید: ۱، ٤، ۷، ۱۳، ۱٤.

٦ ــ امرمجهول مضارعهای تمرین سابق(٤) را صرف کنید وصیغه های ۲، ۳، ٦، ۹، ۱۲ ازامرمجهولها را معنی کنید.

۷ ــ ضمائرمجهول فعل لازم وکیفیّت تخلّف (جانشین شدن) اسم ظاهر ازآنها را بیان کنید.

۸ ــ بنظرشما علّت آوردن فعل مجهول بجای معلوم یعنی ذکرنکردن فاعل چه چیزها می تواند باشد؟

۹ ــ آیا قواعدی که برای ساختن مجهول گفته شد عمومی است یا مختصّ به ثلاثی مجرّد؟ به چه دلیل؟

۱۰ ــ کیفیّت ضمائرمعلوم ومجهول عمومی است یا خصوصی؟ چرا؟

تتمّه

چنانکه در خلال فصلهای اخیر روشن شد فعل مجهول (چه مجهول متعدّی بنفسه وچه مجهول متعدّی بحرف جرّ) فقط به یک صورت صرف می شود و ۱٤ صیغه دارد و همین طور است فعل معلوم لازم، لکن فعل معلوم متعدّی (چه متعدّی بنفسه وچه متعدّی به حرف جرّ) برای هر صیغهٔ آن در رابطه با مفعول ۱٤ صیغه متصوّر است که از ضرب ۱٤×۱٤، ۱۹٦ صورت بدست می آید، هرچند تمام این صور مورد استفاده قرارنمی گیرد. دوجدول زیر صور آنرا درحالتی که مفعول ضمیر متصل باشد نشان می دهد:

جدول شماره(۱) صرف متعدّی بنفسه با ضمائر مفعولی :

		۱	۲	۳	۴	۵	٦	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
		ه	هما	هم	ها	هما	هنَّ	كَ	كُما	كُم	كِ	كُما	كُنَّ	ی	نا
۱	نَصَرَ	نَصَرَهُ	نَصَرَهُما	نَصَرَهُم	نَصَرَها	نَصَرَهُما	نَصَرَهُنَّ	نَصَرَكَ	نَصَرَكُما	نَصَرَكُم	نَصَرَكِ	نَصَرَكُما	نَصَرَكُنَّ	نَصَرَنی	نَصَرَنا
۲	نَصَرا	نَصَراهُ	نَصَراهُما	نَصَراهُم	نَصَراها	نَصَراهُما	نَصَراهُنَّ	نَصَراكَ	نَصَراكُما	نَصَراكُم	نَصَراكِ	نَصَراكُما	نَصَراكُنَّ	نَصَرانی	نَصَرانا
۳	نَصَرُوا	نَصَرُوهُ	نَصَرُوهُما	نَصَرُوهُم	نَصَرُوها	نَصَرُوهُما	نَصَرُوهُنَّ	نَصَرُوكَ	نَصَروكُما	نَصَرُوكُم	نَصَرُوكِ	نَصَرُوكُما	نَصَرُوكُنَّ	نَصَرُونی	نَصَرُونا
۴	نَصَرَتْ	نَصَرَتْهُ	نَصَرَتْهُما	نَصَرَتْهُم	نَصَرَتْها	نَصَرَتْهُما	نَصَرَتْهُنَّ	نَصَرَتْكَ	نَصَرَتْكُما	نَصَرَتْكُم	نَصَرَتْكِ	نَصَرَتْكُما	نَصَرَتْكُنَّ	نَصَرَتْنی	نَصَرَتْنا
۵	نَصَرَتا	نَصَرَتاهُ	نَصَرَتاهُما	نَصَرَتاهُم	نَصَرَتاها	نَصَرَتاهُما	نَصَرَتاهُنَّ	نَصَرَتاكَ	نَصَرَتاكُما	نَصَرَتاكُم	نَصَرَتاكِ	نَصَرَتاكُما	نَصَرَتاكُنَّ	نَصَرَتانی	نَصَرَتانا
٦	نَصَرْنَ	نَصَرْنَهُ	نَصَرْنَهُما	نَصَرْنَهُم	نَصَرْنَها	نَصَرْنَهُما	نَصَرْنَهُنَّ	نَصَرْنَكَ	نَصَرْنَكُما	نَصَرْنَكُم	نَصَرْنَكِ	نَصَرْنَكُما	نَصَرْنَكُنَّ	نَصَرْنَنی	نَصَرْنَنا
۷	نَصَرْتَ	نَصَرْتَهُ	نَصَرْتَهُما	نَصَرْتَهُم	نَصَرْتَها	نَصَرْتَهُما	نَصَرْتَهُنَّ	نَصَرْتَكَ	نَصَرْتَكُما	نَصَرْتَكُم	نَصَرْتَكِ	نَصَرْتَكُما	نَصَرْتَكُنَّ	نَصَرْتَنی	نَصَرْتَنا
۸	نَصَرْتُما	نَصَرْتُماهُ	نَصَرْتُماهُما	نَصَرْتُماهُم	نَصَرْتُماها	نَصَرْتُماهُما	نَصَرْتُماهُنَّ	نَصَرْتُماكَ	نَصَرْتُماكُما	نَصَرْتُماكُم	نَصَرْتُماكِ	نَصَرْتُماكُما	نَصَرْتُماكُنَّ	نَصَرْتُمانی	نَصَرْتُمانا
۹	نَصَرْتُم	نَصَرْتُمُوهُ	نَصَرْتُمُوهُما	نَصَرْتُمُوهُم	نَصَرْتُمُوها	نَصَرْتُمُوهُما	نَصَرْتُمُوهُنَّ	نَصَرْتُمُوكَ	نَصَرْتُمُوكُما	نَصَرْتُمُوكُم	نَصَرْتُمُوكِ	نَصَرْتُمُوكُما	نَصَرْتُمُوكُنَّ	نَصَرْتُمُونی	نَصَرْتُمُونا
۱۰	نَصَرْتِ	نَصَرْتِهِ	نَصَرْتِهِما	نَصَرْتِهِم	نَصَرْتِها	نَصَرْتِهِما	نَصَرْتِهِنَّ	نَصَرْتِكَ	نَصَرْتِكُما	نَصَرْتِكُم	نَصَرْتِكِ	نَصَرْتِكُما	نَصَرْتِكُنَّ	نَصَرْتِنی	نَصَرْتِنا
۱۱	نَصَرْتُما	نَصَرْتُماهُ	نَصَرْتُماهُما	نَصَرْتُماهُم	نَصَرْتُماها	نَصَرْتُماهُما	نَصَرْتُماهُنَّ	نَصَرْتُماكَ	نَصَرْتُماكُما	نَصَرْتُماكُم	نَصَرْتُماكِ	نَصَرْتُماكُما	نَصَرْتُماكُنَّ	نَصَرْتُمانی	نَصَرْتُمانا
۱۲	نَصَرْتُنَّ	نَصَرْتُنَّهُ	نَصَرْتُنَّهُما	نَصَرْتُنَّهُم	نَصَرْتُنَّها	نَصَرْتُنَّهُما	نَصَرْتُنَّهُنَّ	نَصَرْتُنَّكَ	نَصَرْتُنَّكُما	نَصَرْتُنَّكُم	نَصَرْتُنَّكِ	نَصَرْتُنَّكُما	نَصَرْتُنَّكُنَّ	نَصَرْتُنَّنی	نَصَرْتُنَّنا
۱۳	نَصَرْتُ	نَصَرْتُهُ	نَصَرْتُهُما	نَصَرْتُهُم	نَصَرْتُها	نَصَرْتُهُما	نَصَرْتُهُنَّ	نَصَرْتُكَ	نَصَرْتُكُما	نَصَرْتُكُم	نَصَرْتُكِ	نَصَرْتُكُما	نَصَرْتُكُنَّ	نَصَرْتُنی	نَصَرْتُنا
۱۴	نَصَرْنا	نَصَرْناهُ	نَصَرْناهُما	نَصَرْناهُم	نَصَرْناها	نَصَرْناهُما	نَصَرْناهُنَّ	نَصَرْناكَ	نَصَرْناكُما	نَصَرْناكُم	نَصَرْناكِ	نَصَرْناكُما	نَصَرْناكُنَّ	نَصَرْنانی	نَصَرْنانا

شماره (۲) صرف متعدّی بحرف جرّ با ضمائر مفعولی:

	۱	۲	۳	۴	۵	٦	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
	ہ	هما	هم	ها	هما	هنَّ	کَ	کُما	کُم	کِ	کُما	کُنَّ	ی	نا
ذَهَبَ بِـ	ذَهَبَ بِهِ	ذَهَبَ بِهِما	ذَهَبَ بِهِمْ	ذَهَبَ بِها	ذَهَبَ بِهِما	ذَهَبَ بِهِنَّ	ذَهَبَ بِکَ	ذَهَبَ بِکُما	ذَهَبَ بِکُمْ	ذَهَبَ بِکِ	ذَهَبَ بِکُما	ذَهَبَ بِکُنَّ	ذَهَبَ بی	ذَهَبَ بِنا
ذَهَبابِـ	ذَهَبا بِهِ	ذَهَبا بِهِما	ذَهَبابِهِم	ذَهَبابِها	ذَهَبابِهِما	ذَهَبابِهِنَّ	ذَهَبا بِکَ	ذَهَبا بِکُما	ذَهَبابِکُم	ذَهَبابِکِ	ذَهَبابِکُما	ذَهَبابِکُنَّ	ذَهَبابی	ذَهَبابِنا
ذَهَبُوابِـ	ذَهَبُوابِهِ	ذَهَبُوابِهِما	ذَهَبُوابِهِم	ذَهَبُوابِها	ذَهَبُوابِهِما	ذَهَبُوابِهِنَّ	ذَهَبُوابِکَ	ذَهَبُوابِکُما	ذَهَبُوابِکُم	ذَهَبُوابِکِ	ذَهَبُوابِکُما	ذَهَبُوابِکُنَّ	ذَهَبُوابی	ذَهَبُوابِنا
ذَهَبَتْ بِـ	ذَهَبَتْ بِهِ	ذَهَبَتْ بِهِما	ذَهَبَتْ بِهِم	ذَهَبَتْ بِها	ذَهَبَتْ بِهِما	ذَهَبَتْ بِهِنَّ	ذَهَبَتْ بِکَ	ذَهَبَتْ بِکُما	ذَهَبَتْ بِکُم	ذَهَبَتْ بِکِ	ذَهَبَتْ بِکُما	ذَهَبَتْ بِکُنَّ	ذَهَبَتْ بی	ذَهَبَتْ بِنا
ذَهَبَتابِـ	ذَهَبَتابِهِ	ذَهَبَتابِهِما	ذَهَبَتابِهِم	ذَهَبَتابِها	ذَهَبَتابِهِما	ذَهَبَتابِهِنَّ	ذَهَبَتابِکَ	ذَهَبَتابِکُما	ذَهَبَتابِکُم	ذَهَبَتابِکِ	ذَهَبَتابِکُما	ذَهَبَتابِکُنَّ	ذَهَبَتابی	ذَهَبَتابِنا
ذَهَبْنَ بِـ	ذَهَبْنَ بِهِ	ذَهَبْنَ بِهِما	ذَهَبْنَ بِهِم	ذَهَبْنَ بِها	ذَهَبْنَ بِهِما	ذَهَبْنَ بِهِنَّ	ذَهَبْنَ بِکَ	ذَهَبْنَ بِکُما	ذَهَبْنَ بِکُم	ذَهَبْنَ بِکِ	ذَهَبْنَ بِکُما	ذَهَبْنَ بِکُنَّ	ذَهَبْنَ بی	ذَهَبْنَ بِنا
ذَهَبْتَ بِـ	ذَهَبْتَ بِهِ	ذَهَبْتَ بِهِما	ذَهَبْتَ بِهِم	ذَهَبْتَ بِها	ذَهَبْتَ بِهِما	ذَهَبْتَ بِهِنَّ	ذَهَبْتَ بِکَ	ذَهَبْتَ بِکُما	ذَهَبْتَ بِکُم	ذَهَبْتَ بِکِ	ذَهَبْتَ بِکُما	ذَهَبْتَ بِکُنَّ	ذَهَبْتَ بی	ذَهَبْتَ بِنا
ذَهَبْتُمابِـ	ذَهَبْتُمابِهِ	ذَهَبْتُمابِهِما	ذَهَبْتُمابِهِم	ذَهَبْتُمابِها	ذَهَبْتُمابِهِما	ذَهَبْتُمابِهِنَّ	ذَهَبْتُمابِکَ	ذَهَبْتُمابِکُما	ذَهَبْتُمابِکُم	ذَهَبْتُمابِکِ	ذَهَبْتُمابِکُما	ذَهَبْتُمابِکُنَّ	ذَهَبْتُمابی	ذَهَبْتُمابِنا
ذَهَبْتُم بِـ	ذَهَبْتُم بِهِ	ذَهَبْتُم بِهِما	ذَهَبْتُم بِهِم	ذَهَبْتُم بِها	ذَهَبْتُم بِهِما	ذَهَبْتُم بِهِنَّ	ذَهَبْتُم بِکَ	ذَهَبْتُم بِکُما	ذَهَبْتُم بِکُم	ذَهَبْتُم بِکِ	ذَهَبْتُم بِکُما	ذَهَبْتُم بِکُنَّ	ذَهَبْتُم بی	ذَهَبْتُم بِنا
ذَهَبْتِ بِـ	ذَهَبْتِ بِهِ	ذَهَبْتِ بِهِما	ذَهَبْتِ بِهِم	ذَهَبْتِ بِها	ذَهَبْتِ بِهِما	ذَهَبْتِ بِهِنَّ	ذَهَبْتِ بِکَ	ذَهَبْتِ بِکُما	ذَهَبْتِ بِکُم	ذَهَبْتِ بِکِ	ذَهَبْتِ بِکُما	ذَهَبْتِ بِکُنَّ	ذَهَبْتِ بی	ذَهَبْتِ بِنا
ذَهَبْتُمابِـ	ذَهَبْتُمابِهِ	ذَهَبْتُما بِهِما	ذَهَبْتُما بِهِم	ذَهَبْتُما بِها	ذَهَبْتُما بِهِما	ذَهَبْتُمابِهِنَّ	ذَهَبْتُمابِکَ	ذَهَبْتُما بِکُما	ذَهَبْتُما بِکُم	ذَهَبْتُما بِکِ	ذَهَبْتُما بِکُما	ذَهَبْتُمابِکُنَّ	ذَهَبْتُمابی	ذَهَبْتُمابِنا
ذَهَبْتُنَّ بِـ	ذَهَبْتُنَّ بِهِ	ذَهَبْتُنَّ بِهِما	ذَهَبْتُنَّ بِهِم	ذَهَبْتُنَّ بِها	ذَهَبْتُنَّ بِهِما	ذَهَبْتُنَّ بِهِنَّ	ذَهَبْتُنَّ بِکَ	ذَهَبْتُنَّ بِکُما	ذَهَبْتُنَّ بِکُم	ذَهَبْتُنَّ بِکِ	ذَهَبْتُنَّ بِکُما	ذَهَبْتُنَّ بِکُنَّ	ذَهَبْتُنَّ بی	ذَهَبْتُنَّ بِنا
ذَهَبْتُ بِـ	ذَهَبْتُ بِهِ	ذَهَبْتُ بِهِما	ذَهَبْتُ بِهِم	ذَهَبْتُ بِها	ذَهَبْتُ بِهِما	ذَهَبْتُ بِهِنَّ	ذَهَبْتُ بِکَ	ذَهَبْتُ بِکُما	ذَهَبْتُ بِکُم	ذَهَبْتُ بِکِ	ذَهَبْتُ بِکُما	ذَهَبْتُ بِکُنَّ	ذَهَبْتُ بی	ذَهَبْتُ بِنا
ذَهَبْنابِـ	ذَهَبْنابِهِ	ذَهَبْنابِهِما	ذَهَبْنابِهِم	ذَهَبْنابِها	ذَهَبْنابِهِما	ذَهَبْنابِهِنَّ	ذَهَبْنابِکَ	ذَهَبْنابِکُما	ذَهَبْنابِکُم	ذَهَبْنابِکِ	ذَهَبْنابِکُما	ذَهَبْنابِکُنَّ	ذَهَبْنابی	ذَهَبْنابِنا

وبرهمین قیاس است صرف مضارع و امر.

در مجهول کردن هر کدام از صیغه های جدول شمارهٔ (۲) فعل رامجهول کرده، ضمیر فاعلی را حذف نموده و جارّ و مجرور را بعنوان نائب فاعل بعد از فعل می آوریم مانند: ذَهَبُوا بِزَیْدٍ ـــــ ذُهِبَ بِزَیْدٍ.

اما در مجهول کردن هر کدام ازصیغه های جدول شمارهٔ (۱) فعل رامجهول کرده ضمیر فاعلی را حذف می کنیم وضمیر مفعولی را به ضمیر فاعلی معادل خود تبدیل کرده و بعنوان نائب فاعل به فعل مجهول ملحق می کنیم. (روشن است که در برخی از صیغه ها ضمیر نائب فاعل مستتر خواهد بود) مثلاً مجهول نَصَرُوهُنَّ ـــــ نُصِرْنَ و مجهول نَصَرْنَهُم ـــــ نُصِرُوا و...

درجدول زیر معادلهٔ بین ضمائر فاعلی و مفعولی مشخص شده است:

ضمائرفاعلی ماضی		ضمائرمفعولی		ضمائرفاعلی مضارع وأمر
هو(مستتر)	⟷	هُ	⟷	هُو(مستتر)
ا	⟷	هُما	⟷	ا
وْ	⟷	هُمْ	⟷	وْ
هِیَ(مستتر)	⟷	ها	⟷	هِیَ(مستتر)
ا	⟷	هُما	⟷	ا
نَ	⟷	هُنَّ	⟷	نَ
تَ	⟷	كَ	⟷	أنْتَ(مستتر)
تُما	⟷	كُما	⟷	ا
تُمْ	⟷	كُمْ	⟷	وْ
تِ	⟷	كِ	⟷	یْ

تُما	⟷	کُما	⟷	ا
تُنَّ	⟷	کُنَّ	⟷	نَ
تُ	⟷	یْ	⟷	أَنَا (مستتر)
نا	⟷	نا	⟷	نَحْنُ (مستتر)

فصل ۱۰ ـ مضاعف[۱]:

گذشت که مضاعف کلمه ای است که فاء و عین یا عین و لام آن همجنس باشد، لکن در زبان عربی، فعلی که فاء و عین آن همجنس باشد شنیده نشده است بنابراین فعل مضاعف منحصر است در فعلی که عین الفعل و لام الفعل آن همانند باشد مانند مَدَدَ (کشید) و سَدَدَ (بست).

فعل مضاعف (چنانکه در مقدّمه گذشت) در معرض ادغام است. ادغام در بعضی از صیغه های فعل مضاعف واجب و در بعضی جائز و در بعضی ممتنع است.[۲]

---

۱ ـ مثالهایی که در مباحث سابق گذشت از نوع سالم کلمه بود. اینک در ضمن چند فصل مضاعف، مهموز، معتلّ و کیفیت اجراء قواعد ادغام، تخفیف همزه و اعلال را درآنها ملاحظه خواهید کرد.

۲ ـ ادغام در دو مورد است: ۱) در دو حرف متماثل مانند مَدَدَ ← مَدَّ ۲) در دو حرف متقارب مانند مَنْ یَتَّقِ اللّهَ ← مَن یَتَّقِ اللّه (دو حرف را درصورتی متقارب گویند که در مخرج به هم نزدیک یا در صفت باهم متحّد باشند). موارد وجوب ادغام عبارتند از:

الف: ادغام دو حرف متماثل در دو صورت:

۱) در صورتیکه اوّلی ساکن و دوّمی متحرّک باشد. خواه در یک کلمه باشند مثل اَلْمُعَلْلِم ← اَلْمُعَلِّم و خواه در دو کلمه مانند: اَکْرِمْ مُحَمَّداً.

(از مورد اول استثناء می شود جایی که حرف اوّل از دو حرف مُتماثل، حرف مدّ باشد بطوریکه اگر ادغام کنیم، وزن کلمه با وزن قیاسی دیگری اشتباه می شود مانند قُوولَ و تُقُووِلَ بخلاف مثل مَغْزُوّ و عَلِیّ و مَقْرُوّ و بَرِیّ که ادغام در اینها نیز واجب است. و از مورد دوم نیز استثناء می شود جایی که حرف اوّل از دو حرف متماثل حرف مدّ باشد مانند: فی یَوْم، قالُوا وَما).

←

ماضی: در پنج صیغهٔ اول ماضی ادغام واجب است زیرا حرف دوم متحرّک و حرف اوّل جائزالتّسکین است و در بقیّه صیغه ها ممتنع می باشد زیرا

→

۲) درصورتیکه هردو متحرّک و در یک کلمه ولی اوّلی جائزالتسکین باشد مانند: مَدَدَ ← مَدَّ، یَمْدُدُ ← یَمُدُّ. حرف اوّل درصورتی جائزالتّسکین است که خود مدغم فیه یا حرف اول کلمه نباشد. بنابراین «دال» مَدَّدَ و «میم» مُمِدّ جائزالتّسکین نمی باشد. برای ساکن کردن حرف اوّل متحرّک، در دو مورد حرکت آنرا به ماقبل می دهیم:

(۱) حرف ما قبل صحیح و ساکن باشد مثل اِقْشَعْرَرَ ← اِقْشَعَرَّ، یَمْدُدُ ← یَمُدُّ.

(۲) حرف ماقبل، فاءالفعل و ساکن باشد مانند یَوْدَدُ ← یَوَدُّ، یُودَدُ ← یُوَدُّ. و در غیر این دو صورت حرکت آنرا می اندازیم مانند: مَدَدَ ← مَدَّ، مادِدٌ ← مادٌّ، خُوَیْصِصَة (مُصَغَّر خاصَّة) ← خُوَیْصَّة.

تذکر: قاعده اول از دو قاعدهٔ فوق برقاعده دوّم مقدّم است یعنی اگر در کلمه ای زمینهٔ هردو قاعده وجود داشت، قاعدهٔ اوّل جاری می شود نه دوّم مانند: مَدْدَدَ ← مَدَّدَ نه مَدَدَّ.

ب: ادغام دو حرف متقارب در دوصورت:

۱) ادغام لام (أل) در حروف شمسی مانند الرَّجُل و الشَّمْس.

۲) ادغام نون ساکن (نْ) در حروف یَرمَلُون (ی، ر، م، ل، و، ن) مشروط به اینکه در دوکلمه باشند مانند: مَن یَتَّقِ اللّهَ و مُحمَّدٌ(ص) رَسُولُ اللّه وَمِمَّ خُلِقَ.

تذکّر: ادغام لام (ال) درلام از حروف شمسی و نیز ادغام نون ساکن در نون از حروف یرملون ادغام متماثلین است که از مصادیق مورد الف می باشد.

موارد جواز ادغام عبارتند از:

الف: ادغام دو حرف متماثل در صیغه های ۱، ٤، ۷، ۱۳ و۱٤ مضارع مجزوم و امر مشروط براینکه حرف اوّل، مدغم فیه نباشد. مانند لَمْ یَمْدُدْ ← لَم یَمُدُّ (بفتح و کسر و ضمّ دال) و لَمْ یَمْدُدْ، اُمْدُدْ ← مُدَّ (بفتح و کسر و ضمّ دال) و اُمْدُدْ بخلاف لم یُمَدِّدْ و أمثال آن.

ب: ادغام دو حرف متقارب درصورتیکه در اثر ادغام با کلمهٔ دیگری مشتبه نگردد مانند: یَتَصَعَّدُ ← یَصَّعَّدُ بخلاف وَجَبَ که (ج) و(ب) با اینکه متقارب‌اند ادغام نمی شوند زیرا در صورت ادغام با کلمه دیگری (وَبَّ) مشتبه خواهد شد.

موارد امتناع ادغام عبارتند از:

۱) موردیکه حرف اول متحرّک و حرکت آن لازم باشد مانند مَدَّدَ و دَدَن (لهو و لعب).

۲) موردیکه حرف دوم ساکن و سکون آن بخاطر اتّصال به ضمیررفع متحرّک باشد مانند مَدَدْنَ و شَدَدْتُم.

۳) اسم ثلاثی مجرّد متحرّک العین مانند قُلَل (قلّه ها)، طَلَل (بلندی)، سُرُر (تخت ها).

٤) أفْعِل تعجّب مثل أعْزِز بزَیْدٍ.

۵) استثناءهای قواعد قبلی مانند قُوْوِلَ، قالُوا وَما، وَجَبَ.

٦) کلمات سماعی مانند قَطَطَ شَعْرُهُ (مویش مجعّدشد)، ذَبَبَ الرَّجُلُ (در پیشانی آن مَرد مورونید)، ضَبِبَتِ الأرْضُ (ضَباب ــ نوعی حیوان ــ در آن زمین زیاد شد). (به شرح رضی ج ۳ ص ۲۳۳ مراجعه شود).

۷) مُلْحَق ـ که بحث آن در فصل ٦ خاتمه خواهد آمد ـ مانند: قَرْدَد (زمین هموار) و أَلَنْدَد (شدید و سخت).

حرف دوّم ساکن و سکون آن به جهت اتّصال به ضمیر رفع متحرّک است. صرف آن از مَدَّ (کشید) بروزن فَعَلَ چنین است:

معلوم: مَدَّ مَدَّا... مَدَدْنَ مَدَدْتَ....

مجهول: مُدَّ مُدَّا... مُدِدْنَ مُدِدْتَ...

مضارع: ادغام دردو صیغهٔ جمع مؤنّث مضارع ممتنع و در بقیّه صیغه ها واجب است. دلیل امتناع و وجوب همان است که در ماضی گفته شد. صرف آن از یَمُدُّ (می کَشد) بروزن یَفْعُلُ چنین است:

معلوم: یَمُدُّ یَمُدّانِ یَمُدُّونَ تَمُدُّ تَمُدّانِ یَمْدُدْنَ
تَمُدُّ تَمُدّانِ تَمُدُّونَ تَمُدِّینَ تَمُدّانِ تَمْدُدْنَ أَمُدُّ نَمُدُّ
مجهول: یُمَدُّ... یُمْدَدْنَ تُمَدُّ... تُمْدَدْنَ أُمَدُّ نُمَدُّ.

امر: ادغام در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ امر جائز و در صیغه های ۶ و ۱۲ ممتنع و در بقیّه واجب است. دلیل امتناع و وجوب همان است که گذشت و دلیل جواز ــ در آن پنج صیغه ــ اینست که حرف دوم بخاطر عامل جزم یا بناء ساکن است.[1] روشن است که دراین پنج صیغه اگر بخواهیم ادغام کنیم باید حرف دوم را حرکت دهیم، حرکت آن می تواند فتحه یا کسره و اگر عین الفعل مضموم است فتحه یا کسره یا ضمّه باشد بنابراین در مضموم العین چهار وجه و در غیر آن سه وجه جائز است.

در پنج صیغهٔ اوّل امر حاضر در صورت ادغام، همزهٔ امر می افتد زیرا

---

۱. امر بلام مجزوم است به لام امر و امر بصیغه مبنی است. فعل ماضی نیز مبنی است و فعل مضارع باستثنای دوصیغهٔ ۶ و ۱۲ معرب است.

فاءالفعل به حرکت عین الفعل متحرّک می شود و دیگر احتیاجی به همزه نیست.

صرف صیغه های امر معلوم یَعَضُّ (می گزد) بر وزن یَفْعَلُ چنین است:

«لِیَعْضَضْ لِیَعَضَّ لِیَعَضِّ» لِیَعَضّا... «اِعْضَضْ عَضَّ عَضِّ» عَضّا.... «لِأَعْضَضْ لِأَعَضَّ لِأَعَضِّ »...

صرف صیغه های امر معلوم یَفِرُّ (فرار میکند) بروزن یَفْعِلُ چنین است:
«لِیَفْرِرْ لِیَفِرَّ لِیَفِرِّ» لِیَفِرّا... «إِفْرِرْ فِرَّ فِرِّ» فِرّا... «لِأَفْرِرْ لِأَفِرَّ لِأَفِرِّ»...
صرف صیغه های امر معلوم یَمُدُّ (می کَشد) بروزن یَفْعُلُ چنین است:

«لِیَمْدُدْ لِیَمُدَّ لِیَمُدِّ لِیَمُدُّ» لِیَمُدّا... «أُمْدُدْ مُدَّ مُدِّ مُدُّ» مُدّا... «لِأَمْدُدْ لِأَمُدَّ لِأَمُدِّ لِأَمُدُّ»...

تبصره: مادّه های «اَلْحَیاة» (زنده شدن) و «أَلْعَیّ» (عاجز شدن) و امثال آن هم مضاعف اند و هم لفیف، بنابراین حکم هردو را می توان در آنها جاری کرد و گفت: حَیِیَ حَیِیا حَیُوا... (حَیِیُوانیز سماعاً جائز است) یَحْیی یَحْیَیانِ یَحْیَوْنَ... لِیَحْیَ لِیَحْیَیا لِیَحْیَوْا... إِحْیَ إِحْیَیا إِحْیَوْا... و یا حَیَّ حَیّا حَیُّوا... یَحَیُّ یَحَیّانِ یَحَیُّونَ... «لِیَحْیی لِیَحَیَّ لِیَحَیِّ» لِیَحَیّا لِیَحَیُّوا... وهمینطور ماده های دیگر از این قبیل. در بعضی از صیغه های چنین افعالی تغییراتی عارض می شود که جهت آن در فصلهای آینده خواهد آمد.

* پرسش وتمرین *

۱ ــ ادغام چیست؟
۲ ــ حکم ادغام کلمات زیر چیست؟ چرا؟: وَيْلٌ لِكلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَة، يَجْرُرُ، مَرَرْتُ، سارٌ، عوُوِدَ، مُخمَرٌ، دُرٌ، حُرٌ، مَمْسُوحٌ، تَنوين، مُحَلِّل، مَرَّة، اِشْتَدَدَ، يَشْدُدْنَ، تَعُوونَ، مُضارٌ، تَحَرْرَ، بَبْر، لَمْ يَعْضَضْ، اِفْرِرْ، اِحْلِلْنَ، قَرَرْتُمْ، مُسْتَقَرٌ، سَدَدْتُما، مِئْوال، يَوْبُبُ.
۳ ــ دو حرف متقارب را تعریف کنید.
٤ ــ آیا قاعدهٔ ادغام به فعل یا اسم اختصاص دارد؟
۵ ــ آیا انقسام به صحیح، معتلّ، مهموز، مضاعف، سالم مخصوص کلمه ثلاثی است؟
٦ ــ ضمائر فعل را ضمیر رفع یا مرفوع می گویند چرا؟
۷ ــ عَضَّ را که بروزن فَعِلَ و مَدَّو فَرَّ را که بروزن فَعَلَ هستند صرف کنید.
۸ ــ ادغام درچه مواردی واجب، درچه مواردی جائز و درچه مواردی ممتنع است؟ (اجمالاً ذکر کنید).
۹ ــ يَمُدُّ، يَفِرُّ و يَعَضُّ را صرف کنید.
۱۰ ــ خصوصیت امر ازجهت ادغام نسبت به مضارع چیست؟
۱۱ ــ علّت هرکدام از وجوه صیغه های چند وجهی امر را می دانید؟ آن عت چیست؟
۱۲ ــ امر يَمُدُّ، يَفِرُّ و يَعَضُّ را صرف کنید.
۱۳ ــ ماضی مجهول مَدَّ و مضارع مجهول فَرَّ و امر مجهول عَضَّ را صرف کنید.

فصل ۱۱ ــ مهموز:

مهموز بر سه نوع است:
۱ ــ **مهموز الفاء** مانند أَمَرَ (فرمان داد).
۲ ــ **مهموز العین** مانند سَأَلَ (پرسید).
۳ ــ **مهموز اللاّم** مانند قَرَأَ (خواند). نوع دوّم و سوّم مانند سالم است و

امتیازی ندارد و امّا نوع اوّل محلّ جریان قاعدهٔ تخفیف همزه[1] می باشد بدین‌ترتیب که:

همزه در صیغه های ۱۳ مضارع و امر و ۷ تا ۱۲ امر معلوم وجوباً تخفیف می شود مانند:

معلوم: یَأْمُرُ یَأْمُرانِ... آمُرُ نَأْمُرُ لِیَأْمُرْ... اُومُرْ... لِآمُرْ لِنَأْمُرْ
مجهول: یُؤْمَرُ یُؤْمَرانِ... اُومَرُ نُؤْمَرُ لِیُؤْمَرْ... لِتُؤْمَرْ... لِأُومَرْ لِنُؤْمَرْ

و در بقیّهٔ صیغه های مضارع و امر تخفیف آن جائز است مانند یامُرُ... ویُوْمَرُ...

چند مورد استثنائی: ۱ و ۲ و ۳: أَخْذ (گرفتن)، أَکْل (خوردن)، أَمْر (فرمان دادن):

امر حاضر معلوم این سه ماده از قواعد عمومی استثناء شده چنین صرف می شود:

خُذْ خُذا خُذُوا... کُلْ کُلا کُلُوا... مُرْ مُرا مُرُوا...

یعنی نه تنها همزهٔ امر نمی گیرد بلکهٔ همزهٔ فاءالفعل نیز می افتد. البته این عمل در دو مادهٔ اوّل واجب و در مادهٔ سوّم جائز است یعنی امر آنرا اینچنین نیز می توان صرف کرد: أوْمُرْ أوْمُرا أوْمُرُوا...

---

۱ ــ قاعده تخفیف همزه درتبصرهٔ ۵ قسمت دهم مقدّمه گذشت، یادآور میشود که مهموزالفاء مضاعف مثل أَزَّ یأُزُّ درمعرض این قاعده نیست.

٤ ـ سُؤال (پرسیدن):

در ماضی، مضارع و امر معلوم این ماده جایز است همزهٔ عین‌الفعل را به الف تبدیل کنیم پس می گوییم:

سَأَلَ سَأَلا سَأَلُوا یا: سالَ سالا سالُوا... یَسْأَلُ یَسْأَلانِ... یا: یَسالُ یَسالانِ... لِیَسْأَلْ... اِسْأَلْ... یا: لِیَسَلْ... سَلْ....

(در صیغه های ۱، ٤، ۷، ۱۳، ۱٤ و نیز ٦ و ۱۲ امر، الف به التقاء ساکنین می افتد) در صیغه های ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱ سَلا، سَلُوا و سَلی نیز شنیده شده است. و در صورتیکه واو یا فاء بر سر صیغهٔ أمر درآید مانند وَاسْأل و فَاسألُوا تبدیل همزهٔ آن بالف شنیده نشده است.

٥ ـ رَأی [رُؤْیَة] (دیدن): از معلوم و مجهول مضارع و امر این مصدر همزه عین‌الفعل پس از نقل حرکت آن به ماقبل حذف می شود می گوییم:

یَری،یَرَیانِ،یَرَوْنَ... لِیَرَ،لِیَرَیا،لِیَرَوْا... رَ،رَیا،رَوْا... یُری،یُرَیانِ، یُرَوْنَ... لِیُرَ،لِیُرَیا،لِیُرَوْا...

در بعضی از صیغه های این فعل تغییراتی عارض می شود که جهت آن در بحث «ناقص» خواهد آمد.

*** پرسش وتمرین ***

۱ ـ سالم، صحیح، مضاعف و مهموز را تعریف کنید.
۲ ـ تبدیل همزه به حرف مدّ در کجا واجب و در کجا جائز است؟
۳ ـ مضارع معلوم و مجهول أمِنَ یَأمَنُ و أمَرَ یَأمُرُ و امر معلوم آندو را صرف کنید.
٤ ـ امر معلوم و مجهول یَأْخُذُ، یَأْکُلُ و یَأْمُرُ راصرف کنید.
٥ ـ ماضی معلوم، مضارع معلوم و مجهول و امر معلوم و مجهول رَأی یَری را صرف کنید.
٦ ـ معلوم و مجهول ماضی، مضارع و امر سُؤال را به وجوه ممکن صرف کنید.

فصل ۱۲ ـ قواعد اِعلال:

چنانکه قبلاً اشاره شد حروف علّه در معرض تغییرند که تغییر آنها را «اعلال» می نامند. اینک لازم است قبل از بررسی اقسام فعل معتلّ تغییراتی را که در حروف علّه عارض می شود بشناسیم. این تغییرات در چهارچوب قواعدی که به «قواعد اعلال» معروفند صورت می گیرد. قواعد اعلال بعضی مخصوص نوع خاصی از انواع کلمه اند مثلاً مخصوص فعل مضارع مثال واوی یا ماضی اجوف یاامرناقص میباشند. و بعضی دیگر چنین نبوده و نسبتاً عمومی اند. از قواعد عمومی نسبی اعلال بعضی بیشتر در فعل مورد دارند و بعضی فقط در اسم. دسته اوّل از قواعد عمومی اعلال در اینجا و دسته دوم در مقدمه بخش اسم بیان می شود. و هر کدام از قواعد خصوصی در موضع مخصوص به خود خواهد آمد.

قاعدهٔ اوّل: «واو» و «یاء» متحرّک اگر عین الفعل کلمه واقع شوند و ماقبلشان حرف صحیح و ساکن باشد، حرکتشان به ماقبل داده می شود مانند یَقْوُلُ ← یقُولُ، یَبْیِعُ ← یَبِیعُ، یَخْوَفُ ← یَخَوْفُ (← یَخافُ) [1]، بخلاف «فِتْیَة» مثلاً.

قاعدهٔ دوّم: واو و یاء مضموم یا مکسور اگر در اثناء کلمه واقع شوند و عین الفعل یالام الفعل باشند و ماقبلشان حرف صحیح و متحرّک باشد پس از سلب حرکت ماقبل، حرکتشان به ماقبل داده می شود مانند: قُوِلَ ← قِوْلَ (← قیلَ)، بُیِعَ ← بیعَ، یَدْعُوُونَ ← یَدْعُوْوْنَ (← یَدْعُونَ)، رَضِیُوا ← رَضُیْوْا (← رَضُوا).

---

۱. چند مورد از قاعدهٔ فوق مستثنی است که در «تبصره برقواعد اعلال» خواهد آمد.

قاعدهٔ سوم: واو مضموم ماقبل مضموم ویاء مضموم یا مکسور ماقبل مکسور اگر در آخر کلمه قرار گیرند حرکتشان می افتد مانند: یَدْعُوُ ← یَدْعُوْ، یَرْمِیُ ← یَرْمِی، رامِیِ ← رامِی، ثانِیُ ← ثانِیْ.

قاعده چهارم: واو ساکن ماقبل مکسور قلب به یاء می شود مانند قِوْلَ ← قیلَ، مِوْزان ← میزان.

قاعده پنجم: واو در صورتیکه لام الفعل باشد و ماقبل آن مکسور قلب به یاء می شود مانند دُعِوَ ← دُعِیَ، دُعِوْنَ ← دُعینَ، داعِوٌ ← داعِیٌ (← داعِیْ نْ ← داعٍ) بخلاف رَخُوَ و رَجَوَ (← رجا).

قاعده ششم: واو در صورتیکه لام الفعل باشد و ماقبل آن مفتوح قلب به یاء می شود مشروط براینکه حرف چهارم به بعد کلمه باشد مانند یُدْعَوُ ← یُدْعَیُ (← یُدْعیٰ)، یُدْعَوْنَ ← یُدْعَیْنَ بخلاف دَعَوَ (← دَعا).

باید توجّه داشت که این قاعده بر قاعدهٔ هشتم اعلال مقدّم است یعنی در مواردی که امکان اجرای هردو قاعده باشد اوّل این قاعده جاری می شود و سپس قاعدهٔ هشتم.

قاعده هفتم: یاء ساکن ماقبل مضموم قلب به واو می شود مشروط براینکه فاءالفعل باشد مانند یُیْسِرُ ← یوسِرُ، مُیْسِر ← موسِر.

قاعدهٔ هشتم: «واو» و «یاء» متحرّک ماقبل مفتوح قلب به الف می شوند مشروط به اینکه حرکت آنها عارضی نباشد و حرکتی را که قبل از

الف یا یاء نسبت یا علامت تثنیه یا نون تأکید و یا بجهت دفع التقاء ساکنین باشد عارضی گویند . مانند دَعَوَ ← دَعا، (یُدْعَوُ ←) یُدْعَیُ ← یُدْعیٰ. بخلاف دَعَوا و رَضَوِیّ و فَتَیانِ وفَتَیَیْنِ و إخْشَوُنَّ (صیغه نهم امر معلوم مؤکّد به نون تأکید ثقیله) و إخْشَوُااللهَ وامثال اینها .

و همچنین است اگر واو و یاء در موضع حرکت باشند یعنی به جهت جریان قواعد اعلال سکونی در همین کلمه ساکن شده باشند مانند (یَخْوَفُ ←) یَخْوَفُ ← یَخافُ، (یُبْیَعُ ←) یُبْیَعُ ← یُباعُ.

تبصره: این قاعده در فاءالفعل جاری نمی شود مانند: یَوَدُّ و تَیَسَّرَ.[1]

قاعدهٔ نهم: الف ماقبل مضموم قلب به واو و الف ماقبل مکسور قلب به یاء می شود مانند قابَلَ ← قُابِلَ ← قُوبِلَ، مِصْباح ← مُصَیْباح ← مُصَیْبیح.

قاعدهٔ دهم: حرف علّه در التقاء ساکنین حذف می شود مانند قُوْلْ ← قُلْ،بِیْعْ ← بِعْ، خافْ ← خَفْ[2] . تفصیل این قاعده در فصل دوّم خاتمه خواهد آمد.

● تذکار: ●

۱) از قواعد دهگانهٔ فوق سه قاعدهٔ اوّل مربوط به اعلال سکونی است و شش قاعدهٔ بعد مربوط به اعلال قلبی و قاعدهٔ دهم مربوط به اعلال حذفی.

۲) در تزاحم بین قواعد قلبی و سکونی قاعدهٔ قلبی بر سکونی مقدّم است. مثلاً خَوِفَ می شود خافَ نه خِوْفَ (که بشود خیف).

۱ـ چند مورد دیگر نیز از قاعدهٔ فوق استثناء می شود که در « تبصره برقواعد اعلال » خواهد آمد.

۲ـ در التقاء ساکنین حرف اوّل حذف میشود، مگر در مثل: مَبْیُوع ← مَبْیُوْع ← مبُیْع ← مَبِیْع (اسم مفعول اجوف یائی). مکسور شدن ماقبل یاء در «مَبُیْع» برطبق قاعده ایست که در مقدّمهٔ بخش دوّم (اسم) خواهد آمد

تبصره برقواعد اعلال

حرف علّه در موارد زیر در حکم حرف صحیح است و اعلال نمیشود:
۱) عین الفعل لفیف مقرون مانند: قَوِیَ و یَحْیی.
۲) عین الفعل کلماتیکه بمعنی عیب یا رنگ باشندمانند: عَوِرَ، حَوِلَ، قَوِدَ، اَسْوَد.
۳) عین الفعل اسم آلت مانند: مِقْوَد و مِخْیَط.
٤) عین الفعل جمع قِلّة مانند: أدْوُر (جمع دار)، أعْیُن (جمع عین)، أنْیاب (جمع ناب)، أسْوِرَه (جمع سِوار)، أحوال و أخْوِلَة (جمع حَوْل و حال).
۵) عین‌الفعل مصدرمشهور باب‌تفعیل مانند: تَقْویم و تَعْیین.
٦) عین الفعل أفْعَل تفضیل و أفْعَل وصفی (صفت مشبَّهَة) مانند: أهْوَن و أبْیَض.
۷) عین الفعل صیغهٔ تعجب مانند: ما أقْوَمَ زیداً و أقْوِمْ بزیدٍ.
۸) عین الفعل وزن «فَعَلان» مانند: جَوَلان، حَیَوان، فَوَران، هَیَجان.
۹) عین‌الفعل‌کلمه ایکه بعد ازعین الفعل آن حرف مدّ است مانند: جَواد، طَویل، بَیان، غَیُور. گرچه دربعضی موارد اعلال میشود مانند صِوام ← صِیام، مبیوع ← مَبیع و تفصیل آن دربحث اجوف و مقدّمهٔ بخش اسم خواهد آمد.
۱۰) غیر آخر کلمهٔ ملحق ـبحث ملحق در فصل ٦ خاتمه خواهد آمدـ مانند: جَهْوَرَ و خَوَرْنَق بخلاف مثل اِسْلَنْقی.
۱۱) حرف علهٔ مشدّد مانند: صُیَّرَ و مُصَوَّر.

فصل ۱۳ ــ مثال:

۱ ــ مثال بر دونوع است: ۱ــواوی مانند وَعَدَ (وعده داد) ۲ــیائی مانند یَسَرَ (آسان شد).

مثال واوی ثلاثی مجرد دارای دوقاعده خصوصی است:

۱ ـ از مصدر آن اگر بر وزن «فِعْل» باشد، غالباً واو فاءالفعل پس از نقل حرکتش به مابعد می افتد و به جای آن یک تاء درآخر آورده می شود مانند: وعْد (وعده دادن) ← عِدَة، وِصْل ← صِلَة بخلاف مثل وِزْر (سنگینی).
گاهی در مصدر بر وزن «فَعْل» مثال واوی نیز قاعده فوق جاری می شود مانند وسْع ← سَعَة، وَضْع ← ضَعَة،لکن غالباً جاری نمیشود مانند: وَقْت و وَزْن و...

۲ ـ از مضارع معلوم آن اگر بر وزن «يَفْعِلُ» (مکسورالعین) باشد فاءالفعل حذف می شود مانند يَوْعِدُ ← يَعِدُ. این قاعده درچند مضارع مفتوح العین نیز جاری می شود از قبیل: يَوْسَعُ ← يَسَعُ، يَوْضَعُ ← يَضَعُ، يَوْقَعُ ← يَقَعُ، يَوْدَعُ ← يَدَعُ، يَوْرَعُ ← يَرَعُ، يَوْطَأُ ← يَطَأُ، يَوْذَرُ ← يَذَرُ، يَوْهَبُ ← يَهَبُ (يَوْسَعُ و يَوْضَعُ نیز شنیده شده است).امر معلوم چنین افعالی نیز نظیر مضارع معلوم آن محذوف الفاءخواهدبود مانند:لِيَعِدْ لِيَعِدا لِيَعِدُوا...عِدْ عِدا عِدُوا... اما در مضارع و امر مجهول، واو حذف نمی شود می گوییم: يُوعَدُ يُوعَدانِ... لِيُوعَدْ لِيُوعَدا...

* پرسش وتمرین *

۱ ـ معتلّ را تعریف نموده اقسام آنرا نام ببرید.
۲ ـ مصادر زیر در اصل چه بوده اند؟: هِبَة،سَعَة،جِدَة،مِقَة،دِيَة.
۳ ـ مضارع معلوم يَعِدُ و يَرِثُ، مضارع مجهول يَجِدُ و يَصِلُ، امر معلوم يَكِلُ و يَهَبُ، امر مجهول يَضَعُ و يَطَأُ را صرف کنید.
۴ ـ قواعد خصوصی و عمومی مثال را باذکردو نمونه برای هر یک ذکر نمایید.
۵ ـ امر حاضر معلوم يَدَعُ، يَرِدُ،يَذَرُ و يَقِفُ را صرف کنید.

فصل ١٤ ــ اجوف:

اجوف ثلاثی مجرد دارای دوقاعدهٔ خصوصی می باشد که عبارتند از:

قاعده ۱ــ مضارع معلوم اجوف (چه واوی باشد چه یائی) اگر مضموم العین (يَفْعُلُ) باشد، ماضی معلوم و مجهول آن از صیغهٔ ششم به بعد مضموم الفاء می شود و اگر مفتوح العین یا مکسورالعین (يَفْعَلُ یا يَفْعِلُ) باشد از صیغهٔ ششم به بعد مکسورالفاء می گردد.

در ماضی معلوم اَلْقَوْل (گفتن) که فعل آن از باب فَعَلَ يَفْعُلُ است می گوییم:

قٰالَ قٰالٰا قٰالُوا قٰالَتْ قٰالَتٰا قُلْنَ قُلْتَ...

و در مجهول آن می گوییم: قيلَ قيلٰا قيلُوا قيلَتْ قيلَتٰا قُلْنَ قُلْتَ...

در ماضی معلوم اَلْبَيْع (معامله کردن) که فعل آن از باب فَعَلَ يَفْعِلُ است می گوییم:

بٰاعَ بٰاعٰا بٰاعُوا بٰاعَتْ بٰاعَتٰا بِعْنَ بِعْتَ...

و در مجهول آن می گوییم: بيعَ بيعٰا بيعُوا بيعَتْ بيعَتٰا بِعْنَ بِعْتَ...

و در ماضی معلوم اَلْخَوْف (ترسیدن) که فعل آن از باب فَعِلَ يَفْعَلُ است می گوییم:

خٰافَ خٰافٰا خٰافُوا خٰافَتْ خٰافَتٰا خِفْنَ خِفْتَ...

و در مجهول آن می گوییم: خيفَ مِنْهُ، خيفَ مِنْهُما، خيفَ مِنْهُم...

تبصره: در فعل ماضی لَیْسَ (نیست) قاعدهٔ مَز بور جاری نمی شود و فاءالفعل در تمام صیغه ها مفتوح است، می گوییم: لَیْسَ لَیْسا لَیْسُوا لَیْسَتْ لَیْسَتا لَسْنَ لَسْتَ...

قاعده ۲ــ اجوف واوی ــ مجرّد باشد یا مزید ــ اگر در مصدر آن واو ماقبل مکسور قبل از الف قرار گیرد قلب به یاء می شود مشروط به اینکه واو در ماضی آن اعلال شده باشد مانند: قِوام ← قِیام، اِنْقِواد ← اِنْقِیاد بخلاف لِواذو اِجْتِوار.

● توجّه کنید: ●

با در نظر گرفتن قواعد عمومی اعلال، تغییراتی که در صیغه های مختلف اجوف صورت گرفته است روشن می شود:

الف) درپنج صیغهٔ اول ماضی معلوم اجوف قاعدهٔ هشتم جاری می شود و در بقیهٔ صیغه ها بعدازاین قاعده، قاعدهٔ دهم جاری می گردد.

ب) در تمام صیغه های مضارع معلوم قاعدهٔ اول و در دو صیغهٔ ۶ و۱۲ قاعدهٔ دهم نیز جاری می شود.

ج) به جهت اجراء همین قواعد (قاعدهٔ۱ و ۱۰) است که امریَقُولُ را چنین صرف می کنیم.

لِیَقُلْ لِیَقُولا لِیَقُولُوا... قُلْ قُولا قُولُوا

و امریَبِیعُ را چنین: لِیَبِعْ لِیَبِیعا لِیَبِیعُوا... بِعْ بِیعا بِیعُوا...

ونیز اصل قِیلَ (مجهول قالَ) قُوِلَ بود که به جهت اجراء قواعد ۲ و ٤ بدین صورت درآمد و اصل بیعَ (مجهول باعَ) بُیِعَ بود که بواسطهٔ اجرای قاعدهٔ ۲ چنین شد و همینطور...

* پرسش وتمرین *

۱ ــ در کلمات زیر کدام قاعده از قواعد اعلال جاری می شود؟: یَزْیِنُ، یَزْوُعُ، لُوِمَ، قُوِمَ بِهِ، صَیَرَ، یَجْیِءُ، حِوْلَة، جِوْران، عِوْد، اَلْقِوْل، مُیْقِظ، مُخْتَیِر، مُیْسِر، مُعْتَوِد، مُیْقِن، مُرْتَوِض، اَجْوَدَ، قَوَمَ، یُقْوَلُ، مُخْوَل، رَوَیَ، مِوْثاق، اِجْلِوَاز، غُیَّبٌ، قَوَلْتُ، سَیَرْتُ، سِیْنْ، قَوَمْنَ، یَهْیَبْنَ.

۲ ــ معلوم و مجهول ماضی قامَ یَقُومُ و خافَ یَخافُ (اجوف واوی) وسارَ یَسیرُوهابَ یَهابُ (اجوف یائی) را صرف کنید.

۳ ــ معلوم مضارعهای تمرین سابق را صرف کنید و بیان کنید درصیغه های ۱، ۶، ۱۰ یَقُولُ چه قاعده یا قواعدی جاری می شود؟

٤ ــ درپنج صیغه اوّل ماضی مجهول قالَ وباعَ چه قاعده یا قواعدی جاری می شود و در بقیه صیغه های آن چه قواعدی؟

۵ ــ امر معلوم و امر مجهول افعال تمرین دوم را صرف کنید.

٦ ــ می دانید که دراجوف همیشه ازصیغه های ۱، ٤، ۷، ۱۳، ۱٤، ٦ و۱۲ امر، عین الفعل حذف می شود علّت این مطلب چیست؟

۷ ــ مجهول ماضی، مضارع و امرِ: خافَ مِنْهُ، سارَ اِلَیْهِ، قامَ فیهِ را صرف کنید.

۸ ــ با توجّه به قواعد وزن ــ که در مقدّمه گذشت ــ وزن صیغه های ماضی معلوم اَلْخَوْف و مضارع مجهول اَلْبَیْع و امر معلوم اَلْقَول را ذکر کنید.

۹ ــ قواعد خصوصی اجوف را بیان نموده برای هرکدام مثال بزنید و «لَیْسَ» را صرف کنید.

۱۰ ــ ده کلمهٔ معتلّ ازقرآن مجید بیاورید و اعلال آنها را بیان کنید.

فصل ۱۵ ــ ناقص:

ناقص ثلاثی مجرّد دارای یک قاعدهٔ خصوصی است و آن اینکه در امر ــ و مضارع مجزوم ــ آن در صیغه های ۱، ٤، ۷، ۱۳ و۱٤ که علامت رفع ضمّهٔ لام الفعل است، خود لام الفعل می افتد.

جریان قواعد عمومی اعلال درناقص نیزتغییرات زیادی ایجاد می کند ازاین روبعضی ازقسمتهای آن را صرف می کنیم:

الدُّعاء [الدَّعْوَة] (خواندن و دعوت کردن) ناقص واوی ازباب فَعَلَ یَفْعُلُ است:

ماضی معلوم: دَعا دَعَوا دَعَوْا دَعَتْ دَعَتا[۱] دَعَوْنَ دَعَوْتَ دَعَوْتُما...

مضارع معلوم: یَدْعُوْ یَدْعُوانِ یَدْعُونَ تَدْعُوْ تَدْعُوانِ یَدْعُونَ
تَدْعُوْ تَدْعُوانِ تَدْعُونَ تَدْعِینَ تَدْعُوانِ تَدْعُوْنَ أَدْعُونَدْعُو

امرمعلوم: لِیَدْعُ لِیَدْعُوا لِیَدْعُوْا لِتَدْعُ لِتَدْعُوا لِیَدْعُونَ
أُدْعُ أُدْعُوا أُدْعُوْا أُدْعِی أُدْعُوا أُدْعُونَ
لِأَدْعُ لِنَدْعُ

ماضی مجهول: دُعِیَ دُعِیا دُعُوا دُعِیَتْ دُعِیَتا دُعِینَ دُعیتَ...

مضارع مجهول: یُدْعیٰ یُدْعَیانِ یُدْعَوْنَ تُدْعیٰ تُدْعَیانِ یُدْعَیْنَ
تُدْعیٰ تُدْعَیانِ تُدْعَوْنَ تُدْعَیْنَ تُدْعَیانِ تُدْعَیْنَ أُدْعیٰ نُدْعیٰ

امرمجهول: لِیُدْعَ لِیُدْعَیا لِیُدْعَوْا لِتُدْعَ لِتُدْعَیا لِیُدْعَیْنَ لِتُدْعَ...

الرَّمْی (پرتاب کردن) ناقص یائی ازباب فَعَلَ یَفْعِلُ است:

---

۱ ــ می گویند چون تاء درمثل «دَعَتا» ساکن الاصل است حرکت آن به حساب نمی آید و لام الفعل براثر التقاء ساکنین می افتد پس ساکن حساب شدن آن به این جهت است نه به جهت عارضی بودن حرکت؛ زیرا درمثل «خافا» (ص۸ امرمعلوم) عین الفعلِ ساکن حذف نمی شود چون حرف بعد از آن متحرّک است هرچند حرکت آن عارضی است.

ماضی معلوم:	رَمیٰ	رَمَیا	رَمَوْا	رَمَتْ	رَمَتا	رَمَیْنَ رَمَیْتَ...
مضارع معلوم:	یَرْمِی	یَرْمِیانِ	یَرْمُونَ	تَرْمِی	تَرْمِیانِ	یَرْمِینَ
	تَرْمِی	تَرْمِیانِ	تَرْمُونَ	تَرْمِینَ	تَرْمِیانِ	تَرْمِینَ أَرْمِی نَرْمِی
امرمعلوم:	لِیَرْمِ	لِیَرْمِیا	لِیَرْمُوا	لِتَرْمِ	لِتَرْمِیا	لِیَرْمِینَ
	اِرْمِ	اِرْمِیا	اِرْمُوا	اِرْمِی	اِرْمِیا	اِرْمِینَ لِأَرْمِ لِنَرْمِ
ماضی مجهول:	رُمِیَ	رُمِیا	رُمُوا	رُمِیَتْ	رُمِیَتا	رُمِینَ رُمِیتَ...
مضارع مجهول:	یُرْمیٰ	یُرْمَیانِ	یُرْمَوْنَ	تُرْمیٰ	تُرْمَیانِ	یُرْمَیْنَ
	تُرْمیٰ	تُرْمَیانِ	تُرْمَوْنَ	تُرْمَیْنَ	تُرْمَیانِ	تُرْمَیْنَ أُرْمیٰ نُرْمیٰ
امرمجهول:	لِیُرْمَ	لِیُرْمَیا	لِیُرْمَوْا	لِتُرْمَ	لِتُرْمَیا	لِیُرْمَیْنَ لِتُرْمَ...

* پرسش وتمرین *

۱ــ دَعا و رَمیٰ را صرف کرده اعلال تمام صیغه ها را بیان نمایید.
۲ــ دُعِیَ و رُمِیَ را صرف کرده چگونگی اعلال هرصیغه را بیان کنید.
۳ــ یَدْعُو و یَرْمِی را صرف کرده کیفیّت اعلال تمام صیغه ها را بیان کنید.
٤ــ دریُدْعیٰ چه قواعدی جاری است و دریُرْمیٰ چه قاعده ای؟
۵ــ امر معلوم یَبْکی ویَعْلُو و امر مجهول یَخْلُو ویَجْری را صرف کنید.
٦ــ یَهْدی، یَمْشی، یَغْزُو ویَرْجُورا صرف کنید.
۷ــ ماضی های زیررا صرف کنید: بَدا یَبْدُو، مَشیٰ یَمْشی، مَحا یَمْحُو.
۸ــ با توجه به قواعد وزن، وزن صیغه های ماضی معلوم الرَّمی و مضارع معلوم الدُّعاء و مضارع مجهول الرَّمی را ذکر کنید.

فصل ۱٦ــ لفیف:

دانستیم که لفیف بردوقسم است:
۱ــ لفیف مَفروق مانند وَقیٰ ۲ــ لفیف مقرون مانند: لَویٰ. لفیف مقرون خود بر دو قسم است که معتلّ الفاء والعین آن مختصّ اسم میباشد.

لفیف مفروق از جهت فاءالفعل مانند مثال واز جهت لام الفعل مانند ناقص است لذا قواعد عمومی و خصوصی هردو قسم درآن جاری می شود مثلاً «اَلْوَقی» (نگهداشتن و حفظ کردن) لفیف مفروق از باب فَعَلَ یَفْعِلُ است ماضی معلوم آن می شود: وَقٰی... مضارع معلوم آن: یَقی... و امر معلوم آن: لِیَقِ... قِ...[۱] و مجهول آنها بترتیب وُقِیَ... یُوقٰی... لِیُوقَ...

لفیف مقرون نیز از جهت عین الفعل شبیه به اجوف و از جهت لام الفعل شبیه ناقص است امّا درآن فقط احکام ناقص جاری می شود و درعین الفعل آن نه تنها قاعدهٔ خصوصی اجوف نمی آید، بلکه قواعد عمومی اعلال نیز جاری نمی شود[۲] مثلاً اَللَّوْی (پیچاندن) لفیف مقرون از باب فَعَلَ یَفْعِلُ است ماضی معلوم آن: لَوٰی... مضارع معلوم آن: یَلْوِي... وامر معلوم آن: لِیَلْوِ... اِلْوِ... است و مجهول آن بترتیب: لُوِیَ... یُلْوٰی... لِیُلْوَ...

با توجه به قواعد عمومی و خصوصی اعلال صرف افعال لفیف روشن خواهد بود.

● تذکار: ●

فعلی که هرسه حرف اصلیش حرف علّه باشد ندار یم لذا در بارهٔ معتلّ الفاء والعین واللام بحثی نخواهیم داشت.[۳]

---

۱ ــ صیغهٔ هفتم امر (صیغهٔ اوّل امر حاضر) لفیف مفروق اگر از مضارع یَفْعِلُ که فاءالفعل آن واو است باشد به جهت جر یان قواعد خصوصی مثال و ناقص، یکحرفی خواهد شد مانند یَفی (وفا می کند) ــــ فِ، یَأي (وعده می دهد) ــــ إِ.

۲ ــ ز یرا عین الفعل آن درحکم حرف صحیح است چنانکه در تبصرهٔ ۱ قواعد عمومی اعلال گذشت.

۳ ــ هرکدام از افعال معتلّ از چند باب معیّن از ابواب ثلا ثی مجرّد آمده اند، مرحوم شیخ بهائی (۹۵۳- ۱۰۳۱) تفصیل این مطلب را درضمن یک بیت بصورت رمز بیان کرده است و آن بیت این است:

وَضْـمَـسَـکَـح یَـضْـکَـسُ نُـوسَ سَـیَـض   نَـشْـکُـو وَ ضَـمْـسی سَـضْـوی وَضْـحِـیَـس

برای شرح این بیت به حاشیهٔ کتاب «صرف میر» (جامع المقدّمات ص ۳۷) مراجعه نمائید.

* پرسش وتمرین *

۱ــ وجه تسمیهٔ لفیف چیست؟ (لفیف یعنی پیچیده شده)
۲ــ در لفیف مقرون چه قواعدی جاری است؟ وعین الفعل آن چه حکمی دارد؟
۳ــ معلوم و مجهول ماضی، مضارع و امر افعال زیر را صرف کنید: وَفٰی یَقی، وَأٰی یَأی، وَجِیَ یَوْجی، شَوٰی یَشْوی، عَیِیَ یَعْیٰی (عَیَّ یَعَیُّ)، حَیِیَ یَحْیٰی (حَیَّ یَحَیُّ).
٤ــ در مضارع معتل اللّام چه صیغه هائی لفظاً مشابهند و وزن هر کدام چیست؟
۵ــ امر لفیف مفروق درچه صورت یکحرفی است؟ وچرا؟
٦ــ باتوجه به قواعدوزن ، وزن صیغه های مضارع معلوم اَلْوَغْی و امر مجهول اَلْوَقْی را ذکر کنید.
۷ــ در لفیف مفروق چه قواعدی جاری است؟

فصل ۱۷ــ حالات فعل ماضی:

فعل ماضی در زبان عربی از جهت معنی چهارگونه است:

۱) **ماضی مطلق:** که همان ماضی ساده است و تابحال در مثالها از آن استفاده می کردیم مانند: ذَهَبَ زَیْدٌ (زید رفت).

منفی ماضی مطلق را به دو نحو می توان ساخت:

الف) با درآوردن «ما» یا «لا»ی نافیه برسر فعل ماضی.

ب) با درآوردن «لم» که حرف نفی و جزم است برسر فعل مضارع. (از این ترکیب در فصل بعد بحث خواهد شد) می گوییم: «مٰا ذَهَبَ زَیْدٌ» یا «لَمْ یَذْهَبْ زَیْدٌ» (زید نرفت).

۲) **ماضی نقلی:** که بر وقوع کاری در زمان گذشته ودرموردی که اثر

آن تا زمان حال باقی باشد، دلالت می کند. ماضی نقلی از ترکیب «قدْ» با ماضی مطلق ساخته می شود می گوییم: «قَدْ ذَهَبَ زَیدٌ» (زید رفته است). و منفی آن از ترکیب «لَمّا» که حرف نفی و جزم است با فعل مضارع ساخته می شود می گوییم: «لَمّا یَذْهَبْ زَیدٌ» زید تابحال نرفته است.

۳) ماضی بعید: که برتحقّق کاری درگذشته بطوری که اثر آن نیز زائل شده است دلالت می کند. این فعل از ترکیب فعل «کانَ» با فعل ماضی ساخته می شود؛ می گوییم: «زَیدٌ کانَ ذَهَبَ» (زید رفته بود) «زَیدٌ و بَکْرٌ کانا ذَهَبا» (زید و بکر رفته بودند) و...، گاهی قبل یا بعد از فعل «کانَ» حرف «قد» نیز آورده می شود مانند: «زَیدٌقَدْکانَ ذَهَبَ» یا «زیدٌ کان قَدْ ذَهَبَ». و گاهی اسم را بین کان و فعل ماضی می آورند و می گویند: «کانَ زَیْدٌ ذَهَبَ»، «کانَ زَیْدٌ و بَکْرٌ ذَهَبا» و...

منفی این فعل با درآوردن «ما»ی نافیه برسر کان ساخته می شود مانند: «زَیدٌ ما کانَ ذَهَبَ» (زید نرفته بود)، «زَیْدٌ و بَکْرٌ ما کانا ذَهَبا» (زید و بکر نرفته بودند).

٤) ماضی استمراری: که بر وقوع مستمِرّ کاری درگذشته دلالت می کند این فعل با درآوردن فعل «کان» برسر فعل مضارع ساخته می شود، می گوییم: «زَیْدٌ کانَ یَذْهَبُ» (زید می رفت)، «زَیْدٌ وَ بَکْرٌ کانا یَذْهَبانِ» (زید و بکر می رفتند) و... گاهی بین کان و فعل مضارع یک یا چند کلمه فاصله می شود مانند «کانَ زَیْدٌ یَذْهَبُ» و «کانَ زَیْدٌ وَ بَکْرٌ یَذْهَبانِ» و «کانُوا قَلیلاً مِنَ اللَّیلِ ما یَهْجَعُونَ» (۱۷ــ الذّاریات).

منفی ماضی استمراری با درآوردن «ما»ی نافیه بر سر کان یا «لا»ی

نافیه برسر فعل مضارع ساخته می شود می گوییم: «مٰا کٰانَ زَیْدٌ یَذْهَبُ» زید نمی رفت، «زَیْدٌ وَبَکْرٌ مٰا کٰانَا یَذْهَبٰانِ» (زید و بکر نمی رفتند)، «کٰانُوا لٰا یَتَنٰاهَوْنَ عَنْ مُنْکَرٍ فَعَلُوهُ» (۷۹ــ مائده) و...

* پرسش وتمرین *

۱ ــ جملات زیر را به عربی ترجمه کنید:
حسن خوابیده بود، علی می جنگید، شما درس نخوانده اید، بچه ها بازی می کردند، مادرم مرا دوست می داشت، پدرم به جبهه رفته بود، شاگردان درس نخوانده اند، هر روز به مدرسه می رفتم.
۲ ــ جملات زیر را به فارسی برگردانید:
اَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ، کٰانَتْ تَعْمَلُ الْخَبٰائِثَ، کٰانُوا اَنْفُسَهُم یَظْلِمُونَ، لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً، عَصیٰ اِبْلیسُ رَبَّهُ وَلَمّا یَنْدَمْ، قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ، کُنّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ، قَدْ شُفِیَ الْعَلیلُ، کُنّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدّین.
۳ ــ جملات مثبت تمرین شمارهٔ ۱ را منفی و جملات منفی را مثبت کنید.
٤ ــ چگونگی ساختن انواع ماضی درعربی را بیان کنید.

فصل ۱۸ــ حالات فعل مضارع:

فعل مضارع دارای پنج جهت و خاصیّت است که عبارتند از:
۱ ــ می تواند در زمان حال یا آینده استعمال شود.
۲ ــ مثبت است یعنی دلالت بر واقع شدن می کند، نه واقع نشدن.
۳ ــ مرفوع است.
٤ ــ معنای آن خبری است و از تحقّق چیزی خبر می دهد[1].

۱ ــ جمله بر دو قسم است: ۱) خبری و آن جمله ای است که معنای آن می تواند به صدق و کذب متّصف شود مثل: ذَهَبَ زَیدٌ. ۲) انشائی و آن جمله ای است که معنای آن قابل اتّصاف به صدق و کذب نمی باشد مثل: اِذْهَبْ، لٰا تَذْهَبْ وهَلْ تَذْهَبُ و...

۵ ـــ معنی را بطور ساده و بدون تأکید بیان می کند.[1]

گاهی به اول یا آخر فعل مضارع چیزی اضافه می شود که موجب از بین رفتن بعضی از خواصّ فوق می گردد. این چیزها به ترتیب تأثیر در جهات مذکور، عبارتند از:

۱ ـــ حروف تَعیین ۲ـــ حروف نفی ۳ـــ حروف جزم و حروف نصب ٤ـــ حروف استفهام ۵ـــ حروف تأکید. بنابراین هردسته ازاین حروف حالت خاصّی به فعل مضارع می دهند که آن را در مَعیّت با حروف تعیین «فعل حال یا مستقبل» و با حروف نفی «مضارع منفی» و با حروف جزم «مضارع مجزوم» و با حروف نصب «مضارع منصوب» و با حروف استفهام «مضارع استفهامی» و با حروف تأکید «مضارع مؤکّد» مینامند. اینک هرکدام را در بحثی توضیح می دهیم:

بحث ۱ ـــ فعل حال و مستقبل:

هرگاه در اوّل فعل مضارع لام مفتوحه درآید مختصّ به زمان حال می شود مانند: لَيَذْهَبُ (دارد می رود) و اگر اوّل آن سین مفتوحه یا سوف درآید به زمان مستقبل اختصاص می یابد مانند: سَيَذْهَبُ یا سَوْفَ يَذْهَبُ (خواهد رفت).

سین در آیندهٔ نزدیک و سوف در آیندهٔ دور به کار می رود.

به این حروف از این جهت که زمان مضارع را معیّن می کنند «حروف تعیین» می توان گفت. به سین و سوف «حروف تنفیس» نیز گفته می شود

---

۱ ـــ جهات فوق با توجّه به تعریف فعل مضارع و اینکه فعل مضارع معرب و به خودی خود مرفوع است بدست می آید.

(تنفیس به معنی وسعت دادن است).
لام مفتوحه اقسام دیگری نیز دارد که در نحو از آن بحث می شود.

بحث ۲ــ مضارع منفی:

حروف نفی عبارتند از «ما» و «لا» که بر سر مضارع درآمده معنی آن را منفی می کنند: یَضْرِبُ یعنی می زند، مٰایَضْرِبُ یا لٰا یَضْرِبُ یعنی نمی زند. حروف نفی به مضارع اختصاص ندارند و بر سر فعل ماضی نیز درآمده معنی آن را منفی می کنند[1].

* پرسش وتمرین *

۱ ــ جهات پنجگانه فعل مضارع از چه و چگونه استفاده می شود؟
۲ ــ ده فعل مضارع را با حروف تعیین بکار برده معنی نمایید.
۳ ــ یَعْلَمُ، یَعِدُ، یَقُول، یَهدی، یَقی، یَرْوی را با ما و لا صرف نموده، صیغه های اول هرکدام را معنی نمایید.
۴ ــ شش صیغهٔ اول افعال زیر را با ما و لا صرف نموده صیغهٔ اوّل هرکدام را معنی نمایید (در منفی کردن به لا به تکرار لا و انضمام فعل دیگر توجه داشته باشید):
اَکَلَ، جٰاءَ، رَأٰی، وَفٰی، حَوٰی.
۵ ــ هرکدام از حروف تعیین و حروف نفی کدام جهت را از فعل مضارع می گیرند؟

---

۱ ــ درآمدن «ما» بر سر فعل ماضی بدون شرط است ــ مٰا ضَرَبَ یعنی نزد ــ و «لا» در صورتی بر سر آن درمی آید که دو فعل ماضی در یک جمله آمده باشد و ما هر دو را بخواهیم منفی کنیم مانند «فَلا صَدَّقَ ولٰا صَلّیٰ» یعنی تصدیق نکرد و نماز نخواند.

بحث ۳ــ مضارع مجزوم:

حروف جزم فعل مضارع عبارتند از: لم ، لمّا ، **لام امر، لاءنهی و اداة شرط.** که برسر فعل مضارع درآمده آنرا مجزوم می کنند.

مجزوم شدن فعل مضارع به این است که علامت رفع از آخر آن ساقط شود بنابراین درپنج صیغهٔ ۱،٤، ۷، ۱۳ و۱٤ ضمّه لام الفعل و در تثنیه ها و جمع های مذکّر و مفرد مؤنّث مخاطب، نون عوض رفعی می افتد.[1] در ناقص مجزوم ازپنج صیغهٔ ۱، ٤، ۷، ۱۳ و۱٤ خود لام الفعل می افتد و در اجوف مجزوم عین الفعل این پنج صیغه بالتقاء ساکنین حذف می شود و حکم مضارع مجزوم مضاعف حکم امر مضاعف است ــ مراجعه نمایید ــ می گوئیم:

لَمْ یَضْرِبْ لَمْ یَضْرِبا لَمْ یَضْرِبُوا لَمْ تَضْرِبْ لَمْ تَضْرِبا لَمْ یَضْرِبْنَ...
لَمْ یَقُلْ لَمْ یَقُولا لَمْ یَقُولُوا لَمْ تَقُلْ لَمْ تَقُولا لَمْ یَقُلْنَ
لَمْ یَدْعُ لَمْ یَدْعُوا لَمْ یَدْعُوا لَمْ تَدْعُ لَمْ تَدْعُوا لَمْ یَدْعُونَ...
«لَمْ یَمْدُدْ لَم یَمُدَّ لَمْ یَمُدِّ لَم یَمُدُّ» لَمْ یَمُدّا...
«لَمْ یَضْلِلْ لَمْ یَضِلَّ لَمْ یَضِلِّ» لَمْ یَضِلاّ...

و همینطور سایر حروف جزم. و مجهول فعل مضارع مانند معلوم آنست.

حروف فوق علاوه بر جزم که اثر لفظی است در معنای فعل مضارع نیز اثر می گذارند و اثر معنوی آنها از این قرار است:

---

۱ ــ دو صیغهٔ جمع مؤنث مبنی است و تغییر نمی کند.

لم و لمّا معنی مضارع را به ماضی تبدیل کرده آنرا منفی می کنند مثلاً لَمْ یَضْرِبْ یعنی نزد و لَمّا یَضْرِبْ یعنی هنوز نزده است[1]، مضارع منفی به لم و لمّا را «فعل جَحْد» نیز می گویند.

لام‌امر معنی خبری فعل مضارع را به انشائی ـ که در اینجا طلب انجام است ـ تبدیل می کند، لِیَضْرِبْ یعنی بزند. مضارع مدخول لام امر را «فعل امر» می گویند[2].

لاءنهی نیز معنی خبری فعل مضارع را به انشائی ـ که در اینجا بازداشتن از انجام فعل است ـ تبدیل می کند، لایَضْرِبْ یعنی نزند. فعل مضارع مدخول لاءنهی را «فعل نهی» می گویند.

اداة شرط[3] بر دو قسم است، بعضی فعل مضارع را مختص به آینده و بعضی دیگر معنای آنرا ماضی می کند نوع اوّل مانند «إنْ» و نوع دوم مانند «لَوْ» می گوییم: إنْ تَضْرِبْ اَضْرِبْ (اگر بزنی می زنم) و لَوْتَضْرِبُ اَضْرِبْ (اگر زده بودی می زدم)[4].

حروف جزم مختصّ به فعل مضارع اند، باستثناء ادات شرط که برماضی

---

۱ ـ بین لَمْ ولَمّا سه فرق است: ۱ ـ لَمّا منفی بودن فعل را تا زمان تکلّم می فهماند بخلاف لَمْ ۲ ـ در لَمّا غالباً توقّع و انتظار وقوع هست بخلاف لم ۳ـ منفی به لمّا با وجود قرینه جایزالحذف است می گوییم: «دَخَلَ زَیدٌ فِي الدّار وَلمّا» یعنی لمّا یَخْرُجْ. بخلاف لَم. (جامع المقدمات ص ۳۲۱).

۲ ـ قبلاً گذشت که فعل مضارع اگر معلوم باشد لام امر در هشت صیغهٔ آن و اگر مجهول باشد در تمام صیغه های آن درمی آید.

۳ ـ اداة به معنی آلت و ابزار است و در اینجا مراد کلمه ای است که معنای شرطی داشته باشد یعنی وجود چیزی را مشروط به چیز دیگری کند.

٤ ـ بعد از ادات شرط دو فعل واقع می شود اوّلی را شرط و دومی را جزاء گویند، هرکدام از این دو، مضارع باشد مجزوم می شود و همچنین است اگر هر دو مضارع باشند. البته باین نکته باید توجّه داشت که جزم دادن «لَوْ» محلّ اختلاف است و غالباً آنرا جازم نمی دانند.

نیز داخل می شود و آنرا محلاً مجزوم می کند.

تنبیه: ادوات شرط منحصر به حروف نیستند بلکه اسماء چندی بنام اسماء شرط داریم که آنها نیز برسر فعل درآمده آنرا مجزوم میکنند. مجموع حروف جزم و ادوات شرط را «عوامل جزم» نیز نامیده اند.

* پرسش وتمرین *

۱ ـ حروف جزم چند اثر بر فعل مضارع دارند؟ بیان کنید.
۲ ـ تغییر لفظی مضارع مجزوم را توضیح دهید.
۳ ـ افعال زیر را با لم صرف کنید: یَأْمَنُ، یَسیرُ، یَدْعُو، یَفِرُّ.
٤ ـ افعال زیر را با لمّا صرف کنید: یَخْرُجُ، یَجُوزُ، یَعْصی، یَعْفُو.
۵ ـ جملات زیر را معنی کنید: لَمْ اَسْأَلْ، لَم اُومَرْ، لَم تَکْتُبنَ، لَم تَکْتُبُوا، لَم یَقْرءا، لَم تَدْخُلی، لَم نُوخَذْ، لَم نَعُد، لَمّا نُوعَد، لَم یَصْبِرْ، لَمّا تَخْرُجْ، لَمّا نَخْرُجْ.
٦ ـ در آیهٔ ۱٤ سورهٔ حجرات تأمّل نمایید و آنچه فهمیدید بنویسید.
۷ ـ آثار لام امر در فعل مضارع را توضیح دهید.
۸ ـ معلوم و مجهول افعال زیر را با لام امر صرف کنید: یَحْمَدُ، یَسُرُّ، یَعِدُ، یَدُلُّ، یَعُودُ اِلَیهِ، یَدْعُو.
۹ ـ آیا بین امر به لام و امر به صیغه در معنای امری فرقی هست؟
۱۰ ـ فرق بین اثر لام امر و لاءنهی در فعل مضارع را بیان کنید.
۱۱ ـ افعال زیر را با لاءنهی صرف کنید: یَکْذِبُ، یَضِلُّ، یَهِنُ، یَقِلُّ، یَغیبُ، یَدْعُو عَلَیْهِ.
۱۲ ـ برای جملات زیر صیغهٔ مناسب قرار دهید: شما مردها نزنید، آن دو زن نیایند، آن مردها نروند، ما نخواهیم، من نباید بخورم، تو مرد نباید گوش کنی، تو زن نگو، من نباید حرف بزنم، شما زنها نباید راه بروید.
۱۳ ـ اثر ادات شرط را در فعل مضارع بیان کنید.
١٤ ـ پنج جمله با «إن» وپنج جمله با «لو» آورده معنی کنید.
۱۵ ـ فرق ادات شرط با سایر حروف جزم چیست؟

بحث ٤ـ مضارع منصوب:

حروف نصب عبارتند از: أن، لَنْ، كَيْ ، إذَنْ که در اول فعل مضارع درآمده آنرا منصوب می کنند. نصب فعل مضارع چنین است که در صیغه های ۱، ٤، ۷، ۱۳ و ۱٤ لام الفعل مفتوح می شود و از تثنیه ها و جمعهای مذکر و مفرد مؤنث مخاطب نون عوض رفعی می افتد.[1]

در صیغه های ۱، ٤، ۷، ۱۳ و۱٤ ناقص الفی ـ یعنی ناقصی که در آخرش الف مقلوب باشد مانند یَرْضیٰ و یُدْعیٰ ـ فتحۀ لام الفعل مقدّر است ولی در ناقص واوی و یائی مانند: یَدْعُو و یَرْمی ظاهر می شود، می گوییم:

أَنْ یَضْرِبَ	أَنْ یَضْرِبا	أَنْ یَضْرِبُوا	أَنْ تَضْرِبَ	أَنْ تَضْرِبا	أَنْ یَضْرِبْنَ...
أَنْ یَدْعُوَ	أَنْ یَدْعُوا	أَنْ یَدْعُوا	أَنْ تَدْعُوَ	أَنْ تَدْعُوا	أَنْ یَدْعُونَ ...
أَنْ یَرْضیٰ	أَنْ یَرْضَیا	أَنْ یَرْضَوْا	أَنْ تَرْضیٰ	أَنْ تَرْضَیا	أَنْ یَرْضَیْنَ...

وهمینطور است سایر حروف نصب و مانند مضارع معلوم است مضارع مجهول.

حروف نصب در معنای فعل مضارع نیز مؤثراند: «أنْ» فعل مضارع را تأویل به مصدر می برد یعنی معنایی به آن می دهد که می توان بجای آن دو، مصدر آن فعل را گذاشت مانند: «اَرَدْتُ أَنْ أَعیبَها» یعنی أَرَدْتُ عَیْبَها (۷۹ـ کهف). «لَنْ» معنی مضارع را مختصّ به مستقبل کرده آنرا منفی

---

۱ ـ دو صیغۀ جمع مؤنّث چون مبنی است در حالت نصبی نیز تغییر نمی کند و نون آن ضمیر است نه علامت رفع لذا در تمام حالات ثابت می باشد.

می کند مانند «لَنْ تَرانی» یعنی مرانخواهی دید(۱٤۳ـ اعراف). «کَیْ» فعل مضارع را علّت ماقبل قرار می دهد مانند: « فَرَدَدْناهُ اِلی اُمِّهِ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُها» او را به مادرش برگردانیدیم تا چشمش روشن شود(۱۳ـ قصص). «إذَنْ» فعل مضارع را جزاء یا جواب مطلب معهودی قرار می دهد مثلاً در جواب کسی که گفته است «أَزُورُکَ» می گوییم «إذَنْ اُکْرِمَکَ».

حروف ناصبه مختص به مضارع اند و بر ماضی و امر داخل نمی شوند.

* پرسش و تمرین *

۱ ـ تغییر لفظی مضارع منصوب را توضیح دهید.

۲ ـ افعال زیر را با «لَنْ» صرف کنید: یَظْلِمُ، یَهَبُ، یَجُونُ یُعْطی، یُوفی بِهِ، یَسْهُو، یُرْمی.

۳ ـ برای هرکدام از حروف نصب با فعل مضارع دو مثال آورده معنی نمایید.

٤ ـ حروف جزم و نصب کدام جهت را از فعل مضارع می گیرند؟

بحث ۵ ـ مضارع استفهامی:

حروف استفهام عبارتند از همزه و هل که بر سر فعل مضارع درآمده معنای خبری آنرا به انشائی ـ که دراینجا سؤال است ـ تبدیل می کنند، «هل» علاوه براثر مذکور مضارع را مختصّ به استقبال نیز می کند. حروف استفهام اثر لفظی در فعل مضارع ندارند می گوییم: أَتَذْهَبُ (آیا می روی؟) هَلْ تَذْهَبُ (آیا خواهی رفت؟) قال الله تعالی: «أَ تَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُم...؟» (٤٤ـ بقره) «هَلْ یَنْظُرُونَ إلاّ أَنْ یَأْتِیَهُمُ اللّهُ...؟» (۲۱۰ـ بقره)

* پرسش وتمرین *

۱ ــ معلوم افعال زیر را با هل و مجهول آنها را با همزهٔ استفهام صرف کنید: یَقْبَلُ، یَجُرُّ، یَعِیبُ، یَهْدِی.
۲ ــ اثر حروف استفهام در فعل مضارع چیست؟

بحث ٦ ــ مضارع مؤکّد:

حروف تأکید عبارتند از نون تأکید ثقیله (که مشدّد و متحرّک است) و نون تأکید خفیفه (که یک نون ساکنه است). نون تأکید در آخر فعل مضارع معلوم و مجهول درآمده آنرا مؤکّد و مختصّ به مستقبل می کند[1] ــ تأکید در ثقیله بیش از خفیفه است .

نون ثقیله به تمام صیغه ها ملحق می شود ولی خفیفه در آخر تثنیه و جمع مؤنّث درنمی آید بنابراین فقط به هشت صیغه می تواند ملحق شود. نون ثقیله در تثنیه و جمع مؤنّث، مکسورو در بقیّهٔ صیغه ها مفتوح است.

اثر لفظی نون تأکید در فعل مضارع چنین است:

الف ــ نون تأکید در صیغه های ۱، ٤، ۷، ۱۳ و ۱٤ ماقبل خود (لام الفعل) را مفتوح می کند و اگر لام الفعل الف مقلوب باشد به یاء برمی گردد: یَضْرِبُ ـــــ یَضْرِبَنَّ (البتّه البتّه خواهد زد) و یَضْرِبَنْ (البته خواهد زد)، یَدْعُو ـــــ یَدْعُوَنَّ (البته البتّه خواهد خواند) و یَدْعُوَنْ (البته خواهد خواند)،

---

۱ ــ باید توجّه داشت که فعل مضارع در صورتی مؤکّد می شود که دارای معنای طلب یعنی: استفهام، امر، نهی، تَمَنّی، عَرض و... باشد و یا با حرف «لا» منفی شده باشد و یا درحالیکه مثبت است بعد از قَسَم واقع شده باشد که تفصیل این امور در کتب نحو آمده است. بنابراین در این فصل که مضارع ساده با حروف تأکید صرف شده است، بمنظور روشن شدن صیغه و صورت فعل است.

یَرْضیٰ ← یَرْضَیَنَّ (البتّه البتّه راضی خواهد شد) و یَرْضَیَنْ (البته راضی خواهد شد).[1]

ب ـ در صیغه هایی که نون عوض رفعی وجود دارد آن را می اندازد: یَضْرِبانِ ← یَضْرِبانِّ.

ج ـ در جمع مذکر و مفرد مؤنث مخاطب «واو» و «یاء» ضمیر را نیز می اندازد مگر اینکه ما قبل ضمیر، مفتوح باشد که در این صورت ضمیر ثابت مانده به حرکت مناسب متحرک می شود ـ واو مضموم و یاء مکسور می شود ـ بنابراین یَضْرِبُونَ ← یَضْرِبُنَّ و یَضْرِبُنْ، تَضْرِبُونَ ← تَضْرِبُنَّ و تَضْرِبُنْ، تَضْرِبِینَ ← تَضْرِبِنَّ و تَضْرِبِنْ، یَخْشَوْنَ ← یَخْشَوُنَّ و یَخْشَوُنْ، تَخْشَوْنَ ← تَخْشَوُنَّ و تَخْشَوُنْ، تَخْشَیْنَ ← تَخْشَیِنَّ و تَخْشَیِنْ.

د ـ در جمع مؤنث بین نون تأکید و نون جمع، الفی فاصله می شود: یَضْرِبْنَ و تَضْرِبْنَ ← یَضْرِبْنانِّ و تَضْرِبْنانِّ.

بنابرآنچه گذشت صرف صیغه های یَضْرِبُ بانون تأکید ثقیله چنین است:

یَضْرِبَنَّ	یَضْرِبانِّ	یَضْرِبُنَّ	تَضْرِبَنَّ	تَضْرِبانِّ	یَضْرِبْنانِّ
تَضْرِبَنَّ	تَضْرِبانِّ	تَضْرِبُنَّ	تَضْرِبِنَّ	تَضْرِبانِّ	تَضْرِبْنانِّ
		أضْرِبَنَّ	نَضْرِبَنَّ		

و با نون خفیفه چنین:

یَضْرِبَنْ	یَضْرِبُنْ	تَضْرِبَنْ	تَضْرِبَنْ	تَضْرِبُنْ	تَضْرِبِنْ	أضْرِبَنْ	نَضْرِبَنْ
۱	۳	٤	۷	۹	۱۰	۱۳	۱٤

---

۱ ـ علّت قلب به الف نشدن واو و یاء در مثل یرضَیَنّ و یخشَوُنّ، عارضی بودن حرکت آنها است چنانکه در قاعدهٔ هشتم از قواعد عمومی اعلال گذشت.

و صرف يَدْعُو با ثقليه چنين است:

يَدْعُوَنَّ	يَدْعُوانِّ	يَدْعُنَّ	تَدْعُوَنَّ	تَدْعُوانِّ	يَدْعُونانِّ
تَدْعُوَنَّ	تَدْعُوانِّ	تَدْعُنَّ	تَدْعِنَّ	تَدْعُوانِّ	تَدْعُونانِّ
		أَدْعُوَنَّ	نَدْعُوَنَّ		

و با خفيفه چنين:

يَدْعُوَنْ	يَدْعُنْ	تَدْعُوَنْ	تَدْعُوَنْ	تَدْعُنْ	تَدْعِنْ	أَدْعُوَنْ	نَدْعُوَنْ.
۱	۳	٤	۷	۹	۱۰	۱۳	۱٤

و صرف يَخْشىٰ با نون ثقيله چنين است:

يَخْشَيَنَّ	يَخْشَيانِّ	يَخْشَوُنَّ	تَخْشَيَنَّ	تَخْشَيانِّ	يَخْشَيْنانِّ
تَخْشَيَنَّ	تَخْشَيانِّ	تَخْشَوُنَّ	تَخْشَيِنَّ	تَخْشَيانِّ	تَخْشَيْنانِّ
		أَخْشَيَنَّ	نَخْشَيَنَّ		

و با خفيفه چنين:

يَخْشَيَنْ	يَخْشَوُنْ	تَخْشَيَنْ	تَخْشَيَنْ	تَخْشَوُنْ	تَخْشَيِنْ	أَخْشَيَنْ	نَخْشَيَنْ
۱	۳	٤	۷	۹	۱۰	۱۳	۱٤

● توجّه کنید: ●

نون تأکید به آخر فعل امر نیز ملحق شده معنای آنرا تأکید می کند. اثر لفظی آن در فعل امر همان است که در مضارع گذشت به اضافه اینکه عین الفعل صیغه های ۱، ٤، ۷، ۱۳ و۱٤ امر اجوف و لام الفعل همین صیغه ها از امر ناقص هنگام تأکید برمی گردد و در مضاعف این صیغه ها فقط یک وجه جایز است می گوییم:

لِيَضْرِبَنَّ لِيَضْرِبانِّ لِيَضْرِبُنَّ... إِضْرِبَنَّ إِضْرِبانِّ إِضْرِبُنَّ... لِيَضْرِبَنْ لِيَضْرِبُنْ... إِضْرِبَنْ اِضْرِبُنْ... لِيَقُولَنَّ لِيَقُولانِّ لِيَقُولُنَّ... قُولَنَّ قُولانِّ قُولُنَّ... لِيَقُولَنْ لِيَقُولُنْ... قُولَنْ قُولُنْ... لِيَخْشَيَنَّ لِيَخْشَيانِّ لِيَخْشَوُنَّ... إِخْشَيَنَّ إِخْشَيانِّ إِخْشَوُنَّ... لِيَخْشَيَنْ لِيَخْشَوُنْ... إِخْشَيَنْ إِخْشَوُنْ... لِيَمُدَّنَّ... مُدَّنَّ.. لِيَمُدَّنْ... مُدَّنْ...

در آخر فعل نهی (مضارع مقرون به لاءناهیه) نیز نون تأکید درمی آید و اثر آن مانند اثر در امر است. وهمچنین در چند مورد دیگر که توضیح و تفصیل آن در جای خود بیان شده است.

* پرسش وتمرین *

۱ ــ فرق حرف تأکید با سایر حروفی که در مضارع داخل می شوند چیست؟
۲ ــ حروف تأکید چند اثر در فعل مضارع دارند؟ بیان کنید.
۳ ــ فرق اثر لفظی حروف تأکید با حروف نصب چیست؟
٤ ــ فرق نون تأکید ثقیله با نون تأکید خفیفه چیست؟
۵ ــ می دانید چرا بین نون ثقیله و نون جمع مؤنث الف فاصله می شود؟

۶ ــ يَضْرِبُ، يَمُدُّ، يَقُولُ، يَهْدى و يَفى بِه را با نون ثقيله صرف كنيد و صيغهٔ اوّل مؤكّد هركدام را معنى نماييد.

۷ ــ مجهول افعال تمرين سابق را با نون خفيفه صرف نماييد و صيغهٔ اول هركدام را معنى كُنيد.

۸ ــ معلوم و مجهول امر افعال تمرين ۶ را با نون ثقيله و خفيفه صرف نماييد و صيغهٔ اوّل هركدام را معنى نماييد.

۹ ــ حروف تأكيد چهٔ جهاتى از جهات فعل مضارع را زائل مى كنند؟

۱۰ ــ نهى مؤكّد افعال تمرين۶ را صرف كنيد.

۱۱ ــ فعل جحد چرا مؤكّد بنون تأكيد نمى شود؟

مبحث دوّم

ثلاثی مزید

مقدّمه: فعل ثلاثی مزید از ثلاثی مجرّد گرفته می شود بدین معنی که صیغهٔ اوّل ماضی معلوم آنرا از صیغهٔ اول ماضی معلوم ثلاثی مجرّد می گیریم و امّا بقیّه صیغه های ماضیِ معلومِ آن از صیغهٔ اول و سائر قسمتهای آن (فعل ثلاثی مزید) از ماضی معلومِ خودش گرفته می شود.[1] بنابراین:

فعل ثلاثی مزید آنست که صیغهٔ اول ماضی معلوم آن دارای سه حرف اصلی و یک یا چند حرف زائد باشد. حروفی که برای ساختن ثلاثی مزید در ثلاثی مجرّد اضافه می شود حروف مخصوصی است و درجای مخصوصی از آن درمی آید و حروف کلمهٔ جدید (مزیدٌ فیه) ممکن است حرکات جدیدی داشته باشد، این خصوصیّات را بوسیلهٔ اوزان ثلاثی مزید ــ که خواهد آمد ــ می توان دریافت.

ماضی ثلاثی مزید معلوم دارای ۲۵ وزن است مضارع آن نیز ۲۵ وزن دارد زیرا درغیر ثلاثی مجرّد برای هر ماضی بیش از یک وزن مضارع نیست. مصدر هر وزن نیز قیاسی و معیّن است.

۱ــ

حروف اصلی ثلاثی مجرّد ← ماضی معلوم ثلاثی مزید ← ماضی مجهول / مضارع معلوم / مصدر

مضارع معلوم ← امرمعلوم / مضارع مجهول ← امرمجهول

از این ۲۵ وزن، ده وزن مشهور است یعنی افعال زیادی طبق هرکدام از آنها مزیدٌ فیه می شود و پانزده وزن غیر مشهور. اوزان مشهور عبارتند از:

ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر
۱ــ أَفْعَلَ	يُفْعِلُ	إفْعال	۶ــ تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعُّل
۲ــ فَعَّلَ	يُفَعِّلُ	تَفْعيل	۷ــ تَفاعَلَ	يَتَفاعَلُ	تَفاعُل
۳ــ فاعَلَ	يُفاعِلُ	مُفاعَلَة	۸ــ إفْعَلَّ	يَفْعَلُّ	إفْعِلال
٤ــ إفْتَعَلَ	يَفْتَعِلُ	إفْتِعال	۹ــ إسْتَفْعَلَ	يَسْتَفْعِلُ	إسْتِفْعال
۵ــ إنْفَعَلَ	يَنْفَعِلُ	إنْفِعال	۱۰ــ إفْعالَّ	يَفْعالُّ	إفْعيلال[۱]

هرکدام از ماضی مضارعهای فوق را ــ همانطور که در ثلاثی مجرّد گذشت ــ «باب» می گویند و آنرا بنام مصدر می خوانند، مثلاً می گویند: **باب إفْعال، باب تَفْعيل، باب مُفاعَله** و... بنابراین فعل ثلاثی مزید دارای ۲۵ باب است.[۲]

در ثلاثی مزید، مصدر هم مانند مضارع معلوم ــ همانطور که اشاره شد ــ از ماضی گرفته می شود و بطور کلّی برای ساختن هرکدام از سه قسمت: ماضی، مضارع و مصدر هر باب باید وزن آن را درنظر گرفت و برطبق آن، حرف زائد درآورد و حروف را متحرّک و ساکن نمود. (دقّت کنید).

قاعدهٔ ساختن مجهول ماضی و مضارع، و معلوم و مجهول امر و صیغه سازی هرکدام از اینها همانست که در ثلاثی مجرّد بیان گردید و نیز کیفیّت ضمائر در ثلاثی مزید همانند ثلاثی مجرّد است. قاعدهٔ ادغام،

---

۱ ــ توجّه کنید: ۱) در سه وزن اوّل یک حرف، درپنج وزن بعد دو حرف، و در دو وزن اخیر سه حرف زیاد شده است. ۲) حرف مضارع در مضارع معلوم ابوابی که ماضی آن چهار حرفی است مضموم و درغیر آن مفتوح است.

۲ ــ اوزان ماضی، مضارع و مصد ر ابواب خصوصاً ده باب مشهور را باید به خاطر سپرد.

تخفیف همزه و قواعد عمومی اعلال و قاعده خصوصی ناقص در تمام ابواب ثلاثی مزید جاری می گردد و نیز ماضی و مضارع آن دارای حالات مختلف سابق است.[1]

علاوه براین، **دوقاعدهٔ اعلال** نیز در ثلاثی مزید جاری می شود:

۱) اگر «واو» و «یاء» بعد از الف زائد و در آخر کلمه قرار گیرند قلب به همزه می شوند مانند: إرْخاو ــــ إرْخاء، إجْرای ــــ إجْراء.

۲) یاء ما قبل مضموم اگر لام الفعل باشد ما قبل خود را مکسور می کند مانند: تَرَجُّیْ ــــ تَرَجِّي (مصدر ناقص باب تفعّل)، تَبانُیْ ــــ تَبانِي (مصدر ناقص باب تفاعل)[2].

بدین نکته باید توجّه کامل داشت که هر ثلاثی مجرّدی را نمی توان بطور دلخواه به تمام یا بعضی از ابواب ثلاثی مزید برد، زیرا بعضی اصلاً مزیدٌ فیه ندارند و بعضی فقط به یک یا چند باب مخصوص برده می شوند.

بنابراین مزیدٌ فیه شدن ثلاثی مجرّد و کیفیّت آن ــ یعنی بابی که بدان برده می شود ــ سَماعی است نه قیاسی. اینک به خصوصیّات ابواب توجّه نمائید:

*** پرسش وتمرین ***

۱ ــ اشتقاق تمام قسمتهای فعل ثلاثی مزید را بیان کنید.

۲ ــ آیا در ثلاثی مزید با داشتن وزن ماضی یا مضارع یا مصدر می توان وزن دوقسمت دیگر را دانست؟ چرا؟

۳ ــ مضارع ماضی های زیر چیست؟ أفْعَلَ، إفْعَلَّ، إفْتَعَلَ، إسْتَفْعَلَ، فاعَلَ.

---

۱ ــ درمورد جریان بعضی ازقواعد مزبور در ثلاثی مزید استثناهایی وجود دارد که درجای خود خواهد آمد.

۲ ــ صورت کامل این دو قاعده در اوّل باب اسم خواهد آمد.

٤ ــ ماضی مضارع های زیر چیست؟ یُفْعِلُ، یَتَفَعَّلُ، یَتَفَاعَلُ، یَفْعَلُ، یَفْعَالُّ.
٥ ــ مضارع مصادر زیر چیست؟ إفْعال، افْعِلال، إفْعیلال، إفْتِعال، تَفاعُل.
٦ ــ چرا به مضارع ثلاثی مجرّد با اینکه دارای حرف زائد است مزیدٌ فیه گفته نمی شود؟
٧ ــ مشهوریّت در ابواب ثلاثی مزید به چه معنی است؟
٨ ــ ابواب مشهور را نام ببرید.
٩ ــ اوزان زیر را بسازید: إفْتَعَلَ، إفْعَلَّ، فاعَلَ، یُفاعِلُ، مُفاعَلَة، تَفَعَّلَ، تَفَعُّل، إفْعالَّ، إفْعیلال، یَنْفَعِلُ، إنْفِعال، اِفْعِلال.
١٠ ــ اوزان زیر را صرف کنید: أَفْعَلَ، فاعَلَ، اِنْفَعَلَ، تَفاعَلَ، یَتَفَعَّلُ، یَفْعَلُّ، یَسْتَفْعِلُ، یَفْعالُّ.
١١ ــ مجهول افعال فوق را صرف کنید.
١٢ ــ مضارع های تمرین ١٠ را با لاء نهی و نون تأکید ثقیله صرف نمایید.
١٣ ــ سماعی بودن ابواب مزیدٌ فیه را توضیح دهید.
١٤ ــ کیفیت ضمائر ماضی، مضارع و امر را ذکر کنید.

فصل ١ ــ باب اِفعال:

مانند: کَرُمَ ← أکْرَمَ یُکْرِمُ إکْرام.

باب افعال دارای خصوصیتی است و آن اینکه همزهٔ آن ــ در ماضی، مصدر و امر ــ همزهٔ قطع است یعنی چون در أثناء کلام واقع شود تلّفظ می شود و مابعد خود را از ماقبل قطع می کند.[1]

همزهٔ امر آن همان همزه‌ای است که در ماضی بوده زیرا آنرا از مضارع اصلی می گیریم و مضارع اصلی باب افعال یُأَفْعِلُ است ــ أفْعَلَ ← یُأَفْعِلُ ــ که چون درصیغهٔ ١٣ مضارع دو همزه جمع می شد آنرا از مضارع انداخته اند.

١ ــ درمقابل همزهٔ قطع، همزهٔ وصل است که در بحث امر ثلاثی مجرّد معلوم گذشت و درفصل ٣ خاتمه بحث مفصّلی از همزهٔ وصل و قطع و مواضع هرکدام خواهد آمد.

صرف بعضی از قسمتهای باب افعال چنین است:

ماضی معلوم:	أَكْرَمَ	أَكْرَمٰا	أَكْرَمُوا...
مضارع معلوم:	يُكْرِمُ	يُكْرِمٰانِ	يُكْرِمُونَ...
ماضی مجهول:	أُكْرِمَ	أُكْرِمٰا	أُكْرِمُوا...
مضارع مجهول:	يُكْرَمُ	يُكْرَمٰانِ	يُكْرَمُونَ...
امرمعلوم:	لِيُكْرِمْ	لِيُكْرِمٰا	لِيُكْرِمُوا... أَكْرِمْ أَكْرِمٰا أَكْرِمُوا...
امرمجهول:	لِيُكْرَمْ	لِيُكْرَمٰا	لِيُكْرَمُوا...
مثال:	أَوْعَدَ	يُوعِدُ	ايعٰاد لِيُوعِدْ أَوْعِدْ...
اجوف:	أَقٰامَ	يُقيمُ	إِقٰامَة لِيُقِمْ أَقِمْ...
مهموزالفاءوناقص:	آتىٰ	يُؤْتي	إيتٰاء لِيُؤْتِ آتِ...

● توضیح: ●

در مصدر اجوف باب افعال پس از اینکه عین الفعل بجهت قواعد اعلال حذف شد بجای آن یک تاء در آخر آورده می شود: إِقْوٰام ← إِقٰامَة و إِعْوٰان ← إِعٰانَة و...

● یک مورد استثنائی ●

«رَأىٰ» چون به باب افعال رود عین الفعل آن پس از نقل حرکتش بما قبل حذف می شود و در مصدر بجای عین الفعل محذوف یک تاء در آخر می آورند می گوییم: أَرىٰ يُري إِرٰاءَة (إِرْءٰای ← إِرْءٰاء ← إِرٰاءَة).

● تبصره: ●

مادّه هائی مانند: «الحیاة» و «العَیّ» چون بباب إفعال روند فقط حکم معتلّ در مورد آنها جاری میشود و نه حکم مضاعف.

معانی باب افعال: باب افعال در ده معنای زیر بکار برده می شود:

۱ ــ **تَغدِیه** یعنی متعدّی کردن فعل لازم مانند ذَهَبَ زَیدٌ (زید رفت) ـــــ أَذْهَبَ زَیدٌ بَکْراً (زید بکر را روانه کرد). ضَحِکَ زَیْدٌ (زید خندید) ـــــ اَضْحَکَنی زَیْدٌ (زید مرا خنداند). تعدیه معنای غالبی باب افعال است.

۲ ــ **دخول فاعل در وقت:** و این در افعالی است که مادّهٔ آنها وقتی از اوقات باشدمانند: أَصْبَحَ زَیدٌ (زید داخل صبح شد) و أَمْسیٰ بَکْرٌ (بکر داخل عصر شد)، فَسُبْحانَ اللّهِ حینَ تُمْسُونَ و حینَ تُصْبِحُونَ ...... وَحینَ تُظْهِرُونَ (۱۸ـــروم).

۳ ــ **وصول وقت:** یعنی وصول وقت مادهٔ فعل برای فاعل مانند: اَحْصَدَ الزَّرْعُ (وقت حصاد زرع رسید) حصاد: درو، أَقْطَفَ الثَّمَرُ (وقت چیدن میوه رسید).

۴ ــ **مفعول را دارای صفتی یافتن:** مانند: أَعْظَمْتُ اللّهَ (خدا را با عظمت یافتم)، أَبْخَلْتُ فُلاناً (فلانی را بخیل یافتم).

۵ ــ **واجدیّت:** یعنی دارای مبدأفعل شدن فاعل یا دارای مبدأ فعل کردن مفعول مانند: أَغَدَّ الْبَعیرُ (شتر دارای غدّه شد)، أَقْفَرَ الْبَلَدُ (شهر دارای قِفار یعنی و یرانی شد)، أَرْکَبْتُ أَبی (پدرم را دارای مرکب کردم)،ثُمَّ أَماتَهُ فَأَقْبَرَهُ (سپس او را میراند و برایش قبر قرار داد) (۲۱ـــعبس).

۶ ــ **سلب:** یعنی سلب مبدأ فعل از فاعل یا مفعول مانند: أَشْفَی الْمَریضُ (شفای مریض برطرف یعنی ممتنع شد) أَعْجَمْتُ الْکِتابَ (عجمه و ابهام کتاب را برطرف نمودم)[1].

۷ ــ **تعریض:** یعنی در معرض قرار دادن مثل أَباعَ زَیْدٌ کِتابَهُ (زید

---

۱ ــ اِعجام یعنی نقطه دار کردن نوشتار.

کتابش را در معرض بیع قرار داد).

۸ ــ **مطاوعه:** یعنی اثرپذیری و این عکس معنای تعدیه است مانند: كَبَّ زَيْدٌ الإنـاءَ (زید کاسه را واژگون کرد) ← أَكَبَّ الإناءُ (کاسه واژگون شد).

۹ــ **ضدّ معنای ثلاثی مجرّد:** مانند نَشَطْتُ الْحَبْلَ (ریسمان را گره زدم) ← أَنْشَطْتُ الْحَبْلَ (گره ریسمان را باز کردم)[1].

۱۰ ــ **معنای ثلاثی مجرّد:** مانند قالَ اَوْ اَقالَ زَيْدٌ الْبَيْعَ (زید معامله را بهم زد).

توجه کنید: از باب إفعال و دیگر ابوابی که در بیان معانی متعدّد بکار گرفته میشوند ممکن است در یک استعمال بیش از یک معنی استفاده شود مانند«اَعْظَمْتُ اللّهَ» که هم مفید تعدیه است و هم مفعول را دارای صفتی یافتن.

*** پرسش وتمرین ***

۱ ــ امر حاضر معلوم باب افعال برچه وزنی است؟ همزهٔ آن چه حرکتی دارد؟ چرا؟

۲ ــ همزه برچند قسم است و خاصیّت هرکدام چیست؟ برای هرکدام پنج مثال از قرآن مجید بیاورید.

۳ ــ افعال زیر را به باب افعال ببرید. (هروقت گفته می شود فلان فعل را به فلان باب ببرید باید صیغهٔ اول ماضی و صیغهٔ اول مضارع و بعد مصدر آنرا ذکر کنید): خَرَجَ، مَدَّ، وَعَدَ، ماتَ، رَأیٰ، حَيَّ.

٤ ــ از باب اِفعالِ اَفعال فوق، ماضی معلوم سه فعل اوّل، مضارع معلوم سه فعل دوّم، مضارع مجهول سه فعل اوّل، ماضی مجهول سه فعل دوم، امر معلوم سه فعل دوّم و امر مجهول سه فعل اوّل را صرف کنید.

۵ ــ در اَفعال زیر کدامیک از معانی باب اِفعال مراد است؟. أَحْسَنَ (نیکو کرد)، أَخْوَصَ النَّخْلُ (درخت خرما خوشه دار شد)، أَضْحیٰ زَيْدٌ (زید چاشت کرد)،

---

۱ ــ بعضی گفته اند «اِنفاق» نیز در همین معنی بکار رفته است.

أَجْمَعَ الْقَوْمُ (مردم جمع شدند)، أَرْدَفَ (پشت‌سرهم درآورد)، أَسْخَيْتُ زَيْداً (زيد را سخی یافتم)، أَكْمَلَ (كامل كرد)، أَفْطَرَ الصّائِمُ (روزه‌دار افطار کرد)، أَسْرَعَ (تند رفت)، أَثْمَرَ الشَّجَرَةُ (درخت،میوه‌دار شد)، أَنْتَجَتِ الفَرَسَةُ (ماده اسب زائید)، أَشْفاكَ اللّهُ عَسَلاً (خداوند عسل را برای تو شفا قرار دهد)، أَفْزَعْتُ زَيداً (بيم زيد را برطرف کردم)، أَقْتَلْتَنی (مرا در معرض قتل قرار دادی)، أَخْفَيْتُ أَمْرِی (کارم را پنهان کردم با توجّه به خَفَيْتُ أَمْرِی)، فَلَمّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرنَهُ (۳۱ــ يوسف)، أَقيمُوا الصَّلٰوةَ وَ آتُواالزَّكاةَ (۴۳ــ بقره)، آتُونی زُبَرَالْحَديدِ .... أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْراً (۹۶ــ كهف)، فَسُبْحانَ اللّهِ حينَ تُمْسُونَ وَحينَ تُصْبِحُونَ ..... وَحينَ تُظْهِرُونَ (۱۷و۱۸روم)، ثُمَّ أَماتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱ــ عبس).

۶ ــ اعلالِ إِراءَة، إِساءَة، إِحاطَة را بيان كنيد.

فصل ۲ ــ باب تفعيل:

مانند صَرَفَ ← صَرَّفَ يُصَرِّفُ تَصْريف.

مصدر سالم این باب علاوه بر وزن تفعيل گاهی بر وزن فَعّال و گاهی بر وزن فِعّال و گاهی بر وزن فِعَال و گاهی بر وزن تَفْعَال و گاهی بر وزن تَفْعِلَة می آيد مانند سَلَّمَ يُسَلِّمُ تَسْليم و سَلام، كَذَّبَ يُكَذِّبُ تَكْذيب و كِذاب و كِذّاب، كَرَّرَ يُكَرِّرُ تَكْرير و تَكْرار، كَرَّمَ يُكَرِّمُ تَكْريم وتَكْرِمَة.

مصدر مهموز اللّام و ناقص این باب غالباً فقط بر وزن تَفْعِلَة می آيد مانند هَنَّأَ يُهَنِّئُ تَهْنِئَة، رَبّى يُرَبّى تَرْبِيَة.

صرف بعضی قسمتهای باب تفعيل چنين است:

ماضی معلوم:	صَرَّفَ	صَرَّفا	صَرَّفُوا...	
مضارع معلوم:	يُصَرِّفُ	يُصَرِّفانِ	يُصَرِّفُونَ...	
امرمعلوم:	لِيُصَرِّفْ	لِيُصَرِّفا	لِيُصَرِّفُوا...	صَرِّفْ صَرِّفا صَرِّفُوا...

ماضی مجهول:	صُرِّفَ	صُرِّفا	صُرِّفُوا...	
مضارع مجهول:	يُصَرَّفُ	يُصَرَّفانِ	يُصَرَّفُونَ...	
امرمجهول:	لِيُصَرَّفْ	لِيُصَرَّفا	لِيُصَرَّفُوا...	
مضاعف:	مَدَّدَ	يُمَدِّدُ	تَمْديد	لِيُمَدِّدْ... مَدِّدْ...
اجوف:	حَوَّلَ	يُحَوِّلُ	تَحْويل	لِيُحَوِّلْ... حَوِّلْ...
لفيف:	وَصّٰى	يُوَصّى	تَوْصِيَة	لِيُوَصِّ ... وَصِّ ...

معانی باب تفعیل: باب تفعیل درهفت معنی بکاربرده می شود:

۱ ــ **تعدیه** مانند: فَرِحَ زَيْدٌ (زيد خوشحال شد) ← فَرَّحَ بَكْرٌ زَيْداً (بکر زید را خوشحال کرد). تعدیه معنی غالبی باب تفعیل است.

۲ ــ **تکثیر** یعنی دلالت بر کثرت و زیادی یا در خود فعل مانند: طَوَّفَ زَيْدٌ (زید بسیار طواف کرد) یا در فاعل مانند مَوَّتَ الْمالُ (چارپایان زیاده مردند) و یا در مفعول مانند غَلَّقْتُ الاَبْوابَ (همهٔ درها را بستم).

۳ ــ **سلب** یعنی سلب مبدأفعل از مفعول مانند: قَشَّرْتُ الْبَيْضَةَ (تخم مرغ را پوست کردم)، جَلَّدْتُ الْجَزُوْرَ (پوست شتر یا گوسفند را کندم).

۴ ــ **نسبت** یعنی نسبت دادن مبدأ اشتقاق فعل به مفعول مانند: وَحَّدَ اللّهَ (خدا را یگانه دانست) عَدَّلْتُ زَيْداً (به زید نسبت عدالت دادم) كَفَّرْتُ بَكْراً (بکر را کافر شمردم، به او نسبت کفر دادم).

۵ ــ **تدریج**: مانند: نَزَّلَ (بتدریج فرو فرستاد).

۶ ــ **ضدّ معنای باب افعال** مانند: فَرَّطَ (کوتاهی کرد)، که ضدّ أَفْرَطَ (زیاده روی کرد) می باشد.

۷ ــ **معنای ثلاثی مجرّد** مانند: زالَ زَيْدٌ بَيْنَ الْقَوْمِ یا زَيَّلَ بَيْنَهُمْ (زید میان جمعیت تفرقه انداخت).

* پرسش وتمرین *

۱ ــ ماضی و مضارع مصادر زیر را ذکر کنید: تَقْدِمَة، تَحِیَّة، تَهِیَّة، کَلام، تَمْثال.
۲ ــ افعال زیر را به باب تفعیل ببرید: صَغُرَ، وَسِعَ، جازَ، حَدَّ، یَسَرَ، سَما، وَفی، حَوی، اَدُبَ.
۳ ــ ماضی معلوم فعل اوّل، ماضی مجهول فعل دوّم، مضارع معلوم فعل سوّم، مضارع مجهول فعل چهارم، امر معلوم فعل پنجم، امر مجهول فعل ششم، نهی معلوم فعل هفتم، مضارع معلوم مقرون به «لَنْ» فعل هشتم و مضارع مجهول مؤکّد به نون ثقیله فعل نهم از افعال تمرین سابق را صرف کنید.
٤ ــ در افعال زیر کدامیک از معانی باب تفعیل منظور است؟: عَدَّلَ (تعدیل کرد)، عَرَّفَ (شناساند)، جَلَّدَ الشّاةَ (پوست گوسفند را کند)، صَدَّقَ (تصدیق کرد)، یُسَوِّي (برابر می کند)، قَسَّمَ (تقسیم کرد)، قَدَّمَ (جلو انداخت)، قَدَّمَ (جلو افتاد)، کَثَّرَ (زیاد کرد)، نَظَّمَ (دسته کرد)، أَدَّبَ (ادب کرد)، قَرَّدَ الْبَعیرَ (قراد ــ کنه ــ را از شتر جدا کرد)، یُذَبِّحُونَ أَبْناءَکُم (٤۹ــبقره)، قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ (۳۱ــیوسف).
۵ــ سه فعل لازم را با باب تفعیل متعدی کنید.

فصل ۳ــ باب مفاعَله:

مانند: ضَرَبَ ــــ ضارَبَ یُضارِبُ مُضارَبَة و ضِراب.

مصدر مثال یائی این باب فقط بر وزن مُفاعَلَة می آید مانند یاسَرَ یُیاسِرُ مُیاسَرَة ولی مصدر سایر اقسام غالباً علاوه بر مُفاعَلَة بر وزن فِعال نیز می آید، اینک صرف بعضی از قسمتهای آن:

ماضی معلوم: ضارَبَ ضارَبا ضارَبُوا...

مضارع معلوم: یُضارِبُ یُضارِبانِ یُضارِبُونَ ...

امرمعلوم:	لِيُضارِبْ لِيُضارِبا لِيُضارِبُوا.. ضارِبْ ضارِبا ضارِبُوا..			
ماضی مجهول:	ضُورِبَ	ضُورِبا	ضُورِبُوا...	
مضارع مجهول:	يُضارَبُ	يُضارَبانِ	يُضارَبُونَ..	
امرمجهول:	لِيُضارَبْ لِيُضارَبا لِيُضارَبُوا..			
مضاعف:	ضارَّ	يُضارُّ	مُضارَّة وضِرار «لِيُضارِرْ لِيُضارَّ لِيُضارِّ»... «ضارِرْ ضارَّ ضارِّ»....	
مهموز:	آمَرَ	يُؤامِرُ	مُؤامَرَة	لِيُؤامِرْ آمِرْ...
اجوف:	قاوَمَ	يُقاوِمُ	مُقاوَمَة	لِيُقاوِمْ قاوِمْ[۱]...
لفيف:	ساوىٰ	يُساوِي	مُساواة	لِيُساوِ ساوِ...

معانی باب مفاعله: معانی معروف این باب چهار معنی است:

۱ ــ مشارکت: یعنی بیان شرکت دوشخص یا دوچیز درفعل ــ یعنی هردو هم فاعلند وهم مفعول ــ مانند ضارَبَ زَيْدٌ بَكْراً (زید با بکر زد و خورد کردند)، شاعَرْتُ زَيْداً (با زید مشاعره کردم). مشارکت معنی غالبی این باب است.

۲ ــ تعدیه: مانند بَعُدَ (دور شد) ← باعَدْتُهُ (او را دور کردم).

۳ ــ تکثیر: مانند ناعَمَهُ اللّٰهُ (خدا زیاد به او نعمت داد).

۴ ــ معنای ثلاثی مجرّد: مانند سَفَرَ زَيْدٌ یا سافَرَ: زید مسافرت کرد. غالباً چون فعلی از این باب به خداوند نسبت داده شود به همین معناست مانند: قاتَلَهُمُ اللّٰهُ، عافاکَ اللّٰهُ، يُخادِعُونَ اللّٰهَ وَ هُوَ خادِعُهُم.

---

۱ ــ در ماضی مجهول اجوف باب مفاعله مانند قُووِمَ قاعدهٔ ادغام جاری نمی شود چنانکه در بحث مضاعف گذشت.

* پرسش وتمرین *

۱ ــ افعال زیر را به باب مفاعَله ببرید: عَمِلَ، وَضَعَ، عٰادَ، عٰانَ، عَدٰا، سَوٰی.
۲ ــ معلوم و مجهول ماضی فعل اول، مضارع فعل دوم و امر فعل سوّم را صرف کنید و نیز مضارع معلوم عَدا را با لاء ناهیه و مضارع مجهول سَوٰی را با نون تأکید ثقیله صرف کنید (در تمام این افعال صرف باب مفاعلهٔ آنها منظور است).
۳ ــ در افعال زیر کدامیک از معانی باب مفاعله منظور است: بٰارَکَ اللّهُ (خدا زیاد کند)، صٰافَحَ زَیدٌ بَکْراً (زید با بکر مصافحه کرد)، شٰاهَدْتُ الْحَرْبَ (در جنگ حاضر شدم)، عٰایَنَ زَیْدٌ (زید دید)، صٰالَحَ سَعیدٌ زَیْداً (سعید با زید مصالحه کرد)، فاستبشروا ببیعکم الّذی بایعتم به (التوبة ــ ۱۱۱)، «إنّما یُبایِعُونَ اللّهَ (الفتح ــ ۱۰)، سٰارِعُوا اِلٰی مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ (آل‌عمران ــ ۱۳۳).

فصل ٤ ــ باب افتعال:

مانند: کَسَبَ ← إکْتَسَبَ یَکْتَسِبُ إکْتِسٰاب.

باب افتعال دارای هفت قاعدهٔ خصوصی است:

۱ ــ هرگاه فاءالفعل این باب صاد یا ضاد یا طاء یا ظاء باشد تاء باب به طاء تبدیل می گردد مانند صَبَرَ ← إصْطَبَرَ، ضَرَبَ ← اِضْطَرَبَ، طَرَدَ ← إطَّرَدَ، ظَلَمَ ← إظْطَلَمَ. در مورد اخیر إظَّلَمَ و إطَّلَمَ نیز طبق قاعدهٔ ادغام جایز است.

۲ ــ هرگاه فاءالفعل دال یا ذال یا زاء باشد تاء باب به دال تبدیل می شود مانند: دَرَکَ ← إدَّرَکَ، ذَکَرَ ← إذْدَکَرَ، زَجَرَ ← إزْدَجَرَ. در دو مورد اخیر نیز ادغام جایز است یعنی می توان گفت: إذَّکَرَ و إدَّکَرَ و إزَّجَرَ (إدَّجَرَ استعمال نشده است).

۳ ــ هرگاه فاءالفعل حرف علّه باشد به تاء تبدیل شده سپس در تاء باب

ادغـام مـــی شـود مانند وَحَدَ ـــــ إِتَّحَدَ، يَسَرَ ـــــ إِتَّسَرَ (در مورد اخیر ایتَسَرَ نیز جائز است).

۴ ـ قـاعـدهٔ تخفیف همزه غالباً در مهموز الفاء این باب جاری نمی شود مانند إِئْتَمَنَ، إِئْتَمَّ و... بخلاف أَخَذَ ـــــ إِئْتَخَذَ ـــــ إِيتَخَذَ ـــــ إِتَّخَذَ.

۵ ـ چنـانـچه فـاءالفعل ثاء باشد تاء باب به ثاء تبدیل سپس قاعدهٔ ادغام جاری می شود مانند ثَارَ ـــــ إِثَّارَ (انتقام خون کشته را گرفت).

۶ ـ هـرگاه عین الفعل این باب یکی از ۱۲ حرف «ت، ث، ج، د، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ» بـاشد جائز است تاء باب را از جنس عین الفعل نـموده و در آن ادغـام نـماییم سپس فاءالفعل را مفتوح یا مکسور کنیم (مفتوح، بـنـابـر قـاعـدهٔ ادغام و مکسور، بنابر قاعدهٔ التقاء ساکنین)، و چون از همزهٔ باب مـسـتـغـنـی مـی شـویم آنرا بیانداز یم مانند: إِخْتَصَمَ ـــــ إِخْصَصَمَ ـــــ إِخَصَّمَ (بـفـتـح خـاء و کسر آن) ـــــ خَصَّمَ (بـفـتـح خاء و کسر آن)، يَهْتَدِي ـــــ يَهَدِّي[1].

۷ ـ در اجـوف بـاب افـتـعـال اگر به معنی مشارکت باشد قاعده هشتم اعـلال جـاری نـمیشود مانند «إِزْدَوَجَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ اعْتَوَنَا» بخلافِ إِعْتَادَ وِ اخْتَارَ و امثال آن.

صرف بعضی ازقسمتهای آن چنین است:

مضاعف: اِمْتَدَّ يَمْتَدُّ اِمْتِدَاد «لِيَمْتَدِدْ لِيَمْتَدَّ لِيَمْتَدِّ»... «إِمْتَدِدْ إِمْتَدَّ إِمْتَدِّ»...

اجوف: اِعْتَادَ يَعْتَادُ اِعْتِيَاد[2] لِيَعْتَدْ إِعْتَدْ . . .

---

۱ ـ گفته اند همزه ای که در اوّل بابهای مزیدٌ فیه ـ باستثنای باب اِفعال ـ وجود دارد برای دفع ابتدا به ساکن است. ولذا همزهٔ وصل است و در درج کلام ساقط می شود.

۲ ـ اعلالِ اعتیاد و امثال آن بر طبق قاعدهٔ ۲ خصوصی اجوف می باشد.

ناقص: إِرْتَضىٰ یَرْتَضِي إِرْتِضٰاء[۱] لِیَرْتَضِ إِرْتَضِ.

معانی باب افتعال: این باب به شش معنی می آید:

۱ ـ **مطاوَعه:** یعنی اثر پذیری مانند جَمَعْتُ النّاسَ فَاجْتَمَعُوا (مردم را جمع کردم پس جمع شدند). البته چنانکه از مثال معلوم است فاعل این باب ـ در این معنی ـ مفعول ثلاثی مجرد است. مطاوَعه معنی غالبی این باب می باشد.

۲ ـ **مشارَکت:** مانند إِخْتَصَمَ زَیْدٌ وَ بَکْرٌ (زید و بکر باهم دشمنی کردند).

۳ ـ **اتّخاذ:** یعنی فراهم آوردن و تهیّه کردن مبدأ فعل مانند: إِحْتَطَبَ زَیدٌ وَ اخْتَبَزَ وَ اشْتَوىٰ (زید هیزم تهیّه کرد و نان پخت و کباب درست کرد).

۴ ـ **طلب:** یعنی خواستن مبدأ فعل از مفعول مانند اِکْتَدَّ زَیدٌ بَکْراً (زید از بکر خواست که کوشش کند).

۵ ـ **کوشش:** مانند اِکْتَسَبْتُ الْمٰالَ (با کوشش، مال بدست آوردم).

۶ ـ **معنای ثلاثی مجرّد:** مانند جَذَبْتُ یا اِجْتَذَبْتُ رِداءَ زَیْدٍ (عبای زید را کشیدم).

*** پرسش وتمرین ***

۱ ـ افعال زیر را به باب افتعال ببرید: کَسَبَ، حَوىٰ، وَسِعَ، غٰابَ، عٰادَ، رَضِیَ، وَقىٰ، دَرَءَ، زَوَجَ، ذَلَقَ، مَدَّ، عَدَّ، زَحَمَ، صَکَّ، ضَجَعَ، صٰادَ، صَفٰا، طَلَبَ، ظَأَرَ، ذَخَرَ، دَعٰا، أَفِکَ، أَلِفَ، أَکَلَ، أَوىٰ، أَلىٰ، أَمَّ، وَهَمَ، وَصَلَ.

۲ ـ در افعال زیر کدامیک از معانی باب افتعال منظور است: اِجْتَمَعَ الْقَوْمُ (مردم

---

۱ ـ اعلال اِرْتِضٰاء و امثال آن بر طبق قاعده‌ای است که در مقدمهٔ ثلاثی مزید گذشت.

جمع شدند)، اِخْتَصَمَ الجُنْدُ (لشکر باهم نزاع کردند)، اِکْتَحَلَتِ الْفَتاةُ (دختر سرمه کشید)، اِصْطادَ زَیدٌ (زید شکار کرد)، اِقْتَسَمَ (تقسیم شد)، اِقْتَدیٰ (طلب قرب کرد)، اِجْتَوَرَ الإِخْوانُ (برادرها کنار هم جمع شدند)، اِحْتاطَ (احتیاط نمود)، إکْتَریٰ (درخواست کرایه کرد)، وَ اصْطَنَعْتُکَ لِنَفْسی (۴۱ــطه)،فَلاَ اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۱۱ــبلد). إنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ (۱۹ــانفال). إنْ یَتَّخِذُونَکَ إلاّ هُزُواً (۳۶ــانبیاء).

فصل ۵ــ باب انفعال:

مانند صَرَفَ ـــــ اِنْصَرَفَ یَنْصَرِفُ إنْصِرافٌ.

خصوصیت باب انفعال این است که افعال خارجی یعنی افعالی که اثر خارجی و ظاهری دارند به آن برده می شوند نه افعالی مانند عَلِمَ وَ ظَنَّ و امثال آن، این باب همیشه لازم است و متعدی ندارد.

معنای باب انفعال فقط مطاوعه است مانند صَرَفْتُهُ فَانْصَرَفَ، قَسَمْتُهُ فَانْقَسَمَ، کَسَرْتُهُ فَانْکَسَرَ و...

* تمرین *

افعال زیر را به باب انفعال برده معنی نمائید: غَلَقَ (بست)، عَطَلَ (تعطیل کرد)، عَدِمَ (نابود کرد)، هَدَمَ (خراب کرد)، صَرَفَ (گردانید)، طَلَقَ (آزاد کرد)، عَرَفَ (دانست)، فَکَرَ (فکر کرد)، یَقِنَ (یقین کرد)، قَسَمَ (تقسیم کرد)، شَقَّ (شکافت)، سَمِعَ (شنید)، سَدَّ (بست).

فصل ۶ ــ باب تفعّل:

مانند صَرَفَ ـــــ تَصَرَّفَ یَتَصَرَّفُ تَصَرُّفٌ.

در باب تفعّل چهار قاعدهٔ خصوصی جاری می شود.

۱ ــ در مضارع معلوم از صیغه های ٤ و ٥ غائب و شش صیغهٔ مخاطب که دو تاء در اوّل صیغه جمع می شود جائز است تاء دوّم[1] را که تاء بابَ است بیاندازیم مثلاً تَتَصَرَّفُ ← تَصَرَّفُ، تَتَصَرَّفانِ ← تَصَرَّفانِ و همینطور...

۲ــ هرگاه فاءالفعل این باب یکی ازدوازده حرف «ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ» باشد جائز است که تاء باب را همجنس فاءالفعل نموده در آن ادغام نماییم، و در مواردی که لازمهٔ این عمل سکون اوّل کلمه است چون ابتداء بِه ساکن مُحال یا مشکل است، همزهٔ وصل مکسوری در اوّل کلمه درمی آوریم بنابراین تَثَبَّتَ... ← إثَّبَّتَ يَثَّبَّتُ إثَّبُّت لِيَثَّبَّتْ إثَّبَّتْ، تَتَبَّعَ... ← إتَّبَّعَ يَتَّبَّعُ إتَّبُّع لِيَتَّبَّعْ إتَّبَّعْ، تَدَثَّرَ... ← إدَّثَّرَ يَدَّثَّرُ إدَّثُّر لِيَدَّثَّرْ إدَّثَّرْ.

و از این قبیل است: أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا، ما يَذَّكَّرُ، وَ ازَّيَّنَتْ، لا يَسَّمَّعُونَ، يَشَّقَّقُ، فَأَصَّدَّقَ، يَضَّرَّعُونَ، فَاطَّهَّرُوا (قرآن مجید).

۳ ــ در بعضی موارد چون فعل مضاعف به باب تفعّل رود لام الفعل آن به یاء تبدیل می شود مانند: ظَنَّ ← تَظَنَّنَ ← تَظَنَّیَ (تَظَنّیٰ) و از همین قبیل است تَسَرّیٰ و تَصَدّیٰ.

٤ ــ در مصدر ناقص واوی باب تَفَعُّل، واو لام الفعل قلب به یاء می شود و یاء ماقبل خود را مکسور می کند همچنانکه در مصدر ناقص یائی آن نیز یاء ماقبل خود را مکسور می نماید مانند: تَرَجُّو ← تَرَجُّی ← تَرَجِّی و تَوَلُّی ← تَوَلِّی.

---

۱ ــ اینکه محذوف، تاء دوّم است قول سیبویه می باشد (شرح رضی بر شافیه ج۳ ص ۲۹۰).

صرف بعضی از قسمتهای این باب چنین است:

مضاعف:	تَخَلَّلَ	يَتَخَلَّلُ	تَخَلُّل	لِيَتَخَلَّلْ	تَخَلَّلْ ...	
مثال:	تَوَهَّمَ	يَتَوَهَّمُ	تَوَهُّم	لِيَتَوَهَّمْ	تَوَهَّمْ[1] ...	
ناقص:	تَعَدّٰى	يَتَعَدّٰى	تَعَدٍّ	لِيَتَعَدَّ	تَعَدَّ ...	
لفیف:	تَوَلّٰى	يَتَوَلّٰى	تَوَلٍّ	لِيَتَوَلَّ	تَوَلَّ ...	

معانی باب تفعّل: باب تفعّل در نُــه معنی زیر بکار برده می شود:

۱ ــ **مطاوعه:** مانند اَدَّبْتُهُ فَتَأَدَّبَ. همانطور که از مثال معلوم است فاعل این باب دراین معنی مفعول باب تفعیل است از این رو گفته می شود: «باب تفعّل برای مطاوعهٔ باب تفعیل می باشد». مطاوعه معنای غالبی باب تفعّل است.

۲ ــ **تکلّف:** یعنی بزحمت و مشقّت کاری را برخود تحمیل کردن مانند: تَشَجَّعَ (بزحمت از خود شَجاعت نشان داد)، تَحَلَّمَ (بزحمت حلم را بر خود تحمیل کرد).

۳ ــ **اتّخاذ:** به همان معنی که در باب افتعال گذشت مانند تَوَسَّدَ (متّکا تهیه کرد)، تَوَسَّدَ الْحَجَرَ (سنگ را برای خود بالش قرار داد)، تَبَنّٰی زَیْداً (زید را بفرزندی گرفت).

۴ ــ **طلب:** یعنی خواستن معنای فعل مانند تَعَجَّلْتُ اَلْأَمْرَ (خواستم کار زود انجام گیرد)، تَنَجَّزْتُ الْوَعْدَ (وفای به وعده را خواستار شدم).

۵ ــ **تدریج:** مانند تَجَرَّعَ الْمٰاءَ (آبرا جُرعه جُرعه نوشید)، تَفَهَّمَ الْمَسْأَلَةَ (مسأله را اندک اندک فهمید).

---

۱ ــ در «مثال» این باب چنانکه در تبصرهٔ قاعدهٔ هشتم از قواعد عمومی اعلال گذشت فاءالفعل قلب به الف نمی شود.

۶ ـ تجنّب: یعنی اجتناب کردن فاعل ازمعنای فعل مانند تَأَثَّمَ (از گناه دوری کرد)، تَذَمَّمَ (ازمذمّت کناره گرفت).

۷ ـ صیرورت: یعنی به حالتی درآمدن مانند: تَأَيَّمَتِ الْمَرْأَةُ (زن أَيِّم ـ بی شوهر ـ شد).

۸ ـ شکایت: مانند تَظَلَّمَ (ازظلم شکایت کرد).

۹ ـ معنای ثلاثی مجرّد: مانند: بَسَمَ یا تَبَسَّمَ (لبخند زد).

*** پرسش وتمرین ***

۱ ـ افعال زیر را به باب تفعّل ببرید: دَرَجَ، سَطَحَ، شَرُفَ، صَدَرَ، ضَرَّ، ذَلَّ، لَطَّ، لَعَّ، ثَبَطَ، تَرِحَ.

۲ ـ افعال زیر را نیزبه باب تفعّل ببرید: يَسَرَ، طَاعَ، حالَ، صَبا، وَقَى، رَوَى، جَزَأَ، وَلِيَ.

۳ ـ ماضی معلوم فعل اول، مضارع معلوم فعل دوّم وسوّم، امرمعلوم فعل چهارم وپنجم، ماضی مجهول فعل ششم وهفتم ومضارع وامرمجهول فعل هشتم ازافعال تمرین سابق را صرف کنید.

۴ ـ کلمات زیرچه صیغه ای هستندازچه فعلی: إِدَّرَّج، يَصَّدَّرُ، إِطَّوَّعَ، إِزَّكَّى، لِيَزَّكَّ، تَصَّدَّرانِ، تَصَرَّفِينَ، اِضَّرَّرْنا، اِتَّرَّحْنَ، فَأَنْتَ لَهُ تَصَدّى، تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ، أَفَلاتَذَكَّرُونَ.

۵ ـ صَرَفَ ونَظَرَرا به باب تفعّل برده ومضارع آنها را به دووجه ممکن صرف کنید.

۶ ـ معنی باب تفعّل را در افعال زیربیان کنید: تَصَدَّقَ (صدقه داد)، تَعَلَّمَ (یاد گرفت، طلب علم کرد)، تَكَسَّرَ (شکست)، تَصَرَّفَ (گردید)، تَلَحَّفَ (لحاف بسر کشید)، تَجَسَّمَ (مجسّم شد)، تَغَيَّرَ (تغییریافت)، تَخَلَّقُوا بِأَخْلاقِ اللهِ (حدیث)، تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللهُ (نهج البلاغة)، تَسَحَّرُوا فَإِنَّ فِي السُّحُورِ بَرَكَةً (نهج الفصاحة) اَلتَّذَلُّلُ لِلْحَقِّ أَقْرَبُ إِلَى الْعِزِّ مِنَ التَّعَزُّزِ بِالْباطِلِ (نهج الفصاحة)، فَأَنْتَ لَهُ تَصَدّى (۶ـ عبس). تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ (۶ـ قدر). فَما يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيها (۱۳ـ اعراف). إِنْ جاءَكُم فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا (۶ـ حجرات). اَلَّذي يُؤْتِي مالَهُ يَتَزَكّى (۱۸ـ لیل). أَفَلا تَذَكَّرُونَ (۳ـ یونس).

فصل ۷ ــ باب تفاعل:

مانند ضَرَبَ ← تَضارَبَ یَتَضارَبُ تَضارُب.

قواعد ۱ و ۲ و ٤ باب تفعّل عیناً در باب تفاعل نیز جاری می شود. بنابراین:

الف) تَتَضارَبُ ← تَضارَبُ، تَتَضارَبانِ ← تَضارَبانِ و...

ب) تَتابَعَ... ← إتّابَعَ یَتّابَعُ إتّابُع لِیَتّابَعْ إتّابَعْ، تَثاقَلَ... ← إثّاقَلَ یَثّاقَلُ إثّاقُل لِیَثّاقَلْ إثّاقَلْ و همینطور تَدارَک، تَذابَحَ، تَزاوَرَ، تَسارَعَ، تَشاعَرَ، تَصاعَدَ، تَضارَعَ، تَطابَقَ، تَظاهَرَ.

ج) تَداعُو ← تَداعُی ← تَداعِی، تَوالُی ← تَوالی.

صرف بعضی از قسمتهای این باب چنین است:

مثال:	تَواعَدَ	یَتَواعَدُ	تَواعُد	لِیَتَواعَدْ	تَواعَدْ[1]...
اجوف:	تَعاوَنَ	یَتَعاوَنُ	تَعاوُن	لِیَتَعاوَنْ	تَعاوَنْ ...
ناقص:	تَراضی	یَتَراضی	تَراضِی	لِیَتَراضَ	تَراضَ ...
لفیف:	تَساوی	یَتَساوی	تَساوِی	لِیَتَساوَ	تَساوَ ...
مجهول:	تُعُووِنَ[2]	یُتَعاوَنُ	لِیُتَعاوَنْ ...		

معانی باب تفاعل: این باب درپنج معنی بکاربرده می شود:

۱ ــ **مشارکت** که معنای غالبی این باب است مانند: تَضارَبَ زَیدٌ وَعَمْرٌو.

---

۱ ــ در «مثال» این باب چنانکه در تبصرهٔ قاعدهٔ هشتم از قواعد عمومی اعلال گذشت فاءالفعل قلب به الف نمی شود.

۲ ــ در ماضی مجهول اجوف باب تفاعل قاعدهٔ ادغام جاری نمی شود چنانکه در بحث مضاعف گذشت.

تبصره: سه باب مفاعله، افتعال و تفاعل همانطور که گذشت می توانند در بیان مشارکت بکار روند با این فرق که بعد از باب مفاعله لازم است دو اسم ذکر شود یکی بصورت فاعل (مرفوع) و دیگری بصورت مفعول (منصوب). ولی در دو باب دیگر می توانیم یک اسم که دارای افرادی است بیاوریم مثلاً بگوییم «اِخْتَصَمَ الْقَوْمُ» و «تَضارَبَ الرَّجُلانِ» و یا دو اسم که دراینصورت هردو بصورت فاعل خواهند بود مانند «اِخْتَصَمَ زَیدٌ وَبَکرٌ»، «تَضارَبَ زَیدٌ وبَکرٌ».

۲ ــ مطاوعه: مانند باعَدْتُهُ فَتَباعَدَ (او را دور کردم پس دور شد). باب تفاعل برای مطاوعهٔ باب مفاعله است.

۳ ــ تظاهر و تشبّه: یعنی خود را به حالتی زدن مانند تَمارَضَ (خود را به مریضی زد)، تَجاهَلَ (خود را به نادانی زد).

٤ ــ تدریج: مانند تَوارَدَ القَوْمُ (جمعیّت بتدریج وارد شدند).

۵ ــ معنای ثلاثی مجرّد: مانند تَعالَی اللّهُ که به معنی عَلا است یعنی خدا بلند مرتبه است.

*** پرسش و تمرین ***

۱ ــ درباب تفاعل چه قواعدی جاری است بیان کنید.

۲ ــ افعال زیر را به باب تفاعل برده مضارع آنها را به دو وجه ممکن صرف کنید: عَهِدَ، وَلِیَ، عانَ.

۳ ــ افعال تمرین سابق را به باب تفاعل ببرید، ازفعل اول مجهول ماضی و مضارع، از فعل دوم معلوم و مجهول امر و از فعل سوّم مضارع معلوم را مؤکّد به نون خفیفه صرف کنید.

٤ ــ افعال زیر را به باب تفاعل ببرید: تَرَکَ، ثَقِفَ، دَرَسَ، ذَکَرَ، سَدَّ، شَرَطَ، صَدَقَ، ضَحِکَ، طالَ، ظَرُفَ، زاجَ، یَسَرَ، وَلِیَ، سَوِیَ، عَلا.

۵ ــ درافعال زیر کدامیک ازمعانی باب تفاعل مراد است: تَعاضَدْنا

(همدستی کردیم)، تَباکیٰ (خود را به گریه زد)، تَساوَیا (آندو باهم برابر شدند)، تَجاهَرَ (اظهار کرد)، تَهاجَمُوا (هجوم کردند)، تَعاهَدُوا (باهم عهد بستند)، تَساقَطَ (بتدریج ساقط شد)، تَغافَلَ (خود را به غفلت زد)، تَغایَرَ (تغییر کرد)، لاتَنابَزُوا بِالْاَلْقابِ (۱۱-حُجُرات)، تَعاوَنُوا عَلَی البِرِّ وَ التَّقْویٰ (۲-مائدة)، تَواضَعْ لِلْمُحْسِنِ اِلَیْک (نهج الفصاحة)، عَمَّ یَتَساءَلُونَ (۱-نباء).

فصل ۸ ـ باب افعلال:

مانند: حُمْرَة ← إِحْمَرَّ یَحْمَرُّ إِحْمِرار خصوصیت این باب اینست که غالباً در الوان و عیوب بکار میرود و همیشه لازم است.

در بیان دو منظور از باب افعلال استفاده می شود:

۱ـ دخول فاعل در مبدأ فعل که معنای غالبی آن است مانند إِسْوَدَّ اللَّیْلُ (شب، وارد سیاهی شد)، اِحْمَرَّ الْبُسْرُ (خرمای نارس وارد قرمزی شد).

۲ ـ مبالغه مانند إِحْمَرَّ الْحَدیدُ (آهن بسیار سرخ شد).

صرف بعضی از قسمتهای آن چنین است:

ماضی معلوم: اِحْمَرَّ اِحْمَرّا اِحْمَرُّوا اِحْمَرَّتْ اِحْمَرَّتا إِحْمَرَرْنَ اِحْمَرَرْتَ...

مضارع معلوم: یَحْمَرُّ یَحْمَرّانِ یَحْمَرُّونَ تَحْمَرُّ تَحْمَرّانِ یَحْمَرِرْنَ...

امر معلوم: «لِیَحْمَرِرْ لِیَحْمَرَّ لِیَحْمَرِّ» لِیَحْمَرّا لِیَحْمَرُّوا... «اِحْمَرِرْ اِحْمَرَّ اِحْمَرِّ» اِحْمَرّا...

ماضی مجهول: اُحْمُرَّ بِهِ اُحْمُرَّ بِهِما اُحْمُرَّ بِهِم...

مضارع مجهول: یُحْمَرُّ بِهِ یُحْمَرُّ بِهِما یُحْمَرُّ بِهِم...

تمرین

۱ــ حُمْرَة، بَیاض و سَواد را به باب اِفعلال برده معلوم و مجهول ماضی فعل اول و مضارع فعل دوم و امر فعل سوّم را صرف کنید.
۲ــ معنای باب افعلال را در افعال زیر معین نمائید: إقْطَرَّ النَّبتُ (گیاه شروع به خشکیدن کرد)، اِعْوَرَّ (یک چشمی شد)، تَخْضَرُّ الْحَقْلَةُ فِي الرَّبیع (در بهار باغچه سبز می شود)، اِحْوَلَّ (لوچ شد)، یَصْفَرُّ لَوْنُ زَیدٍ (رنگ زید دارد زرد می شود)، یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ (۱۰۶ــ آل عمران). ما قامَ لِلدّینِ عَمُودٌ وَلا اخْضَرَّ لِلْإیمانِ عُود.

(نهج البلاغة ط ــ ۵۶).

فصل ۹ ــ باب استفعال:

مانند خَرَجَ ـــ اِسْتَخْرَجَ یَسْتَخْرِجُ اِسْتِخْراج. باب استفعال قاعدۀ خصوصی ندارد و صرف اجمالی آن چنین است:

ماضی معلوم:	اِسْتَخْرَجَ	اِسْتَخْرَجا	اِسْتَخْرَجُوا...
مضارع معلوم:	یَسْتَخْرِجُ	یَسْتَخْرِجانِ	یَسْتَخْرِجُونَ...
امر معلوم:	لِیَسْتَخْرِجْ	لِیَسْتَخْرِجا	لِیَسْتَخْرِجُوا... اِسْتَخْرِجْ اِسْتَخْرِجا اِسْتَخْرِجُ
ماضی مجهول:	اُسْتُخْرِجَ	اُسْتُخْرِجا	اُسْتُخْرِجُوا...
مضارع مجهول:	یُسْتَخْرَجُ	یُسْتَخْرَجانِ	یُسْتَخْرَجُونَ...
مضاعف:	اِسْتَمَدَّ	یَسْتَمِدُّ	اِسْتِمْداد «لِیَسْتَمْدِدْ لِیَسْتَمِدَّ لِیَسْتَمِدِّ»

لِیَسْتَمِدّا لِیَسْتَمِدُّوا... «اِسْتَمْدِدْ اِسْتَمِدَّ اِسْتَمِدِّ»...

مثال: اِسْتَوْضَحَ یَسْتَوْضِحُ اِسْتیضاح لِیَسْتَوْضِحْ اِسْتَوْضِحْ...

اجوف: اِسْتَقامَ یَسْتَقیمُ اِسْتِقامَة لِیَسْتَقِمْ اِسْتَقِمْ...

ناقص: استَفْتی یَسْتَفْتی اِسْتِفتاء...

● توضیح: ●

در مصدر اجوف باب استفعال ــ مانند باب افعال ــ پس از اینکه عین‌الفعل بجهت اجراء قواعد اعلال حذف شد بجای آن یک «تاء» در آخر آورده میشود مانند: **اِسْتِقْوام ـــه اِسْتِقامَة. و از همین قبیل است: استعاذة، استفادة، استحالة و...**

● یک مورد استثنائی: ●

مادهٔ حَیِیَ (حیا کرد) چون به باب استفعال رود می توان عین‌الفعل آن را پس از نقل حرکت آن به ماقبل انداخت و چنین صرف کرد: اِسْتَحیٰ یَسْتَحِی اِسْتِحاء.

معانی باب استفعال: باب استفعال دارای هفت معنیٰ است:

۱ ــ **طلب:** که معنای غالبی این باب است مانند: أَسْتَغْفِرُاللّٰهَ (از خدا طلب غفران می کنم)، إِسْتَنْصَرَ (طلب یاری کرد). باب استفعال در بیان این معنی متعدّی است اگرچه از ثلاثی لازم باشد مانند اِسْتَخْرَجْتُ الْمَعْدِنَ (معدن را استخراج کردم).

۲ ــ **تحوّل:** مانند إِسْتَحْجَرَ الطِّینُ (گِل، سنگ شد).

۳ ــ **مفعول را برصفتی یافتن:** مانند اِسْتَعْظَمْتُ الأَمْرَ (مطلب را بزرگ یافتم).

٤ ــ **مفعول را به صفتی متّصف کردن:** مانند اِسْتَخْلَفْتُ زَیداً (زید را جانشین خود قرار دادم).

۵ ــ **تکلّف:** مانند إِسْتَجْرَأَ (جرأت را برخود تحمیل کرد، بزحمت جرأت نشان داد).

٦ ــ **مطاوعه:** مانند اَرَحْتُ زَیْداً فَاسْتَراحَ (زید را راحت کردم پس او

راحت شد).

۷ ــ معنای ثلاثی مجرّد: مانند قَرَّ یا اِسْتَقَرَّ (آرام گرفت).

*** پرسش وتمرین ***

۱ ــ افعال زیر را به باب استفعال ببرید: خَرَجَ، مَدَّ، أَمِنَ، وَضَحَ، خارَ، فَتا، وَفی، حَبی، غاثَ، جازَ، حالَ.

۲ ــ افعال تمرین سابق را به باب استفعال برده بدستور زیر صرف کنید: معلوم ماضی فعل اول، مضارع فعل دوم، امر فعل سوّم،مجهول ماضی فعل چهارم، مضارع فعل پنجم، نهی فعل ششم و مضارع معلوم مؤکّد به نون ثقیله فعل هفتم.

۳ ــ معنای باب استفعال را در افعال زیر معین کنید: اِسْتَمَرَّ (عبور کرد)، اِسْتَنْوَقَ الْجَمَلُ (شتر نر، ماده شد)، إِسْتَجازَ (اجازه خواست)، أَسْتَسْلَمْتَ لِلْمَوْتِ؟ (آیا تسلیم مرگ شده‌ای؟)، إِسْتَوْحَشَ (وحشت کرد)، إِسْتَسْقی (طلب سقایت کرد)، إِسْتَحْسَنَ زیدٌ خالِداً (زید خالد را نیکو یافت)، وَ اسْتَغْشَوْا ثِیابَهُم (۷ــنوح). وَاسْتَعْمَرَكُم فیها (۶۱ــهود)، اَنْ رَآهُ اسْتَغْنی (۷ــعلق) فَمَا اسْتَكانُوا لِرَبِّهِم (۷۶ــمؤمنون). إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونی (۱۵۰ــ اعراف)، أَبی وَ اسْتَكْبَرَ (۳۴ــبقره).

فصل ۱۰ ــ باب افعیلال:

مانند حُمْرَة ـــ اِحْمارَّ یَحْمارُّ إِحْمیرار.

خصوصیت این باب این است که غالباً در الوان و عیوب بکار می رود و همیشه لازم است. معنای این باب بیان تدریج و مبالغه است مانند اِحْمارَّ الْحَدیدُ (آهن تدریجاً بسیار سرخ شد)، صرف اجمالی آن:

ماضی معلوم: اِحْمارَّ... إِحْمارَرْنَ...

مضارع معلوم: یَحْمارُّ... یَحْمارِرْنَ...

ماضی مجهول: أُحْمُورَّ بِهِ...

مضارع مجهول: يُحْمارُّ بِهِ...

امرمعلوم: «لِيَحْمارِرْ لِيَحْمارَّ لِيَحْمارِّ»...

نهی: «لايَحْمارِرْ لايَحْمارَّ لايَحْمارِّ»...

تمرین

شَهِبَ، دَهِمَ، صَفُرَ، سَوِدَ را به باب افعیلال برده ماضی معلوم و مجهول فعل اوّل، مضارع معلوم و مجهول فعل دوّم و امر معلوم و مجهول فعل سوّم و چهارم را صرف کنید.

فصل ۱۱ ــ ابواب غیرمشهور:

ابواب غیرمشهور که ۱۵ باب اند قاعدهٔ خصوصی ندارند و غالباً با تأکید و مبالغه معنای خود را بیان می کنند و همانطور که گذشت کمتر مورد استفاده قرار می گیرند لذا به ذکر اجمالی آنها اکتفا می شود:

۱ ــ باب فَوْعَلَة (فَوْعَلَ يُفَوْعِلُ فَوْعَلَة) مانند حقل ← حَوْقَلَ يُحَوْقِلُ حَوْقَلَة (پیر شدن).

۲ ــ باب فَيْعَلَة (فَيْعَلَ يُفَيْعِلُ فَيْعَلَة) مانند شطن ← شَيْطَنَ يُشَيْطِنُ شَيْطَنَة (شیطنت کردن).

۳ ــ باب فَعْنَلَة (فَعْنَلَ يُفَعْنِلُ فَعْنَلَة) مانند قلس ← قَلْنَسَ يُقَلْنِسُ قَلْنَسَة (کلاه پوشاندن).

۴ ــ باب فَعْوَلَة (فَعْوَلَ يُفَعْوِلُ فَعْوَلَة) مانند جهر ← جَهْوَرَ يُجَهْوِرُ جَهْوَرَة (صدا بلند کردن).

۵ ـ باب فَعْلَلَة (فَعْلَلَ يُفَعْلِلُ فَعْلَلَة) مانند شمل ← شَمْلَلَ يُشَمْلِلُ شَمْلَلَة (تند رفتن).

۶ ـ باب فَعْلاة (فَعْلىٰ يُفَعْلى فَعْلاة) مانند قلس ← قَلْسىٰ يُقَلْسي قَلْساة (كلاه پوشاندن).

۷ ـ باب تَمَفْعُل (تَمَفْعَلَ يَتَمَفْعَلُ تَمَفْعُل) مانند ركز ← تَمَرْكَزَ يَتَمَرْكَزُ تَمَرْكُز (ثابت شدن).

۸ ـ باب تَفَوْعُل (تَفَوْعَلَ يَتَفَوْعَلُ تَفَوْعُل) مانند جرب ← تَجَوْرَبَ يَتَجَوْرَبُ تَجَوْرُب (جوراب پوشيدن).

۹ ـ باب تَفَيْعُل (تَفَيْعَلَ يَتَفَيْعَلُ تَفَيْعُل) شطن ← تَشَيْطَنَ يَتَشَيْطَنُ تَشَيْطُن (بدجنسی كردن).

۱۰ـ باب تَفَعْلُل (تَفَعْلَلَ يَتَفَعْلَلُ تَفَعْلُل) جلب ← تَجَلْبَبَ يَتَجَلْبَبُ تَجَلْبُب (لباس گشاد پوشيدن يا پوشاندن).

۱۱ ـ باب تَفَعْوُل (تَفَعْوَلَ يَتَفَعْوَلُ تَفَعْوُل) مانند رهک ← تَرَهْوَکَ يَتَرَهْوَکُ تَرَهْوُک (لرزان راه رفتن).

۱۲ ـ باب اِفْعِنْلال (اِفْعَنْلَلَ يَفْعَنْلِلُ إفْعِنْلال) مانند قعس ← اِقْعَنْسَسَ يَقْعَنْسِسُ إقْعِنْساس (امتناع كردن و به عقب برگشتن).

۱۳ ـ باب إفْعِنْلاء (إفْعَنْلىٰ يَفْعَنْلى إفْعِنْلاء) مانند سلق ← إسْلَنْقىٰ يَسْلَنْقِي إسْلِنْقاء (به پشت خواباندن).

۱۴ ـ باب إفْعِوّال (إفْعَوَّلَ يَفْعَوِّلُ إفْعِوّال) مانند جلز ← إجْلَوَّزَ يَجْلَوِّزُ إجْلِوّاز (بهم چسباندن).

۱۵ ـ باب إفْعيعال (إفْعَوْعَلَ يَفْعَوْعِلُ إفْعيعال) مانند حلا ← إحْلَوْلىٰ يَحْلَوْلِي إحْليلاء (شيرين شدن).

تبصره: در پنج باب: ۷، ۸، ۹، ۱۰ و۱۱ قاعدهٔ اوّل باب تفعّل جاری می شود (مراجعه نمایید).

* پرسش *

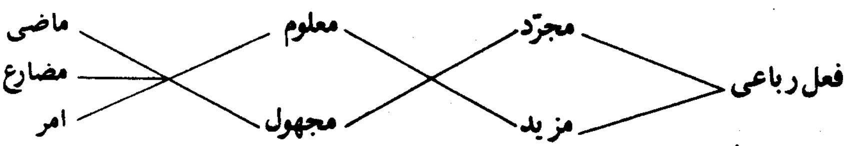
۱ ــ از ابواب مشهور چه ابوابی برای تعدیه و چه ابوابی برای طلب و چه ابوابی برای تدریج بکار می روند؟

۲ ــ حرف مضارع (حروف مضارعه) در چه ابوابی از مشهور و غیر مشهور مضموم است؟ چرا؟ و در کدام مفتوح است؟ چرا؟

مبحث سوّم

رباعی

مقدّمه: تقسیمات فعل رباعی همانند ثلاثی است:



قاعدهٔ ساختن هرقسمت و صیغه های هرکدام نیز همانطور است که گذشت (به مقدّمهٔ کتاب و اوائل مبحث ثلاثی مجرّد و مقدّمهٔ مبحث ثلاثی مزید مراجعه نمایید) و نیز ماضی و مضارع رباعی مانند ماضی و مضارع ثلاثی است در حالات مختلف. رباعی مجرّد دارای یک باب و رباعی مزید دارای سه باب است:

فصل ۱ ــ رباعی مجرّد:

ماضی رباعی مجرّد بر وزن فَعْلَلَ، مضارع آن بر وزن یُفَعْلِلُ و مصدر آن بر وزن فَعْلَلَة است و گاهی (در بعضی افعال) بر وزن فِعْلال نیز می آید مانند دَحْرَجَ یُدَحْرِجُ دَحْرَجَة و دِحْراج (غلطاندن).

ماضی مجهول: دُحْرِجَ...
مضارع مجهول: یُدَحْرَجُ...
امرمعلوم: لِیُدَحْرِجْ... دَحْرِجْ...
امرمجهول: لِیُدَحْرَجْ...
نهی: لایُدَحْرِجْ...
نفی: لایُدَحْرِجُ...
تأکید: یُدَحْرِجَنَّ یُدَحْرِجانِّ یُدَحْرِجُنَّ... یُدَحْرِجَنْ یُدَحْرِجُنْ...

* تمرین *

۱ ــ اشتقاق قسمتهای مختلف فعل رباعی را بیان کنید.
۲ ــ کلمات زیر یک قسمت از باب رباعی مجرّدند دو قسمت دیگر هرکدام را ذکر کنید: زَمْزَمَة، یُزَخْرِفُ، صَحْصَحَ، یُشَقْشِقُ، شَرْشَرَة، زَحْلَفَة، دَأْدَأَ.
۳ ــ باب زَلْزَلَ و زَحْزَحَ را ذکر نموده معلوم و مجهول ماضی فعل اول، مضارع و امر معلوم فعل دوم را صرف کنید.

فصل ۲ ـ رباعی مزید:

ابواب رباعی مزید از اینقرار است:

۱ ـ باب تَفَعْلُل: تَفَعْلَلَ يَتَفَعْلَلُ تَفَعْلُل مانند دَحْرَجَ ← تَدَحْرَجَ يَتَدَحْرَجُ تَدَحْرُج لِيَتَدَحْرَجْ تَدَحْرَجْ. دراین باب نیز قاعدهٔ اوّل باب تفعُّل جاری می شود و نمونهٔ قسمتهای مختلف آن از اینقرار است:

ماضی مجهول: تُدُحْرِجَ بِهِ...

مضارع مجهول: يُتَدَحْرَجُ بِهِ...

امرمجهول: لِيُتَدَحْرَجْ بِهِ...

نهی: لاَ يَتَدَحْرَجْ...

استفهام: هَلْ يَتَدَحْرَجُ...

تأکید: يَتَدَحْرَجَنَّ... يَتَدَحْرَجَنْ...

معنی این باب مطاوعه فَعْلَلَ (رباعی مجرّد) است.

۲ ـ باب إِفْعِنْلاَل: إِفْعَنْلَلَ يَفْعَنْلِلُ إِفْعِنْلاَل مانند حَرْجَمَ ← اِحْرَنْجَمَ يَحْرَنْجِمُ إِحْرِنْجام لِيَحْرَنْجِمْ اِحْرَنْجِمْ.

ماضی مجهول: أُحْرُنْجِمَ بِهِ...

مضارع مجهول: يُحْرَنْجَمُ بِهِ...

امرمجهول: لِيُحْرَنْجَمْ بِهِ...

معنی این باب نیز مطاوعه است، حَرْجَمَ (جمع کرد) ← اِحْرَنْجَمَ (جمع شد).

۳ ــ باب اِفْعِلّال: اِفْعَلَلَّ يَفْعَلِلُّ اِفْعِلّال مانند قُشَعْرِيرَة ← إقْشَعَرَّ يَقْشَعِرُّ إقْشِعْرار.

امر معلوم: «لِيَقْشَعْرِرْ لِيَقْشَعِرَّ لِيَقْشَعِرِّ» لِيَقْشَعِرّا... «اِقْشَعْرِرْ إقْشَعِرَّ إقْشَعِرِّ» اِقْشَعِرّا...

ماضی مجهول: اُقْشُعِرَّ بِهِ...

مضارع مجهول: يُقْشَعَرُّ بِهِ...

امرمجهول: «لِيُقْشَعْرَرْ بِهِ لِيُقْشَعَرَّ بِهِ لِيُقْشَعَرِّ بِهِ»...

این باب مفید تأکید و مبالغه است.

*** تمرین ***

معلوم ومجهول ماضی، مضارع و امرِ تَزَلْزَلَ، اِحْرَنْجَمَ و إقْشَعَرَّ را صرف کنید.

مبحث چهارم

فعل صناعی ـ فعل غیر متصرف اسم فعل

فصل ۱ ـ فعل صَناعی:

فعل صَناعی یا منحوت فعلی است که از اسم جامد غیر مصدر و یا از جمله اسمیّه یا فعلیّه بر وزن یکی از افعال ساخته می شود.

در قسم اوّل که از اسم جامد غیرمصدر ساخته می شود شرط است که حاوی جمیع حروف اصلی اسم باشد و غالباً بر وزن یکی از ابواب مزیدٌ فیه (ثلاثی یا رباعی) می آید مانند: اَصْبَحَ (صبح کرد)، أَمْسیٰ (داخل شب شد)، قَشَّرَهُ (پوستش را کند)، تَبَنّیٰ زَیداً (زید را به فرزندی گرفت)، أَغَدَّ الْبَعیرُ (شتر غدّه درآورد)، أَقْفَرَ الْبَلَدُ (شهر ویران شد)، دَرَّعَهُ (به او زِرِه پوشانید)، أَدْرَعَ و إِدَّرَعَ (زره پوشید)، دَرِعَ الْفَرَسُ (اسب سرش سیاه و سایر

اعضایش سفید شد)[1]، سافَهُ و تَسَیَّفَهُ (او را با شمشیر زد)، سایَفُوا و تَسایَفُوا (با شمشیر زدوخورد کردند)، إِخْتَبَزَ الْخُبْزَ (نان پخت)، اِحْتَطَبَ (هیزم فراهم کرد)، یَیَّأَ الْیاءَ (یاء را نوشت)، اِحْمَرَّ (سرخ شد) و همینطور است: اِبْیَضَّ و اِسْوَدَّ و اِصْفَرَّ، إِحْمارَّ (بتدریج سرخی اش شدید شد)، إِسْتَنْوَقَ الْجَمَلُ (شتر نر، ماده شد)، فَلْفَلَ الطَّعامَ (در غذا فلفل ریخت)، عَصْفَرَ الثَّوْبَ (لباس را به عُصْفُر رنگ آمیزی کرد)، اِقْشَعَرَّ (او را لرزه گرفت) و... و از همین قبیل است آیهٔ شریفهٔ «فَسُبْحانَ اللّهِ حینَ تُمْسُونَ وَ حینَ تُصْبِحُونَ... (۱۷ــروم) و حدیث شریف: «کُلُّ مَوْلُودٍ یُولَدُ عَلَی الْفِطْرَةِ حَتّٰی یَکُونَ اَبَواهُ یُهَوِّدانِهِ وَ یُنَصِّرانِهِ وَ یُمَجِّسانِهِ» (بحار ج ۲ ص ۸۸).[2]

ودرقسم دوّم که از جملهٔ اسمیّه یا فعلیّه ساخته می شود شرط است که یک یا چند حرف از تمام یا اکثر کلمات آن جمله گرفته شود و حروف جمع آوری شده بصورت فعلی درآورده شود تا مضمون جمله را بیان نماید و غالباً بر وزن باب رباعی مجرّد آورده می شود مانند: بَسْمَلَ و حَمْدَلَ و حَوْقَلَ و حَسْبَلَ و سَبْحَلَ (گفت: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیم، اَلْحَمْدُلِلّهِ، لاحَوْلَ وَ لاقُوَّةَ اِلّا بِاللّهِ، حَسْبِیَ اللّهُ، سُبْحانَ اللّهِ)، جَعْفَلَ (گفت: جَعَلَنِیَ اللّهُ فِداک)، طَلْبَقَ (گفت: اَطالَ اللّهُ بَقاءَک)، مَسّاهُ (باو گفت مَسّاكَ اللّهُ بالخیر) یعنی دعا کرد شبش به خیر باشد و....[3]

---

۱. این فعل از «دَرْعاء» بمعنی شبی که ماهش نزدیک صبح طلوع می کند ــ شبهای ۱۶، ۱۷، ۱۸ هر ماه ــ گرفته شده است.

۲. بسیاری از افعال ثلاثی مزید ــ مشهور و غیرمشهور ــ از این قبیل است.

۳. زمخشری کلمهٔ «بُعْثِرَتْ» در آیهٔ شریفهٔ «واِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ» (٤ ــ انفطار) را منحوت از «بُعِثَ و اُثیرَ تُرابُها» دانسته است.

فصل ۲ ــ فعل غیر متصرّف:

آنچه تا کنون گذشت در بارهٔ فعل متصرّف بود و فعل متصرّف فعلی است که ماضی، مضارع و امر و تمام چهارده صیغه هرکدام از اینها را داشته باشد و فعلی را که چنین نباشد غیر متصرّف گویند.

افعال غیر متصرّف چهاردسته اند:

۱ ــ آنهایی که امر ندارند.

۲ ــ آنهایی که مضارع و امر ندارند.

۳ ــ آنهایی که مضارع ندارند.

٤ ــ آنهایی که ماضی و مضارع ندارند.

افعال دسته اوّل عبارتند از: زَالَ يَزَالُ، بَرِحَ يَبْرَحُ، فَتِئَ يَفْتَؤُ، إِنْفَكَّ يَنْفَكُّ، كَادَ يَكَادُ، اَوْشَكَ يُوشِكُ، طَفِقَ يَطْفَقُ.

چهار فعل اول بمعنی «قطع شد» می باشند و دائماً با اداة نفی بکار برده می شوند و در نتیجه دوام و اتّصال را می رسانندو دو فعل بعد، بمعنی «نزدیک شد» است و فعل اخیر بمعنی «شروع کرد» میباشد.

افعال دسته دوّم عبارتند از: تَبَارَكَ (مقدّس و منزّه است و این فعل فقط به خداوند متعال نسبت داده می شود)[1]، خَلَا عَدا، حاشا (این سه فعل دراستثناء بکار برده می شوند)، شَدَّ (سخت است)، طَالَ (دیر زمانی است)، كَثُرَ (زیاد است)، قَلَّ (نیست، کم است)[2]، لَيْسَ (نیست)، دَامَ (دوام یافت،

---

۱. از این فعل صیغهٔ اول و هفتم ماضی بکار برده می شود.

۲. از هفت فعل اخیر فقط صیغهٔ اوّل ماضی بکار برده می شود، و بعد از چهار فعل اخیر «ما» زائدة بکار می برند.

این فعل همیشه بعداز «ما»ی وقتیّهٔ مصدریّه قرار می گیرد)، عَسیٰ، حَریٰ، إخْلَوْلَقَ (این سه فعل بمعنی «امید است» می باشند)، أنْشَأَ، جَعَلَ، أخَذَ، عَلِقَ (این چهار فعل بمعنی «شروع کرد»می باشند)، کَرَبَ (نزدیک شد)[1]، بِئْسَ، سٰاءَ (این دو فعل بمعنی «ناپسند است» می باشند و به آنها «فعل ذَمّ» می گویند)، نِعْمَ[2]، حَبَّ (این دو فعل بمعنی «پسندیده است» می باشند و به آنها «فعل مدح» می گویند)[3] و صیغه های عقود مانند: بِعْتُ و إشْتَرَيْتُ و...

افعال دسته سوّم: افعال دسته سوم عبارتند از: «أفْعَلَ» و «أفْعِلْ» بعنوان دو وزن تعجّب. وزن اوّل همیشه بعد از «مای استفهامیّه» و قبل از اسم منصوب قرار می گیرد و دوّمی قبل از باء جارّه و اسم مجرور به آن. دو وزن فوق را در ترکیبی که گذشت، دو صیغهٔ تعجّب می گویند مثلاً: «مٰا أحْسَنَ زَيْداً» یا «أحْسِنْ بِزَيْدٍ» یعنی چقدر زید نیکو است! (از حُسن زید تعجّب می کنم)[4].

تذکّر: عین الفعل صیغهٔ اوّل تعجّب، اعلال و عین الفعل صیغهٔ دوم، اعلال و ادغام نمی شود می گوییم: مٰا أقْوَمَ زَيْداً، أقْوِمْ بِزَيْدٍ و أعْزِزْ بِهِ.

افعال دسته چهارم عبارتند از: تَعٰالَ (بیا)، هٰاتِ (بیاور) هٰاءِ (بیاور)، هاءَ (بگیر)[5]، هَيِّ (بشتاب)[6]، هَبْ (فرض کن)[7].

---

۱. از ده فعل اخیر تمام صیغه های ماضی بکار بُرده می شود.
۲. از سه فعل اخیر دو صیغهٔ ۱ و ٤ ماضی بکار برده می شود.
۳. از این فعل همین یک صیغه استعمال می شود و همیشه با کلمهٔ «ذا» که بعد از آن می آید ترکیب می شود: «حَبَّذا»: (چه خوب است).
٤. از این دو وزن فقط صیغه ای که ذکر شد بکار برده می شود.
٥. از این چهار فعل فقط شش صیغهٔ امر مخاطب بکار برده می شود. صرف هاءِ چنین است: هاءِ هائِيا هاؤُوا ــ هائی هائِيا هائِينَ. و صرف هاء چنین: هاءَ هاؤُما هاؤُم ــ هاءِ هاؤُما هاؤُنَّ.
٦. از «هَيِّ» سه صیغهٔ امر مخاطب مذکّر بکاررفته است.
٧. از «هَبْ» همین یک صیغه بکار برده شده است.

تبصره: فعل غیر متصرف مبدأ اشتقاق (مصدر) ندارد.

فصل ۳ ــ اسم فعل:

اسم فعل کلمه‌ای است که دارای اثر و معنی فعل باشد ولی وزن یکی از افعال را نداشته باشد و یا اگر دارد بعضی از خواص اسم (مثلاً تنوین) را می‌پذیرد مانند هَیْهاتَ وصَهٍ.

اسماء افعال بر سه دسته‌اند:

دسته اول: آنهایی که بمعنی فعل ماضی هستند مانند: هَیْهاتَ (دور شد).

دسته دوم: آنهایی که بمعنی فعل مضارع اند مانند: اُفٍّ (بیزارم).

دسته سوم: آنهایی که بمعنی فعل امراند مانند: صَهٍ (ساکت شو).

اسم فعل با مبالغه معنای فعل مرادف خود را می‌فهماند. توضیح بیشتر اسم فعل در بخش اسم خواهد آمد.

* پرسش وتمرین *

۱ ــ فعل صَناعی یا منحوت چه فعلی است؟

۲ ــ برای قسم اوّل از دو قسم فعل صناعی بیست مثال از ابواب ثلاثی مزید ذکر کنید.

۳ ــ برای قسم دوم فعل صناعی پنج مثال ذکر کنید و بیان نمایید از چه و چگونه گرفته شده است.

٤ ــ چه فعلی را متصرّف وچه فعلی را غیر متصرّف گویند و اقسام فعل غیر متصرّف چیست؟

۵ ــ اسم فعل چیست و بر چند قسم است؟ برای هرکدام از اقسام آن سه مثال ذکر نموده معنی کنید.

٦ ــ می گویند «در فعل، تصرّف بیش از اسم است» این جمله را توضیح دهید.

۷ ــ برای مباحث بخش اوّل نمودار گو یایی رسم کنید.

اَلقِسْمُ الثّانی

اَلقِسْمُ الثّانى

الاِسْم

مُقدِّمة

١ ــ **تعريفُ الإِسْم:** اَلإِسْمُ ــ كَما مَرَّ ــ ما دَلَّ عَلى مَعْنًى مُستَقِلٍّ غَيْرِ مُقْتَرِنٍ وَضْعاً بِزَمان.[1] فَإنْ دَلَّ على ذات اَىْ مَعْنًى قائمٍ بنَفْسِهِ سُمّىَ «اسْمَ ذاتٍ» اَوْ «اسمَ عَيْنٍ» كَزَيْدٍ و كِتابٍ و ضارِبٍ وإنْ دَلَّ عَلَى حَدَث اَىْ معنىً قائمٍ بِغَيْرِهِ سُمِّىَ «اسمَ مَعْنىً» كضَرْب وعَشَرَة وبَياض.

٢ ــ **اَبْنِيَةُ الاسْم:** قَدْ مَرَّ أَنَّ لِلاسمِ اَبْنِيَةً ثَلاثَةً: اَلثُّلاثىّ والرُّباعىُّ والخُماسىّ و كُلٌّ مِنْها مُجَرَّدٌ أو مَزيدٌ فيه فَالأقسامُ سِتَّةٌ:

---

١. قَد يَقْتَرِنُ مَعنى الاسمِ بزَمانٍ وَلا يَكُونُ الاسمُ موضوعاً له وَ ذلِک نحوُ اسمَىِ الفاعِلِ وَالمفعُولِ. (راجِع شَرْح سيّدعلى خان الكبير على الصّمديّة ص ٢٣).

١) اَلثُّلاثِيُّ الْمُجَرَّد وَلَهُ عَشَرَةُ اَوْزانٍ:
فَعْل، فَعَل، فَعِل، فَعُل، فِعْل، فِعَل، فِعِل، فُعْل، فُعَل، فُعُل، نحوُ: فَلْس، فَرَس، كَتِف، عَضُد، حِبْر، عِنَب، اِبِل، قُفْل، صُرَد، عُنُق. وأمّا فُعِل نحو دُئِل فقليلٌ.

٢) الرّباعيُّ المجرّد وَلَهُ سِتّةُ اَوزانٍ:
فَعْلَل، فُعْلُل، فِعْلِل، فِعْلَل، فِعَلّ، فُعْلَل نَحوُ: جَعْفَر، بُرْثُن، زِبْرِج، دِرْهَم، قِمَطْر، جُخْدَب (اَلْجَمَلُ الضَّخمِ).

٣) اَلخُماسيُّ الْمُجَرَّدُ وَلَه اَرْبَعَةُ اَوزانٍ:
فَعَلَّل، فُعَلِّل، فَعْلَلِل، فِعْلَلّ نحو: سَفَرْجَل، قُذَعْمِل، جَحْمَرِش، قِرْطَعْب.

٤) اَلثّلاثيُّ المَزيدُ فيه نَحو: رِجال.

٥) اَلرُّباعيُّ المَزيدُ فيه نحوُ: عُصْفور.

٦) اَلخُماسيُّ المَزيدُ فيه نحوُ: سَلْسَبيل.

تَنبيهٌ: اَوزانُ الاسمِ المَزيدِ فيه كَثيرَةٌ جِدّاً ولِتَمييزِ الْحَرْفِ الزّائِدِ عَنِ الْاَصْليِّ طُرُقٌ تأتي في الخاتِمَةِ إنشاءاللّه تعالى.

تَتميمٌ: قد يُحْذَفُ مِنَ الثّلاثي بَعْضُ أحرُفِهِ الأَصْلِيَّة وَحينئِذٍ قد يُعَوَّضُ فيهِ عَنِ المَحْذُوفِ شَيءٌ وَقد لا يُعَوَّضُ.

اَلاَوَّلُ نحوُ: وِعْد ← عِدَة، سَمَو ← اِسْم، بَنَو ← إبْن، لُغَو ← لُغَة، شَفَه ← شَفَة، سَنَو ← سَنَة، كُرَو ← كُرَة، أَمَو ← أمَة، (فَوَه ←) فَو ← فَم.

وَالثّاني نَحوُ: اَبَو ← أب، أَخَو ← أخ، حَمَو ← حَم، هَنَو ← هَن، دَمَو ← دَم، غَدَو ← غَد، يَدَى ← يَد، فَوَه (← فَو) ← فَم، شَوَهَة ← شاة.

وَما وُضِعَ فِي الاَصْلِ عَلى حَرفٍ اَوْ حَرْفَيْنِ كَالتّاء وَ الْكافِ في «نَصَرْتُكَ» و كـ «مَنْ» و «ما» قليل.

٣ ــ تَقْسيماتُ الإسم: لِلِاسمِ سِتَّةُ تقْسيماتٍ إذْ هُوَ إمّا:

١) مَصدَرٌ أوْ غيرُ مَصْدَرٍ

٢) جامِدٌ أو مُشْتَقٌّ

٣) مُذَكَّرٌ أو مُؤَنَّثٌ

٤) مُتَصَرِّفٌ أو غيرُ مُتَصَرِّفٍ

٥) مَعْرِفَةٌ أونَكِرَةٌ

٦) مُعْرَبٌ أومَبْنِيٌّ. وَالبَحْثُ عَنْ كُلٍّ فِى مَبْحَثٍ فَمَباحثُ الإسمِ سِتَّةٌ.[١]

وَلَهُ ــ بَلْ لِخُصُوصِ الإسمِ المُعرَبِ ــ تَقْسيمٌ آخَرُ بِاعْتِبارِ حَرْفِهِ الْأخيرِ اِلَى المَقْصُورِ وَ الْمَمْدُودِ وَالْمَنْقُوصِ وَالصَّحيحِ و شِبْهِ الصَّحيحِ نُورِدُهُ هُنا لِقِلَّةِ الْبَحثِ فيهِ:

فَالمَقْصُورُ ماخُتِمَ بِاَلِفٍ ثابِتَةٍ[٢] سَواءٌ كانَتْ مُنْقَلِبَةً كَـ «عَصا» وَ «فَتىٰ» اَوْ مَزيدَةً لِلتَّأنيثِ كَـ «عَطْشىٰ» اَوْ لِلِالْحاقِ كَـ «أرْطىٰ»[٣] اَوْ لِغَيْرِهِما كَـ «مُوسىٰ».

وَالمَمْدُودُ ماخُتِمَ بِهَمْزَةٍ قَبْلَها أَلِفٌ زائِدَةٌ[٤] سَواءٌ كانَتِ الْهَمْزَةُ اَصْلِيَّةً كَـ «قَرّاء» اَوْ مُنْقَلِبَةً كَـ «سَماء» و «بِناء» اَو مَزيدَةً لِلتّأنيثِ كَـ «حَمْراء» اَو لِلِالْحاقِ كَـ «حِرْباء» (اِسْمُ دابَّةٍ) اَوْ لِغَيْرِهِما كَـ «زَكَرِيّاء».

وَالمنقوصُ ماخُتِمَ بِياءٍ ثابِتَةٍ مكسورٍ ما قَبْلَها[٥] كَـ «القاضى» وَ «الْمُنادى».

---

١. نَبْحَثُ عَن بَعْضِ الأقْسامِ كَالمُعْرَبِ وَالمَبْنِىِّ قَدْرَما يَرْتَبِطُ بِالصَّرْفِ اِذْ لا يَنْبَغى تَرْكُ التَّعَرُّضِ لِهٰذا المِقْدارِ كَما سَيَظْهَرُ وَ مَوْضِعُ اسْتيفاءِ البَحْثِ عَن مِثْلِهِما، عِلْمُ النَّحْوِ.

٢. لا غَيْرِ الثّابِتَة كَـ «رَأيْتُ زَيْدا» فِى الْوَقْف.

٣. لِلِالْحاقِ بَحْثٌ يَأتى فِى الخاتِمَة اِنْشاءَاللّهُ تعالىٰ.

۴. بِخِلافِ ما خُتِمَ بِهَمْزَةٍ قَبْلَها اَلِفٌ اَصْلِيَّةٌ كَالماء وَالدّاء.

۵. بخلافِ غَيْرِ الثابِتَةِ نَحْوُ «قُلْتُ لأَبى عَبْدِاللّٰهِ» مَثَلاً وَ بخِلافِ ما لَمْ يُكْسَرْ ما قَبْلَها نَحوُ ظَبْى و سَعْى.

وَالصَّحيحُ مٰا خُتِمَ بِحَرفٍ صَحيحٍ غَيْرِ الْهَمْزَةِ الَّتى قَبْلَهٰا اَلِفٌ زٰائِدَةٌ نَحْوُ «رَجُل»، «مَرْء» و «مَرْأَة».

وَشِبْهُ الصَّحيحِ مٰا خُتِمَ بِواوٍ اَوْ يٰاءٍ سٰاكِنٍ مٰا قَبْلَهُمٰا نَحْوُ «دَلْو» و«ظَبْى».

ثُمَّ «الصَّحيحُ» وَ «المَنْقُوصُ» هٰهُنا اِصْطِلاٰحٌ خٰاصٌّ غَيْرُمٰا سَبَقَ فِى الْمُقَدِّمَة مِنْ تَقْسيمِ الكَلِمَةِ اِلَى الصَّحيحِ وَالنّٰاقِصِ و...

السُّؤال والتمرينُ

١ ـــ بَيِّنْ مَعْنَى الاِسمِ وَالفَرْقَ بَيْنَه وَبَيْنَ قَسيمَيْهِ: الفِعْلِ وَالْحَرْفِ.

٢ ـــ اَعْطِ لِكُلّ مِنْ أَقْسٰامِ الاِسْمِ خَمْسَةَ اَمْثِلَة.

٣ ـــ بَيِّنْ اَبْنِيَةَ الاسمِ وَالفِعلِ.

٤ ـــ أَعْطِ ثَلاٰثَةَ أَمْثِلَةٍ عَلىٰ كُلّ مِن اَوْزٰانِ الاسمِ الثُّلاثىّ وَمِثالَيْنِ عَلىٰ كُلّ مِن اَوْزٰانِ الرُّباعىّ ومِثالاً على كُلّ مِن اَوْزانِ الخُماسىّ.

٥ ـــ لِمَ لَمْ يُذْكَر اَوْزٰانٌ لِلاسم الْمَزيدِ فيه؟

٦ ـــ بَيِّنْ اَنواعَ الاسمِ الثّلاثىّ المَحْذُوف بَعْضُ أُصوله وَاذْكُرْ مِثالَيْنِ لِكُلّ مِنْهٰا.

٧ ـــ مٰا مَعْنىٰ تَقْسيماتِ الاسمِ السِّتَّةِ؟ هَلْ يَتَأَتّىٰ جَميعُهٰا فِى اسمٍ وٰاحِدٍ اَوْ يَخْتَصُّ كُلُّ اسمٍ بِقِسْمٍ؟ بَيِّنْ ذٰلِک.

٨ ـــ عَرِّفْ عِلْمَ الصَّرْفِ وَمَوْضُوعَه كَىْ يَتَّضِحَ لَکَ إِجْمالاً وَجْهُ ارْتِبٰاطِ بَعْضِ التَّقْسيماتِ بِالصَّرْفِ لاٰ النَّحو.

٩ ـــ لِمَ اُخِّرَ قِسْمُ الاسمِ عَنِ الفِعْلِ وَلِمَ لاٰ يُبْحَثُ فِى الصَّرْفِ عَنِ الْحَرْفِ؟

١٠ ـــ عَرِّفْ كُلاًّ مِنَ الصَّحيحِ وَشِبْهِ الصَّحيحِ و المَقْصُورِ وَالْمَمْدُودِ وَالْمَنْقُوصِ وَاضْرِبْ لِكُلّ خَمْسَةَ أَمْثِلَةٍ.

٤ ـــ قَوٰاعِدُ الْاِعْلاٰلِ الْخٰاصَّةِ بِالاسمِ:

هُنٰاکَ قَوٰاعِدُ لِلِاعْلالِ تَجْرى فِى الاِسمِ خٰاصَّةً، مِنْها:

١) تُقْلَبُ الوٰاوُ وَالْيٰاء هَمْزَةً فى ثَلاٰثَةِ مَوٰاضِعَ:

اَلاَوَّلُ: فيمٰا اِذٰا تَطَرَّفَتٰا بَعْدَ اَلِفٍ زٰائدَةٍ نَحوُ رِضٰاو ـــ رِضٰاء،

اِجْرٰای ← إجْرٰاء.[١]

اَلثّٰانی: فیما اِذٰا وَقَعَتٰا بَعْدَ اَلِفِ «فٰاعِل» وَ فُرُوعِه نحوُ قٰاوِل ← قائِل، بٰایع ← بٰائِع.

الثّالِث: فی کُلِّ جَمْعٍ عَلٰی «فَعٰائِلَ» وَشِبْهِهِ[٢] بِاَحَدِ شَرْطَیْنِ: ١) فیما اِذٰا کانَ الثالِثُ مِن حُرُوفِ مُفْرَدِهِ مَدّاًزٰائِداًنحوُ عَجٰاوز (جَمْعُ عَجُوز) ← عَجٰائِز، فَرٰاید(جَمْعُ فَرِیدَة) ← فَرٰائِد[٣] بِخِلافِ «جَدٰاوِل» (جَمعُ جَدْوَل) لِتَحرْیکِ الْوٰاوِ فِی الْمُفْرَدِ و «مَعایِش» (جمعُ مَعیشَة) لِعَدَمِ زِیادَةِ المَدِ فِی المُفْرَدِ. ٢) فیمٰا اِذٰا وَقَعَ اَلِفُهُ (اَیْ اَلِفُ الْجَمْعِ) بَیْنَ حَرْفَیْ عِلَّةٍ نحوُ أَوٰاوِل (جَمعُ أَوّل) ← أَوٰائِل، نَیٰایِف (جمع نَیِّف) ← نیٰائِف.

و کذلک تُقْلَبُ أُوْلَی الْواوَیْنِ هَمْزَةً إذا اجْتَمَعَتا فی أَوَّلِ الْجمع نحوُ: وَ واصِل (جمعُ واصِلَة) ← أواصِل، وَ واقِی (جمعُ واقِیَة) ← أواقی.

٢) تُقْلَبُ الواوُ یاءً فی اَرْبَعَةِ مَواضِع:

اَلاَوَّل: فیمٰا اِذٰا اتَّصَلَتْ بیٰاءٍ فی کَلِمَةٍ اَوْ مٰا یُشْبِهُ الْکَلِمَةَ وَکانَ السّٰابِقُ مِنْهُما سٰاکِناً غَیْرَ مُنْقَلِبٍ نحو اَلطَّوْی ← الطَّیّ سَیْوِد ← سَیِّد، مَرْمُوْی (← مَرْمِیّ)، ضارِبُوِیَ ← ضارِبِیَّ (← ضارِبِیَّ) بِخِلافِ نحوِ «زَیْتُون» لِعَدَمِ الاتِّصٰالِ و نحوِ «أبویاسر» لکونِهما فی کَلِمَتَیْنِ و نحوِ «طَویل» و «غَیُور» لِکَوْنِ السّٰابِقِ مِنْهُما مُتَحَرِّکاً ونحوِ «دیوٰان» لِکَوْنِ السابِقِ مُنْقَلِباً.[۴]

---

١. وَلا یُعْتَبَرُ بِالِفِ التَّثْنِیَةِ نَحوُ کِساٰءانِ وَرِداءانِ ولابِالتّاءِ ــ تٰاءِ التَّأنیثِ ــ فیمٰا إذٰا کٰانَتْ لِلتَّأْنیثِ الْحَقیقیِ نَحوُ سَقّٰاءَة و غَزّاءَة بِخِلافِ نحوِ سَخٰاوَة و نِهایَة ولابِیٰاء النَّسَب نَحوُ روائیّ و نِهائیّ.

٢. اَلمُرادُ بِشِبْهِ فَعٰائِلَ کُلُّ جَمْعٍ بَعْدَ اَلِفِ جَمْعِهِ حَرْفٰانِ مُتَحَرِّکٰانِ نَحوُ مَکٰاید (وَزْنُهُ مَفٰاعِل).

٣. وَهٰکَذٰا یُعٰامَلُ مَعَ اَلِف نحو رسٰالَة ← رَسٰائِل.

۴. دیوٰان اَصْلُه دِوّٰان قُلِبَتِ الواوُ الأُولٰی یٰاءً عَلٰی غَیْرِ القِیٰاس.

الثّانی: ما إذا وَقَعت بَعْدَ کَسْرَةٍ وَقَبْلَ أَلِفٍ فی مَوْضِعَیْنِ:

أ : فی مَصْدَرِ الاَجْوَفِ بِشَرْطِ أَنْ یَکُونَ الواوُ مُعَلاًّ فِی الماضی نحوُ قِوام ← قِیام بِخِلافِ لِواذ.[۱]

ب : فی جَمْعِ الأَسْماء مِنَ الأَجْوَفِ بِشَرْطِ أَنْ یَکُونَ الواوُ ساکِناً فی المُفْرَدِ نحوُ دِوار (جمعُ دار) ← دِیار، ثِواب (جمعُ ثَوْب) ← ثِیاب، رِواض (جمعُ رَوْضَةٍ) ← رِیاض بِخِلافِ نحوِ طِوال جمعُ طَویل.

وَالثّالِثُ ما إذا تَطَرَّفَتْ فِی الاسمِ المُعْرَبِ وَ سَبَقَتْها ضَمَّةٌ نحوُ تَرَجُّو ← تَرَجُّی (← تَرَجِّی)، تَداعُو ← تَداعُی (← تَداعِی)، أَدْلُو (جمعُ دَلْو) ← أَدْلُی (← أَدْلِی) بِخِلافِ غَیْرِ الْمُتَطَرِّفِ نحوُ غُیور أوالْمُتَطَرِّفِ فِی الْفِعْلِ نحوُ یَدْعُو اَوْ فی الاسمِ المَبْنی نحوُ هُوَ اَو الْمَسْبُوقِ بِغَیْرِ الضَّمَّةِ نحوُ اَلقَفَو (← اَلقَفا).

وَ الرّابِعُ ما إذا وَقَعَتْ لاماً لِصِفَةٍ عَلی وَزْنِ فُعْلی نحوُ دُنْوی ← دُنْیی (← دُنْیا)، عُلْوی ← عُلْیی (← عُلْیا) وَشَذَّ نحوُ قُصْوی.

۳) تُقْلَبُ الیاء واواً إذا وَقَعَتْ لاماً لِمَوْصُوفٍ عَلی وَزْنِ فَعْلی نحو فَتْیی ← فَتْوی، تَقْیی ← تَقْوی وَشَذَّ نحوُ رَیّا (الرّائِحَة).

۴) تُبْدَلُ الضَّمَّةُ قَبْلَ الیاءِ کَسْرَةً فیما کانتِ الیاءُ غَیْرَ فاءٍ (أیْ فاءِ الفِعْلِ) نحوُ مَبْیُع ← مَبیع، مَرْمُیّ ← مَرْمِیّ، تَرَجُّی ← تَرَجِّی.

---

۱. ومن ذلك قِوام مصدر قاوَمَ. وأمّا «قیام» فهو مصدر قامَ وقد سبق ذكر هذا القسم في القسم الأوّل.

ألمَبْحَثُ الأوّل

ألمَصْدَرُ وَغيْرُ المَصْدَر

مُقدِّمَةٌ: المَصْدَرُ إسمٌ يَدُلُّ عَلىٰ حَدَث ـ اَىْ فِعْلٍ ـ اَوْ حالَةٍ نحوُ: «قَتل» وَ «حُسْن» وَغيرُ المَصْدَرِ بِخِلافِهِ نَحوُ « قَلَم » و « رَجُل »، ثُمَّ الْمَصْدَرُ عَلىٰ ثَلاثَةِ اَقْسام: أَصْليّ وميمِيّ وصَناعِيّ هاك الْبَحْثَ عَنْها فِى الْفُصُولِ الآتِيَة.

ألفَصْل ١ ـ المَصْدَرُ الأَصْليّ:

وَهُوَ عَلىٰ نَوْعَيْنِ: مَصْدرُ الفِعْلِ الثُلاثِيّ المُجَرَّد وَمصدرُ غيرِهِ مِنَ الاَفْعالِ.

ألِف) مصدرُ الثلاثيّ المُجَرَّد: لا قِياسَ فى وَزْنِ هٰذا المَصْدَرِ بَلْ هُوَ مَوْقُوفٌ عَلَى السَّماعِ نَعَمْ هُناكَ ضَوابِطُ غالِبيَّة أهَمُّها:

١ ـ فَعَلَ اِذا كانَ لازماً فَمَصْدَرُهُ عَلى **فُعُول** نحوُ: جَلَسَ ← جُلُوس.

٢ ـ فَعِلَ اِذا كانَ لازماً فَمَصْدَرُه علىٰ **فَعَل** نحو: فَرِحَ ← فَرَح.

۳ــ فَعُلَ وَ يكُونُ لازِماً دائِماً مَصْدَرُهُ عَلى فُعُولَة أوْ فَعالَة أوْ فَعَل نحوُ: سَهُلَ ـــ سُهُولَة، فَصُحَ ـــ فَصاحَة، كَرُمَ ـــ كَرَم.

٤ ــ فَعَلَ وَ فَعِلَ إِذا كانا مُتَعَدِّيَيْنِ فَمَصْدَرُهُما عَلى فَعْل نحوُ: كَسَبَ ـــ كَسْب، فَهِمَ ـــ فَهْم.[۱]

٥ ــ اَلثُّلاثِيُّ المُجَرَّدُ مُطْلَقاً اِذا دَلَّ عَلى داءٍ أوْ مَرَضٍ فَمَصْدَرُهُ عَلى فُعال نحوُ: زُكِمَ ـــ زُكام، سَعَلَ ـــ سُعال.

٦ ــ وَإذا دَلَّ عَلى صَوْتٍ فَمَصْدَرُه على فُعال اَوفَعيل نحوُ: صَرَخَ ـــ صُراخ، صَهَلَ ـــ صَهيل.

٧ ــ وَ إِذا دَلَّ عَلى امْتِناعٍ وَ مُخالَفَةٍ فمَصدَرُه على فِعال نحو: أبى ـــ إباء، نَفَرَ ـــ نِفار.

٨ ــ وَإذا دَلَّ عَلى حِرْفَةٍ وَ صَنْعَةٍ أوإمارَةٍ و حُكومَةٍفَمَصْدَرُه عَلى فِعالَة نحوُ: تَجَرَ ـــ تِجارَة، حاكَ ـــ حِياكَة، أمَرَ ـــ إمارَة، وَلِيَ ـــ وِلايَة.

٩ ــ وَإذا دَلَّ عَلى لَوْنٍ فَمَصْدَرُه عَلى فُعْلَة نحو حَمُرَ ـــ حُمْرَة.

١٠ ــ وَإذا دَلَّ عَلى سَيْرٍوَانتِقالٍ فَمَصْدَرُه على فَعيل نحوُ: رَحَلَ ـــ رَحيل.

١١ ــ وَإذا دَلَّ عَلى اضْطِرابٍ وَ انقِلابٍ فَمَصْدَرُه عَلى فَعَلانِ نحوُ جالَ ـــ جَوَلان، غَلى ـــ غَلَيان.

ولَهُ اَوْزانٌ لا ضابِطَ لَها و دُونكَ بعْضَها: شُرْب، حِفْظ، كَذِب، صِغَر، هُدى، رَحْمَة، نِشْدَة، نُدْرَة، غَلَبَة، سَرِقَة، ذَهاب، صِراف، سُؤال، قَبُول، سُؤْدَد، زَهادَة، دِرايَة، بُغايَة، كَراهِيَة، بَيْنُونَة، حِرْمان، غُفْران، تِلْقاء، جُبُور و...

ب) مصدرُ غيرِ الثلاثيِّ المُجَرَّد: هُوَقياسيٌّ كَما مَرَّفي بابِ الفِعْلِ، فَقَدْ سَبَقَ أنَّ لَهُ مِنَ الثُّلاثِيِّ المزيدِ فيه خمسةً وعشرينَ وَزناً هِيَ: إفعال، تَفْعيل، مُفاعَلة إلى آخِرِها ومِنَ الرُّباعيِّ اَرْبَعَةَ اَوْزانٍ هِيَ فَعْلَلَة، تَفَعْلُل، إفْعِنْلال، إفْعِلّال، وأنَّ لِبَعضِ الابواب مَصادِرَ أُخرى غَيرَمعروفةٍ أو مختَصَّةً ببعضِ

۱. تتّجه هذه الضّوابط الأربع عند ما لم تنطبق على المورد الضّوابط التالية

الْموارِدِ كَبابِ التَّفْعيلِ وَالْمُفاعَلَةِ و الفَعْلَلَة فَراجِعْ إنْ شِئْت.

السّؤال والتمرين

١ ــ مَا الْفَرْقُ بينَ المَصدرِ والفِعل؟
٢ ــ أورِدْ مَصادِرَ الافعالِ التّالِيَةِ: قَعَدَ، حَضَرَ، عَمِلَ، غَرَبَ، سَمُحَ، بَرَدَ، ضَرَبَ، نَصَرَ، غَضِبَ، وَعَدَ، رَمىٰ، سَلَکَ (يُقالُ سَلَکَ المكانَ اَىْ دَخَلَ فيه و سَلَکَ الطَريقَ اَىْ سارَ فيه)، حَرَثَ، عَدِمَ، قَلَبَ (قَلَبَهُ اَىْ حَوَّلَهُ عَنْ وَجْهِه)، نَعَسَ، عَطِشَ، حَمِدَ، شَهَقَ الحِمارُ، خارَ الْبَقَر، عَجَّ، ضَجَّ، نَعَقَ الغُرابُ، بَكىٰ، فَرَّ، خاطَ، زَرَعَ، دَلَّ، صَفَرَ، هاجَ، فارَ، طارَ، حَيَّ، ماتَ، حَرَبَ، رَكَعَ، سَجَدَ، جَمَدَ، دارَ.
٣ ــ أعْطِ ما تَسْتَطيعُ مِنَ المِثالِ لِمصادرِ الثُّلاثِيِّ المُجَرَّد وَاذْكُر الوَزْنَ الغالِبيَّ مِنْها.
٤ ــ أوْرِدْ مَصادِرَ الأفعالِ التّالِيَةِ: أجارَ، آجَرَ، قاتَلَ، ساوىٰ، إعْتادَ، إتَّقىٰ، أرىٰ، إنْقادَ، اِسْتَراحَ، أبْصَرَ، كَرَّرَ، إشْهابَّ، آمَنَ، آذىٰ، أوْعَدَ، قاوَمَ، سَلْسَلَ، دَأْدَأَ، تَزَلْزَلَ، اِخْرَنْجَمَ، اِقْشَعَرَّ.

الفصل ٢ ــ المصدرُ الميميّ:

لِكُلِّ فعلٍ ــ ثلاثيّ أورُباعيّ مجرّدٍ اومزيدٍفيه ــ مصدرٌ قِياسِيٌّ غيرُماسَبَقَ يُقالُ لَهُ «المصدرُ الميميّ» لِزيادَةِ ميمٍ فى أوَّلِهِ مُطْلَقاً وَهُوَفِي المَعنىٰ كَالْاَصلِيِّ بِلا فَرقٍ. فَالمصدُر الميميُّ مَصدرٌفى أوَّلِهِ ميمٌ زائِدةٌ زِيادةٌ قياسيةٌ نحو مَنْظَر= نَظَر، مَحْمِدَة= حَمْد.

و اَمّا وَزْنُهُ فَمِنَ الفِعْلِ الثُّلاثِيِّ الْمُجَرَّد علىٰ «مَفْعَل» ــ غالباً ــ إلّا إذا كانَ مِثالاً واوِيّاً مَحْذُوفاً فاؤُهُ فى المضارِعِ فَيكونَ عَلىٰ «مَفْعِل» نحوضَرَبَ ← مَضْرَب، مَرَّ ← مَمَرّ، أَخَذَ ← مَأخَذ، قالَ ← مَقال، جَرىٰ ← مَجْرىٰ، حَيِيَ ← مَحْيىٰ، وَجِلَ يَوْجَلُ ← مَوْجَل، وَعَدَ يَعِدُ ← مَوعِد. وَالْمُخالِفُ لِذلِکَ نادرٌلا يُقاسُ عَلَيهِ نحوُ زادَ ← مَزيد، باتَ ← مَبيت، صارَ ← مَصير، جاء ← مَجيء، حاضَ ← مَحيض. وَقَدْ تُزادُ تاءٌ فِي آخِرِه نحو: سَأَلَ

← مَسْأَلَة، حَمِدَ ← مَحْمِدَة ومِنْ ذلِکَ: مَحَبَّة، مَوَدَّة، مَغْفِرَة، مَعْرِفَة، مَعْذِرَة، مَعْصِيَة، مَعيشَة و...

وَمِنْ غَيرِ الثّلاثيِّ المُجَرَّدِ عَلىٰ وَزنِ مُضارِعِهِ المَجْهُول بِجَعلِ ميمٍ مضمومةٍ مكانَ حَرفِهِ المُضارَعَة نحو: أكْرَمَ ← مُكْرَم، صَرَّفَ ← مُصَرَّف، قاتَلَ ← مُقاتَل، دَحْرَجَ ← مُدَحْرَج، تَدَحْرَجَ ← مُتَدَحْرَج و...

تنبيهٌ: يَهِمُّ شَأنُ المَصْدرِ الميميِّ في الثّلاثيِّ المجرّدِ و يَكْثُرُ الإنتفاعُ بِهِ لِكَوْنِهِ قِياسِيّاً بِخلافِ مَصْدَرِهِ الأَصْلِيِّ.

* السّؤال والتّمرين *

۱ ـ عَرِّفِ الْمصدرَ الميمِيَّ وَ بيِّنِ الْفَرْقَ بيْنَهُ وَ بيْنَ الْمصدرِ الأصْليِّ.
۲ ـ اِبْنِ المَصْدَرَ الميميَّ مِمّا يَلي مِنَ الأفعال: دَخَلَ، خَرَجَ، ظَهَرَ، حَضَرَ، جَلَسَ، شَرِبَ، أوىٰ، سَعىٰ، وَمِقَ، رَضِيَ، جَرىٰ، هَلَکَ، عَصىٰ، وَدَّ، اِكْتَسَبَ، إسْتَفْتىٰ، إنْقادَ، إخْتارَ.

الفصل ۳ـ المصدرُ الصّناعيّ:

وَهُوَ كَلِمَةٌ لَها مَعنَى الْمَصدرِ تُصاغُ مِنْ زِيادَةِ ياءٍ مُشَدَّدَةٍ وتاءٍ عَلىٰ آخِرِ الإسْمِ مُطْلَقاً نحو جاهِل ← جاهِلِيَّة، عالِم ← عالِمِيَّة، مَحْصُول ← مَحْصُولِيَّة، حَيْوان ← حَيْوانِيَّة، تَبَع ← تَبَعِيَّة و تُحْذَفُ عِندَ بِنائِهِ ياءُ النَّسَب مِنَ الإسْمِ اِن اشْتَمَلَ عَلَيْها نَحْوُ: ايرانيّ ← ايرانيَّة ويجرى فى الاسم عند صوغ المصدر منه ما يجرى فيه لياء النّسب ـ وسيأتي ـ فنحو: شِيَة (بمعنى العلامَة) ← وِشَوِيَة، صُغْرى ← صُغْرَوِيَة، بَرْدىٰ ← بَرَدِيَة وهكذا...

* السّؤال والتّمرين *

۱ ـ صُغِ المَصدَرَ الصّناعِيَّ مِمّا يَلي مِنَ الأسماء: مَتَنيّ، عَرَب، عَصَبيّ، رَحْمٰن، رَؤُف، فَوْق، تَحت، قَبْل، بَعْد، لَيْل، قَوْم، صُغْرىٰ، كُبْرىٰ، أشَدّ، مَظْلُوم، صادِق.
۲ ـ مَا الفَرقُ بيْنَ الْمصدرِ الصّناعيِّ والمَصْدَرِ الميمِيِّ. ومَا الفرقُ بينَهُ وَ بيْنَ الأصِليِّ.

الفصل ٤ ــ المصدرُ المجهول:

المصدرُ ــ مُطلقاً ــ قَدْ يَكُونُ مَصْدَراً لِفِعْلِهِ الْمعلومِ فَيُنْسَبُ اِلى الْفاعِلِ و يُقالُ لَهُ «الْمَصْدَرُ الْمَعْلوم» نحو «ضَرَبَ زَيْدٌ بَكْراً ضَرْباً» و «قَتَلَ اللُّصُّ صاحِبَ الدّار فَلْيُقْتَلْ لِقَتْلِه» وَقَدْ يكونُ مَصْدَراً لِفِعْلِه الْمجهول فَيُنْسَبُ اِلَى النـائِبِ عَنِ الْفاعِلِ و يُقالُ لَهُ «الْمصدرُ المَجْهوُل» نحوُ «ضُرِبَ بَكرٌ ضَرْباً» و قولِه عَليهِ السَّلام «وَقَتْلاً فى سَبيلِكَ فَوَفِّقْ لَنا» ومِنْ ذٰلِكَ قَوْلُه:

إنْ يَقْتُلُوكَ فَإنَّ قَتْلَكَ لَمْ يَكُنْ * عاراً عَلَيْكَ وَ رُبَّ قَتْلٍ عارٌ

هذا وَقَدْ ظَهَرَ أَنَّ الْمعلومَ وَالْمجهولَ مِنَ الْمَصْدَرِ يَتَشابَهانِ لَفْظاً وَ يختلفانِ فِى الْمعنى وَالْإستِعمال.

وَقَد يَكونُ الْمَصدرُ بمعنىَ اسْمِ الْمَفْعُولِ كَـ «كِتاب» بمعنىٰ مَكْتُوب ومِنْ ذلك قَوْلُهُ عَلَيهِ السَّلام فِى الدُّعاء: «والخَلْقُ كُلُّهُمْ عِيالُك».

* السّؤال *

مَا الفَرْقُ بينَ المصدر المَعْلوم والْمَصدرِ المجهولِ ومَا الْمُمَيِّزُ بَيْنَهُما؟

الفصل ٥ ــ اسمُ المَصدر:

وهُوَ كَلِمَةٌ تَدُلُّ عَلَى الْحاصِلِ مِنْ مَعْنَى الْمَصدر و نَتيجَتِهِ نحو: أَلْحُبّ، أَلْبُغْض، أَلْغُسْل، أَلْمَشْىْ، أَلْهُدْنَة و... ولاٰ قِياسَ فى وَزْنِهِ بَلْ قَدْ يَكونُ مُوازِناً لِلْمصدرِ نحو ألحُبّ والمَشْىْ و قَدْ يكونُ مغايراً لَهُ نحوُ البُغْض وَالْغُسْل فإنَّ مَصْدَرَيْهِما اَلْبَغاضَة والغَسل. ولَيْسَ لِكُلِّ فعلٍ اسمُ المصدرِ بَلْ صَوغُهُ ايضاً سَماعىٌّ.

التمرين

بيّنْ مَعنى اسْم المَصدرِ وأعْطِ عَشرةَ أمْثِلَةٍ عليه ـ ولَوْمِنَ الفارسيّة ـ

الفصل ٦ ـ ألمرّةُ والنّوع:

قَدْ يُذْكَرُ مصدرٌ بَعْدَ فعلٍ لِبَيانِ أنَّ الفِعْلَ لَمْ يَقَعْ اِلّاَ مَرّةً واحدةً او لِبَيانِ نَوْعِ الفعلِ و كَيْفِيَّةِ وُقُوعِه.

فَالأوّلُ يُبْنىٰ مِنَ الثُّلاثيّ المُجرَّدِ عَلىٰ «فَعْلَة» نحو: ضَرَبَهُ ضَرْبَةً ـ أى مرّةً ـ ومِنْ غيرِهِ عَلىَ المَصْدَرِ الأصلىّ بِزيادةِ تاءٍ فى آخِرِه نحو: أكْرَمْتُهُ إكْرامَةً.

والثّانى يَأتى مِنَ الثُّلاثيّ المُجرَّدِ على «فِعْلَة» وَمِنْ غَيْرِهِ عَلَى المَصدرِ الأصلىّ بزيادةِ تاءٍ فى آخِره و يَلْزَمُهُ الإضافةُ نحو: جَلَسْتُ جِلْسَةَ الأمير و تعاضَدْنا تَعاضُدَةَ الإخوانِ. فَلوكانَ المصدرُ الأصليُّ مِنَ الثُّلاثيّ المجرّدِ علىٰ فَعْلَة ومِنْ غيره مَختوماً بتاء، اُحْتيجَ فى بَيانِ المرّةِ بِقَيدٍ يُفيدُ ذٰلِكَ نحو: رَحِمْتُهُ رَحْمَةً واحِدَة و أفادَنى إفادَةً واحدةً، و اَمّا فى بَيانِ النّوْعِ، فَالإضافَةُ هِيَ المُبَيِّنَةُ فى كُلِّ حال.

هذا تَمامُ الكَلامِ فِى المَصْدَرِ وأمّا غيرُ المَصدرِ فَلا يُبْحَثُ عَنْهُ بِعُنْوانِهِ إذْ لَيْسَ لَهُ حُكْمٌ مِنْ حَيْثُ هُوَ غَيْرُ المَصْدَر.

التمرين

صُغِ المَرّةَ والنّوْعَ مِنَ الأفْعالِ التّالِيَة: قَرَأَ، كَتَبَ، مَشىٰ، نامَ، دَرَسَ، تَصافَحَ، إسْتَراحَ، قاتَلَ، سارَ، عادَ.

ألمبحث الثّانی

ألجامد والمشتق

مقدّمَةٌ:

اَلجامِدُ ما لَمْ يُؤْخَذْ من غَيْرِه نحوُ: «رَجُل» و «دِرْهَم» والْمُشْتَقُّ ما أُخِذَ مِنْ كَلِمَةٍ أُخْرىٰ نحو «عالِم» و «مَعْلُوم» و «عَليم» الْمَأْخُوذَةِ مِنَ الْعِلْم.

ثُمَّ الْجامِدُ لا يَخْتَصُّ بِحُكْمٍ وأمَّا الْمُشْتَقُّ فَهُوَ عَلىٰ ثَمانيةِ أقْسامٍ هِيَ: ١ ـ اسمُ الفاعل ٢ ـ اسمُ المفعول ٣ ـ ألصِّفَةُ المُشَبَّهَة ٤ ـ إسمُ التَّفضيل ٥ ـ إسمُ المُبالَغَة ٦ ـ إسمُ الْمكان ٧ ـ إسمُ الزَّمان ٨ ـ إسمُ الآلَة.

كُلُّ هذِهِ المُشْتَقّات تُبْنىٰ مِنَ المُضارِعِ وَالمُضارِعُ مِنَ الماضی وَالماضی مِن المَصْدَر فَفی صَوْغِ كُلّ مِنْها مِنَ الْمُضارِع يُلاحَظُ وَزْنُهُ ـ أیْ وَزْنُ ذاکَ الْمُشْتَقّ ـ وَ يُعْمَلُ عَلىٰ حَسَبِه.[1]

الفصل ١ ـ إسمُ الفاعل:

إسمُ الفاعِلِ ما دَلَّ عَلىٰ ما صَدَرَ عَنْهُ فِعْلٌ او قامَ بِهِ حالَةٌ حُدُوثاً ـ لا

---

١. ألمرادُ مِنَ المَصْدَرِ هُنا مَصْدَرُ الْفِعْلِ الْمُجَرَّدِ و أمَّا مَصْدَرُ الفِعْلِ المَزيدِ فيهِ فهُوَ مُشْتَقٌّ مِنْ فِعلِهِ الماضی عَلَى الْمَشْهُورِ كَما سَبَق.

دَواماً ـ وَ يُبْنى مِنَ الْمُضارِعِ الْمَعلومِ وَ وَزْنُهُ مِنَ الثُّلاثيِّ المجرّدِ عَلى «فاعِل» نحو ضَرَبَ يَضْرِبُ ← ضارِب، عَلِمَ يَعْلَمُ ← عالِم. وَ مِنْ غَيْرِهِ يُؤْخَذُ مِنَ الْمُضارِعِ الْمَعْلُوم بِجَعْلِ ميمٍ زائِدَةٍ مَضْمُومَةٍ مَكانَ حَرْفِهِ الْمُضارَعَة وَكَسْرِ ما قَبْلَ الْآخِرِ إنْ لَمْ يَكُنْ مَكْسُوراً نحوُ أكْرَمَ يُكْرِمُ ← مُكْرِم، دَحْرَجَ يُدَحْرِجُ ← مُدَحْرِج، إحْرَنْجَمَ يَحْرَنْجِمُ ← مُحْرَنْجِم وَهٰكَذا...

ولِاسْمِ الفاعِلِ سِتُّ صِيَغٍ:

ألاُولىٰ لِلْمُفْرَدِ الْمُذَكَّر وَهِيَ ما ذُكِر، نحوُ ضارِبٌ ومُكْرِمٌ و...

الثّانِيَةُ لِلْمُثَنّى الْمُذَكَّر، تُؤْخَذُ مِنَ الْاُولىٰ بِفَتْحِ اللّامِ وَ زِيادَةِ ألِف وَنونٍ مَكْسُورَةٍ في آخِرِها نحوُ ضارِبٌ ← ضارِبانِ.

الثّالِثَةُ لِلْجَمعِ المُذَكَّر، تُؤْخَذُ مِنَ الْاُولىٰ بِضَمّ اللّامِ وَالْحاقِ واوٍ ساكِنَةٍ ونُونٍ مَفْتُوحَةٍ بِآخِرِها نحو ضارِبٌ ← ضارِبُونَ.

الرّابِعَةُ لِلْمُفْرَدِ الْمُؤنَّث، تُؤْخَذُ مِنَ الْاُولىٰ بِفَتْحِ اللامِ والْحاقِ تاءٍ مَرْبُوطَةٍ بِآخِرِها نحو ضارِبٌ ← ضارِبَةٌ.

الخامِسَةُ لِلْمُثَنّى الْمُؤنَّثِ، تُؤْخَذُ مِنَ الرّابِعَةِ بِفَتْحِ التاء والْحاقِ الفٍ ونونٍ مَكْسُورَةٍ بِآخِرِها نحو ضارِبَةٌ ← ضارِبَتانِ.

السّادِسَةُ لِلْجَمْعِ الْمُؤنَّثِ، تُؤخَذُ مِنَ الرّابِعَةِ بِإسْقاطِ التّاءِ الْمَربُوطَةِ والْحاقِ ألِف وتاءٍ مَبْسُوطَةٍ بِآخِرِها نحو ضارِبَةٌ ← ضارِباتٌ.

فَتَصْريفُهُ مِنْ ضَرَبَ يَضْرِبُ كذا: ضارِبٌ ضارِبانِ ضارِبُونَ ضارِبَةٌ ضارِبَتانِ ضارِباتٌ ومِنْ أكْرَمَ يُكْرِمُ كذا: مُكْرِمٌ مُكْرِمانِ مُكْرِمُونَ مُكْرِمَةٌ مُكْرِمَتانِ مُكْرِماتٌ وَ هٰكَذا...

وَ اعْلَمْ أنَّ النُّونَ في التَّثْنِيَةِ وَالْجَمعِ، عِوَضٌ عَنِ التَّنْوينِ في الْمُفْرَد، وَ الْألِفَ والواوَ فيهِما عَلامتانِ لِلتَّثْنِيَةِ والْجمعِ وَلَيسا بِضَميرَينِ لِأنَّهُ يُبْدَلُ عَنْهُما بالْياء في حالَتَيِ النَّصْبِ والْجَرِّ عَلىٰ ما سَوْفَ يَأتي.

تنبيهٌ في ضمائِرِ اسْمِ الْفاعِلِ: إسْمُ الْفاعِلِ كَفِعْلِهِ الْمُشْتَقّ مِنه يَسْتَنِدُ إلَى الْفاعِلِ فَلابُدَّ لَهُ مِنْ فاعلٍ وَهُوَ إمّا ظاهِرٌ نحوُ: «أَضارِبٌ زيدٌ» أو ضميرٌ نحو: «زيدٌ ضارِبٌ (هُوَ)» وَفي جميعِ الصِّيَغِ يَسْتَتِرُ الضّميرُ جَوازاً. فَالْمُسْتَتِرُ في الصّيغَةِ الأُولىٰ: هُوَ أوْ أَنْتَ أوْ أنَا عَلَى اخْتِلافِ الْمَوارِد وفي الثّانِيَةِ هُما أوْ أنْتُما أوْ نَحْنُ وَ فِي الثّالِثَةِ: هُمْ أوْ أَنْتُمْ أوْ نَحْنُ و في الرّابعَةِ: هِيَ أوْ أَنْتِ أوْ أنَا وفِي الخامِسَةِ: هُما أوْ أنْتُما أوْ نَحْنُ وفِي السّادِسَةِ: هُنَّ أوْ أَنْتُنَّ أوْ نَحْنُ.

***

*** السّؤال والتّمرين ***

١ ــ عَرِّفِ الْجامِدَ وَالْمُشْتَقّ.
٢ ــ بَيِّنْ مَعْنَى اسْمِ الْفاعِلِ و أوْضِحْهُ فى أَمْثِلَةٍ.
٣ ــ هَلْ يَدُلُّ اسْمُ الفاعِلِ عَلىٰ ما تُفيدُهُ صيغَةُ الْمَجهُول؟ ولِمَ ذٰلِكَ؟
٤ ــ ما هُوَ الأصْلُ لِإسْمِ الفاعِلِ وَكَيْفَ يُشْتَقُّ مِنه؟
٥ ــ صُغِ اسْمَ الْفاعِلِ مِنَ الأفْعالِ التّالِيَة: يَأْكُلُ، يَشْرَبُ، يَسْأَلُ، يُوصى، يُعاهِدُ، يَمْشى، يَصْبِرُ، يَقُومُ، يَبيعُ، يَعِدُ، يَهَبُ، يَصِلُ، يَميلُ، يَسيلُ، يَجُوزُ، يَسْلَمُ، يَخْتارُ، يَسْتَخْرِجُ، يُسَلِّمُ، يَقْشَعِرُّ، يُزَلْزِلُ، يَتَزَلْزَلُ.
٦ ــ صَرِّفْ أسْماءَ الفاعلينَ التّالِيَةَ: عالِم، صابر، قائِد، قاضى، والى، صائِم، مُحْرِم، مُجاهِد، مُخْتار، مُسْتَغْفِر، مُزَلْزِل، مُحْمارّ، مُحْمَرّ.
٧ ــ لِمَ لا يَكونُ لِإسْمِ الْفاعِلِ اَكْثَرُ مِنْ ستِ صِيَغٍ وَلا يَكُونُ كَالْفِعْلِ؟
٨ ــ اُذْكُرْ ضَمائِرَ الْمُضارِعِ وَاسْمِ الْفاعِلِ.
٩ ــ ما هُوَ الْفَرْقُ بَيْنَ اَلِفِ يَضْرِبانِ وَ أَلِفِ ضارِبانِ مَثَلاً؟

الفصل ٢ ــ اسمُ المفعول:

إسمُ المفعولِ مادَلَّ عَلىٰ ما يَقَعُ عَلَيْهِ الْفِعْلُ حُدُوثاً و يُشْتَقُّ مِنَ الْمُضارِعِ الْمَجْهُول. وَ وَزْنُهُ مِنَ الثُّلاثِيِّ الْمُجَرَّدِ عَلىٰ «مَفْعُول» نحوُ: ضُرِبَ يُضْرَبُ ــ

مَضرُوب. ومِنْ غَيْرِهِ يُؤْخَذُ مِنَ الْمُضارِعِ الْمَجْهُولِ بِجَعْلِ مِيمٍ مضمومةٍ مَكانَ حَرْفِهِ الْمُضارَعَة نحو: يُكْرَمُ ← مُكْرَم، يُدَحْرَجُ ← مُدَحْرَج، يُحْرَنْجَمُ بِهِ ← مُحْرَنْجَمٌ به وهٰكَذا...

وَحَيْثُ إِنَّ اسْمَ المَفعُولِ يُبْنىٰ مِنَ الْفِعْلِ المَجْهُول فَلا مَحالَةَ يُبْنى مِنَ المُتَعدّى إمّا بِنَفْسِهِ أَوْ بِحَرفِ الجَرّ. فَإن بُنِيَ مِنَ الْمُتَعَدّى بِنَفْسِه «كَضَرَبَ» و «أَكْرَمَ» فَلَهُ سِتُّ صِيَغٍ بِعَيْنِ ما مَرَّفى اسْمِ الفاعِلِ فى صَوْغِ الصِيَغِ وَ الْمَعنىٰ وَالضَمائر. وهٰكَذا يُصَرَّفُ: مَضْرُوبٌ مَضْرُو بانِ مَضْرُو بُونَ مَضْرُو بَةٌ مَضْرُو بَتانِ مَضْرُو باتٌ ومِثْلُهُ مُكْرَمٌ وغَيْرُه.

و إنْ بُنِيَ مِنَ المُتَعَدى بِحَرفِ الجَرِّ فَلَهُ أَرْبَعَ عَشَرَةَ صيغَةً بِعَينِ ما مَرَّفى مَجهولِ الْمُتَعَدّى بِحَرفِ الْجَرّ فَتَصْر يفُ اسْمِ المَفْعُولِ مِنْ «ذُهِبَ بِهِ يُذْهَبُ بِهِ» هٰكـذا.

مَذْهُوبٌ بِهِ مَذْهُوبٌ بِهِما مَذْهُوبٌ بِهِمْ إلىٰ آخِرِهِ.
وَ كذٰلِكَ: مُنْكَسَرٌ بِهِ مُنْكَسَرٌ بِهِما مُنْكَسَرٌ بِهِمْ إِلَى الآخِر.

تَنبيهٌ: تَبَيَّنَ مِمّا سَبَقَ أَنَّ فى غَيْرِ الثُّلا ثِيِّ الْمُجَرَّدِ يَتَّحِدُ وَزنُ اسْمِ الْمَفْعُولِ مَعَ الْمَصْدَرِ الميمىّ فَيُفْرَقُ بَيْنَهُما بِالْقَر ينَة.

تَبصِرَةٌ: وَرَدَتْ صِيَغٌ سَماعِيَّةٌ تُؤَدّى ما يُؤَدّيهِ اسْمُ الْمَفْعُولِ وَ مِنْ ذٰلِكَ «فَعُول» وَ «فَعيل» و«فِعال» نحو رَسُول و قَتيل وإلٰه.

---

* السّؤال والتّمرين *

۱ ــ ما هُوَ أَصْلُ اسْمِ المَفعولِ وكَيْفَ يُشْتَقُّ مِنْهُ؟
۲ ــ هَلْ هُناكَ فَرْقٌ بَيْنَ اسْمِ الْفاعِلِ واسْمِ الْمَفْعُولِ فى عَدَدِ الصّيَغِ ولِمَ ذٰلِكَ؟

۳ ــ بَيِّنْ ضَمائِرَ اسْمِ الْمَفْعُولِ الْمَصُوغِ مِنَ الْمُتَعدِّى بنَفْسِهِ.
٤ ــ صُغ اسْمَ الْمَفعولِ مِن مَجْهولِ ما يَلى مِنَ الْأفعالِ الْمَعلومَة: يَظْلِمُ، يَختارُ، يَنْقَلِبُ، يَدْخُلُ، يَخْرُجُ، يُخْرِجُ، يَسْتَخْرِجُ، يَكْسِبُ، يَكْتَسِبُ، يَأْكُلُ، يَمُوتُ، يَنامُ، يَصْفَرُّ، يَخْمارُّ.
٥ ــ صَرِّف اَسْماءَ الْمَفعولينَ التّالِيَة: مَمْدُوح، مَقتُول، مَمْرُورٌ بِهِ، مَغْشِيٌّ عَلَيْهِ، مُصْطَفىٰ، مُقْتَدىٰ بِهِ، مُدَّعىٰ عَلَيْهِ، مُخْمارٌّ بِهِ، مُدَحْرَج، مُحْرَنْجَمٌ فيهِ.
٦ ــ فى أىّ مَوْضِعٍ يَتَّحِدُ وَزْنا اسْمَيِ الْفاعِلِ وَالْمَفْعُول؟

ألفصل ۳ ــ الصِّفَةُ الْمُشَبَّهَة:

وهِيَ مادلّ عَلىٰ صِفَةٍ وصاحِبِها وثُبوتِ تِلك الصِّفَةِ لَهُ والْغالِبُ فيها أنْ تَكُونَ بمعنى الْفاعِلِ نحوُ كَريم، شُجاع و... وَكَوْنُها بِمَعْنَى الْمَفْعُولِ نحوُ «عَليل» قَليلٌ. والصِّفَةُ الْمُشَبَّهَةُ تُصاغُ مِنَ الْفِعلِ اللازِمِ فَقَط. فَمِنَ الثُّلاثِيِّ الْمُجَرَّدِ تَأْتى عَلىٰ «أفْعَل» بِشَرْطِ أَنْ يَكونَ الفِعْلُ دالّاً عَلىٰ لَوْنٍ أَوْ عَيْبٍ أَوْ حِلْيَةٍ نحوُ حَمُرَ ← أَحْمَر، عَرِجَ ← أَعْرَج، بَلِجَ ← أَبْلَج[1] و فى غيرِ ذٰلِكَ لا يُقاسُ فى وَزْنِها بَلْ تَأتى عَلىٰ أوزانٍ شَتّىٰ سَماعِيَّةٍ نحوُ:

شَريف، شُجاع، جَبان، سَيِّد، صَعْب، صُلْب، ذَلُول، بَطَل، صِفْر، نَجِس، غَضْبان، عُرْيان و...

و مِنْ غَيْرِهِ ــ غَيْرِ الثّلاثِيِّ الْمُجَرَّد ــ تُصاغُ عَلىٰ وَزْنِ اسْمِ الفاعِلِ مِنْ ذٰلِك الْفِعْلِ وَيُرادُ بِهِ الثُّبوتُ نحو: مُنْقَطِع، مُعْتَدِل، مُسْتَقيم و..

تنبيهٌ: قد تأتى الصِّفَةُ الْمُشَبَّهَةُ من الثُّلاثِيِّ الْمُجَرَّد ايضاً على وَزنِ اسْمِ الفاعِلِ اَو اسْمِ الْمَفْعول نحوُ: طاهِرِ الْقَلْبِ وَ مَحْمُودِ المَقاصِد و...

تتمةٌ: لِلصِّفَةِ الْمُشَبَّهَةِ سِتُّ صِيَغ غالباً لأنها تُؤَنَّثُ بِالتّاء و تُثَنّى بـ«انِ» او «ينِ» و تُجْمَعُ جمعَ المكسر على ما سيأتى. فعليك فى كلّ صفةٍ بملاحَظَةِ السَّماع ويُلاحَظُ فيها ما تُلاحَظُ فى اسم الفاعِل مِنَ الضمائر.

---

١. «أفْعَل» مُذَكَّرٌ و مُؤَنَّثُهُ «فَعْلاء» نحو حمراء و... كَما سَيَأتى.

تذكرة: صوغُ الصفة المشبَّهة من الفعل المتعدّى ك «رَحيم» و «عَليم» مَقْصورٌ عَلَى السَّماع.

ألسؤال والتمرين

١ ـ مَا الفَرْقُ بَينَ اسْمِ الْفَاعِلِ والصِّفَةِ الْمُشَبَّهَة؟
٢ ـ تَفَرَّسْ وَجْهَ تَسْمِيَةِ الصِّفَةِ الْمُشَبَّهَةِ وَ بَيِّنْهُ.
٣ ـ صُغِ الصِّفَةَ الْمُشَبَّهَةَ مِنَ الْأَفْعَالِ التَّالِيَة: بَاضَ، عَوِرَ، حَوِلَ، بَكِمَ، زَرِقَ، بَهِجَ، اِنْبَسَطَ، إسْتَمَرَّ، إعْتَلَّ، إسْتَقَامَ، إسْتَدَارَ، أقَامَ، أشْرَقَ، تَوَقَّدَ.
٤ ـ مَيِّزِ الصِّفَةَ الْمُشَبَّهَةَ عَنْ غَيْرِها فى مَايَلى: فَصيحُ اللِّسَانِ، صَادِقُ الْقَوْلِ، حُرُّ الضَّمير، يَقِظُ الْفُؤَادِ، حَديثُ السِّنِّ، حَسَنُ النِّيَّة، جَليسى فى قِطار، حَادُّ الْبَصَر، صَاحِبى فى طَريق، أنا حَامِي الْحَقِّ، كُنْتُ حَامِيك مَتى كُنْتَ مُحِقّا، وَفِيّ، كَريهُ الصَّوْت، قَبيحُ الْمَنْظَر، حَسَنُ الْخُلُق، حَامِض، سَالِم، شَابّ، دَاءٌ قاتِل.
٥ ـ مَاهُوَ الْأَصْلُ للصِّفَة الْمُشَبَّهَة وَ مَاهو القاعِدَةُ فى صَوْغِها مِنْهُ؟
٦ ـ عَيِّن صِيَغَ الصِّفاتِ الْمَذكورَةِ فِى الْمَتْن.

ألفصل ٤ ـ إسْمُ التَّفْضيل:

وَهُوَ كَلِمَةٌ تَدُلُّ عَلى مَوْصُوف وَ زِيادةِ وَصْفِهِ عَلى غَيْرِه[1] نحوُ: «زيدٌ أعْلَمُ مِنْ أخيه وَأخوهُ أتْقى مِنه». وَ وَزْنُهُ «أفْعَل» فِي الْمُذكّرِ والمُؤنّثِ وَقَدْ يُؤنّثُ فى الْمؤنّثِ وَ يُقَال «فُعْلى» عَلى مَا سَيأتى.

ولا يُبْنَى اسْمُ التَّفْضيل اِلّا مِنَ الثُّلاثِيِّ الْمجرّدِ الْمعلوم التّامّ الْمتَصَرِّفِ الْقَابِلِ لِلتَّفْضيل غَيرِ الدالّ عَلَى اللّوْنِ أوِالْعَيْبِ أوِ الْحِلْيَة. فَيُصاغُ مِنْ نحو يَعْلَمُ، يَكْبُرُ، يَحْسُنُ، يَفْضُلُ ونحوذلك و يقالُ أعْلَم، أكْبَر... ولايُصاغُ مِنَ الثّلاثِيّ الْمَزيدِ وَالرُّباعِيّ[2] ولا مِنَ الْمجهولِ[3] ولا مِنَ النّاقصِ كَـ «كَانَ» و «صَارَ»[4] ولا مِنْ غَيْرِ الْمُتَصَرِّفِ كَـ «عَسى» وَ «لَيْسَ» وَلا مِنْ غَيْرِ الْقابِلِ لِلتَّفضل

---

١. وَ بعبارَةٍ أُخرى إنّهُ يَدُلُّ فى شَيْئَيْنِ اشْتَرَكَا فى وَصْف عَلى أنَّ لأَحدِهمَا زِيادَةً عَلَى الْآخَر.
٢. اِلاّ نادِراً نحو: «هُوَ أعْطاهُم لِلدّينار» مِنْ يُعْطِي.
٣. اِلاّ قليلاً نحو: أحْمَد و أحَبّ.
٤. الفعلُ النّاقصُ هُوَ «مَا لايَتِمُّ بِالْمرفوع بِهِ كلامٌ» عَلى مَا بُيِّنَ فِى النَّحو.

كـ«مات» وَلا مِنْ ما يَدُلُّ عَلى لَونٍ أوعَيْبٍ أَوْ حِلْيَةٍ مِنْ نحو حَمُرَ، عَرَجَ و بَلِجَ.

و إذا أُرِيدَ بَيانُ التفضيل مِنَ الْفاقِدِ لِلشُروطِ يُؤْتى بِمَصدرِهِ الْأَصِلّي مَنْصُوباً بَعْدَ «أفعَل» الْمَصُوغِ مِنْ فِعْلٍ آخَرَ مُناسِبٍ لَهُ ـ أىْ لِهٰذا الْفاقِدِ ـ نحوُ «اَلْفِعْلُ أكثرُ تَصريفاً مِنَ الاسمِ»، «هٰذا أَشَدُّ حُمْرَةً مِنْ ذاك» وهٰكَذا... إلاّ أنْ يَكونَ الشَّرطُ الْمَفْقُودُ هُوَ التَّصرُّفَ أو القبولَ لِلْمُفاضَلَة فَلا يَجُوزُ حينَئِذٍ بيانُ التَّفضيلِ مُطْلَقاً لِما لايَخْفى.

تَتِمّةٌ: لابُدَّ لِاِسْمِ التَّفضيلِ مِنْ أَنْ يُستعْمَلَ عَلىٰ أَحدِ وجوهٍ أربَعَة:

١ ـ اَنْ يُذْكَرَ بَعْدَهُ «مِنْ» مَعَ مجروره نحو: «عليٌّ(ع) أفضلُ مِنْ غيرِهِ».

٢ ـ أنْ يُضافَ إلىٰ نكِرَةٍ نحو: «أبوذَرٍّ أَصْدَقُ رجلٍ».

٣ ـ أَنْ يَكُونَ مَدخولاً لِاَلِ التَّعريف نحو: «فُلانٌ الأَعْلَم».

٤ ـ أنْ يُضافَ إلىٰ مَعرفةٍ نحو: «عليٌّ(ع) أفضلُ النّاس».

فاذا اسْتُعْمِلَ عَلَى الْوَجهِ الاَوَّلِ اَوِ الثّاني فَوَزْنُهُ سَواءٌ في المذكَّرِ وَالمُؤنَّثِ وَالْمُفرَدِ والْمُثنّىٰ وَالْجمع يُقال:

زيدٌ أَفْضَلُ مِنْ... هندٌ أَفْضَلُ مِنْ... **الزّيدانِ أَفْضَلُ مِنْ**... وكَذٰلِكَ يُقالُ: زيدٌ افضلُ رَجُلٍ، هندٌ أفضلُ امْرَأةٍ، اَلزّيدانِ **أفضلُ رَجُلَينِ** و... وَإذَا اسْتُعْمِلَ عَلَى الْوَجْهِ الثّالِثِ وَجَبَ فيهِ الْمُطابَقَة مَعَ الْمَعنى يُقال: «زيدٌ الأَفْضَل»، «هندٌ الفُضْلى»، «اَلزَّيدانِ الأَفْضَلان» وهٰكَذا... واِذَا اسْتُعمِلَ عَلَى الْوَجْهِ الرّابعِ جازَ فيهِ اْلاَمرانِ: المطابقةُ وعدمُها، والأمثلةُ ظاهرةٌ.

تنبيهان: ١ ــ كَلِمَتا «خَيْر» و «شَرّ» تُستَعْمَلانِ لِلتَّفضيل تَخْفيفاً لِأَخْيَرَ واَشَرّ وتُؤَنَّثُ «خَيْر» عَلىٰ «خَيْرَة» و«شَرّ» عَلىٰ «شَرَّة» و«شُرّىٰ».

٢ ــ قَدْ يُجَرَّدُ وزنُ التَّفضيلِ مِنْ مَعنَى الْمُفاضَلَة و يُسْتَعْمَلُ بمعنَى

الصِّفَةِ المشبّهةِ اَو اسمِ الفاعِلِ كقوله تعالى: «وَهُوَ اَهْوَنُ عَلَيْهِ» (۲۷ــ الروم) اى هيّنٌ، وقوله تعالى: «اَللّٰهُ أعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَته» (۱۲٤ــ الانعام) اَىْ عالِمٌ.

* السّؤال والتّمرين *

۱ ــ ماهِيَ صيغةُ اسْمِ التّفضيلِ وما هُوَ معناها واَصْلُها؟

۲ ــ بَيِّنِ التَّفضيلَ فيما يلى: يَغْفُلُ، يَخْضُرُ، يعتادُ، يَحْمَرُّ، يَتَزَلْزَلُ، يَبْهَجُ، يَعيشُ، يَسُودُ، يَجُوزُ، يَكْثُرُ، يَقِلُّ، يَغيبُ، يَدُومُ، يَنْقَلِبُ.

۳ ــ أَصْلِحْ فى الْكلماتِ التّاليةِ أغلاطَها: أنتَ الْأفضلُ مِنّى، هِىَ الْأفضلُ مِنّا، أنا أَسَنُّ مِنها، فاطمةُ أكْبَرُ مِن غَيْرِها، فاطمةُ كُبرى النِّساء، هِيَ أكْبَرُ النِّساء، هىَ فُضلىٰ من غيرِها، اُخْتُكَ الأَصْغَر، أَبِى اَلاكبَرُ مِنْ اُمّى، هُوَ الْحُسْنى، هِيَ أحْسَنُ مِنْ غَيرِها، هُمْ أفْضَلُو رَجُلٍ.

الفصل ۵ ــ اسمُ المُبالَغَة:

هُوَما دَلَّ عَلىٰ ما يَكْثُرُ صُدورُ فِعْلٍ عنه اَوْقِيامُ وَصْفٍ به نحوُ: «عَلّام» (من يَكْثُرُ عِلْمُه) و «حَمّال» (مَنْ يَكْثُرُ حَمْلُه لِلْأَثْقال) ونحوِ ذلک، و يُبنىٰ مِنَ الثّلاثِيِّ المجرّدِ كثيراً وَ مِنْ غيرِهِ علىٰ قِلّةٍ.

و وزنُهُ سَماعيٌّ مُطْلَقا فمِنَ الثُّلاثِيِّ المجرّدِ نحو: كَذَبَ ← كَذُوب، رَحِمَ ← رَحيم، قامَ ← قَيُّوم، جَلَدَ ← جَلّاد، شَرَّ ← شَرير، قَدُسَ ← قُدُّوس، دَرَّ ← مِدْرار، نَطَقَ ← مِنْطيق و... ومِنْ غيره نحو: أَعْطىٰ ← مِعْطاء، اَنْذَرَ ← نَذير، أَدْرَكَ ← دَرّاک، أَتْلَفَ ← مِتْلاف.[۱]

تَتمةٌ: لاسم المبالَغةِ وباقى الاسماء المشتقة يعنى اسماءَ المكان والزّمان والآلة ستُّ صِيَغ فى الغالب على حَدِّ ما سَبَقَ فى الصِّفَةِ المُشَبَّهَةِ تماماً. فراجِع فى صِيَغِ كلِّ اسمٍ من هؤلاءِ الاسماء، المعاجمَ اللّغويّة.

---

۱. و مِنَ الأوْزانِ غيرالمشهورة: «فُعّال» كَكُبّار، «فاعُول» كَفارُوق، «فاعِلَة» كراوية، وقَدْ تَلْحَقُ بَعْضَ أوزانِ المبالغةِ تاءٌ للتّأكيد نحو «علّامَة» و «فهّامَة».

السؤال والتمرين

١ ــ بيّنْ معنىَ اسمِ المبالغةِ وصيغَتَهُ وأصْلَه.
٢ ــ مَا الفرقُ بينَ اسْمِ الفاعِلِ واسْمِ المبالَغةِ؟
٣ ــ هاتِ اسمَ المبالَغةِ مِنَ الكلِماتِ التالِيَةِ: عَطِرَ، جَلَدَ، كَذَبَ، نَصَحَ، لَمَزَ، جَزِعَ، صَدَقَ، فَهِمَ، شَكَرَ، كَرَّ، رَمَلَ، وَدَّ، حَالَ، عَادَ، رَؤُفَ، صَبَرَ.

الفصل ٦ ــ إسمُ المكان:

هُوَاسْمٌ مُشْتَقٌّ يَدُلُّ عَلىٰ مَحَلِّ وُقُوعِ الْفِعْلِ وَمكانِه نحوُ«مَجلِسُ زيدٍ» أى محلُّ جُلوسِه. يُصاغُ اسْمُ المكانِ مِنَ الأفعالِ كُلّها ــ الثّلاثيّ وغيره ــ ففى الثّلاثيّ المجرّدِ يكونُ علىٰ زِنَةِ «مَفْعِل» بكسرِ الْعَين و «مَفْعَل» بفَتْحِهَا. فَمَفْعِل فى مَوْرِدَيْن: الاولُ الصَّحيحُ إذا كانَ مضارِعُهُ مكسورَ الْعَين نحو ضَرَبَ يَضْرِبُ ← مَضْرِب. الثّانى الْمِثالُ اذا كانَ مضارِعُهُ محذوفَ الفاء نحو وَعَدَ يَعِدُ ← مَوْعِد. و مَفْعَل بفَتحِ الْعَين فى غيرِ ذٰلِك مُطلقاً نحو جَرىٰ ← مَجْرىٰ، وَجِلَ يَوْجَلُ ← مَوْجَل، طَبَخَ ← مَطْبَخ و... وفى غيرِهِ ــ اَىْ غيرِ الثّلاثيّ الْمُجرَّد ــ يكونُ علىٰ وَزْنِ اسْمِ الْمفعول مُطلقاً و يُفرَقُ بينَهما بِالْقرينَة نحوُ: مُجْتَمَع، مُسْتَقَرّ و...

تنبيه: ما يُرىٰ مِنْ نحو جَزَرَ يَجْزُرُ ← مَجْزِر، غَرَبَ يَغْرُبُ ← مَغْرِب، نَبَتَ يَنْبُتُ ← مَنْبِت، سَجَدَ يَسْجُدُ ← مَسْجِد، طَلَعَ يَطْلُعُ ← مَطْلِع، شَرَقَ يَشْرُقُ ← مَشْرِق و مَشْرُق شاذٌّ لايُقاسُ عَلَيه. نعَم وَرَدَ نحو: مَسْجَد و مَطْلَع و مَشْرَق اَيْضاً و هُوَعَلَى الْقِياس.

تتمّة: قَدْ يَلْحَقُ اسْمَ المكانِ تاءٌ مَربُوطَةٌ نحوُ: مَقْبَرَة، مَأْذَنَة، مَحْكَمَة و...

وقَدْ يُصاغُ منَ الإسم الْجامِد اسمُ المكانِ عَلىٰ «مَفعَلَة» و يَدُلُّ عَلىٰ كَثْرَةِ مَعنىٰ ذٰلِکَ الاسْمِ فِی الْمَكان نحو: مَأسَدَة، مَكْلَبَة، مَسْبَعَة، مَبْطَخَة و... أیْ اَرْضٌ يَكْثُرُ فيهِ الْأَسَد، اَلْكَلْب، السَّبُع، البِطّيخ و...

الفصل ۷ ــ اسمُ الزّمان:

وهُوَ اسمٌ يَدُلُّ عَلىٰ وَقتِ وُقُوعِ الْفِعْل نحوُ قَوْلنا: «مَغْرِبُ الشّمسِ ساعَةُ كَذا»، أیْ زمانُ غُروبِها، و يَشْتَرِکُ اسْمُ الزَّمانِ مَعَ اسْمِ الْمكانِ فِی الصَّوْغ والوَزْنِ فَيجْری فيهِ كُلُّ ما مَرَّ هُناکَ، والفارقُ بينَهما بَلْ بَيْنَ كُلٍّ مِنْهُما و بَيْنَ الْمَصْدَر الميمِيّ هُوَ القرينة. وقَدْ تَلْحَقُهُ تاءٌ مَرْبُوطَةٌ كَقوله تَعالى: «وَ إنْ كانَ ذوُ عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إلىٰ مَيْسَرَة» (۲۸۰ــ البقرة) اَیْ اِلی زَمانِ الْيُسْر وأمّا الصَّوْغُ مِنَ الجامِدِ فَيَخْتَصُّ بِاسْمِ المكانِ ولا يُصاغُ اسْمُ الزَمانِ اِلّا مِنَ الفِعْل.

* اَلتّمرين *

صُغ اسْمَ الْمكانِ والزّمانِ مِنَ الأفعال التالِيَة: وَلَدَ، ذَهَبَ، غَرَبَ، نامَ، شَرَبَ، سَعىٰ، قَتَلَ، أوىٰ، صَلّیٰ، إغْتَسَلَ، غَسَلَ، إسْتَشْفیٰ، فَرَّ، قَرَّ، إحْمارَّ، إنْقَلَبَ، كَسَبَ، زَرَعَ، اِزْدَحَمَ، اِصْطادَ.

الفصل ۸ ــ إسمُ الآلة:

اسمُ الآلَةِ كلِمةٌ تَدُلُّ عَلىٰ آلَةِ ايجادِ الفعلِ و يُصاغُ مِنَ الفعلِ الثّلاثيِّ المجرّدِ قياساً عَلىٰ ثَلاثَةِ أوزانٍ هی: مِفعَل، مِفعَلَة ومِفعال نحو نَشَرَ الْخَشَبَ ← مِنْشَر، مِنْشار، مِنْشَرَة، فَتَحَ الْبابَ ← مِفْتَح، مِفْتاح، مِفْتَحَة، عَرَجَ ← مِعْرَج،

مِعْراج وَهٰكَذٰا... وَمٰا وَرَدَ مِنْ نَحوِ «مُنْخُلَة»، «مُكْحُلَة» و «مُدُقّ» قليلٌ لايُقاسُ عَلَيه.

تنبيهٌ: تَدُلُّ عَلٰى بعضِ الآلاتِ أسماءُ جوامِد نحو: قَلَم، جَرَس، سِكّين و... ولايُطْلَق عَلَيْها اسْمُ الآلَةِ فِي اصْطلاحِهِم.

* ألتَمرين *

إبنِ اسْمَ الآلَةِ ممّا يلى: كَسَحَ، عَرَجَ، بَرَدَ، رَقىٰ، طَرَقَ، دَفَعَ، نَدَفَ، لَعِقَ، حَلَبَ.

الفصل ۹

فى تقسيم الجامِدِ والمشتَقِ إلَى الْمَوصوفِ والصّفة:

اَلْمَوصوفُ مٰا وُضِعَ اِسْماً لذاتٍ أو حَدَثٍ فَقَط نحوُ: «زَيد»، «اَسَد»، «قَتْل» وَالصِفَةُ ما وُضِعَ إسْماً لِذاتٍ أو حَدث لِاقْتِرانِهما بِحَدَثٍ نحوُ: «فاضِل»، «مفضُول»، «أفْضَل»، و نحوُ: «الْجهادُ الأكْبَر».

ثمَّ الْجَوامِدُ مَوصوفاتٌ كُلُّها ــ اِلاّ مٰا يُلْحقُ مِنْهٰا بِالْمُشْتَقّ وسَيأتى ــ نحو زَيد، جَعْفَر، شَجَر و... و يَلْحَقُ بِالجامِدِ هنا ماتُرِك فيهِ مَعنَى الْوَصفِيَّة مِنَ الْمُشْتَقّات نحوُ السّيّارة بمعنى الأوتومبيل والصّحيفة بمعنى الجريدة وكذا الجريدة ومن ذلك ما اسْتُعْمِلَ عَلَماً مِنْها نحو: مُحَمَّد، اَحْمَد، قاسِم، مَنْصُور و...

والمُشتقاتُ صِفاتٌ ــ إلاّ ما اُلْحِقَ بالْجامِدمنها ــ وَ يَلْحَقُ بالْمُشْتَقّ هُنٰا ثلاثةُ جَوامد: ١ ــ المَنْسُوب نحو «ايرانىّ» ٢ ــ الْمُصَغَّر نحو «رُجَيْل»، ٣ــ مٰا قُصِدَ مِنْهُ مَعْنَى الْمُشْتَقّ نحو «أَسَد» فى قولنا: «زَيدٌ أَسَدٌ» أَىْ شُجاعٌ ومن ذٰلِكَ الْمَصْدَرُعندَ قَصْدِ الْمُبالَغَة نحو: «زيدٌ عدلٌ او ثِقَةٌ».

تنبیهٌ: ما جاء هُنا مِنَ المَوْصُوفِ وَ الصِّفَةِ غیرُما یُبْحَثُ عَنْهُ فِی عِلْمِ النّحو فإنَّ الوصفَ والموصوفَ هُناک ـ وقَدْ یُعبَّرُ عَنْهُما بالنَّعتِ وَالمَنْعُوت ـ یُبَیّنانِ رابطَةً خاصَّةً بَیْنَ جُزأیْنِ مِنْ أجْزاء الکَلام فَلا تُعَنْوَنُ کَلِمَةٌ وَحْدَها بِأنّها مَوْصوفٌ او صِفَة (أوْ فَقُل نَعْتٌ أوْ مَنْعُوتٌ) أمّا هُنا فَالْوَصْفِیَّة وَالْمَوْصُوفِیَّة عُنْوانانِ لِلْکَلِماتِ بِالنّظَرِ إلی أنْفُسِها مَعَ قَطْعِ النَّظَرِعَنْ نِسْبَةِ کَلِمَةٍ إلی شَیء آخَرَفی الْکَلام.

* السّؤال والتّمرین *

۱ ـ اَلْمَوْصُوفُ ماهُو والصِّفَةُ ما هِیَ؟ أیُّ اسْمٍ مَوْصُوفٌ وأیُّهُ صِفَة؟

۲ ـ مَیّزِ الْمَوْصُوفَ مِنَ الصِّفَةِ فیما یلی: اَلصَّبْرُ مِفتاحُ الْفَرَجِ، اَلصَّمْتُ زَیْنٌ وَالسُّکوتُ سَلامةٌ، اَلْعِلمُ خیرٌمِنَ الْمال، التَّجْرِبَةُ عِلمٌ مُسْتَفاد، اَلفَقْرُسَوادُ الوَجْهِ فِی الدّارَین، العالِمُ سِراجٌ، لا فَضلَ لِعَرَبیٍّ عَلی عَجَمّیٍ اِلاّ بالتَّقْوی، اَلصَّلاةُ مِعْراجُ الْمُؤمِن، صَدْرُ الْعالِمِ بَحْرٌ، اَلْحَکیمُ نَمْلَةٌ، اَلْعَدُوُّ أفْعیٰ، اَلْمُنافِقُ ثَعْلَب، أسَدٌ عَلَیَّ و فِی الْحُروبِ نَعامَةٌ، اَلْعِلْمُ مِکْسَحَةُ الأوْهام، المَوْتُ مَعَ العِزِّ حَیاةٌ والْحَیاةُ مَعَ الذِّلَّةِ مَوْتٌ، إنَّما الْحَیاةُ عقیدَةٌ وَجِهاد، هُوَاللّه... الْمَلِکُ الْقُدّوسُ السَّلامُ الْمُؤمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزیزُ الْجَبّارُ الْمُتَکَبِّر، محمّدٌ(ص) رَسُولُ اللّه و خاتَمُ النَّبیّین، مَجاری الاُمُور بیَدِ الْعُلَماء، أنَا مَدینَةُ الْعِلْمِ وَعَلیٌّ بابُها، أقْضیٰکُمْ عَلیٌّ(ع)، مَرْحَباً بِقَوْمٍ قَضَوُا الْجِهادَ الأصْغَر و بَقِیَ عَلَیْهِمُ الْجِهادُ الأکْبَر.

المبحث الثّالث

المذكّر والمؤنّث

الفصل ۱ ــ فی اقسامِ المذکّر والمؤنّثِ:

الاسمُ علی نوعَیْنِ مذکّرٌ و مؤنثٌ و کلٌّ مِنهما عَلٰی قسمَیْن «حقیقیٌّ» و «مجازیٌّ» فَالْحَقیقیُّ مٰا دَلَّ عَلٰی ذکَرٍ أَوْ أُنْثٰی مِنَ الانسانِ والحَیْواناتِ وَالْمَجازیُّ مٰا ذُکِّرَ أَوْ أُنّثَ مَجٰازاً وَ اعتِبٰاراً، فَالمُذکَّرُ الْحَقیقِیُّ نحوُ: «رَجُل» و «جَمَل» و نَحْوِ هما و المُؤنَّثُ الحَقیقیُّ نحو: «إمْرَأة» و «نٰاقَة» و نحوِ هما، والمذکَّرُ المجازِیُّ نحوُ: «قَلَم» و «جِدار» والمؤنّثُ المجازیُّ نحوُ: «دٰار» و «غُرْفَة».

ثُمَّ المُذکَّرُ عَلٰی قِسْمَین خٰاصَّیْنِ بِهِ: ۱ ــ مٰا یُمْکِنُ تَأْنیثُه ۲ ــ مٰا لاٰیُمْکِنُ تَأنیثُه. فَالأَوَّلُ مِنْهُ مٰا یُؤَنَّثُ بِالتّٰاء وَ مِنْهُ مٰا یُؤنَّثُ بِالْاَلِفِ الْمَقْصُورَة و مِنْهُ مٰا یُؤَنَّثُ بِالْاَلِفِ الْمَمْدُودَة کَما سَیأْتی وَالثّٰانی (مٰالاٰیُمْکِنُ تَأْنیثُه) عَلٰی ثَلاٰثَةِ أقسٰامٍ:

۱ ــ مٰا لاٰ مُؤَنَّثَ لَهُ أَصْلاً نحوُ: کِتٰاب، قَلَم و...

۲ ــ مٰا لِمُؤَنَّثِهِ لَفْظٌ خٰاصٌّ نحوُ: أَب، إبْن، أَخ، بَعْل، صِهْر، دیک، ثَوْر و... فإنَّ بِإزائِها: اُمٌّ، بِنْت، اُخْت، زَوْجَة، کَنَّة، دَجٰاج، بَقَرَة و...

۳ــ ما یُسْتَعْمَلُ لِلْمُذَکَّرِ والْمُؤَنَّثِ عَلَی السَّواء وذٰلِکَ فی ثَلاثَةِ مَوارِدَ:
الف: اَلْمَصْدَرُ الْمُذَکَّر نحوُ «زیدٌ عَدْلٌ» و «هندٌ عَدْلٌ».
ب: اَکْثَرُ اَوْزانِ الْمُبالَغَة نحوُ «رَجُلٌ مِنْطیقٌ» و «امْرَأَةٌ مِنْطیقٌ».
ج: «فَعُول» بِمَعْنَی الْفاعِلِ و«فَعیل» بِمَعْنَی الْمَفْعُول نحوُ رَجُلٌ صَبُور و إمْرَأَةٌ صَبُور، رَجُلٌ جَریح و إمْرَأَةٌ جَریح بِخِلافِهِما إذا کانا بِالْعَکْسِ مِنْ ذٰلک نحو رَسولٌ و رَحیمٌ فَاِنَّهُ یُقالُ إمْرَأَةٌ رَسولَةٌ و أُمٌّ رَحیمَةٌ.[1]

تنبیهٌ: الصِّفاتُ الخاصَّةُ بِالأُنْثی نحوُ: «حائِض»، «حامِل»وَ «مُرْضِع» لا تُؤنَّثُ غالِباً و إنْ جازَ تأنیثُها.
والمؤَنَّثُ أیْضاً عَلٰی قِسْمَیْنِ ــ یَخْتَصّانِ بِهِ ــ لَفظیٌّ و مَعنویّ. اللفظیُّ ما کانَ فی آخِرِه إحدیٰ عَلاماتِ التَّأنیث وَهِیَ التّاءُ الْمَرْبوطَة وَالْاَلِفُ الْمَقصُورَةُ وَ الْاَلِفُ الْمَمْدُودَة نحوُ: إمْرَأَة و حُبْلیٰ وحَمْراء (لفظیٌّ حقیقیٌّ) ونحوُ: تَمْرَة و رُجْعیٰ و صَحْراء (لفظیٌّ مجازیٌّ) والمعنویُّ ما کانَ خالِیاً مِنْها نحوُ مَرْیَم (معنویٌّ حقیقیٌّ) ونحو: بِئْر (معنویٌّ مجازیٌّ).
تتمّةٌ: المؤنَّثُ المَعْنویُّ قیاسیٌّ فی مواردَ وسماعیٌّ فی أُخریٰ فَالْقِیاسیُّ فی أربَعَةِ موارد:
۱ ــ أَلْمُؤَنَّثُ الْحَقیقِیُّ نحوُ: مَرْیَم، زَیْنَب، هِنْد، اُخْت و نَحْوِ ذلک.
۲ ــ أَسماءُ البلاد نحوُ: قُم، نَجَف، تِهران، ایران و...
۳ ــ أَسْماء الأَعْضاء الْمُزْدَوَجَةِ مِنَ الْبَدَن نحو: عَین، اُذُن، یَد، رِجْل إلاّ بَعْضَها نحوُ: خَدّ و مِرْفَق و حاجِب.
۴ ــ أَسْماء الرِّیاح نحوُ: صَبا، شَمال، جَنُوب، قَبُول، دَبُور، حاصِب و...

---

۱. وَ بِخِلافِ فَعیل بِمَعْنَی الْمفعولِ أیْضاً إذا جُرِّدَ مِنْ مَعْنَی الْوَصْفِیَّة وَ نُزِّلَ مَنْزِلَةَ الِاسم نحو وَجیهَة و ذَبیحَة، وَجیه و ذَبیح.

وأمّا السّماعِيُّ ففی كَلِماتٍ لا ضابِطَ لَها مِنْها: أرْض، إصْبَع، أرْنَب، أفْعىٰ، بِئْر، جَحيم، سَقَر، حَرْب، دَلْو، دار، رَحِم، رَحىٰ، ريح، سِنّ، سَبيل، شَمْس، ضَبُع، عَصا، عَيْن، فُلْک، قَوْس، كَأس، نار، نَعْل و...

وَيُعْرَفُ هٰذَا القِسْم (القِسْمُ السَّماعِيّ) بِجَرَيانِ أحْكامِ الْمُؤَنَّثِ فيه بِأنْ يُسْنَدَ إلَيهِ الْفِعلُ المُؤَنَّث أوْ يُشارَ إلَيْهِ بِاسْمِ الإشارَةِ الْمُؤَنَّث أوْ يُوصَفَ بِالْمُؤَنَّث أوْ يَرْجِعَ إلَيه ضَميرُ الْمُؤَنَّث ونحوِ ذلک نحوُ: «وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَها»، «هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتی كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»، «فيها عَيْنٌ جارِيَة»، «وَالشَّمْسِ وَضُحيٰها» و...

تنبيهٌ: هُناکَ اُمُورٌ يَجُوزُ فيها التَّذْكيرُ وَالتّأنيثُ كِلاهُما وَذٰلِکَ قِياسیٌّ فی ثَلاثَةِ مَوارد:

١) عامَّةُ الْكَلمات إذا قُصِدَتْ ألفاظُها. فَالتَّذْكيرُ باعْتِبار «اللّفظ» وَالتَّأنيثُ باعْتِبارِ «الكَلِمَة»، تَقُولُ مثلاً: اَللامُ اَحدُ الْحُروفِ الْهِجاء أو إحْديٰها، مِنْ يَأتی لِمَعانٍ اَو تأتی، يَدْخُلُ كانَ عَلَی الْمُبْتَدأ و الْخَبَر اَو تَدْخُلُ، زَيْد يَلْحَقُهُ التَّنْوين اَوْ يَلْحَقُها.

٢) اَسْماءُ الْقَبائِل نحو: عاد و ثَمُود و أوْس و خَزْرَج قالَ اللّٰه تعالی: «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بالنُّذُر» (٢٣–القمر) وقالَ تعالی: «و أمّا ثَمُودُ فَهَدَيْناهُمْ» (١٧–فصلت) فَالتَّذكيرُ باعْتِبارِ الْقَوْمِ وَ التَّأنيثُ باعْتِبارِ الْقَبيلَة.

٣) أسماء الأجناسِ الجَمْعِيَّة (وهِیَ ما يُفَرَّقُ بَيْنَهُ و بَيْنَ مُفْرَدِهِ بتاءٍ أو ياءِ النَّسَبِ فی مُفْرَدِه) نحو نَخْل و إفْرَنْج قال تَعالی: كَأنَّهُمْ أعْجازُ نَخْلٍ خاوِيَةٍ (٧–الحاقة). وقالَ تعالی: كَأنَّهُمْ أعْجازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ (٢٠–القمر). فَالتذكيرُ باعْتِبارِ اللَّفْظِ و التأنيثُ باعْتِبارِ الْمَعْنیٰ.

وسَماعِیٌّ فی أسْماءٍ لا ضابِطَ لَها مِنْها: حال، حانُوت، خَمْر، دِرْع، ذَهَب، سِكّين، سُلَّم، ضُحیٰ، طَريق، عَضُد، عُقاب، عَقْرَب، عُنُق، عَنْكَبُوت، فَرَس، قِدْر، كَبِد، لِسان، مِسْک، مِلْح، مَنْجَنيق، ماء و...

* ألسّؤال والتّمرين *

١ـ مَيِّزِ الْحَقيقيَّ عنِ المَجازيّ فيما يَلي مِنَ الإسْمِ الْمُذَكَّر: قِرْطاس، شَجَر، لِباس، ثَوْر، ديك، كَلْب، سِنَّور، ماء، حَجَر، جَمَل، زَيْد، إبْن، بَغْل، باب، فَحْل، يَوْم، لَيْل، شَهْر.

٢ ـ عَيِّنِ الْحَقيقِيَّ وَالْمَجازِيَّ فيما يَلي مِنَ الإسْمِ الْمُؤَنَّث: ساعَة، أرْض، زَيْنَب، شاة، بِئْر، عَيْن، كَفّ، ضَأن، مَعْز، كَأس، نَعْل، نار، جَهَنَّم، دار، حَرْب، هِنْد، شِعار، مَرْيَم، عَصا، ساق.

٣ ـ أعْطِ لِكُلٍّ مِنَ الأقْسامِ الثَّلاثَةِ لِلْمُذَكَّرِ الّذي لايُمْكِنُ تَأنيثُهُ خَمْسَةَ أمْثِلَة.

٤ ـ عَيِّنْ نَوْعَ التَّأنيثِ ـ الْحَقيقيَّ والمجازيَّ، اللَّفظيَّ والمعنويَّ ـ في الكَلِماتِ التّابِعَة: كُلْثُوم، رُقَيَّة، رُباب، اُمّ، عَمَّة، اُخْت، قَوْس، فَخِذ، حَرْب، تَمْرَة، صَحْراء، سَلْمى، قيمَة، ضَبُع، سَماء، أرْض، شَمْس، رَحِم، سَعيدة، بِنْت، ريح، يَد، رِجْل، إمْرَأة، حَسْناء، بَطْحاء، حُجْرَة، دَواة، قِدْر، شَجَرَة، حَوْزَة، نَمْل، نَخل، إلى، حَتّى، صار، أصْبَحَ، صاد، فاء، عاد، تُبَّع.

الفصل ٢ ـ إسْنادُ الفِعْلِ إلَى المُؤَنَّث:

مِنْ أحْكامِ المُؤَنَّثِ تَأنيثُ الفعلِ الْمُسْنَدِ إلَيه ـ كَما اُشيرَ إلَيْهِ في الْفَصْلِ السّابِقِ ـ و ذٰلِكَ قَدْ يَجِبُ وقَدْ يَجُوزُ، بيانُ ذٰلِك:

يَجِبُ تَأنيثُ الْفِعْلِ إذا اُسْنِدَ إلَى الْمُؤَنَّثِ الْحَقيقِيّ سَواءٌ كانَ لَفْظِيّاً نحوُ إمْرأة أمْ معنويّاً نحو هِنْد و سَواء اُسْنِدَ الْفِعْلُ إلىٰ نَفْسِهِ أوْ إلىٰ ضَميرِهِ نحو «جاءَتْ إمْرَأةٌ وذَهَبَتْ»، «سَأَلَتْ هِنْدٌ واُجيبَتْ». وكذا إذا اُسْنِدَ إلى ضَميرِ الْمُؤَنَّثِ الْمَجازِيّ نحوُ: «الشَّمسُ طَلَعَتْ» و «البِئْرُ امْتَلأَتْ» و نحوِ ذلك. وأمّا إذا اسْتَنَدَ إلىٰ نَفْسِ الْمُؤَنَّثِ المَجازِيّ ـ لا إلىٰ ضَميرِهِ ـ فَيَجُوزُ تأنيثُه نحو: «طَلَعَتِ الشَّمْسُ» أوْ «طَلَعَ الشَّمْسُ».

تنبيهانِ: ١ـإذٰا أُسْنِدَ الفعلُ إلىٰ ظاهِرِ المؤنَّثِ و فَصَلَ بَيْنَهُمٰا فٰاصِلٌ فَفِي الْمَجازيّ يَحْسُنُ تَذكيرُ الْفِعلِ وَفِي الْحَقيقِيّ يَجُوزُ ذٰلِك نحو «طَلَعَ الْيَومَ الشَّمْسُ في سٰاعَةِ كذا»، و «جٰاءَ أَوْ جٰاءَتِ الْيَوْمَ هِنْدٌ».

٢ـفِي الْجَمعِ الْمُكَسَّرِ وَ الْمُؤَنَّثِ السّالِمِ إذٰا أُسْنِدَ الْفِعْلُ إلىٰ ضَميرِ هِمٰا جا زَ أمْرٰان:

الف) رِعٰايَةُ الْمَعْنى وَ إرْجاعُ ضَميرِ الْجَمْعِ (المذكّر او المؤنّثِ) إلَيْه. نحو الرِّجٰالُ جٰاؤُوا وَالْمُسْلِمٰاتُ جِئْنَ والدُّورُ هَدِمْنَ، «وَالْمُطَلَّقٰاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ» (٢٢٨ـالبقرة)، «والْعٰادِيٰاتِ ضَبْحاً... فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً» (١ـ٤ـالعاديات).

ب) رِعٰايَةُ اللَّفْظِ وَ إرجاعُ الضَّميرِ الْمُفرَدِ الْمُؤَنَّثِ إليه و ذٰلِك باعْتِبٰار تَأويلِهِ إلَى الْجَمٰاعَة تَقُولُ: اَلرِّجٰالُ جٰاءَتْ،وَ الْمُؤمِنٰاتُ ذَهَبَتْ، وَالْفَتَيٰاتُ آمَنَتْ.

و إذٰا أُسْنِدَ الْفِعْلُ إلىٰ ظٰاهِرِهِمٰا وَجَبَ فيهِ الإفْرٰادُ مَعَ جَوازِ التَّذكيرِ و التّأنيثِ تقولُ: جٰاءَ الرِّجٰالُ و جٰاءَتِ الرِّجٰال، جٰاءَ الْمُسْلِمٰاتُ وجٰاءَتِ الْمُسْلِمٰاتُ، مَضَى الأَيّٰامُ و مَضَتِ الْأَيّٰامُ قال تعالى: «إذٰا جٰاءَكَ الْمُؤمِنٰاتُ» (١٢ـالممتحنة)، وقالَ تعالى: قالَتِ الْأَعرابُ آمَنّا (١٤ـالحجرات).[1]

*** التّمرين ***

١ـأَسْنِدإلىٰ كُلٍّ مِنَ الْأَسْمٰاءِ الْمُؤَنَّثَةِ التّالِيَة فِعلاً، مَرَّةً إلىٰ نَفْسِهِ وَالْأُخرىٰ إلىٰ ضَميره:
حٰالَة، عَروُس، حٰانُوت، سِنّ، شِمال، كَأس، قَدَم، عَلّام، أَمَة، اُمّ، اُخْت، أيّام، دٰار، غُرفَة، شَمس، رَسُولَة، مُرْضِع، حٰامِل، صٰاحِبٰات، طٰالِبَة، أزمِنَه، آيٰات، أحْوال، قُضاة، مسائِل، رِياح، قٰانِتٰات، أخَوات، مُصْطَلَحات.

٢ ـ اُرْسُمْ جَدْوَلاً يُبَيِّنُ أَقْسٰامَ الْمُذَكَّرِوَالمؤنّثِ وَأَعْطِ لِكلِّ قِسْمٍ أَمْثِلَةً مِنْ غَيرِمٰا ذُكِر.

---

١. هَمْعُ الْهَوٰامِع ج ٢ ص ١٧١ و جامع المقدمات ص ٢٦٠.

الفصل ۳ ـ فی عَلاماتِ التَّأنیثِ وَ آثارِها وَمَواضِعِها:

أَلعَلائِمُ الثَّلاثُ للتّأنیثِ ـ وهِیَ التّاءُ الْمَرْبوطَةُ وَ الاَلِفُ الْمَقْصُورَةُ و الْألِفُ المَمْدُودَةُ کَما سَبَق ـ قَد تُفیدُ التّأنیثَ الْحَقیقیَّ وَقَدْ لا تُفیدُ. بَیانُ ذٰلِک:

اَلتّاء الْمَرْبوطةُ تُفیدُ التَّأنیثَ الْحَقیقیَّ غالِباً فی خَمْسَةِ مَوارِدَ:

۱ ـ اسمُ الفاعل نحو: ضارب ⟵ ضاربَة، مُحسِن ⟵ مُحْسِنَة.

۲ ـ اسمُ المفعول نحو: مَظْلُوم ⟵ مَظْلُومَة، مُؤدَّب ⟵ مُؤدَّبَة.

۳ ـ اَلأوزانُ السَّماعِیَّة لِلصّفَةِ الْمُشَبَّهة نحو: شَریف ـ شَریفَة، سَیِّد ⟵ سَیِّدة، وَکَذا الْقِیاسِیَّةُ مِنْها فی غَیرِ الثُّلاثیّ ِالمجرّدِ نحو: مُنْقَطِع ⟵ مُنْقَطِعَة.

۴ ـ أَلْمَنْسُوب نحو: ایرانیّ ⟵ ایرانیّة، قُرَشِیّ ⟵ قُرَشیّة.

۵ ـ بعضُ الْجَوامِد نحو: إمْرَء ⟵ إمْرَأة، نَمِر ⟵ نَمِرَة وَلا ضابِطَ لِهذَا الأخیرِ اِلّا السَّماع.[۱]

الألِفُ الْمَقْصُورة تُفیدُ التَّأنیثَ الحقیقیَّ فی مَوْرِدَین:

۱ ـ أَلصِّفَةُ الّتی عَلی «فَعْلان» فَاِنَّها تُؤنَّثُ عَلی «فَعْلی» نحو سَکْران ⟵ سَکْری، غَضْبان ⟵ غَضْبی إلّا سِتَّ عَشَرَةَ صِفَةً هِیَ: مَنّان (کَثیرُ المَنّ والإحْسان)، أَلْیان (عَظیمُ الأَلْیَة)، حَبْلان (کَثیرُ الْغَیْظ)، خَمْصان (دَقیقُ الْوَسَط ضامِرُ الْبَطْن)، دَخْنان (ما یَغْشاهُ الدُّخان)، رَیْحان (طَیّبُ الرائِحَة)،

---

۱. اِفادَةُ التّاءِ التَّأنیثَ الْحَقیقیَّ فی هذِهِ الْمَوارِد هُوَ الْغالِب وَقَدْ لایُفیدُ ذلک خُصوصاً فِی اسْمِ الْمَفْعول نحوُ: ماءٌ جاریَة، أرضٌ مَعْمُورَة، سُرُرٌ مَرْفوعَة وهکذا...

سَيْفان (الرّجل الطّويل)، سَخْنان (الحارّ)، ضَحْيان (الّذى يأكل فى الضّحى)، صَوْجان (الشديدُ الصُّلْبُ مِنَ الدَّوابّ)، عَلّان (الجاهل)، قَشْوان (الضّعيف)، مَصّان (ألّلئيم) مَوْتان (مَوْتانُ الفُؤاد: البَليد)، نَدْمان (مَنْ يَنْدَم)، نَصْران (نَصْرانىّ)، فإنَّ هٰذِهِ تُؤَنَّثُ بِالتّاء يُقالُ: إمْرَأَةٌ نَدْمانَة، نَصْرانَة و...

٢ ـ أَفْعَلُ التَّفضيل فَإِنَّهُ يُؤَنَّثُ عَلىٰ «فعُلىٰ» نحو: أفْضَل ــــ فُضْلىٰ، أصْغَر ــــ صُغْرىٰ و...

وَالْمَمْدُودَةُ تُفيدُ التَّأْنيثَ الْحَقيقىَّ فِى مَورِدٍ واحِدٍ وَهُوَ الصِّفَةُ الْمُشَبَّهَةُ الّتى تَكونُ عَلىٰ «أَفْعَل» فَإنّها تُؤَنَّثُ عَلىٰ «فَعْلاء» نحوَ أَحْمَر ــــ حَمْراء، أَعْمىٰ ــــ عَمْياء، أبْلَج ــــ بَلْجاء.

وَفى غَيرِ ما مَرَّ إذا زيدَتِ الْعَلاماتُ الثَّلاثُ أفادَتِ التَّأْنيثَ الْمَجازِىَّ وَلا قِياسَ لِهٰذَا النَّوعِ بَل يُعْرَفُ بِالسَّماعِ،مِنْهُ: تَمْرَة، ضَرْبَة، عِدَة، إقامَة و... دَعْوىٰ، بَرَدىٰ (نَهرٌ فى دِمَشْق)، رُجْعىٰ، أُرَبىٰ (الدّاهِيَة)، حُبارىٰ و... سَرّاء، صَحراء، فُقَهاء، أَرْبَعاء، كِبْرِياء، عاشُوراء و... نَعَمْ أَلتّاء لا يَخْلُو مِنْ فائدة أُخْرىٰ ـ غيرِ التّأنيثِ المجازىّ ـ غالِباً كَكَوْنِهِ لِبَيانِ الْوَحْدَةِ نحو تَمْر ــــ تَمْرَة، ضَرْب ــــ ضَرْبَة أو عِوَضاً عَنِ الْفاء نحو وعْد ــــ عِدَة أو عِوَضاً عَنِ العَين نحو إقْوام ــــ إقامَة أَوْ عِوَضاً عَن اللّام نحو شَفه ــــ شَفَة أَوْ عِوَضا عَن الزّائِد نحو تَبصير ــــ تَبْصِرَة أَوْ لِغَيرِ ذٰلِك وَقَدْ لا يُفيدُ إلّا التّأنيثَ المَجازىَّ نحو غُرْفَة و عِمامَة...

تنبيهٌ وتتمةٌ: إنَّ التّاء والأَلِفَ ـ بِنَوْعَيْهِ ـ لا تُفيدانِ التَّأنيثَ إلاّ عندَ زيادَتِهِما وَ أَمّا إنْ كانَتا أَصْلِيَّتَيْن أَوْ بِحُكْمِ الأَصْلِيَّة فَلا تُؤَنِّثانِ الْكَلِمَة أىَّ تَأنيثٍ فَلْيُعْلَمْ هُنا مواردُ أَصْلِيَّةِ هذِهِ الْحُروف و مَوارِدُما تكونُ الزّائدةُ بِحُكْمِ الأصلِيَّة:

التّاء أَصْلِيَّةٌ فى كَلِمات مَعْدُودَة تُعْرَفُ بالسَّماع نَحو: وَقْت، سَبْت و...

و تَلْحَقُ بها ــ وَتكُونُ بِحُكْمِها فى عَدَمِ إفادَةِ التّأنيث مُطْلَقا ــ اَلتّاءُ الزّائِدَةُ فِى الْمُذَكَّرِ الْحَقيقىّ نحو: طَلْحَة، مُعاوية و ماز يدت لِبَيانِ المُبالَغَة نحو: راوِيَة (مَنْ كَثُرَتْ رِوايَتُه) اَوْلِتأكيدِ الْمُبالَغَة نحوُ: عَلاّمَة و فَهّامَة.

الأَلِفُ الْمَقصورَةُ أصليَّةٌ فِى النّاقِصِ نحو: رَحىٰ، رِضا، مَرْمىٰ و... وتَلْحَقُ بها الزّائِدَةُ فى ثَلاثَةِ موارِدَ: ١ ــ الزّائِدَةُ فِى المُذَكَّرِ الحَقيقىّ نحو موسىٰ. ٢ ــ ما زيدَتْ سادِسَةً نَحوُ قَبَعْثَرىٰ (بِكَسْرِ الْقافِ وَفَتْحِه: القَوِىُّ مِنَ الْإبِل). ٣ــ ألّتى زيدَتْ لِلإلْحاق ــ و معنَى الْإلْحاق يَأْتى فى مَحَلِّه ــ نحو أَرْطىٰ (شَجَرٌ يَشْبَهُ ثَمَرُهُ العَنّاب).

الأَلِفُ الْمَمْدُودَةُ أَصْلِيَّةٌ فِى مَهموزِ اللّامِ وَ مُعْتَلِّه نحوُ قَرّاء، سَماء، إناء، دُعاء، إعْطاء و.... و تَلْحَقُ بِهَا الزّائِدَةُ فى موردين: ١ ــ ما زيدَتْ فى المُذكَّرِ الحَقيقىّ نَحو زكَريّاء ٢ ــ ما زيدَتْ لِلإلْحاقِ نحو حِرْباء (دُوَيْبَّةٌ تَتَلَوَّنُ فى الشّمسِ ألواناً مُخْتَلِفَةً يُضْرَبُ بِهَا الْمَثَل فى التَّقَلُّب).[١]

* السّؤالُ والتّمرين *

١ ــ أَعْطِ لِكُلِّ مَوْرِدٍ مِنَ الْمَوارِدِ الّتى تُفيدُ فيهِ التّاء التّأنيثَ الحَقيقىَّ خمسةَ أمثِلَةٍ.
٢ ــ عَيِّنِ الحَقيقىَّ والمَجازىَّ فيمايَلى واذكُرْ المائزَ بَينَهُما: سَماحَة، عَلاّمَة، عالِمَة، قاعِدَة، مَشيَّة، شورىٰ، حُسْنىٰ، حَسْناء، طَيِّبَة، وَديعَة، صُغْرىٰ، صَحراء، شَهلاء، نَدمانة، مَصّانَة، ريحانَة، غضبىٰ، عوراء، عَطِيَّة، رَضِيَّة، عَشِيَّة، سَوداء، عاشُوراء، قُرَشِيَّة، زكيَّة، زكَويَّة، سُوءىٰ، حُبْلىٰ، سَلمىٰ، صَفراء.

---

١. إنَّ عَدَمَ إفادَةِ الزّائِدَةِ الْمُلحَقَةِ بالأصليَّةِ أىَّ تأنيثٍ هو رَأىُ الْمُحَقِّقِ رَضِىِّ الدّينِ الأَسْتَرابادِىِّ رَحِمَهُ اللّه فَإنَّهُ يَقُولُ: اَلتّاء وَالْأَلِفُ فى هذِهِ الْمَوارِدِ وَإن يُقالُ لَهُما تاءُ التَّأنيثِ وَ اَلِفُه إلاّ أنَّهما لا يُفيدانِ أىَّ تَأْنيثٍ. و يَرىٰ بَعْضُ المُعاصِرينَ ــ وهو المُحَقِّقُ عَبّاس حَسَن فى النّحو الوافى ج ٤ ص٤٣٨ ــ أنَّهُما فى هذِهِ المَوارِدِ تُفيدانِ التّأنيثَ اللَّفظِىَّ فَيَجُوزُ فى الكلمةِ المُشتَمِلَةِ عَليها وَجْهانِ: رِعايَةُ اللَّفظِ و رِعايةُ المَعْنىٰ والأَوّلُ عِنْدَهُ أحْسَنُ فى كَثيرٍ مِنَ الْحالاتِ.

٣ ــ ماهِيَ عَلٰامٰاتُ التَّأنيث؟ وَمتىٰ لا تكُونُ تِلْكَ الحُرو فُ عَلٰائِمَ للتَّأنيثِ؟ أعطِ لِذٰلِکَ أمثِلَةً.

٤ ــ هَل الأَسماء التّٰالِيَةُ موَنَّثةٌ أمْ لٰا و مَا الدَّليلُ عَليهِ؟: عَطِيَّة (إسمُ رَجُلٍ)، عيسىٰ، يحيىٰ، عِلْبٰاء (مُلْحَق)، صَمْت، فتوىٰ، زحمَة، حَمزَة، همزَة، نُبٰاتَة (إسمُ رَجُلٍ)، زَبّٰاء.

ألمَبْحَثُ الرّابعُ

ألمُتَصَرِّفُ و غَيْرُ المتصرِّفِ

مُقدّمةٌ:

ألإسمُ علىٰ قِسْمينِ مُتَصَرِّفٍ و غَيْرُ مُتَصَرِّف. ألمتصرِّفُ ما يُثَنّىٰ و يُجْمَعُ و يُصَغَّرُ و يُنْسَبُ إلَيهِ نحوُ: أَسَد ـــ أَسَدانِ، اُسُود، اُسَيْد، أَسَدِيّ. و غيرُ المتصرِّفِ ما لا يَعْرِضُهُ هٰذِهِ الحالاتُ.[١] فَلْنَبْحَثْ عَنْ هٰذِهِ الْحالاتِ الأَرْبَعَةِ و كَيْفِيَّتِها و أَحْكامِها:

ألفصل ١ ــ اَلْمُثَنّیٰ:

أَلْمُثَنّىٰ مادَلَّ علىٰ فَرْدَيْنِ مِنْ أَفْرادِ جِنْسِهِ بِزِيادَةٍ فى آخِرِهِ، وتَثْنِيَةُ الكلمةِ، هى إلْحاقُ عَلامَةِ المُثَنّىٰ بآخِرِها. و عَلامَةُ المُثَنّىٰ هى الأَلِفُ والنُّونُ المَكسُورَةُ أوالياءُ المَفتوحُ ماقَبْلَهامَعَ النُّونِ المَكْسُورَةِ نحو «رَجُلانِ» و «إمْرَأَتَيْن». فَلايَكُونُ «حُسَيْن» مُثَنّىٰ لِأَنَّ النُّونَ فيهِ أَصْلِيَّةٌ ولايَكُونُ «إثْنَيْن» مُثَنّىٰ لِأَنَّ

---

١. إنْ لَمْ يَعْرِضهُ شَىْءٌ مِنْ هذِهِ الحالاتِ يُقالُ لَهُ غَيْرُ المتصرِّفِ مُطْلقاً و إنْ عَرَضَهُ بَعْضُها دوْنَ بَعْضٍ يُقالُ لَهُ المُتَصَرِّفُ بالنِّسْبَةِ إلىٰ ذٰلِکَ البَعْضِ و غَيْرُ المتصرِّفِ بالنِّسْبَةِ إلى الآخَرِ.

ياءَهُ أَصْلِيَّةٌ ولايَكُونُ «بَحْرَيْن» مُثَنّىً لِأَنَّهُ لايَدُلُّ علىٰ فَرْدَيْنِ (بَحْر و بَحْر).

ثُمَّ كَيْفِيَّةُ صَوْغِ المُثَنّىٰ فی المَوارِدِ المُخْتَلِفَةِ هٰكَذا: أَلصَّحيحُ وشِبْهُهُ تَلْحَقُ بآخِرِهِما عَلامَةُ المثنى نحوُ أَسَدانِ و ظَبْيانِ وكذا المَنْقُوصُ الَّذی لَمْ تُحْذَفْ لامُهُ نحو ألهادی ← ألهادِيانِ.

والمَنْقُوصُ المَحْذُوفُ اللّامُ يُرَدُّ لامُهُ عِنْدَ التَّثْنِيَةِ نحو هادٍ ← هادِيانِ، مُهْتَدٍ ← مُهْتَدِيانِ.

والمَقْصُورُ إنْ كان ثُلاثِيّاً[1] و كانَتْ أَلِفُهُ مُنْقَلِبَةً عَنْ واوٍ رُدَّتْ أَلِفُهُ إلى أَصْلِها نحو العَصا ← العَصَوانِ والعَصَوَيْنِ، الرِّبا ← الرِّبَوانِ والرِّبَوَيْنِ و... وإلّا قُلِبَتْ ياءً نحو الفَتىٰ ← الفَتَيانِ، المُصْطَفىٰ ← المُصْطَفيانِ، المُسْتَشْفىٰ ← المُسْتَشْفَيانِ.

والمَقْصُورُ المَحذوفُ لامُهُ لِالْتِقاء الساكِنَيْن يُرَدُّ لامُهُ عِنْدَ التَّثْنِيَةِ نحوُ عَصاً (بالتنوين) ← عَصَوانِ، فَتًى ← فَتَيانِ.

والمَمْدُودُ إنْ كانَتْ هَمْزَتُهُ أَصْلِيَّةً ـ ایْ کانَ المَمْدُودُ کلمَةً مَهْمُوزَةَ اللّامِ ـ بَقِيَتْ علىٰ حالِها و إنْ كانَتْ لِلتَّأنيثِ قُلِبَتْ واواً و إنْ كانَتْ مُنْقَلِبَةً أو مزيدةً لِلإلْحاقِ جازَ فيها وَجْهانِ: إبقاؤُها علىٰ حالِها و قَلْبُها واواً نحوُ قَرّاء ← قَرّاءانِ، حَمْراء ← حَمْراوانِ، دُعاء ← دُعاءانِ و دُعاوانِ، إهْداء ← إهْداءانِ و إهْداوانِ، عِلْباء ← عِلْباءانِ و عِلْباوانِ.[2]

والثُّلاثِيُّ المَحْذُوفُ لامُهُ، إنْ لَمْ يُعَوَّضْ عَنْهُ بِشَیءٍ و بَقِیَ ثُنائِیّاً رُدَّ لامُهُ عِنْدَ التَّثْنيةِ نحو أب ← أبَوانِ، أخ ← أَخَوانِ ـ إلّا «يَد» و «فَم» فَإنَّ المَحْذُوفَ مِنْهُما لايُرَدُّ نحو يَد ← يَدانِ، فَم ← فَمانِ وكَذلِک «دَم» عَلَى

---

١. أَلْمُرادُ مِنَ الثُّلاثِيِّ هُنا و فی الأَبْحاثِ التالِيَةِ ما كانَ لَهُ ثَلاثَةُ أَحْرُفٍ و مِنْ فَوقِ الثُّلاثِيِّ ما كانَ حُرُوفُهُ اَكْثَرَ أَصْلِيّاً كانَ الجَميعُ أمْ لَمْ يَكُنْ.

٢. اَلْمُرادُ مِنَ الأَصْلِيِّ هُنا أَخَصُّ مِمّا مَرَّ فی المَبْحَثِ السّابِقِ.

الأَصَحِّ ← و إِنْ عُوِّضَ عَنِ اللّامِ بِشَيْءٍ ثُنِّيَ كَما هُوَ نحو سَنَة ← سَنَتانِ، إِسْم ← إِسْمانِ و...

والمُرَكَّبُ الإِضافِيُّ يُثَنّى جُزْؤُهُ الأَوَّلُ نحو عَبدالله ← «عَبْدَااللّهِ» و «عَبْدَيِ اللّهِ» و أَمّا المَزْجِيُّ والإِسْنادِيُّ فَيُضافُ إِلَيْهِما «ذَوَا» أو «ذَوَيْ» في المذكّرِ و «ذَواتا» أو «ذَواتَيْ» في المؤنّثِ نحو سيْبَوَيْهِ ← «ذَوا أو ذَوَي سيْبَوَيْه» تأَبَّطَ شَرّاً ← «ذَوا أو ذَوَيْ تَأَبَّطَ شَرّاً».

تَنبيهٌ: أُلْحِقَتْ بالمُثَنّى خَمْسُ كَلِماتٍ هي: إِثْنانِ، إِثْنَتانِ، ثِنْتانِ، كِلا، كِلْتا فَإِنَّ هذِهِ لَيْسَتْ بِمُثَنَّياتٍ لِعَدَمِ انْطِباقِ حَدِّ المُثَنّى عَلَيْها و إِنْ وافَقَتْهُ في الصُّورَةِ والمَعْنى.

تَتِمَّةٌ: قَدْ يُقْصَدُ مِنَ المُثَنّى أَفْرادٌ كَثيرَةٌ كَما في قَولِهِ تَعالى: «ثُمَّ ارْجِعِ البَصَرَ كَرَّتَيْنِ» (٤ــالملک) أَيْ كَرّات و نحو «لَبَّيْکَ» و «سَعْدَيْکَ». وذلِکَ لِأَنَّ المُثَنّى في حُكْمِ المُكَرَّرِ والمُكَرَّرُ قَدْ يُفيدُ الكَثْرَةَ نحوُ «كَلّاَ إِذا دُكَّتِ الأَرْضُ دَكّاً دَكّاً، وجاءَ رَبُّکَ والمَلَکُ صَفّاً صَفّاً» (٢١و٢٢ــألفجر).

✽ أَلسُّؤالُ والتمرينُ ✽

١ ــ عَرِّفِ المُتَصَرِّفَ وغَيْرَ المتصرّفِ.
٢ ــ ماهو المُثَنّى و التَّثْنِيَةُ و عَلامَةُ المُثَنّى؟
٣ ــ مَيِّزْ غَيْرَ المُثَنّى مِنَ المُثَنّى فيما يَلي وَاذْكُرْ لِمَ لايَكُونُ مُثَنّىً: جَوْلان، خِذْلان، قُوچان (مِنْ بِلادِ خُراسان)، خُمَيْن، جِبان، عَيان، حُنَيْن، ثِنْتَيْن، غِزْلان.
٤ ــ كَيْفَ يُثَنَّى المُفْرَدُ الصَّحيحُ وشِبْهُ الصَّحيحِ؟ أَعْطِ أَمْثِلَةً على ذلِکَ.
٥ ــ كَيْفَ يُثَنّى المقصورُ والممدودُ والمنقوصُ والثُّنائِيُّ والمُرَكَّبُ؟ أَعْطِ لِكُلِّ نَوْعٍ أَمْثِلَةً.
٦ ــ ثَنِّ الكلماتِ التّاليةَ: صَحْراء، سَماء، رِضا، بابَوَيْهِ، قُولَوَيْه، بَيْت لَحْم، بَعْلَبَک، أَبُوالحَسَن، دار، مَسْجِد، مَسْعى، رَفيق، سُؤال، نِداء، مَوْلى، ثِقَة، راعٍ، نامٍ، مُحْيِي.

ألفصلُ ٢ــ ألجَمْع:

ألجمعُ مادَلَّ علیٰ أكْثَرَ مِنْ إثْنَيْنِ بِزِيادَةٍ فی آخِرِهِ أوْ تَكَسُّرِ بِناءِ مُفْرَدِهِ وهو علی ثَلاثَةِ أقْسام: ١ــ جَمْعُ المذكّرِ السّالِمُ ٢ــ جَمْعُ المؤنَّثِ ألسّالِمُ ٣ــ جمعُ المُكَسَّرِ. هذا والكلامُ فی بَيانِ أقْسامِ الجَمْعِ و ما يَتَعَلَّقُ بِهِ فی أبْحاثٍ:

ألبحثُ ١ــ جمعُ المذكّرِ السّالِمُ: عَلامَتُهُ واوٌ مضمومٌ ماقَبْلَها مَعَ نُونٍ مَفْتُوحَةٍ أوْ ياءٌ مكسورٌ ماقَبْلَها مَعَ نونٍ مفتوحةٍ فی آخِرِ الْمُفْرد نحو مُسْلِم ــ مُسْلِمُونَ، مُسْلِمينَ و يُشْتَرَطُ فی المفردِ الّذی يُجْمعُ هٰذَا الْجَمْعَ ثَلاثَةُ شُروطٍ: ١ــ أنْ يَكونَ مُذكّراً خالِياً عَنِ التّاء ٢ــ أنْ يَكُونَ إسْماً لِذی عَقْل ٣ــ أنْ يَكُونَ مِمّا يُؤنَّثُ بِالتّاءِ إنْ كانَ وَصْفاً، أو يَكُونَ عَلَماً إنْ كانَ مَوْصُوفاً[١].

فَعَلیٰهذا لايُجْمَعُ جَمْعَ المذكّرِ السّالِمَ نحوُ «هِنْد» و «ضارِبة» لِلأُنُوثَةِ ولا نحوُ: «طَلْحَة» و «عَلّامَة» لِلاِقْتِرانِ بالتّاء وَلا نحوُ كَلْب وَ صاهِل لِكَوْنِهِما اسْمَيْنِ لِغَيْرِ ذِی الْعَقل ولا نحوُ «غَضْبان» و «أحْمَر» لِكَوْنِهِ صِفَةً تُؤنَّثُ بغَيْرِ التّاء ولانحوُ «رَجُل» و «غُلام» إذْ لَيْسا بِعَلَمٍ. هذا وَ يُسْتَثْنیٰ مِنَ الشَّرْطِ الثّالِثِ أفْعَلُ التّفْضيل فَإنّه يُجْمَعُ هٰذا الْجمعَ مَعَ تَأنُّثِهِ بِالألِف.

---

١. ألعَلَمُ ما وُضِعَ لِواحِدٍ بِعَيْنِهِ. فَلايُثَنّیٰ العَلَمُ ولا يُجْمَعُ إلاّ إذا نُكِّرَ وسَيأتی لِذٰلِک فَصْلُ تَوْضيح.

ثُـمَّ الْمَنقوصُ تُـحْذَفُ ياؤُهُ عِنْدَ الجَمْعِ نحوألهادی ـــــ ألهادُونَ و ألهادينَ، ألمُهْتَدی ـــــ ألمُهْتَدُونَ، ألمُهْتَدينَ و كذلِکَ أَلِفُ المقصورِ نحو المُصْطَفىٰ ـــــ المُصْطَفَوْنَ و ألمُصْطَفَيْنَ، موسىٰ ـــــ مُوسَوْنَ و مُوسَيْنَ، و أَمّا المَمْدودُ فَحُكْمُهُ ما سَبَقَ فی التّثنِيَةِ نحو وَضّاء ـــــ وَضّاؤُونَ وَوَضّائينَ، قَرّاء ـــــ قَرّاؤُونَ و قَرّائينَ، قَرّاوُونَ و قَرّاوينَ. والمركَّبُ مُطْلقاً يُجْمَعُ بإضافةِ «ذَوُو» او «ذَوی» إلَيْهِ نحو «ذَوُو عَبْدِاللّه»، «ذَوُو سيبَوَيْه»، «ذَوُو تَأَبَّطَ شَرّاً».

تَتِمَّة: أُلْحِقَتْ بِجمع المذكَّرِ السّالِمِ عِدَّةُ كلماتٍ مِنْها: «عِلِّيُّونَ» (العِلِّيّ: اَلْعُلُوّ و عِلِّيُّونَ إسْمٌ لِأَعْلَى الْجَنَّةِ مفردٌ)، «عالَمُونَ» (معناهُ العالَمُ كَما قيلَ فَهُوَ بمعنَى الْخلْقِ كُلِّهِ، وقيلَ مَعْناهُ العُقَلاءُ مِنَ الْخَلائِقِ، فلامفردَلَهُ فی شَیْءٍ مِنَ الْمَعْنَيَيْنِ)، «عِشْرُونَ» إلىٰ «تِسْعينَ»، «أُولُو» (بِمَعْنىٰ أَصْحاب و لامُفْرَدَلَهُ)، «أَرَضُونَ» (جَمْعُ أَرْض و هی مُؤَنَّثٌ)، «سِنُونَ» (جمعُ سَنَة وهی أيْضاً مؤنّث)، «بابُ سِنُونَ» (وهی كلماتٌ ثُلاثِيَّةٌ حُذِفَتْ لامُها و عُوِّضَتْ عَنْها تاءُ التّأنيثِ و لَمْ يُجْمَعْ جَمْعَ التّكْسير) نحو: «عِضَة» بِمَعْنَى الْكِذْبِ أو التَّفْريقِ فَعَلَى الأَوَّلِ أصْلُها «عِضَهٌ» وَ عَلَى الثّانی اَصْلُها «عِضَوٌ» و نحو: «عِزَة» بِمَعْنَى الْفِرْقَةِ مِنَ النّاس أصْلُها «عِزَیٌ» و نحو: «ثُبَة» بِمَعْنَى الْجَماعَةِ أصْلُها «ثُبَیٌ» فَتُجْمَعُ هٰذِهِ على: عِضُونَ، عِزُونَ، ثُبُونَ فَلَيْسَ مِنْ هٰذِهِ نحوُ «يَد» ولا نحو «زِنَة» و لانحو «شَفَة» و «شاة» لِعَدَمِ التَّعْويضِ فی الأُولىٰ و كَوْنِ التَّعْويضِ عَنِ الفاءِ فی الثّانيةِ و وُجُودِ جمعِ التكسيرِ فی الثّالثةِ (شَفَة ـــــ شِفاه، شاة ـــــ شِياه). و مِنَ الْمُلْحَقاتِ: «أهْلُونَ» (جمعُ أهْل و لَيْسَ عَلَماً)، «بَنُونَ» (جمعُ إبْن و هو أيْضاً غَيْرُ عَلَمٍ). و إنَّما أُلْحِقَتْ هٰذِهِ الْكلماتُ بِالْجَمْعِ لِأَنَّ فيها عَلامَةَ الْجَمْعِ دُونَ حَدِّهِ أوشُروطِه.

* ألسّؤالُ والتمرينُ *

١ ــ مَا الْفَرْقُ بَيْنَ مَعْنَى الْمُثنّى والجَمْعِ وما الفَرْقُ بَيْنَ عَلا مَتَيْهِما؟
٢ ــ ألجمعُ ماهُوَ وكَم قِسماً لَهُ؟
٣ ــ إجْمَع الكلماتِ التّابِعَةَ جَمْعَ المذكّرِ السّالِمَ: زَيْد، سَعْد، سَعيد، سائِل، نَدْمان، نَصْران، عالِم، حَريص، طَبيب، أكْبَر، أعْلَم، قُرَشِيّ، أصُولِيّ، أخْبارِيّ، عَدْل.
٤ ــ هَلْ يُجْمَعُ مايَلي جَمْعاً مذكّراً سالِماً أوْلا؟ لِماذا؟: صَبْر، عِلْم، ذُوالْفَقار، ألْمَدينَة، ألنَّجَف، طِهْران، سَعيدَة، زَيْنَب، سَكْران، أخْضَر، أصْغَر، صُغْرىٰ، صَفْراء، صُورَة، كِتاب، أعْرَج، خَجُول، مُنْطَبِق، أعْمىٰ، جَريح، حَيْران، قَلَم، رَسُول، بَتُول، أمَة، رَحْمٰن، ألله.
٥ ــ إجْمَعِ الكلماتِ التالِيَةَ جمعَ المذكّرِ السّالِمَ: قاضي، مُفْتي، عالي، رضا، سَلْمىٰ، مُوسىٰ، وَشّاء، عيسىٰ، حَذّاء، مُرْتَضى، مُجْتَبىٰ، غازي، مُقْتَدي، شُكْرُالله، بَيّتَ لَحْم، عَبْدِ مَناف، بابَوَيه.
٦ ــ ماهُوَ الْمُلْحَقُ بِجَمْعِ المذكّرِ السّالِمِ ولِمَ يُسَمّىٰ مُلْحَقاً؟

البحث ٢ ــ جمعُ المُؤَنَّثِ السّالِم: عَلامةُ جَمْعِ الْمُؤَنَّثِ السّالِمِ

أَلِفٌ و تاءٌ زائدتانِ فى آخِرِ الْمُفْرَد نحو: «ضارِبات». وَ يُجْمَعُ بِهذا الْجَمْعِ أرْبَعَةُ اُمُورٍ:

١ ــ عَلَمُ المُؤَنَّثِ نحو هِنْد ← هِنْدات.

٢ ــ ما فيه تاءُالتّأنيث و إنْ كانَ مُذكَّراً و يُحْذَفُ مِنْهُ التّاء عِنْدَ الْجمعِ نحو ضارِبَةٌ ← ضارِبات، طَلْحَة ← طَلَحات، ثَمَرَة ← ثَمَرات و يُسْتَثْنىٰ مِن ذلك عِدَّةُ كَلِماتٍ مِنْها: شَفَة، شاة، أمَة، إمرأة، اُمَّة، مِلَّة.

٣ ــ ما فى آخِرِه ألفُ التّأنيثِ و حُكْمُ الألِفِ هُنا حُكْمُها فى التَّثْنِيَة نحوُ حُبلىٰ ← حُبْلَيات، صَحْراء ← صحْراوات.

و يُسْتَثْنىٰ مِنْ ذلِك ــ عِنْدَ غيرِ الْكُوفِيّينَ ــ «فَعْلىٰ» مُؤَنَّثُ «فَعْلان» نحو «سَكْرى» مُؤَنَّثُ «سَكْران» و «فَعْلاء» مَؤنَّثُ «أفْعَل» نحو «حَمْراء» مؤنَّثُ «أحْمَر».

٤ ـ اَلْمُذكر غَيْرُ الْعاقِلِ إذا كانَ وَصْفاً نحو: راسِى ← راسِيات، مَطْبُوع ← مَطْبُوعات، جَمِيل ← جَميلات، إلٰهِىّ ← إلٰهِيّات، دُرَيْهِم ← دُرَيْهِمات. و كَذا إذا كان مَوْصُوفاً بِصُورَةِ المَصْدر بشَرْطِ أَنْ يَزيدَ عَلىٰ ثلاثةِ أَحْرُفٍ نحو سُؤال ← سُؤالات، إمْتِحان ← إمْتِحانات[1].

وَ مِمّا يجبُ التَّنَبُّهُ لَه حالُ الاسْمِ الثلاثِيّ الْمَخْتُومِ بِالتّاء عِنْدَ جَمْعِهِ جَمْعَ السَّلامَة و نُبَيِّنُهُ بالجدْوَل فَتَنَبَّه:

- فعلة
  - اَلصِّفَةُ: تَبْقىٰ عَلىٰ حالِها نحو ضَخْمَة ← ضَخْمات، حُرَّة ← حُرّات، حَسَنَة ← حَسَنات.
  - الموصُوف
    - مُتحرِّكُ العَيْنِ: تَبْقى عَلىٰ حالِها نحو شَجَرَة ← شَجَرات.
    - ساكِنُ العَيْنِ
      - مَفْتوحُ الفاء
        - أَجْوَفٌ: تَبْقىٰ عَلىٰ حالِها نحو جَوْزَة ← جَوْزات.
        - غَيْرُ أَجْوَف: تُفْتَحُ عَيْنُها نحو تَمْرَة ← تَمَرات.
      - غَيْرُ مَفْتوحِ الفاء: يَجُوزُ فيها ثَلاثَةُ أَوْجُه:

١ ـ إبقاءُ العَيْنِ علىٰ حالِها نحو حِنْطَة ← حِنْطات، جُمْلَة ← جُمْلات.

٢ ـ إتباعُ العَيْنِ لِلْفاء نحو حِنِطات و جُمُلات.

٣ ـ فَتْحُ العَيْنِ نحو حِنَطات و جُمَلات.

ولَهُم كَلِماتٌ جُمِعَتْ علىٰ خِلافِ القِياسِ مِنْها بِنْت ← بَنات، وَالْقِياسُ بِنْتات، أُخْت ← أَخَوات، والقِياسُ أُخْتات، أُمّ ← أُمَّهات والقِياسُ أُمّات وَ وَرَدَتْ أُمّات اَيْضاً.

---

١. أُنْظُر النَّحْوَ الوافى ج ١ ص ١٧٠ وَ همع الهوامع ج ١ ص ٢٢.

تَنبيهٌ: أُلحِقَتْ بِجَمْعِ المُؤَنَّثِ السّالِمِ أُولاتُ (صاحِبات) و أذرعات (إسْمُ قَرْيةٍ بالشّامِ) ونحوُه وعَرَفات (بِناءً علىٰ كَوْنِهِ مفرداً لا جمعاً لِعَرَفَة) فإنَّ الأَوّلَ لامفردَ لَـهُ مِنْ لَفْظِهِ و مفْردُهُ مِنْ مَعْناه «ذات» بمعنى صاحِبَة والثّانى مفردٌ رَأساً وكَذا الثّالِثُ.

تَذكارٌ: يُقالُ لِهٰذَيْنِ النَّوعَيْنِ مِنَ الجَمْعِ «اَلسّالِم» أو «المُصَحَّح» و ذلك لِسَلاَمةِ بِناء المفرَدِ فيهما فِي الغالِبِ ـ بِخِلاَفِ القِسْمِ الآتى ـ

* ألسّؤالُ والتّمرينُ *

١ ـ إجْمَعِ الكلماتِ التّابِعَةَ جَمْعَ المؤنَّثِ السّالِمَ: زَيْنَب، مَرْيَم، سَكينَة، سَلْمىٰ، فاطِمَة، زَهْراء، بَيْضاء، رَحْمَة، قَساوَة، ثَوْرَة، حُبْلىٰ، حُبارىٰ، كِتاب، مُكاتَبَة، تَحِيَّة، مَقالَة، تَمائِل، سُؤال، نَجْدَة، صَخْرَة، هَيْبَة، دَوْرَة، ثَمَرَة، صُفْرَة، عِزلَة، عَوْدَة، سَكْتَة، غُرْفَة، قيمَة، حيلَة، تكامُل، كَمال، منصوب، مَرْفوع، مَجْرور، مَوْصُوف، صُغْرىٰ، مُصغَّر، صَفْراء، أُخْت، أُمّ، بِنْت، قُوَّة، مُشتَهى.

٢ ـ ماهُوَ المُلْحَقُ بِجَمْعِ المؤنَّثِ السّالِمِ وماوَجْهُ اِلْحاقِهِ؟

٣ ـ لِمَ سُمِّيَ الجمعُ السّالِمُ سالِماً؟

البحث ٣ ـ الجمعُ المُكَسَّر: أَلجَمْعُ المُكَسَّرُ مادَلَّ علىٰ ثَلاثَةٍ فَأَكْثَرَ بِوَزْنِهِ و يَتَكَسَّرُ فيه بِناءُ المفردِ بتغيُّرِ حَرَكاتِ حُرُوفِهِ أو نُقْصانِ الحُروفِ أو زِيادَتِها كَما سَيأتى.

أوْزانُ جَمْعِ التَّكسيرِ كَثيرةٌ تَبْلُغُ أرْبعينَ[١] وَزْناً مِنْها الأوْزانُ المُطَّرِدَةُ وَ نُبَيِّنُها هُنا و مِنْها غيرُ المُطَّرِدةِ الّتى لاسبيلَ إلىٰ مَعْرِفَتِها إلاّ الرُّجُوعِ إلى المَعاجِمِ اللُّغَوِيَّةِ[٢]. و فيما يَلى بَيانُ صِيَغِ المُطَّرِدَةِ ـ أى الأَوْزان المَشْهُورَة ـ

---

١. أنظُرْ علومَ العَرَبِيَّة ص٤١٩.

٢. الإطِّرادُ فى جَمْعِ المُكَسَّرِ هُوَ أغْلَبِيَّةُ جَمْعِ وَزْنِ مُفْرَدٍ على وَزْنِ جَمْعٍ بِحَيْثُ يَكونُ المُتَخَلِّفُ عَنْهُ كالشّاذّ.

فَاحفَظْها:

الثُلاثيُّ المُجَّردُ إنْ كانَ موصوفاً إطَّرَدَ جمعُهُ علىٰ «أفعال» إلاّ وَزنَيْنِ هُما فَعْل و فُعَل، يُجْمَعُ الأَوَّلُ علىٰ فُعُول نحو فَلْس ـــ فُلُوس و الثّاني علىٰ «فِعْلان» نحو صُرَد ـــ صِرْدان والبَواقي علَى الْقِياسِ نحو فَرَس ـــ أفْراس، كَتِف ـــ أكْتاف، عَضُد ـــ أعْضاد، حِبْر ـــ أحْبار، عِنَب ـــ أعْناب، إبِل ـــ آبال، قُفْل ـــ أقْفال، عُنُق ـــ أعْناق.

و إنْ كانَ صِفَةً فَفَعْل وفَعَل إطَّرَدَ جَمْعُهُما عَلىٰ «فِعال» نحو صَعْب ـــ صِعاب، حَسَن ـــ حِسان و فَعِل و فَعُل و فِعْل و فُعْل وفُعُل علىٰ «أفْعال» كَما لَوْ كانَتْ موصوفات ـ نحو نَكِد ـــ أنْكاد، يَقُظ ـــ أيْقاظ، جِلْف ـــ أجْلاف، حُرّ ـــ أحْرار، جُنُب ـــ أجْناب ولا اطّرادَ فِي البَواقي.

و أمّا الثّلاثيُّ المزَيدُ فيهِ فَإنْ كانَ الزّائدُ فيهِ مَدَّةً قَبْلَ اللّامِ وكانَ مَوْصُوفاً إطَّردَ جَمْعُهُ علىٰ «أفْعِلَة» نحو زَمان ـــ أزْمِنه، عَمُود ـــ أعْمِدَة، رَغيف ـــ أرْغِفَة ولااطِّرادَلِجَمْعِهِ إنْ كانَ وَصْفاً نحو جَبان ـــ جُبَناء، جَواد ـــ جِياد، شُجاع ـــ شَجْعان، شَريف ـــ أشْراف. إلّاما كانَ منْهُ علىٰ «فَعيل» الدّالّ علىٰ بَلِيَّةٍ فَيَطَّرِدُ جَمْعُهُ علىٰ «فَعْلىٰ» نحو قَتيل ـــ قَتْلىٰ، جَريح ـــ جَرْحىٰ، مَريض ـــ مَرْضىٰ. و مِثْلُ فَعيل كُلُّ وَصْف دَلَّ علىٰ هٰذاَ الْمَعْنىٰ نحو زَمِن ـــ زَمْنىٰ، هالِك ـــ هَلْكىٰ، مَيِّت ـــ مَوْتىٰ، أحْمَق ـــ حَمْقىٰ، سَكْران ـــ سَكْرىٰ.

هذا إذا تَجَرَّدَ عَنْ تاء التّأنيثِ فَإن اشْتَمَلَ عَلَيْها إطَّرَدَ جمعُهُ علىٰ «فَعائِل» نحو رِسالَة ـــ رَسائل، صَحيفَة ـــ صَحائف.

ثُمَّ الإطّرادُ فى الأوْزانِ الأُخَرِ مِنَ الثّلاثِيِّ المَزيدِ فيه هٰكَذا:

فَعْلَة تُجْمَعُ علىٰ «فِعال» نحو قَصْعَة ـــ قِصاع و فِعْلَة تُجْمَعُ علىٰ «فِعَل» نحو قِطْعَة ـــ قِطَع و فُعْلَة تُجْمَعُ علىٰ «فُعَل» نحو جُمْلَة ـــ جُمَل ولا فَرْقَ فى

هٰذِهِ الثَّلاثَةِ بَيْنَ كَوْنِ الْمُفرِدِ وَصْفاً أو مَوْصُوفاً.

فاعِل إنْ كانَ موصوفاً يُجْمَعُ على «فَواعِل» نحوخاتِم ← خَواتِم، دانِق ← دَوانِق وإنْ كان صفةً جُمِعَ علىٰ «فُعّال» و«فُعَّل» و«فَعَلَة» أوْبَعْض هٰذِهِ الثَّلاثَةِ نحو جاهِل ← جُهّال، جُهَّل، جَهَلَة و كافِر ← كفّار، كَفَرَة. هذا فيما صَحّ لامُهُ فإنِ اعْتَلَّ اللاّمُ جُمِعَ علىٰ «فُعَلَة» نحو قاضي ← قُضاة، داعي ← دُعاة.

فاعِلَة تُجْمَعُ علىٰ «فَواعِل» وَصْفاً كانَتْ أوْ مَوْصُوفاً نحو كاثِبَة (إسمٌ لِما بَيْنَ كَتِفَي الْفَرَس) ← كَواثِب، ضارِبَة ← ضَوارِب، وفي حُكْمِها حامِل ← حَوامِل، حائِض ← حَوائِض.

أفْعَل إنْ كانَ صِفَةً مُشَبَّهَةً جُمِعَ علىٰ «فُعْل» نحو أخْضَر ← خُضْر و إنْ كانَ للتَّفْضيلِ جُمِعَ علىٰ «أفاعِل» نحو أفْضَل ← أفاضِل.

فُعْلىٰ إنْ كانَ للتَّفْضيلِ جُمِعَ علىٰ «فُعَل» نحو كُبْرىٰ ← كُبَر و إلاّ جُمِعَ علىٰ «فَعالىٰ» نحو خُنْثىٰ ← خَناثىٰ.

فَعْلى إنْ كانَ مُؤَنّثاً لِفَعْلان جُمِعَ عَلى «فِعال» نحو عَطْشىٰ ← عِطاش وَ إلاّ جُمِعَ عَلى «فَعالىٰ» و «فَعالِى» نحو: فَتْوىٰ ← فَتاوىٰ و فَتاوِى.

فَعْلاء إنْ كانَ صفةً مُشَبَّهةً جُمِعَ على «فُعْل» نحو خَضْراء ← خُضْر وإلاّ جُمِعَ علىٰ «فِعال» أو «فَعالىٰ» و «فَعالِى» نحو بَطْحاء ← بِطاح، صَحْراء ← صَحارىٰ و صَحارِى.

فَعْلان بتَثْليثِ الفاء إنْ كانَ موصوفاً جُمِعَ علىٰ «فَعالين» نحو: سِرْحان (وهو الذّئب) ← سَراحين، سُلْطان ← سَلاطين وإنْ كانَ صِفَةً ـ ولا يَكُونُ حينَئِذٍ إلاّ مفتُوحَ الفاء ـ جُمِعَ عَلى «فِعال» أو «فَعالىٰ» نحو عَطْشان ← عِطاش، سَكْران ← سَكارىٰ. و أمّا نحو كُسالى جَمْعاً لِكَسْلانَ و سُكارىٰ جَمْعاً لِسَكْرانَ فَنادِرٌ.

وأمّا الرُّباعِيُّ والخُماسِيُّ مُجرَّدَيْنِ کانا أَمْ مَزيداً فيهما، موصُوفَيْنِ کانا أَمْ صِفَتَيْن فَيَطَّرِدُ جَمْعُهُما علیٰ «فَعالِل» بحَذْفِ اللّامِ الثّالِث مِنْ الخُماسِيِّ و حَذْفِ الزّائِدِ مِنْهُما مطلقاً نحو دِرْهَم ـــــ دَراهِم، غَضَنْفَر ـــــ غَضافِر، سَفَرْجَل ـــــ سَفارِج، خَنْدَرِيس ـــــ خَنادِر و يُسْتَثْنیٰ مِنْ ذٰلِکَ الرُّباعِيُّ المَزيدُ فيهِ الَّذی قَبْلَ لامِهِ الأخيرَة مَدَّةٌ فَإنَّهُ يُجْمَعُ علیٰ «فَعاليل» نحو قِرْطاس ـــــ قَراطيس.

والمُماثِلُ لِلرُّباعِيِّ و الخُماسِيِّ مِنَ الثّلاثِيِّ المَزيدِ فيهِ يُجْمَعُ علیٰ مُماثِلِ فَعالِلِ بِشَرْطِ أنْ لا يَشْمُلَهُ حُکْمٌ مِنَ الأحْکامِ السّالِفَةِ. و المُرادُ بِالمُماثِلِ هو المُوافِقُ فی عَدَدِ الحُرُوفِ والحَرَکَةِ والسُّکُونِ، لا فِي الأصالَةِ والزِّيادَةِ ولا فی نوعِ الحَرَکَةِ نحو جَوْهَر ـــــ جَواهِر، سُلَّم ـــــ سَلالِم، مَصْدَر ـــــ مَصادِر، مَشْرِق ـــــ مَشارِق، مَسأَلَة ـــــ مَسائِل، مِنْبَر ـــــ مَنابِر و کَذلِکَ المُماثِلُ لِنَحوِ قِرْطاس يُجْمَعُ عَلیٰ مُماثِلِ فَعاليل نحو مِفْتاح ـــــ مَفاتيح، مِسْکين ـــــ مَساکين، مَطْمُورَة ـــــ مَطامير، کُرْسِيّ ـــــ کَراسِيّ، أسْلُوب ـــــ أَساليب، حُلْقُوم ـــــ حَلاقيم، أُرْجُوزَة (قَصيدَةٌ مِنَ الرَّجَز) ـــــ أَراجيز.

تتمة: يَکْثُرُ الخروجُ عَنِ الإطّرادِ فی الجَمعِ المُکَسَّر و مِنْهُ: فَلْس ـــــ أَفْلُس، صَوْم ـــــ صِيام، ثَوْر ـــــ ثيران، ثَوْب ـــــ ثِياب، جَمَل ـــــ جِمال، حَجَر ـــــ حِجارَة، ساق ـــــ سُوق، تاج ـــــ تيجان، أَخ ـــــ إخْوان، نَمِر ـــــ نُمُر و نُمُور، سَبُع ـــــ سِباع، رَجُل ـــــ رِجال، رِجْل ـــــ أرْجُل، عِلْم ـــــ عُلُوم، حُسْن ـــــ مَحاسِن، ريح ـــــ رِياح، قُرْء ـــــ قُرُوء، رُمْح ـــــ رِماح، حُوت ـــــ حيتان، رُطَب ـــــ أرْطاب، فُلْک ـــــ فُلُک، فلک ـــــ فُلْک، صَديق ـــــ أصْدِقاء، طَريق ـــــ طُرُق، کِسْریٰ ـــــ أکاسِرَة، غُلام ـــــ غِلْمَة (و يَأتی أغْلِمَة وغِلْمان أيْضاً)، کَريم ـــــ کُرَماء و...

تنبيهٌ: الجَمْعُ المُكَسَّرُ يَرُدُّ الأشْياءَ إلىٰ أصُولِها نحو: حال ــــ أحْوال، ناب ــــ أنْياب، دينار (أصْلُهُ دِنّار) ــــ دَنانير، أخ ــــ إخْوَة وَ إخْوان، أب ــــ آباء، إسْم ــــ أسْماء، ماء ــــ مِياه، نار ــــ نيران، دار ــــ دوُر و أدْوُر.

* ألسّؤالُ والتّمرينُ *

١ ــ ألجَمْعُ الْمُكَسَّرُ ما هُوَ؟
٢ ــ مَا الْفَرْقُ بَيْنَ المكسّر والسّالِمِ فى الدّلالَةِ عَلَى الْجَمعيَّةِ؟
٣ ــ ماهى الأوْزانُ الْمَشْهُورَةُ فى جَمعِ الثّلاثِيّ المُجرَّدِ و ماهى مُفردَاتُ تِلْكَ الأوْزانِ؟ أعْطِ أمْثِلَةً.
٤ ــ إجْمَعِ الكَلِماتِ التّالِيَةَ جَمْعَ التَّكْسير: حَوْل، قَوْل، عِلْم، سَهْم، هَرَم، حَمْل، قَلَم، سِرّ، رَبّ، عُذْر، سُوء، نَعَم، قَذِر، ثِقْل، سُؤال، مَتاع، طَعام، دُعاء، سَفير، عَزيز، سَفينَة، جَريمَة، عَلامَة، كَتيبَة، كاتِب، سائِل، عالِمَة، عالِم، داعى، رامِيَة، قافى، ساعى، باكِيَة، حامى، أصْفَر، أصْغَر، أبْيَض، أكْبَر، أعْظَم، أقْرَب، أُنْثىٰ، كُبْرىٰ، عُظْمىٰ، سَكْرىٰ، غَضْبىٰ، دَعْوىٰ.
٥ ــ إجْمَعْ جَمْعَ التَّكْسير: عَذْراء، زَهْراء، بَيْضاء، حَوْراء، عَمْياء، مَيْدان، ديوان (أصْلُهُ دِوْوان)، حَيْران، نَدْمان، سَلْمان، يَقْظان، رَيْحان، مَسْجِد، مَعْبَر، مَحْمِدَة، مَكْرَمَة، مَعْصِيَة، مَعيشَة، مَصْرَف، مَحْرَم.
٦ ــ إجْمَعْ جَمْعَ التَّكْسير: مَعْذِرَة، مَقْدُرَة، مَسْعىٰ، مَرْحَمَة، مَقْضىٰ، مَغْزىٰ، مَسْلَخ، مَزْجِر، مَيْسَرَة، مَغْرِب، اُسْبُوع، اُعْجُوبَة، صُورَة، غُرْفَة، حُجْرَة، عِبْرَة، سِدْرَة، سَوْرَة، صيغَة، شُعْبَة، حِكْمَة، قَلْعَة، فَضْلَة، عُقْدَة، غُدَّة، غَيْضَة، صَيْحَة، أُسْطورَة، حِلْيَة، ثُلْمَة، حَوْزَة.
٧ ــ إجْمَعْ جَمْعَ التَّكْسير: جَحْمَرِش، جُخْدَب، ثَعْلَب، حَوْدَج، حَيْدَر، صَفْدَر، قُذْعِمِل، قَلَنْسُوَة، مَكْتَب، مِخْلَب، مُوسىٰ، دينار (أصْلُهُ دِنّار)، غِرْبال.
٨ ــ رُدَّ الْجُمُوعَ التّالِيَةَ إلىٰ مُفْرَداتِها و بَيِّنْ كُلاًّ مِنْها أنَّهُ مِنَ الصِّيَغِ المُطَّرِدَةِ أوْ مِنْ غَيْرِها: قَوارير، حَوادِث، مَراحِم، سَلاسِل، قَرائِن، دَيالِمَة، حُور، عيدان، أسْواق، أقْيِسَة، آبال، أعْضاء، رُقَباء، مَراثى، مَبادى، أيادى، أيْدى، غُيَّب، نَواميس،

قَراطيس، شُرَفاء، صُبَّر، أمالى، دَعاوى، فَتاوى، مَدائح، أجانِب، أوائل، أناعيم، قَبائل، قِرَب، طِعان، حُفَر، خُضر، أهرام، قُبور، بدُور، فَراعِنة، فِتَن، رِياض، حِيَل، مَعارِج، أسامي، أسْماء، سَماوات، أراضِى، زُعَماء، بَراهين، قَوانين، غِضاب، سِكار، صُغر، أصاغِر، صُفر، مَعادِن، مَرضى، قَذاعِم، جَحامِر، خَنادِر، أفئِدة، بَنادِر، أسْهُم، سِهام، أظافير، أساطير.

ألبَحْثُ ٤ــ ألقِلَّةُ والكَثْرَة:

جَمعُ التَّكسيرِ على نَوعَيْنِ: ١ــ القِلّةُ وهو مادلَّ عَلَى الثّلاثَةِ إلَى العَشرَةِ ولَها أربَعُ صِيَغٍ مَشْهُورَةٍ هى: **أفعِلَة، أفْعُل، فِعْلَة، أفْعال**[1] نحو أغلِمَة، أشْهُر، غِلمَة، أفْراس. ٢ــ ألكَثْرَةُ وهو مادلَّ عَلَى الثّلاثَةِ فَما فَوقَها وصِيَغُهُ ما عَدَا الأربَعَةَ المَذكُورَة ــ لِجَمعِ القِلَّةِ ــ مِنْ صِيَغِ جَمعِ التَّكسيرِ[2].

هذا والجَمعُ السّالِمُ يُستَعمَلُ فى الثّلاثَةِ فما فَوقَها مُطْلقاً وإنْ لَمْ يُطْلَقْ عَلَيْها جَمعُ الكَثْرَة. وكَذا صِيَغُ القِلَّةِ تُستَعمَلُ فى أكثَرمِنَ العَشَرة مَعَ القَرينَةِ.

* ألتّمرين *

١ــ مَيِّزِ القِلَّةَ عَنِ الكَثرَةِ فى الجمُوعِ المذكُورَةِ فى التَّمرينِ السّابِق.
٢ــ عَرِّفِ القِلّةَ والكَثْرَةَ.

ألبَحْثُ ٥ــ مُنْتَهى الجُمُوع:

قَد يُجْمَعُ بَعضُ الجُمُوعِ جَمْعاً مُكَسَّراً أوْسالِماً فَيُقال لَهُ «جَمعُ الجَمعِ» نحو أكْلُب (جَمعُ كَلْب) ← أكالِب، أقْوال (جَمعُ قَوْل) ← أقاويل، بُيُوت (جَمعُ بَيْت) ← بُيُوتات.

---

١. قالَ ابنُ مالِک:
أفعِلَةٌ أفْعُلُ ثُمَّ فِعْلَة ... ثُمَّتَ أفعالُ، جُمُوعُ قِلَّة

٢. فَسَّرَ بَعضُهُم الكَثْرَةَ بِما يُستَعمَلُ فى العَشَرَةِ فَما فَوقَها والأشهَرُ ما ذُكِرَ فى المَتْن.

فإنْ جُمِعَ الْجَمْعُ جَمْعَ تَكْسيرٍ قيلَ لَهُ «جَمْعُ مُنْتَهى الْجُمُوعِ» أيْضاً ولَهُ وَزْنانِ: «أفاعِل» نحو أكالِب و «أفاعيل» نحو أقاويل.

هذا ويُقالُ لِمُطْلَقِ الجموعِ المُماثِلَةِ لِوَزْنَى جمعِ مُنْتَهى الْجُمُوعِ «صيغَةُ مُنْتَهى الْجُمُوعِ» ولَوْلَمْ يَكُنْ جَمْعَ الْجَمْعِ كـ «مَفاعِل ومَفاعيل» و«فَواعِل و فَواعيل» نحو مَساجِد و مَصابيح، نَواجِذ و نَواميس. فَصيغَةُ مُنْتَهى الْجُمُوعِ هِيَ «كُلُّ جَمْعٍ مُكَسَّرٍ بَعْدَ أَلِفِ تكسيرِهِ حَرْفانِ مُتَحَرِّكانِ أوْ ثلاثةُ أحْرُفٍ أوْسَطُها ياءٌ ساكِنَةٌ» وقَدْ يُعَدُّ مِنْها نحو سَراويل مَعَ كونِهِ مُفْرَداً. ثُمَّ أقَلُّ مَدْلُولِ جَمْعِ الْجَمْعِ تِسْعَةٌ لِما لا يَخْفى.

* ألتمرين *

١ ـ مَيِّزْ جُمُوعَ مُنْتَهى الْجُمُوعِ فى التَّمرينِ ٨ لِلْبَحْثِ(٣).
٢ ـ مَيِّزْ صِيَغَ مُنْتَهى الْجُمُوعِ فى التَّمرينِ الْمَذْكورِ واذْكُرِ الفرقَ بَيْنَ مُنْتَهى الجمُوعِ و بَيْنَ صيغَتِهِ، ثُمَّ الفرقَ بَيْنَ مُنْتَهى الْجُمُوعِ و جَمْعِ الْجَمْعِ.

أَلْبَحْثُ ٦ ـ إسْمُ الْجَمْعِ واسْمُ الْجِنْسِ الْجَمْعِيُّ:

إسْمُ الْجَمْعِ مادَلَّ على أكْثَرَ مِنِ اثْنَيْنِ ولا مُفْرَدَ لَهُ مِنْ لَفْظِهِ نحو قَوْم و جَيْش. وإسْمُ الجِنْسِ الْجَمْعِيُّ ما لَهُ مُفْرَدٌ يُشارِكُهُ فى لَفْظِهِ ويَمْتازُ بتاءِ تأنيثٍ أوْ ياءِ النَّسَبِ نحو تَمْر و تَمْرَة، مَجُوس و مَجُوسِيّ.

* ألتمرين *

عَرِّفِ اسْمَ الْجَمْعِ واسْمَ الْجِنْسِ الْجَمْعِيَّ واذْكُرِ الْفَرْقَ بَيْنَهُما وعَيِّنْهُما فى الْكَلِماتِ التّابِعَةِ: عَسْكَر، قَطيع، فَأر، شَجَر، ضَرْب، تُبَة، فِئَة، فِكْر.

ألفَصْلُ ۳ـ أَلْمَنْسُوب:

هُوَ الْمُلْحَقُ بِآخِرِهِ ياءٌ مُشَدَّدَة لِتَدُلَّ علىٰ نِسْبَتِهِ إلَى الْمُجَرَّدِ عَنْها نحو «ايرانيّ» المنسوبِ إلى «ايران». و ياءُ النَّسَبِ تُكْسِرُ ماقبلَها مُطْلَقاً و لِلنِّسْبَةِ قَوٰاعِدُ خاصَّةٌ إلَيْکَ فيما يَلي بَيٰانُهٰا:

۱ـ ألثُّلاثيُّ المَحْذُوفُ مِنْهُ بَعْضُ أصُولِهِ إنْ كانَ المَحْذُوفُ مِنْهُ فاءَالفِعْلِ وَجَبَ رَدُّهُ إنِ اعْتَلَّ لامُهُ نحو شِيَة (عَلامَة) ← وِشَوِيّ و إلاّ لايُرَدُّ نحو عِدَة ← عِدِيّ و إنْ كانَ المَحْذُوفُ مِنهُ لامَ الفِعْلِ وَجَبَ رَدُّهُ إنْ كانَ يُرَدُّ فى التَّثْنِيَةِ أو الجَمْعِ السّالِمِ نحو أب ← أبَوِيّ، أخ ← أخَوِيّ، سَنَة ← سَنَوِيّ، عصاً (بالتنوين) ← عَصَوِيّ، فَتًى ← فَتَوِيّ وإلاّ جٰازَ الرَّدُّ و عَدَمُهُ نحو دَم ← دَمِيّ و دَمَوِيّ، إبن ← إبْنِيّ و بَنَوِيّ، إسْم ← إسْمِيّ و سَمَوِيّ.

۲ـ ألثلاثِيُّ المَكْسُورُ العَيْنِ يُخَفَّفُ بِفَتْحِ عَيْنِهِ نحو نَمِر ← نَمَرِيّ، إبِل ← إبَلِيّ، دُئِل ← دُئَلِيّ. و ما قَبْلَ آخِرِهِ ياء مُشَدَّدَةٌ مَكْسُورَةٌ يُخَفَّفُ بِحَذْفِ الْيٰاءِالثٰانِيَةِ نحو طَيِّب ← طَيْبِيّ، أُسَيِّد (مُصَغَّرُ أسْوَد) ← أُسَيْدِيّ.

۳ـ ألمَخْتُومُ بتاء التَأنيثِ يُحْذَفُ عَنْهُ تاؤُهُ عِنْدَ النَسَبِ نحو بَصْرَة ← بَصْرِيّ، كُوفَة ← كُوفِيّ، فَإنْ كانَتِ المَنْسُوبُ مؤنَّثاً لَحِقَتْهُ تاءُ التَّأنيثِ تَقُولُ فَتٰاةٌ بَصْرِيَّةٌ و جَمٰاعَةٌ كُوفِيَّةٌ.

۴ـ ألمَقْصُورُ تُقْلَبُ ألِفُهُ وٰاواً إنْ كانَتْ ثٰالِثَةً نحو ألرِّبا ← الرِّبَوِيّ و كَذا فيما إذا كانَتْ رٰابِعَةً و سَكَنَ الثّانىّ نحو الدُّنْيا ← الدُّنْيَوِيّ فَإنْ تَحَرَّكَ الثّاني، حُذِفَتِ الألِفُ نحو بَرَدیٰ ← بَرَدِيّ و كذا إذا كانَتْ خامِسَةً فَصٰاعِداً نحو الحُبٰارىٰ ← الحُبٰارِيّ، المُصْطَفىٰ ← ألمُصْطَفِيّ و قَدْ يَنْقَلِبُ وٰاواً نحو

أَلمُرتضىٰ ـــــ أَلْمُرْتَضَوِىّ، المُصْطَفىٰ ـــــ أَلْمُصْطَفَوِىّ.

٥ ـ أَلـمَمْدُودُ حُكْمُ هَمْزَتِهِ هُنا حُكْمُها فى التَّثْنِيةِ نحو قَرّاء ـــــ قَرّائِىّ، صَحْراء ـــــ صَحْراوِىّ، سَماء ـــــ سَمائِىّ و سَماوِىّ، حِرْباء ـــــ حِرْبائِىّ و حِرْباوِىّ.

٦ ـ أَلْمنَقْوُصُ حُكْمُهُ هُنا حُكْمُ الْمَقْصُورِ نحو أَلعَمِى (ذوالعَمىٰ) ـــــ أَلعَمَوِىّ، أَلثّانِى ـــــ أَلثّانَوِىّ، أَلمُعْتَدِى ـــــ أَلْمُعْتَدِىّ.

٧ ـ أَلـمَخْتُومُ بـالياء المُشَدَّدَةِ إِنْ كانَتْ ياؤُهُ المُشَدَّدَةُ بَعْدَ حَرْف واحِدٍ قُلِبَتْ الياءُ الثّانِىُ واواً و رُدَّ الأُولىٰ إِلىٰ أَصْلِها نحو حَىّ ـــــ حَيَوِىّ، طَىّ ـــــ طَوَوِىّ و إِنْ كانَتْ بعدَ حَرْفَيْنِ حُذِفَتْ إِحْديٰهُما و قُلِبَتِ الأُخْرىٰ واواً نحو عَلِىّ ـــــ عَلَوِىّ و إِنْ كانَتْ بَعْدَ ثَلاثَةِ أَحْرُفٍ أَوْ أَكْثَرَ حُذِفَتْ رأساً نحو كُرْسِىّ ـــــ كُرْسِىّ إِلاّ أَنْ يَكُونَ إِحْدَى الْياءَيْنِ أَصْلِيَّةً فَإِبْقاءُ الأَصْلِىِّ و قَلْبُها واواً أَحْسَنُ مِنْ حَذْفِها نحو مَعْنِىّ ـــــ مَعْنَوِىّ، مَهْدِىّ ـــــ مَهْدَوِىّ.

٨ ـ أَلـمُثَنّى و الـجَمْعُ يُنْسَبُ إِلىٰ مُفْرَدِهِما نحو زَيْدانِ ـــــ زَيْدِىّ، مَساجد ـــــ مَسْجِدِىّ إِلاّ أَنْ يكونا عَلَمَيْنِ فَيُنْسَبُ إِلى أَنْفُسِهِما نحو كاظِمَيْنِ ـــــ كاظِمَيْنِىّ، أَنْصار ـــــ أَنْصارِىّ.

٩ ـ أَلـمُرَكَّبُ الْمَزجِىُّ و الإِسْنادِىُّ يُنْسَبُ إِلىٰ صَدْرِهِما غالِباً نحو بَعْلَبَك ـــــ بَعْلِىّ و تَأَبَّط شَرّاً ـــــ تَأَبَّطِىّ و أَمّا الإِضافِىُّ فَيُنْسَبُ إِلَيْهِ بِرُمَّتِهِ أَوْ إِلىٰ صَدْرِهِ أَوْ عَجُزِهِ مُراعِياً رَفْعَ الإِلْتِباسِ فَـ: عَيْن إِبل ـــــ عَيْن إِبَلِىّ، إِمْرُؤُالْقَيس ـــــ إِمْرِئِىّ، عَبْدُ مَناف ـــــ مَنافِىّ.

١٠ ـ فَعيلَة ـــــ فَعَلِىّ و فُعَيْلَة ـــــ فُعَلِىّ بِشَرْطِ أَنْ يَكونا صَحيحَىِ الْعَيْنِ غَيْرَ مُضاعَفَيْن نحو مَدينَة ـــــ مَدَنِىّ، جُهَيْنَة (قَرْيَةٌ بِالعِراقِ مِنْ نَواحى مُوصِل) ـــــ جُهَنِىّ. و أَمّا الأَجْوَفُ اَو المُضاعَفُ مِنْهُما فَيُنْسَبُ إِلى لَفْظِهِ ـ بَعْدَ حَذْفِ التّاء ـ نحو طَوِيلَة ـــــ طَوِيلِىّ، جَليلَة ـــــ جَليلِىّ، نُوَيْرَة (مُصَغَّرُ نار) ـــــ نُوَيْرِىّ فَعَدَمُ حَذْفِ الياءِ فى طَبيعِىّ و رُدَيْنِىّ مُنْسُوبَيْنِ إِلىٰ طَبيعَة و رُدَيْنَة

(إمْرَأةٌ إشْتَهرتْ بِتَقْويمِ الرِّماحِ) شاذٌّ عَلَى المشهُورِ.

تَكْمِلَةٌ: إذا وَقَعَتْ واوٌ مُنْقَلِبَةٌ قَبْلَ ياءِ النَّسَبِ فُتِحَ ما قَبْلَها كَما مَرَّ فى الأمْثِلَةِ مِنْ نحو دُنْيَوِيّ، عَمَوِيّ، عَلَوِيّ، مَهْدَوِيّ و... بِخِلافِ غَيْرِ المُنْقَلِبَة نحو دَلْوِيّ و عَدُوِيّ.

وَ قَدْ يَجِئُ المَنْسُوبُ شُذُوذاً على غَيْرِ ما ذُكِرَ نحو أُمَيَّة ← أُمَوِيّ، مَرْو ← مَرْوَزِيّ، يَمَن ← يَمانٍ و يَمانِيّ، رَيّ ← رازِيّ، رَبّ ← رَبّانِيّ، رُوح ← رُوحانِيّ، بَحْرَيْن ← بَحْرانِيّ، بادِيَة ← بَدَوِيّ، قُرَيْش ← قُرَشِيّ، هُذَيْل ← هُذَلِيّ.

تَتِمَّةٌ: أوزانُ «فَعّال»، «فاعِل» و «فَعِل» قَدْ تَدُلُّ عَلَى النَّسَبِ مِنْ دُونِ لُحُوقِ الياء بِآخِرِها و ذلِكَ إذا قُصِدَ مِنْها صاحِبُ الشَّئِ نحو تَمّار أى صاحِبُ التَّمْرِ و لابِن أى صاحِبُ اللَّبَنِ و طَعِم أى صاحِبُ الطَّعامِ و مِنْ ذلِكَ ظَلّام فى قوله تعالى: وَ ما رَبُّكَ بِظَلّامٍ لِلْعَبيدِ (۳۶ــفصلت) وقد تُسَمَّى الأوْزانُ الثَّلاثَةُ «صِيَغَ النَّسَب» فَتَنَبَّهْ.

* ألتَّمْرين *

۱ ــ عَرِّفِ النَّسَبَ وَالْمَنسُوبَ والمَنْسُوبَ إلَيْهِ و اذْكُرْ أمْثِلَةً لِذلِكَ.

۲ ــ إنْسِبْ إلى الكَلِماتِ التّابِعَةِ: عِلْم، بِنْت، أخ، أُخْت، دِيَة، إبْن، إسْم، قيمَة، دُئِل، فَم، حَم، إبِل، سَنَة، صِلَة، سَيِّد، مَيِّت، عادَة، مِائَة، حِلَّة، صَبا، رِبا، عُلْيا، مُرْتَضى، حِبا، لِواء، مُسْتَشْفى، صَحْراء، زَهْراء، بَيْضاء، رَبَضَة، عِلْباء، مُجْتَبى، غَرّاء، حامى، وافى، عالى، مُشْتَرى، مُوسَوِيّ، رَيّ، غَيّ، غَنِيّ، رَدِيّ، جَيِّد، مَرْضِيّ، كَبِد، كَتِف.

۳ ــ إنْسِبْ إلى الكَلِماتِ التّالِيَةِ: بَحْرَيْن، عابِدين، عِلِّيُّون، قَزْوين، إلْيان، عَرَفات، أوْلاد، نِساء، جارِيات، العادِيات، قَوانين، عَبْدُاللّه، ايرانشهر، إبْنِ عِرْس، بَيْتَ لَحْم، فَيْضُ الإسْلام، زَيْنُ العابِدين، رِباط، سَكينَة، سَفينَة، كَليلَة، رُقَيَّة، أمير، حُسَيْن، شَريف، قَضِيَّة، سُلَحْفاة، عَلِيَّة، عَويل، جِنايَة، رِياضَة، جُعالَة، حُنَيْن،

صَفِيّ، صَفِيَّة، غُرُوب، صُعُوبَة، حَرارَة، بِرُودَة، كَفيل.
٤ ــ جَرِّدِ الْكَلِماتِ الآتِيَةَ عَنْ عَلامَةِ النَّسَب: غَرَوِيّ، مَدَنِيّ، شُرْطِيّ، أَهْلِيّ، حِلِّيّ، قاضَوِيّ، ثانَوِيّ، فاطِمِيّ، طَنْطاوِيّ، خَبّاز، بَقّال، سافِر، بَدَوِيّ، فَرَنْسَوِيّ، وِلائِيّ، عَمِّيّ، عَمَوِيّ، مَعْدِي كَرِبِيّ، رازِيّ، سُنِّيّ.

أَلفَصْلُ ٤ ــ أَلمُصَغَّر:

أَلمُصَغَّرُ إسْمٌ زِيدَتْ بَعْدَ حَرْفِهِ الثّانِي ياءٌ ساكِنَةٌ لِيَدُلَّ على تَقليلٍ و هذا المَعْنى بالنِّسْبَةِ إلى الجُثَّةِ تَصْغيرٌ نحو جُبَيْل أى جَبَلٌ صَغيرٌ و رُجَيْل أى رَجُلٌ قَصيرٌ، وإلى الشَّأنِ تَحْقيرٌ نحو عُبَيْد أى عَبْدٌ ذَليلٌ و رُجَيْل أى رَجُلٌ حَقيرٌ، وإلى العَدَدِ تَقْليلٌ نحو دُرَيْهِمات أى دَراهِمَ مَعْدُودَة و إلى الزَّمانِ والمَكانِ تَقْريبٌ نحو قُبَيْلَ الظُّهْرِ و بُعَيْدَ الجِدار.

و قَدْ يَجيءُ لِلْحُنُوِّ و الإشْفاقِ نحو بُنَيَّ و أُخَيَّ قال تعالى «يابُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللّهِ إنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظيمٌ» (لقمان ـ ١٣) و مِنَ الغَريبِ مَجيؤُهُ لِلتَّعْظيمِ كَقَولِ الشّاعِرِ:

فُوَيْقَ جُبَيْلٍ شاهِقِ الرَّأْسِ لَمْ تَكُنْ ... لِتَبْلُغَهُ حتّى تَكِلَّ و تَعْمَلا

هذا و لِتَصْغيرِ الإسْمِ قَواعِدُ خاصَّةٌ نُبَيِّنُها فيما يَلي:

أَلأَوَّلُ: إذا كانَ الإسْمُ ذا ثَلاثَةِ أحْرُفٍ ضُمَّ أَوَّلُهُ و فُتِحَ ثانِيه و زِيدَت الياءُ ــ ياءُ التَّصْغيرِ ــ بَعْدَ حَرْفِهِ الثّاني نحو حَسَن ← حُسَيْن، أَوْس ← أُوَيْس و إنْ كانَ الإسْمُ ذا أرْبَعَةِ أحْرُفٍ فَصاعِداً جَرى فيه ماسَبَقَ و انْكَسَرَ مابَعْدَ الياء نَحوُ دِرْهَم ← دُرَيْهِم إلاّ في أرْبَعَةِ مَوارِدَ:

١ ــ فيما كانَ مابعدَ ياء التّصغيرِ مُتّصلاً بعَلامَةِ التّأنيثِ نحو: سُبْحَة ← سُبَيْحَة، سَلْمى ← سُلَيْمى، حَمراء ← حُمَيْراء.

٢ ــ فيما كانَ متّصلاً بأَلِفِ «أَفْعال» ــ مِنْ أوزانِ جمع المكسّرِ ــ نحوُ

أطفال ــــ أُطَيْفَال، أو أَلِفِ «أَفْعَل» فى التَّفضيلِ مِن النّاقِصِ نحو أَشْهىٰ ــــ أُشَيْهِى (وَ مِثْلُهُ أَفْعَلُ التَعَجُّب مِنَ النّاقِص كَ ما أَحْلاهُ ــــ ما أُحَيْلاهُ).

٣ ــ فيما كانَ مُتَّصِلاً بِـ «ان» فَعْلان ــ بِتَثْلِيثِ الفاء ــ بِشَرْطِ كَونِهِ عَلَماً أوْ وَصْفاً نحو سَلْمان ــــ سُلَيْمان، سَكْران ــــ سُكَيْران بِخِلافِ غيرِ العَلَم والوصفِ ــــ وهو اسْمُ الجِنْسِ ــ نحو فِنْجان ــــ فُنَيْجين.

٤ ــ فيما كانَ متصلاً بِعَلامةِ المُثَنّىٰ أو الجمع السّالِم نحو حَسَنَيْنِ ــــ حُسَيْنَيْن، بَكْرُون ــــ بُكَيْرُون، هِنْدات ــــ هُنَيْدات.

ألثّاني: ألثلاثِيُّ المحذوفُ بعضُ أصُولِهِ يُرَدُّ حَرْفُهُ المَحْذُوفُ عِنْدَ التَّصْغيرِ سَواءٌ لَمْ يُعَوَّضْ عَنْهُ بِشَيْءٍ نحو «أب» أوْ عُوِّضَ عَنْهُ بِالهَمْزَةِ نحو «إبْن» أو بالميم نحو «فَم» او بِتاء التّانيثِ نحو «زِنَة» أوْ بِالتّاء المَبسُوطَةِ نحو «أُخت» و «بِنْت» ــ أصْلُهُما أَخَو و بَنَو ــ[1] إلاّ أَنَّ العِوَضَ إن كان هَمْزَةً أو ميماً حُذِفَ و إنْ كانَ تاءَ تأنيثٍ بَقِيَ و إنْ كانَ تاءً مَبْسُوطَةً تَبَدَّلَ تاءً مَرْبُوطَةً نحو أب ــــ أُبَيّ، إبْن ــــ بُنَيّ، فَم ــــ فُوَيْه، زِنَة ــــ وُزَيْنَة، أُخْت ــــ أُخَيَّة.

ألثّالِثُ: ألثُلاثِيُّ المزيدُ فيه حرفانِ، يُحْذَفُ أحَدُهُما عِنْدَ التّصغيرِ والمَزيدُ فيه ثلاثةٌ يُحْذَفُ إثنانِ مِنْها ــ أى مِنَ الزَّوائِدِ ــ والرُّباعيُّ المزيدُ فيهِ تُحْذَفُ زَوائدُهُ مُطْلَقاً وَالخُماسِيُّ المجرَّدُ يُحْذَفُ آخِرُهُ والخماسِيُّ المزيدُ فيهِ يُحْذَف زائدُهُ و آخِرُهُ. أمثِلَةُ ذلِكَ: مُنْطَلِق ــــ مُطَيْلِق، مُسْتَخرِج ــــ مُخَيْرِج، مُدَحْرِج ــــ دُحَيْرِج، سَفَرْجَل ــــ سُفَيرِج، خَنْدَر يس ــــ خُنَيْدِر.

تَنبيهٌ: لا يُحْذَفُ الزّائدُ الواقِعُ فى أوّلِ الثّلاثِيِّ المَزيدِ فيهِ حرفانِ أوْ

---

١. و مِنْ ذلِكَ هَنْتَ، كَيْتَ، ذَيْتَ، أصْلُها: هَنَو، كَيَى، ذَيَى، كلُّها كِنايات كما سَيأتى و مِنْ هذا القَبيلِ ثِنْتانِ و أصْلُها ثِنْيانِ.

ثَلاثَةُ أحْرُفٍ أبَداً بَلْ يُحْذَفُ غَيرُه نحو مُنْطَلِق ← مُطَيْلِق، مُسْتَخْرِج ← مُخَيْرِج و إنْ كانَ الزّائدانِ أو الزَّوائدُ في غيرِ الأَوَّلِ حَذَفْتَ أيّاً شِئْتَ نحو قَلَنْسُوَة ← قُلَيْنِسَة و قُلَيْسِيَة.

ألرّابعُ: يُسْتَثْنى مِن حَذْفِ الزّائدِ ما إذا كانَ الزّائدُ ليناً رابعَةً فَصاعِداً أوْ تاءَ تأنيثٍ أو ألِفَه أوِ الألِفَ والنُّونَ أو عَلامَتَيِ المُثَنّى والجمْعِ السّالِمِ أوْ ياءَ النَّسَبِ، و يَجْرى حُكْمُ الزِّيادَةِ على غيرِها نحو مِصْباح ← مُصَيبيح، تِمِلّاق (بكسرِ الأَوَّلِ و الثّاني و تشديدِ اللّامِ مَصْدَرُ تَمَلَّقَهُ أى تَوَدَّدَ إلَيْهِ) ← تُمَيْليق، مَسْلِمَة ← مُسَيلِمَة، خُنْفَساء ← خُنَيْفِساء، زَلْزَلَة ← زُلَيْزِلَة، زَعْفَران ← زُعَيْفِران، رَجُلانِ ← رُجَيْلانِ، بَكْرُونَ ← بُكَيْرُونَ، مريَمات ← مُرَيّمات، مَشْهَدِيّ ← مُشَيْهِدِيّ، سَلْمى ← سُلَيْمى.

ألْخامِسُ: ألْجَمْعُ المُكَسَّرُ إنْ كانَ جمعَ قِلَّةٍ صُغِّرَ على صُورَتِهِ نحو غِلْمَة ← غُلَيْمَة، أفْئِدة ← أُفَيْئِدَة، أكْلُب ← أُكَيْلِب، أفراس ← أُفَيْراس. و إنْ كان جمعَ كَثْرَةٍ صُغِّرَ مُفْرَدُهُ ثُمَّ جُمِعَ جمعَ السّلامَةِ، فإنْ كانَ لِمُذَكَّرٍ عاقِلٍ جُمِعَ جمعَ المُذكّرِ و إلاّ جُمِعَ جَمعَ المؤنّثِ سَواءٌ كانَ مذكّراً غيرَ عاقِلٍ أمْ مؤنّثاً نحو رِجال ← رُجَيْلُون، كُتُب ← كُتَيِّبات، ضَوارِب (جمعُ ضارِبَة) ← ضُوَيْرِبات. ثُمَّ غَيرُ المُكَسَّرِ مِنَ الجُمُوعِ و كَذا المُثَنّى يُصَغَّرُ كُلٌّ عَلى صُورَتِهِ نحو ضارِبُون ← ضُوَيْرِبُون، مريَمات ← مُرَيّمات، قَوْم ← قُوَيْم، نَخْل ← نُخَيْل، رَجُلانِ ← رُجَيْلان.

ألسّادِسُ: ألْمُرَكَّبُ الإسْنادِيُّ لايُصَغَّرُ وأمّا المزجِيُّ والإضافِيُّ فَيُصَغَّرُ صدرُهُما و يَبقَى الْعَجُزُ عَلى حالِهِ نحو عبدُالله ← عُبَيْدُالله، حَسَنْعَلى ← حُسَيْنْعَلى.

السّابع: اَلْـمُؤَنَّثُ المعْنَوِيُّ اِذا كانَ ثُلا ثِياً تَظهَرُ فى مُصَغرِهِ تـاءُ التّأنيثِ نـحوُ هِنْد ← هُنَيدَة،شَمْس ← شُمَيْسَة ،بِخِلافِ غيرِ الثّلا ثِيِّ نحو عَقْرَب ← عُقَيْرِب ،مَرْيَم ← مُرَيِّم. وَما خالَفَ ذلك من نحوِ عُرَيْس مُصَغَّرُ عِرْس وأُصَيْبِعَة مصغرِ إصْبَع شاذٌ لايُقاسُ عليه.

* التّمرينُ *

۱ ـ صَغِّرِ الْكَلِماتِ التّابِعَةَ: حُجْر، حُجْرَة، بيت، باب، دار، دَوْرَة، بَرّ، قَرضَة، كِتاب، أَسَد، غَضَنْفَر، ثَعلَب، حِمار، ناقَة، بَعير، صَحراء، قبضَة،أَسْرار، بصرَة، عِدَّة، دِيَـة، قاتِل، مقتُول، مُسْتَشفى، مسجِد، معبَر، أطراف، غِربال، سِرْبال، عُـثْمان، عِمْران،يَقْظان، طِهْران، سامَرّاء، كُبْرى، مُوسى، صَفراء، رِداء، كِساء، رِوايَة، قُبَّة، كُرَّة، سفينَة، جَزيرَة، جرَيدَة.

۲ـ صَغِّرِالكَلِماتِ التّالِيَة:قُضاة،عابِدات،عَرَفات، كاظِمين،بَحْرَين، أخ، أُمّ، اُخت، إسْم، قَليل، دَليل، وَعد، رِيَة، سِمَة، غالِب، مَغْلُوب، مُنْتَظِر، مُضْطَرِب، مُحْمارّ، مُسْتَوحِش، مُسْتَوْلِى، قِرْمِز، صُورَة، قُذَعمِل، قِرْطَعْب، سَلْسَبيل، قِرْطاس، دَواة، جَوْرَب، إزار، غُفْران، مَسْبَعَة، حَمْراء، زَلْخاء،هِنْدات، مَهدَوِىّ، عَلَوِىّ، أكباد، أغْلِمَة، سادَة، شَجَرَة، شَجَر، جَيْش، قَطيع، أرْض، قِدْر، نَفْس، كَأس، بِئْر، أرْنَب، أفْعى.

تَكمِلَةٌ فى شَواذِّ التَّصْغيرِ و تصغيرِ التَّرخيم: يَخْتَصُّ التَّصغيرُ بالأسماء الـمُعْرَبَةِ و قد يُصَغَّـرُ بعضُ الْمَبْنِيّاتِ و لا تُراعى فيهَا الْقَواعِدُ السّالِفَةُ و مِنْ ذلِک: ذا ← ذَيّا. تا ← تَيّا. الَّذى .... ← أَلَّـذَيّا، اللَّذَيّانِ، أَلَّذَيُّونَ. أَلَّتى ... ← أَللَّتَيّا، أللَّتَيّانِ، ألـلَّتَيّاتِ. اُوْلى ← اُوَلَـيّا. اُوْلاءِ ← اُوْلَيّاءِ. ما أفْعَلَ (لِلتَّعَجُّب) ← ما اُفَيْعِلَ نحو ما أمْلَحَهُ ← ما اُمَيْلِحَهُ. ذَيْتَ ← ذُيَيَّ. كَيْتَ ← كُيَيَّ.

ولَـهُـمْ نَوْعٌ مِنَ التّصغيرِ يُسَمّى تصغيرَ ترخيمٍ وَ هُوَ أنْ يُحْـذَفَ جميعُ زَوائِدِ

الاسْم ثُـمَّ يُصَغَّرُ نحو أحمَد، حامِد، محمُود، مُحَمَّد و... ← حُمَيْد والإلْتِباسُ يُدْفَعُ بِالْقَرينة.

تَتِمَّةٌ فى إعْلالِ الْمُصَغَّر: ألإسْمُ الْمُعَلُّ يُرَدُّ إلىٰ أصلهِ عِنْدَالتَّصْغيرِ ثُمَّ يُصَغَّرُ ثُمَّ يُعَلُّ المُصغَّرُ حَسَبَ ماٰ تقتَضيهِ قَواعِدُ الإعْلالِ نحوُ باٰب ← بُوَيْب، ناٰب ← نُيَيْب، ميزاٰن ← مُوَيزين، ميقاٰت ← مُوَيْقيت و... ومِنْ هُناٰ اشْتَهَرَ أنَّ التّصغيرَ ـ كالتّكسير ـ يَرُدُّ الأشْياءَ إلىٰ أصُولِها.

و لِلْمُصَغَّر قاٰعِدَتاٰنِ هُما:

١) إذا كـانَ الـثّالِثُ مِنْ حُروُفِ الإسْمِ ألِفاً زائدَةً او مُنْقَلِبةً قُلِبَتْ ياءً وَاُدْغِمَتْ ياءُالتَّصْغيرِ فيها نحو كِتاب ← كُتَيِّب، مُصاٰب ← مُصَيِّب.

٢) إذا وقَعَ ياءانِ بَعدَ ياءِ التّصغيرِ فَاجْتَمَعَتْ ثلاثَةُ ياءاتٍ حُذِفَتِ الأخيرَةُ مِنْها نحو صَبِيّ ← صُبَيّ، عَطاٰء ← عُطَيّ، مُعاٰوِيَة ← مُعَيَّة.

* التَّمرينُ *

١ ـ كَبِّرِ الْمُصَغَّراتِ الآتِيَةَ: دُوَيْبَّة، دُوَيْهِيَة، دُوَيْرَة، عُذَيْراٰء، سُلَيْمَة، ثُوَيْب، مُوَيْنِير، سُكَيْران، كُبَيِّر، فُرَيْس، قُدَيْر، قُدَيْمَة، عُرَيْضَة، رُحَيَّة، اُصَيْبِعَة، نُعَيْلَة، سُفَيْنَة، فُرَيْدِيس، دُلَيَّة، جُهَيْنِمَة، اُولَيّا، ذُيَيّ، جُحَيْمَة.

٢ ـ لَخِّصْ قَواعِدَ التَّصغيرِ وَ بيِّنِ الإعْلالَ الْمُخْتَصَّ بِالْمُصَغَّرِ واْذكُرْ أمثِلَةً لِذلِكَ الإعْلالِ.

ألمبحثُ الخامِسُ

ألمعرِفةُ والنَّكِرَةُ

مقدمةٌ:

أَلْمَعْرِفةُ اسْمٌ دَلَّ على مُعَيَّنٍ معلوُمٍ نحو مُحَمَّد، مَكَّة، هُوَ، هٰذا و... و النَكرةُ اسمٌ دَلَّ على غيرِ مُعَيَّنٍ نحو رَجُل، كِتاب و...[1]

ثُمَّ النَّكِرَةُ قِسْمٌ واحِدٌ و عَلامَتُها أنْ تقبَلَ ألِ التعريف نحو رَجُل أَوْ تكونَ بِمعنى كَلِمَةٍ هى تقبَلُ ذٰلِکَ نحو ذُو بِمعنىٰ صاحِب و المعرفة علىٰ سَبْعَةِ أقسام: ألعَلَمُ، ألمُعَرَّفُ بأل، ألضَّميرُ، إسْمُ الإشارَةِ، ألمَوصُولُ، ألمُضافُ، المُنادى. ولابُدَّمِنْ توضيحٍ لِهٰذِهِ الأقسامِ فى فُصُولٍ:

---

١. تَدُلُّ النَّكِرَةُ علىٰ فردٍ واحِدٍ مِنْ أفْرادِ جنْسِهِ إلاّ إذا وَقَعت بعدَ نفيٍ أوْ نهيٍ أوِ اسْتِفْهامٍ فَتَدُلُّ إذاً عَلَى اسْتِغْراقِ الْجِنْسِ نحوُ «ما رَأَيْتُ رَجُلاً»، «لا تضرِبْ أَحَداً»، «هلْ رَأَيْتَ اِنْساناً» وقد يُسْتَفادُ العُمُومُ مِن النَّكِرةِ فى غَيْرِ تِلکَ المَوارِدِ نحو: «عَلِمَتْ نَفْسٌ ما أَحْضَرَتْ» (١٤ــ التكوير) لكِنَّه قَليلٌ لايُقاسُ عَليهِ.

أَلفصل ١ ــ أَلعَلَم:

و هو مادَلَّ علىٰ واحدٍ مُعَيَّنٍ بالوَضْعِ نحو مُحَمَّد و مَكَّة[١].

و لِلْعَلَمِ تقسيماتٌ لِأَنَّهُ:

١ ــ إمّا مُفردٌ نحوُ: «زَيْد» و إمّا مُرَكَّبٌ. والمركّبُ إمّا إضافِيٌّ نحوُ: «بيتِ اللّه» و «عبدِاللّه» و إمّا إسْنادِيٌّ نحوُ: «تَأَبَّطَ شَرّاً» و إمّا مَزجِيٌّ نحوُ: «سيبَوَيْهِ».

٢ ــ و أيْضاً إمّا إسمٌ وهو ما نَبَّأَ عَنِ المُسَمّى فَقَط نحوُ «زَيْد» و إمّا كُنْيَةٌ و هي ما تَصَدَّرَ لِإفادَةِ التّعظيمِ بِأَبٍ أوْ أُمّ نحوُ «أبي عَبدِاللّه» وَ «أُمّ كُلْثوم». و جَعَلَ مِنْها بَعْضُهُم ما تَصَدَّرَ بِـ «إبْن» أو «بِنْت» نحوُ «اِبْنِ جَلا» و «بِنْتِ الشّاطى». وَ إمّا لَقَبٌ وَ هُوَ ما أفادَ الْمَدْحَ اَوِالذَّمَّ نَحْوَ «صادق» و «بَطّة».[٢]

٣ ــ و أيْضاً إمّا مُرْتَجَلٌ غيرُ مَأخُوذٍ عنْ شَيْءٍ ــ مِنْ إرْتَجَلَ الْأمرَ أي إخْتَرَعَهُ كَأَنَّهُ فَعَلَهُ قائماً علىٰ رِجْلِهِ مِنْ غيرِ أنْ يَقْعُدَ مُتأنِّياً فيهِ ــ نحو «أُدَد» (إسمُ رَجُلٍ) و إمّا منقولٌ والمنقولُ ما نُقِلَ عن اسمِ ذاتٍ نحوُ «أسَد» و «حاتِم» او عن اسمِ معنىً نحو «فَضْل» أو عَن فِعْلٍ ماضٍ نحو «شَمَّرَ» (لِفَرَسٍ) أوعَن

---

١. لا يَنْتَقِضُ هذا التّعريفُ بالأعلامِ المُشْتَرَكَةِ مِنْ نحو «زيد» مثلاً إذا كانَ إسماً لِفردينِ أو أكثَر، إذْ لِكُلِّ واحدٍ وضعٌ عَلىٰحِدَةٍ. ثُمَّ هُناكَ أسماءٌ وُضِعَت لِأجناسٍ مَعانيها بالأسرِ سَمَّوْها «أعْلامَ الأجناسِ» لِوجودِ آثارِ العَلَمِ اللفظيَّةِ (مِنْ منعِ الصَّرفِ و عَدَمِ قَبُولِ «أل» والتوصيف بِالمعرفَةِ) فيها و إنْ لَمْ تكُنْ أعْلاماً مِنْ جَهَةِ مَعانيها وهي قَليلَةٌ مَعدُودَةٌ مِنها «أُسامَة» و «أَبُوالحارث» لِلأَسَد، «أُمُّ عامِر» و «أُمُّ عِرْيَطٍ» لِلعقرَبِ، «شَعُوب» و «أُمُّ قَشْعَم» لِلمَنيَّةِ، «بَرَّة» لِلْمَبَرَّةِ و... قيلَ و مِنها «سُبْحانَ» لِلتّسبيحِ.

٢. اَللَّقَبُ يُؤَخَّرُ عَنِ الاسْمِ إذا جيءَ بِهِ مَعَهُ نَحْوُ «قالَ جَعْفَرٌ الصّادِقُ(ع)» وَ أمّا بَيْنَ الإسْمِ وَالْكُنْيَةِ وَ بَيْنَ الْكُنْيَةِ وَاللَّقَب فَلايَلْزَمُ تَرتيبٌ نحوُ «قالَ عَليٌّ اَبُوالْحَسَن(ع)» اَو «قالَ اَبُوالْحَسَنِ عَليٌّ(ع)».

مُضارِعٍ نحوُ «تَغْلِب» (لِقَبيلَةٍ) أوْ عن فِعْلٍ أمْر نحو «قُمْ» أو عَنِ التّثنيةِ أوالجمع نحو «كاظِمَيْن» و «عَرَفات» ــ بِناءً عَلىٰ كونِهِ جمعاً لِعَرَفَة لامفرداً مُلْحَقاً بالجمعِ المؤنّثِ ــ أو عن اسمِ جِنْسٍ نحو «ألنّجم» (لِنجمٍ خاصٍّ) و «ألمَدينَة» (لِمَدينَةِ النَبيّ ص)[1].

٤ ــ وينقسمُ أيضاً إلىٰ «عَلَمِ الشّخصِ» و «عَلَمِ الجِنْسِ» وقد مَرَّ أنَّ عَلَمَ الجِنْسِ ليسَ بالعَلَمِ حَقيقةً.

تَتِمّةٌ: مِنَ العَلَمِ مايُقالُ لَهُ «العَلَمُ بالغَلَبَةِ» وهو كما يظهَرُ مِنْ عُنْوانِهِ ما لَمْ يَكنْ عَلَماً فى أصْلِ الوضعِ بلْ صارَ عَلَماً بغَلَبَةِ الإسْتِعمالِ نحو «إبْنُ عَبّاسٍ» و «أُمُّ البَنينَ» و «اَلمَدينَة».

تنبيهٌ: مِنْ خَواصِّ العَلَمِ أنَّهُ لايُضافُ إلىٰ شيءٍ ولا يُثَنّىٰ ولا يُجْمَع و لايدخُلُهُ لامُ التّعريفِ وقد يُنَكَّرُ العَلَمُ و ذلِك فيما إذا أُطْلِقَ علىٰ فردينِ أوْ أفرادٍ إشْتَركُوا فى إسمٍ واحِدٍ فَحينَئذٍ يُضافُ ويُثَنّى و يُجْمَعُ ويدْخُلُهُ ألِ التّعريفُ كَقولِ الشّاعِرِ:

عَلا زيدُنا يَومَ النَقا رَأسَ زيدِكُمْ   بِأبيَضَ ماضِى الشَّفْرَتَيْنِ يَمانٍ

ونحوُ «جاءَنى الزَّيْدانِ وَالْبكرُونَ».

* ألسّؤالُ والتّمرينُ *

١ ــ عَيِّنِ المعرِفَةَ والنَّكِرَةَ فى الكَلِماتِ التّابِعَةِ: قلب، قلعَة، قُمْ، قَوم، قُريش، مُحمَّدبنُ عبدِاللّه(ص)، عَليُّ بْنُ أبيطالِب(ع)، عَلِيّ، حَسَن، حُسينُ بْنُ عَلِيّ(ع)، كِتاب، قُرآن، قامُوس، ناقُوس، إبْنى، أمُّك، أبيهِ، نحنُ، هذا، يارَجُلُ، رَجُل،

[1]. ألِ الدّاخِلَةُ عَلى اَلعَلَمِ لَيْسَتْ لِلتّعريف لِأنَّ الْعَلَمَ مَعْرِفَةٌ بنَفْسه بَلْ هِىَ زائِدَةٌ وَيَأتِى الْبَحْثُ عَنها.

رِجْـال، رُجيل، إنْجيـل، عيـسىٰ، نَصْـراٰن، سُـلْطان، عُـثْمان، غِلْمان، عُـمَرُ بْنُ عبدِالعَزيز، سلمانُ الفارسيّ، أبوذَرِّ الغِفـاٰرِيّ.

٢ ــ ماهُوَعَلاٰمَةُ النَّكِرةِ وكم هي أقسامُ المعرفَةِ و ما هو تعريفُهُما؟

٣ ــ أُذْكُرْ لِكُلٍّ مِنْ أقسامِ الْمعرفةِ خَمسَةَ أمْثِلَةٍ مِنْ غيرِ ماذُكِرَ.

٤ ــ ألعَلَمُ ماهُوَ و ما هُوَ الفرقُ بيتَهُ و بينَ النَّكرةِ؟

٥ ــ كـم قِسْـمـةً تـكونُ لِلعَـلَـمِ وكـم قِسماً يكونُ لَهُ أعطِ علىٰ كُلِ قسمٍ أمْثِلَةً مِنْ غيرِ ماٰذُكِرَ.

٦ ــ عَـيِّـنْ نـوعَ الـعَـلَـمِ فيمايَلِي: اُمُّ عِرْيط، إبنُ اللَّبُون، إبنُ عِرْس، مُعـاٰوِيَة، صَديق، ساٰلِـم، مُرتَـضىٰ، زهـراء، عَـزيـز، أبوُعبدِالله، سَجّاد، باقِر، رِضا، جَواد، تَقِيّ، نَقِيّ، أحمَد، عَلِيّ، مُحمَّد، فاطِمَة، زينَب.

ألفصل ٢ ــ أَلْمُعَرَّفُ بِـ«أل»:

أل علىٰ ثَلاثَةِ أقْساٰمٍ مَوْصُولةٌ و زائدةٌ و حرفُ تعريفٍ. أمّا الموصُولةُ فَسَيأتي الْبَحْثُ عنها. والزّائِدةُ ماليست بِموصُولَةٍ ولا لِلتّعريفِ.[١] و ما للتّعريفِ عَلىٰ قِسْمينِ:

ألأَوّلُ ما تُفيدُ التّعريفَ الحَقيقِيَّ وهي ما إذا كانت لِلعهدِ وتُسَمّى «لامَ الْعهدِ» والعهدُ عَلى ثَلاثَةِ أقسامٍ: حُضورِيٌّ كَقولِكَ «ضَرَبَنِي الرَّجُلُ» إذا كانَ حاضِراً بينَ يَديكَ وَذِكْرِيٌّ كَقَولِهِ تعالىٰ: «كَما أرْسَلْنا إلىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولاً

---

١. ألِ الزّائِدَةُ علىٰ ضربَيْنِ لازمَةٌ وغيرُ لازمَةٍ. فاللّازمَةُ تُزادُ فى ثَلاثَةِ مَواضِعَ: ١) فى «الآنَ» ٢) فى الموصولاتِ نحو الّذى و فُروعِهِ عَلَى القولِ بأنَّ الموصولَ مابعدَ أل ٣) فى الأعْلامِ المُرتَجَلَةِ نحو «ألسَّمَوْأَل» (إسمُ شاعِرٍ) و المنقُولَةِ المصحُوبَةِ مَعَها حينَ النّقلِ نحو «أللّات» و «العُزّىٰ» وغيرُ اللّازِمَةِ فى ثَلاثةِ مَواضِعَ أيْضاً: ١) فى الأعلامِ بالغَلَبَةِ نحو «الرَّسُولِ» لِمُحَمَّدِبْنِ عبدالله(ص) و «المَدينَة» لِمَدينَةِ النَّبىِّ(ص). ٢) فى الاعلامِ المنقُولة الّتى تصحَبُها بعدَ النّقلِ نحو الفضل، الحَسَن و ذلك موقوفٌ عَلَى السَّماعِ فَلايُقاٰلُ المُحَمَّد، العلىّ. ٣) فى ضَرُورَةِ الشِّعرِ كَما فى أوْبَر فى قولِهِ:

ولَقَدْ جَنَيْتُكَ أكْمُؤاً وعَساقِلا
وَلَقَدْ نَهَيْتُكَ عَنْ بَناتِ الأوبَرِ

فَعَصىٰ فِرْعونُ الرَّسُولَ» (١٦ــالمزّمّل) وذِهْنِيٌّ كَقولِکَ «إشْتَريتُ الْكِتابَ» فيما تُريدُ كِتاباً معهوداً بينَکَ و بينَ الْمُخاطَبِ.

والثّانى ماتُفيدُ التعريفَ اللّفظيَّ وَهى ما إذا كانت للجنسِ وتُسَمّى «لامَ الجِنْسِ» و هى علىٰ ثَلاثَةِ أَقْسامٍ اَيْضاً: «لامُ الْحَقيقَةِ» وهى ماتَدُلُّ علىٰ نفسِ الحَقيقَةِ والْماهِيَّةِ ولا دِلالَةَ فيها علىٰ كَمِّيَّةِ الأفرادِ كما فى قولِهِ تَعالىٰ: «أَفَلايَنْظُرُونَ إلَى الإبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» (١٧ــالغاشية) و «لامُ الإسْتِغْراقِ» وهى ما تَدُلُّ علىٰ جَميعِ اَفراد الماهِيَّةِ كَما فى قولِهِ تعالىٰ: «إنَّ الإنْسانَ لَفى خُسْرٍ» (٢ــالعصر) أى كُلُّ إنسانٍ و« لامٌ تَدُلُّ علىٰ بَعضٍ مجهُولٍ مِنَ الماهِيَّةِ» كَقولِهِ تعالىٰ حِكايَةً عن يَعْقُوبَ عَلَيهِ السّلامُ: «وَأخافُ أنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ» (١٣ــيوسف) و كَما فى قولِکَ «رَكِبْتُ السَّيّارَةَ».

هذا و بَديهٌ أنَّ الْمُعَرَّفَ بِلامِ الجنسِ لادِلالَةَ فيهِ علىٰ مُعَيَّنٍ بَلْ هُوَ نَكِرَةٌ فى المعنىٰ والحَقيقَةِ.

تنبيهٌ: فى لُغَةِ حِمْيَر و نَفَرٍ مِنْ طيِّئٍ يُبْدَلُ الميمُ مِنْ لامِ ألْ و يُقالُ «أمْ» فَفِي الحَديثِ أنَّ أحَدَهُم سَأَلَ رَسُولَ اللّهِ(ص): «أمِنَ امْبِرِّ امْصِيامُ في امْسَفَرِ؟» فَأجابَهُ(ص) علىٰ لُغَتِهِمْ وَقالَ: «لَيسَ مِنَ امْبِرِّ امْصِيامُ فِي امْسَفَرِ».

* ألسّؤالُ والتّمرينُ *

١ ــ بَيِّنْ أقسامَ ألِ الداخِلَةِ عَلَى العَلَمِ و مَوارِدَ ألِ الزّائِدَةِ.
٢ ــ كَم قِسْماً لِأل؟ اُذْكُرْها.
٣ ــ لِمَ لايَكونُ عَلَمُ الجِنْسِ عَلَماً حقيقَةً ولِمَ يُسَمىٰ عَلَماً؟
٤ ــ عَيِّنِ الأعلامَ في الآياتِ التابعَةِ و عَيِّنْ نوعَها: أطيعُوااللّهَ و أطيعوا الرَّسُولَ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ و خاتَمُ النَّبِيّينَ، وَلَقد مَنَنّا علىٰ مُوسىٰ و هارُونَ، ولَقد آتينا مُوسىَ الهُدىٰ و أوْرَثْنا بَنى إسْرائيلَ الْكِتابَ، وإذْيَرْفَعُ إبراهيمُ القَواعِدَ مِنَ الْبيتِ و إسْمعيلُ، لإيلافِ قُرَيْشٍ إيلافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتاءِ وَالصَّيْفِ، تَبَّتْ يَدا أبى لَهَبٍ وتَبَّ.

٥ ــ مَتىٰ تُفيدُ أل التّعريفَ الحَقيقيَّ؟ و ما الفَرْقُ بينَ التّعريفِ الحقيقيِّ و اللّفظيِّ؟
٦ ــ عَيِّنْ نوعَ ألْ في الآياتِ التّالِيَةِ: يا أيُّهاَ الرَّسُولُ بَلِّغْ ماَ أُنزِلَ إليكَ، وَالْعَصْرِ إنَّ الإنْسانَ لَفى خُسْرٍ إلاّ الّذينَ آمَنُوا و عَمِلوُا الصّالِحاتِ و تَواصَوا بِالْحَقِّ و تَواصَوا بِالصَّبرِ، قُلْ أعوُذُ بِربِّ النّاسِ، قُلْ أعوُذُ بِربِّ الْفَلَقِ، إنّا أعطَيناكَ الْكَوْثَرَ، إنَّ شانِئَكَ هُوَ الاَبْتَرُ، إنَّ الدّينَ عِنْدَاللّهِ الإسْلامُ، اَلْهيٰكُمُ التَّكاثُرُحَتىٰ زُرْتُمُ الْمَقابِرَ، إنَّ هٰذا الْقُرآنَ يَهْدِى لِلَّتى هِيَ أقْوَمُ.
٧ ــ ألتّعريفُ في عَلَمِ الجِنْسِ لَفظِيٌّ أمْ حَقيقيٌّ؟

ألفصلُ ٣ ــ ألضَّمير:

ما وُضِعَ لِلْغائِبِ أوِ المُخاطَبِ أوِ المُتَكَلِّمِ نحو: هُ، كَ، يْ، هُوَ، أنْتَ، أنا. والضَّميرُ على قِسْمَينِ: متَّصِلٌ وهو ما يَتَّصِلُ بكَلِمَةٍ أُخْرىٰ وَ يكونُ كَجُزْءٍ مِنْها نحو: ضَرَبَهُ، غُلامُكَ، إنّي، ونحو «إنّا رادُّوهُ إلَيْكَ» (٧ــ القصص) و مُنْفَصِلٌ و هو ما لايَتَّصِلُ بِشَيْءٍ[١]. ولِكُلٍّ مِنْهُما أربَعَ عَشَرةَ صيغَةً، سِتٌّ لِلْغائبِ وسِتٌّ لِلْمُخاطَبِ و إثْنَتانِ مِنْها لِلْمُتَكَلِّمِ.

ثُمَّ الْمُنْفَصِلُ علىٰ قِسْمينِ مرفُوعٍ و مَنْصُوب. والمُتَّصِلُ علىٰ ثلاثَةِ أقْسامٍ: مَرْفوعٍ و مَنْصُوبٍ و مَجْرُور.

أَلْمُتَّصِلُ المرفوعُ قد يَكُونُ بارِزاً وقد يكونُ مُسْتَتِراً. والمُسْتَتِرُ علىٰ ضَرْبَيْنِ واجِبِ الإسْتِتارِ و جائِزِ الإسْتِتارِ. و أمّا المُنْفَصِلُ فلايكونُ إلاّ بارِزاً.

فَتَحَصَّلَ لِلضّميرِ سبعَةُ أقْسامٍ:

١ ــ المُنْفَصِلُ المرفوعُ ولَهُ أرْبَعَ عشرَةَ صيغَةً وهي: هُوَ، هُما، هُمْ، هِيَ،

---

١. مِنْ خَواصِّ المُنفَصِلِ أنَّهُ يَصِحُّ أنْ يَقَعَ في ابْتِداءِ الكَلامِ و انْ يَقَعَ بعدَ «إلاّ» وَ اجْتَمعَا فى قولِهِ تعالىٰ: «هُوَاللّهُ الذى لا إلٰهَ إلا هُوَ» (٢٢ــ الحشر).

هُما، هُنَّ، أنْتَ، أنْتُما، أنْتُم، أنْتِ، أنْتُما، أنْتُنَّ، أنا، نَحْنُ. نحو «هو قالَ»، «هما جاءا» و...

۲ ـ ألمُنْفَصِلُ المَنصُوبُ ولَهُ أرْبَعَ عَشرَةَ صيغَةً وهى: إيّاهُ، إيّاهُما، إيّاهُمْ، إيّاها، إيّاهُما، إيّاهُنَّ، إيّاکَ، إيّاكُما، إيّاكُمْ، إيّاکِ، إيّاكُما، إيّاكُنَّ، إيّایَ، إيّانا. نحو لا نَعبُدُ إلاّ إيّاهُ، إيّاهُما سَألْتُ و...

۳ ـ ألمُتَّصِلُ المنصوبُ و لَهُ اربَعَ عشرَةَ صيغَةً وهى: هُ هُما هُمْ ها هُما هُنَّ کَ کُما کُمْ کِ کُما کُنَّ یْ نا نحو: لَقيتُهُ، سَألتُهُما، رَأيتُکَ، أمرتَنى و...

٤ ـ ألمتَّصِلُ المجرورُ و لَهُ أربَعَ عشرَةَ صيغةً و هِىَ عينُ ما مرَّ فى القِسْمِ السّابِقِ (المُتَّصِلِ المنصُوبِ) نحو: مَررتُ بِهِ، قُلْتُ لَهُما، دَعوتُ لَکَ و...

٥ ـ المُتَّصِلُ المرفوُعُ البارِزُ و هو ما فى صِيَغِ الماضى عَدا الأُولٰى و الرّابِعَةَ وما فى صِيَغِ المُضارِعِ و الأمْرِ إلاّ خَمسَ صِيَغٍ مِنْها، هى: ۱، ٤، ۷، ۱۳، ۱٤ وَ بُيِّنَ ذلِکَ فى الْقِسْمِ الْأَوّلِ ـ قِسْمِ الْفِعْلِ ـ فَراجِعْ.

٦ ـ ألمتّصلُ المرفوعُ المُسْتَتِرُ وُجوباً وهى ما فى الصِّيَغِ ۷، ۱۳ و ۱٤ مِنَ الْمُضارِعِ والأمرِ.

۷ ـ ألمتصلُ المرفوعُ المُسْتَتِرُ جَوازاً وهى ما فى الصّيغتَينِ ۱ و ٤ مِنَ الماضى والمُضارِعِ والأمرِ و صِيَغِ اسْمَيِ الفاعِلِ والمفعُولِ و شِبْهِهِما، کَما مَرَّ[1].

---

۱. يناسِبُ المقامَ تَوضيحُ بَعْضِ هٰذِهِ الضَّمائِرِ فَنَقُولُ: ۱ـ هاءُ الضَّميرِ ـ سَواءٌ کانَتْ مُفْرَدَةً أمْ مَعَ ميمٍ أوْنُونٍ (هُ هُما هُمْ هُنَّ) ـ تُکْسَرُ إذا وَقَعَتْ بَعْدَ کَسْرَةٍ اَوْ یاءٍ ساکِنَةٍ نحو بِهِ و فيهِمْ و تُضَمُّ فى غَيْرِ ذلِکَ نحو مالُهُ، مِنْهُما و... ←

تَتِمَّـةٌ فى بَيانِ مرجعِ الضَّميرِ: لابُدَّ فى الضَّميرِ الغائب أنْ يرجِعَ إلى ما تَـقَدَّمَ لفظاً أوتقديراً أوْ معنًى أوْ حُـكْماً.

ألأوّلُ نـحـو «ضَـرَبَ زيدٌ غُلامَهُ» و مِنْ ذلِک «إعْدِلُوا هُوَ أقربُ لِلتقوىٰ» (٨ــالمائدة) فَـإنَّ مَرجِـعَ الـضَّميرِ هُنا تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ ضِمْناً لا صَراحَةً و هُو العدلُ الّـذى يَتَضَـمَّـنُهُ إعْدِلُوا.[١]

وَالـثّانى نحو «ضَرَبَ غُلامَهُ زيدٌ» فَإنَّ ضميرَ «غُلامَهُ» يرجِعُ إلىٰ «زيد» و زَيدٌ لِكَونِهِ فاعِلاً فى تقديرِ التَّقدُّمِ عَلَى الْمفعُولِ لِتَقَدُّمِ رُتْبَتِهِ عليهِ.

وَالـثّالِثُ هُوَ أنْ يـسبِقَ الضّميرَ شَىْءٌ معنَوِىٌّ يَدُلُّ علىٰ ما يَرْجِعُ إلَيْهِ هـٰذاَ الـضَّـميرُ كَـأنْ تَتّجِهَ إلى الشّرقِ صَباحاً فَتَقُولَ «أشْرَقَتْ» أو تَتَّجِهَ إلى الغَربِ آخِرَ الـنَّـهـارِ فَـتَـقُـولَ «غَـرَبَتْ» و مِنْ ذلِک قولُهُ تعالىٰ: «إنّا انزلنـاهُ فى ليلَةِ الْقدرِ» (١ــالقدر) وقولُهُ تَعالىٰ: «حتّى تَوارتْ بِالْحِجاب» (٣٢ــص) و نحوُ ذلِک.

---

٢ ــ ميمُ تُمْ ساكِنَةٌ إلاّ إذا وَقَعَ بَعْدَها ضَميرٌ مَنْصُوب فَتُضَمُّ وتُشبَعُ ضَمَّتُهُ حَتّى يَتولَّدَ مِنْها واوٌ نحوُ ضَرَبْتُمُوهُ. ٣ــ ياءُ الْمُتَكَلِّمِ يَجِبُ فيه الفَتْحُ إذا اتَّصَلَ بِما فى آخِرِهِ ألِفٌ أوْ ياءٌ نحو عَصايَ و مَوْلايَ و مُعَلِّمَيَّ و مُعَلِّمِيَّ و إذا اتَّصَلَ بِما فى آخِرِهِ ياءانِ تُحذَفُ إحْدى الياءَيْنِ و تُدغَمُ الأُخْرىٰ فى ياءِ الْمُتَكَلِّمِ نحو بُنَيِّي ــ بُنَيَّ و أُخَيِّي ــ أُخَيَّ ويَجِبُ فيـه السُّكُونُ إذا اتَّصَلَ بالفِعْلِ او بالحُروفِ الْمُشَبَّهَةِ بِهِ ــ وَهِيَ إنَّ، أنَّ، كَأنَّ، لَيْتَ، لٰكِنَّ، لَعَلَّ ــ أوْبِمِنْ أوعَنْ او لَدُن أو قَطْ أوقَدْ نحو يَضْرِبانِيْ، إنِّيْ و... ويَجوزُ فيهِ الأمْرانِ فى غَيْرِ ذلِک نحو غُلامِيْ و غلامِيَ، لِيْ ولِيَ و...

تَتِمَّةٌ: يَفْصِلُ بينَ ياءِ الْمُتَكَلِّمِ وبَيْنَ ما إذا اتَّصَلَ بآخِرِهِ يَجِبُ فيه السُّكُونُ، نُونٌ تُسَمّىٰ «نُونَ الْوِقايَةِ» ــ لِأنَّهُ يَقِي آخِرَ الكَلِمَةِ مِنْ دُخُولِ الكَسْرَةِ ــ و ذلِک واجِبٌ إذا اتَّصَلَ بِفِعْلٍ لايكُونُ فيهِ النُّونُ الإعْرابِىُّ أو اتَّصَلَ بِمِنْ أو عَنْ نحو ضَرَبَنِي، يَضْرِبُنى، لَمْ يَضْرِبانى، مِنّي، عَنّي و جائزٌ فى غَيْرِ ذلِک نحو إنّي و إنَّني، لَدُنِي و لَدُنّي و..

٤ ــ إذا وَقَعَ «نا» بعدَ ما فى آخِرِهِ نُونانِ مِثْلُ إنَّ، أنَّ، كَأنَّ و لٰكِنَّ،يَجُوزُ حذفُ إحْدَى النُّوناتِ نحو إنّا و إنَّنا، لٰكِنّا و لٰكِنَّنا،...

٥ ــ إذا اتَّصَلَ ضَميرٌ بِإلىٰ أو عَلىٰ أو لَدىٰ اُبْدِلَتْ ألِفُها ياءً ساكِنَةً نحو إلَيْهِ، عَلَيْک، لَدَيْنا.

٦ ــ إذا وَقَعَ هُوَ أو هِيَ بَعْدَالواوِ أو الفاءِ يَجُوزُ إسْكانُ هائِهِما نحو: وَ هْوَ، فَهْيَ.

٧ ــ كَثيراً مّا يَدْخُلُ هاءُ التَّنْبيهِ عَلى الضَّمائِرِ الْمُنْفَصِلَةِ نحوُ: ها أنْتَ، ها أنْتُم و...

١. عَدَّ بعضُهُمْ ذٰلِک المِثالَ ونحوَهُ مِنَ التَقَدُّمِ الْمعنِوىّ ولَعَلَّ الْحَقَّ ما تَقَرَّرَ هُنا راجِعِ النَّحوَ الْوافى ج ١ ص ٢٣١.

والرّابِعُ هو أنْ يَرجِعَ الضّميرُ إلىٰ مُتَأخِّرٍ لفظاً و رُتْبَةً لِنُكْتَةٍ نحو «نِعْمَ رَجُلاً زيدٌ» فالضَّميرُ فی «نِعْمَ» يرجِعُ إلىٰ «رَجُلاً» فَإنَّ المتكلِّمَ فی مِثلِ ذلِک يَتَصَوَّرُ الْمُفَسَّرَ ـ أی مَرْجِعَ الضّميرِ ـ و يَقصُدُه ثُمَّ يَأتی بالضّمير و يُرْجِعُهُ إليهِ عِنْدَ نفسِهِ ثُمَّ يأتی بالْمُفسِّرِ و يُصَرِّحُ بِهِ، وفی ذلِک توضيحٌ بعدَ الإبْهامِ، وهو يُفيدُ التّفخيمَ، و يَكُونُ الكَلامُ مَعَهُ أوقَعَ فی نفسِ المُخاطَب. فَتَسْمِيَةُ مَرْجِعِ الضّميرِ فی مِثْلِ ذلک بالْمُتَقَدِّمِ حُكْماً إمّا لِأنَّ التّأَخُّرَ لإفادَتِهِ هٰذِهِ الْفائدةَ فی حُكْمِ التَّقَدُّمِ و إمّا لِأنَّ ما تَصَوَّرَهُ الْمُتَكَلِّمُ و أَرجَعَ الضّميرَ إليهِ فی حُكْمِ الْمَذكُورِ الْمُتَقَدِّمِ.

وهذا النّوعُ مِنَ التَقَدُّم فی مَوارِدَ مِنْها بابُ نِعْمَ و بِئسَ كَما مَرَّ و مِنْها ألمجرورُ بِرُبَّ نحو رُبَّهُ رَجُلاً و رُبَّهُ صَديقاً و مِنْها ضَميرُ الشّأنِ والقِصَّةِ نحو «قُلْ هُوَاللّٰهُ أَحَدٌ» و «إنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ و لٰكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الّتی فِی الصُّدُورِ» (٤٦ـ الحج).

* ألسّؤالُ والتمرينُ *

١ ـ ألضّميرُ ماهُوَ و ماهُوَ الفرقُ بينَهُ و بينَ العَلَمِ؟
٢ ـ إسْتعمِلْ كُلاً مِنْ صِيَغِ الْمُنْفَصِلِ المرفوعِ والمنصوبِ فی جُمْلَةٍ.
٣ ـ صِلِ المتَّصِلَ الْمَنْصُوبَ بِالماضِی المعلومِ مِنَ الضَّرب و اسْتَعْمِلْ صِيَغَ الْمُتَّصِلِ المجرورِ فی جُمَلاتٍ.
٤ ـ أوضِحْ كيفيَّةَ الضّميرِ فِي الماضی و المُضارِعِ والأمرِ أنَّهُ فی أیِّ صِيَغِهِ يَبْرُزُ و فی أيَّةٍ يَسْتَتِرُ والمُسْتَتِرُ ماهُوَ؟ و كيفَ هُوَ؟ ونحوَذلِک.
٥ ـ كَيْفَ الْحَرَكَةُ و السُّكُونُ فی ياء الْمُتَكَلِّمِ؟ وماهِیَ مَوارِدُ نُونِ الوِقايَةِ وماهُوَ حُكْمُهُ؟
٦ ـ أرْسُمْ جَدْوَلاً يحتوی جميعَ الأقسامِ السّبعَةِ لِلضّميرِ وَ اكْتُبْ تُجاهَ كُلِّ قِسْمٍ أرقامَ صِيَغِهِ.
٧ ـ بَيِّنْ أقسامَ الْمرجِعِ لِلضّمير الْغائِبِ وَاذْكُرْ وجهَ تسميةِ الْمُتَقَدِّمِ الْحُكْمِیّ بِهٰذَا الْإسْمِ و بَيِّنْ مَوارِدَهُ.

ألفصلُ ٤ـ إسمُ الإشارَة:

هو مادَلَّ على مُعَيَّنٍ بإشارَةٍ نَحوُ: ذا، تا، هُنا و... و هوعَلى قِسْمينِ: ألاَوّلُ: ما يَشْتَرِکُ بينَ المَكانِ وغيرِهِ. والثّانی: مايختَصُّ بِالإشارَةِ إلی المَكانِ. فالأوّلُ عَلی ثَلاثَةِ أقْسامٍ:

ألقِسْمُ الأوّل ـ مايُسْتعمَلُ فِی القريب ولَهُ سِتُّ صِيَغٍ هی: ١) ذا لِلْمُفرَدِ المُذَكَّرِ ٢) ذانِ أو ذَينِ لِلْمُثَنّی المذكّرِ ٣) أولی وأُولاءِ لِلْجمعِ المذكّرِ ٤) تا وتی وتِهْ وتِهِ وذی وذِهْ وذِهِ لِلْمفردِ المؤنّثِ ٥) تانِ اوتَين لِلمُثَنّی المؤنّثِ ٦) أُولی و أُولاءِ لِلْجَمْعِ المؤنّثِ. و تَدخُلُ هٰذِهِ الصِيَغَ هاءُ التَّنبيهِ كَثيراً فَيُقالُ هٰذا هذانِ هٰذَينِ...

ألقِسمُ الثّانی ـ مايُسْتَعْمَلُ فِي الإشارَةِ إلی المُتَوسِّطِ ولَهُ سِتُّ صِيَغ هی: ١) ذاکَ ٢) ذانِکَ أوذَيْنِکَ ٣) أولئِکَ ٤) تاکَ وتِيکَ ٥) تانِکَ أوتَيْنِکَ ٦) أُولئِکَ. و المَعانی كَما مَرَّ. وقد يدْخُلُ ذاکَ و تيکَ هاءُ التّنبيهِ و يُقالُ هٰذاکَ، هٰاتيکَ.

القسمُ الثّالِث ـ مايُسْتَعْمَلُ فی البَعيدِ ولَهُ أيضاً سِتُّ صِيَغ هی: ١) ذلِکَ ٢) ذانِّکَ ٣) أُولالِکَ ٤) تِلْکَ ٥) تانِّکَ ٦) أُولالِکَ و موردُ كُلٍّ كَما مَرَّ.

فَتَبَيَّنَ أنْ إذا اتَّصَلَ بِاسْمِ الإشارَةِ القَريبِ كافُ الخِطابِ دَلَّ عَلی المُتَوسِّطِ وإذا اتَّصَلَ بِهِ لامٌ مَعَ الْكافِ دَلَّ عَلی الْبَعيدِ. والكافُ هٰذِهِ حرفُ خِطابٍ ولذا يختَلِفُ باخْتِلافِ المُخاطَب كَكافِ الضَّمير يُقالُ: ذاکَ

يٰارَجُلُ، ذاكِ يا امْرَأَةُ، ذاكُمْ يارِجالُ، ذٰلِکَ يٰارَجلُ، ذٰلِکِ يٰاامْرأَةُ، قالَ تَعالىٰ: فَذٰلِكُنَّ الَّـذى لُمتُنَّنى فيهِ (۳۲ــيوسف).

وأَمّا الثّانى: أى المُخْتَصُّ بِالْمَكانِ فَعَلىٰ ثَلا ثَةِ اقسامٍ أيضاً: ۱ــ ألقريبُ وهو هُنٰا وكَثيراً مّا يَتَّصِلُ بِهِ هٰاء التَّنبيهِ ويُقٰال: هٰهُنٰا ۲ــ ألْمُتَوَسِّطُ وهوهُنٰاکَ ۳ــ ألبَعيدُ وهوهُنٰالِکَ، هَنّا، هِنّا، ثَمَّ وثَمَّةَ.

تنبيهٌ: قَليلاً مّا يُشٰارُ بِهُنٰالِکَ وهَنّا إلى الزَّمٰانِ كَقولِهِ تَعالىٰ: «هُنٰالِکَ الْوَلٰايَةُ لِلّهِ الْحَقِّ» (٤٤ــالكهف) وكَقَولِ الشّاعِرِ: «حَنَّتْ نَوارُ ولٰاتَ هَنّا حَنَّت»[1].

＊ ألسّؤالُ والتمرينُ ＊

۱ــ إسمُ الإشارَةِ مٰاهُوَ وكَمْ قِسْماً يكوُنُ لَهُ وكَمْ قِسْماً يَكُونُ لِهٰذِهِ الْاقسٰامِ؟ ومٰا هِيَ الفٰاظُهُ وماهُوَ موردُ كُلِّ لفظٍ؟ اُرْسُمْ ــ إنِ اسْتَطعتَ ــ جدوَلاً يحتَوى جَميعَ ذٰلِکَ.

۲ــ ماهوالكافُ المُلْحَقُ بِاسْمِ الإشٰارَةِ؟ وما هوحالُهُ فِي التَّغَيُّرِ؟ أعْطِ عَلىٰ ذٰلِکَ أمثِلَةً تُوضِحُ ألْمُرٰادَ.

ألفصلُ ٥ــ ألموصُول:

ألموصولُ ما وُضِعَ لِيُسْتَعْمَلَ فى مُعَيَّنٍ يُعَيَّنُ بِجُمْلَةٍ بعدَهُ نحو الَّذى فى قولِهِ تَعالىٰ «تَبٰارَکَ الَّذى بِيَدِهِ الْمُلْکُ...» (۱ــالملک) وهُوعلىٰ قِسْمينَ مُخْتَصٌّ ومُشْتَرَکٌ. ألموصولُ المختصُّ ما يختَصُّ بالمفردِ أوالِمثنّى أوالجمعِ والمذكّرِ أوالْمُؤنَّثِ. فَلَهُ سِتُّ صِيَغٍ هى: اَلَّذى لِلْمفردِ المذكّرِ، اَللَّذانِ واَللَّذَينِ لِلْمثَنّى المذكّر، اَلَّذينَ، اَلْاُولىٰ واَلْاُوْلاءِ لِلْجمعِ المذكّر، ألّتى لِلْمفرد المؤنّثِ، أَللَّتانِ واَللَّتَينِ لِلْمُثَنّى المؤنّثِ، أَللّاتِ، أَللّا تى، أَللّواتى، أَللّاءِ، أَللّائى وأَللّوائى لِلْجمعِ المؤنّثِ

---

۱. قَولُهُ «حَنَّتْ» أى إشتٰاقَتْ و «نَوٰارُ» بنتُ عمروِبْنِ كُلْثوم اُمُّ الشّٰاعِرِ و «لاتَ» حرفُ نفيٍ.

نحوز يدٌ الّـذى... ز يدانِ اللّـذانِ... ألقومُ الّـذين... هِندٌ الّتى و هكذا...[١]

وأمّـا الـموصولُ الـمُشْـتَـرَك فَـهُوَ مايُسْتَعْمَلُ فى المذكّرِ والمؤنّثِ وفى الـمفـرد و الـتّثنيةِ والجمعِ ولَهُ سِتّةُ ألفـاظٍ هى: مَنْ، ما، أل، أىُّ، ذا،ذوُ نحوُ قولِهِ تعالى: أَلَمْ تَرَأَنَّ اللهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِى السَّماواتِ وَالْأَرْض (الحج ــ ١٨) و...[٢]

---

١. الـموصولُ المختَصُّ يُسْتَعْمَلُ فى العـاقِلِ وغيرِهِ نحو «ألقاضى الّذى حَكَمَ والحُكْمُ الّذى صَدَرَ» إلاّ «الّذينَ» فَإنَّهُ يـختَصُّ بِجمعِ العُقَلاء و يُستَعمَلُ «الّتى» فى جمعِ غيرِ العُقَلاء نحو: «... ولكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الّتى فِى الصُّدُورِ» (٤٦ـــ الحجّ).

٢. «مَن» يـختَصُّ بالعـاقِلِ نحو «مَنْ كَتَبَ، من كَتَبا، مَنْ كَتَبُوا، مَنْ كَتَبتْ و...» و يُسْتَعْمَلُ فى غيرِهِ مَعَ الْقَرينَةِ كَقولِهِ تَعالىٰ: «وَاللّٰهُ خَلَقَ كُلَّ دابَّةٍ مِنْ مـاء فَمِنْهُم من يمشى عَلىٰ بطنِهِ و مِنْهُمْ من يمشى عَلىٰ رِجْلينِ و مِنهُمْ من يَمشى عَلىٰ أربَعٍ» (٤٥ـــ النور).

«ما» يـختَـصُّ بـغيرِ العـاقِلِ نحو «أعجبَنى مـا قالَ زيدٌ» و يُسْتَعْمَلُ فِى الْعـاقِلِ مَعَ الْقَرينَةِ نحو «صـاحِبْ مـا شِئْتَ مِنَ الرِّجـالِ».

«أل» يـختَـصُّ بـالدُّخُولِ عَلى اسْمَى الفـاعِلِ والمفعُولِ قيلَ والصِّفَةِ المُشَبَّهَةِ ايضاً وذلكَ إذا لَم يَكُنْ لِلْعهدِ و تـأتى لِلْعـاقِلِ وغيـرِهِ نحو: «هُوَاللّٰهُ الخـالِقُ البـارِئُ...» (٢٤ـــ الحشر) اى الّذى خَلَقَ و نحو «نـارُاللّٰهِ الْمُوقَدَةُ» (٦ـــ الهمزة) اى الّتى تُوقَدُ بخِلافِ نحو «جـاءَنى ضـارِبٌ فَأَكْرَمْتُ الضّـارِبَ».

والـدَّليـلُ عَـلىٰ موصوليَّةِ ألِ الداخِلَةِ عَلى الصّفاتِ أمرانِ: الاوّلُ أنَّ الصِّفَةَ لِمُشابَهَتِها الفِعْلَ فى توصيفِ حالِ الإسْمِ قد تعمَلُ عَمَلَ الفِعْلِ و يُعْطَفُ الفِعْلُ عَليها نحو «زيدٌ الضـاربُ بَكْراً» و نحو «وَالعـادِيـاتِ ضبحاً.. فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعـاً» (العاديات ـــ ١) فَلو كانت ألِ الداخِلَةُ عَلَيها حَرفَ تعريفٍ ـــ وهومِنْ خواصّ الإسمِ ـــ لَبَعُدَتِ الصِّفَةُ عن شَبَهِ الفِـعْـلِ و مـا عَمِلت عَمَلَهُ وما جـازَ عطفُ الفِعْلِ عليها مَعَ أنّها تَعْمَلُ و يُعْطَفُ عليها. والثّانى رُجُوعُ الضَّمير الـمُسْتِترِ فى الصِّفَةِ، أو الظّاهِرِ إليهِ نحو «ألضّاربُ زَيدٌ والْممرُورُ بِهِ عَمروٌ» فَلا مَحالَةَ تَكونُ «أل» إسْماً مَوصُولاً لِأنَّ الضَّميرَ لا يَرْجِعُ إلاّ إلى الإسْمِ.

«ذا» يـختَـصُّ بـالوُقُوعِ بَعدَ من أوْ مـا الإستِفهـامِيَّتينِ ـــ فَمَعَ الأوّلِ يُسْتَعْمَلُ فى العاقِلِ ومَعَ الثّانى فى غيرِ العـاقِلِ ـــ نحو «مَنْ ذا رَأَيتَ؟» اى مَنِ الّذى رَأَيتَ؟ و «مـاذا قُلْتَ؟» أى مَا الّذى قُلتَ وهكذا... و يُشْتَرَطُ فى كونِهِ مَوصُولاً ثَلاثَةُ شُرُوطٍ: ١ ـــ أنْ يَقَعَ بعدَ من أو مـا الإستِفهـامِيّتينِ كما مَرَّ. ٢ ـــ أن لا يُرَكَّبَ مَعَهُمـا فَيَكونَ الـمَجمُوعُ أداةَ استِفْـهـامٍ نحو «مَن ذَا الصَّرفِيُّ و مـاذا الصَّرْفُ؟» ومِنْهُ قَوْلُهُ تَعالىٰ «مَن ذَا الّذى يُقرِضُ اللّٰهَ قرضاً حَسَنـاً» (٢٤٥ـــ البقرة). ٣ ـــ أنْ لا يَكُونَ اسْمَ إشـارَة و عَلامَةُ «ذا» الإشـارِيَّةِ دُخُولُهُ عَلَى الْمُفْرَدِ نحو: «من ذَا الشّـاعِرُ؟» و «مـاذا الْكِتا بُ؟» فَإنَّ الموصولَ يَجِبُ وُقُوعُ الجُمْلَةِ بعدَهُ كما مَرَّ.

«ذو» يختصُّ بِلُغَةِ الطَّيئِ و يُستعمَلُ فى العاقِلِ و غيره كقول شاعرهِمْ «فَوْلا لِهٰذا المرءِ ذُوجـاء سـاعياً هَلُمَّ فَإنَّ الـمشرفِيَّ الْـفرائضُ». (قوله «ذوجاء» أى الّذى جاء. و «هَلُمَّ» أى أسْرِعْ» و «الْمَشرَفِيّ» أى السَّيفُ الْمَنسُوبُ إلـى «مَشـارِف» وهى قُرىً باليَمَن سُيُوفُها مشهُورَةٌ وقوله «الفَرائضُ» أى مُلازِماتٌ لَنـا). وقولِ آخرَ: «و بِئْرى ذُو حَفَرْتُ و ذُو طَوَيْتُ» (طَوَيْتُ الْبِئْـرَ أى بَنَيْتُها بالحِجـارَةِ).

«أىُّ» يُسْـتعمَلُ فى العاقِلِ و غيرِهِ نحو «سَيَسعَدُ أيُّهم مُجِدٌّ»، «إشْتَرِ أيّاً أنفعُ مِنَ الْكُتُبِ» وهكـذا... و لِأكثَرِ هٰذِه الكلماتِ (الموصولاتُ الْمُشْتَرَكَةُ) مَعانٍ أُخرَ ـــ غيرُ الموصُولِيَّةِ ـــ تُذْكَرُ فى مَحَلِّها.

* السّؤال والتّمرين *

۱ ــ أَلموصُولُ ماهُوَ و كَمْ قِسماً يَكونُ لَهُ و ماهِيَ اَلفاظُ كُلِّ قِسْمٍ؟ وَماهُوَ مَوْرِدُ كُلِّ لَفظٍ؟ اُرْسُمْ لِذلِكَ جدوَلاً ــ إنِ اسْتَطعتَ ــ
۲ ــ اُذْكُرْ لِكُلٍّ مِنَ الْكَلِماتِ التّابِعَةِ ما يَصْلَحُ لَهُ مِنِ اسْمِ الْإشارَةِ الْمُشْتَرَكِ و الموصُولِ المُخْتَصِّ: رَجُلانِ، أبَوَيْنِ، زيد، هِنْدات، زَيْنَبَيْنِ، مَريمانِ، فاطِمَة، زيدُونَ، قاصِدِينَ، آمِرِينَ، غُلام، سكران، غضبى، أفضَل، صُغْرى، كُبْرَيات، ألفُضلَيانِ، عُنْصُرَيْنِ، صُغْرَيَيْنِ، نُجُوم، سَماء، قَطام، والِدَيْنِ، أولاد، اَخوات، إخْوَة، عِزْلَة، سِهام، سُرُور، قُبُور، يَدَيْنِ، مِرْفَقَيْنِ، حاجِبانِ، رَجُلين.

الفصل ٦ ــ المضاف:

اَلإضافَةُ هِيَ انْتِسابُ شَيْءٍ اِلى شَيْءٍ نَوْعَ انْتِسابٍ يُسَمَّى الْأَوَّلُ مُضافاً وَالثّانى مُضافاً اِلَيْه نحوُ: غلامُ زيدٍ، صَلاةُ اللَّيلِ، خاتَمُ فِضَّةٍ و ضارِبُ زيدٍ.
وَالْإضافَةُ على قِسْمَين: مَعْنَوِيَّةٍ و لَفْظِيَّة.
اَلْمَعْنَوِيَّةُ ما اَفادَتْ كَوْنَ الْمُضافِ اِلَيْه مالِكاً لِلْمُضافِ نحوُ «غلامُ زيدٍ» اَوْ ظرفاً له نحوُ «صَلاةُ اللَّيلِ» اَو جِنْساً له نحوُ: «خاتَمُ فِضَّةٍ».
وَ اللَّفظِيَّةُ هِيَ إضافَةُ الصِّفَةِ اِلى مَعْمولِها نحوُ: «زَيدٌ ضاربُ بَكْرٍ».
اَلأِضافَةُ اللَّفظِيَّةُ لا تُفيدُ اِلاّ التَّخْفيفَ فى لَفْظِ الْمُضاف بِاِسْقاطِ التّنوينِ منه اَوْ ما عُوِّضَ مِنَ التَّنْوين وأمّا الْمَعْنَوِيَّةُ فَتُفيدُ تَعْريفَ الْمُضافِ بِشَرْطِ اَنْ تُضافَ نَكِرَةٌ اِلىٰ مَعْرِفَةٍ نَحوُ «غُلامُ زيدٍ» وَاَمّا اِذا اُضيفَتْ نَكِرَةٌ اِلى مِثْلِها نحوُ «ثَوْبُ رَجُلٍ» فَتُفيدُ الْإضافَةُ التَّخصيصَ لا التَّعْريف. فَتَبَيَّنَ اَنَّ مِنَ الْمَعارِفِ: اَلنَّكِرَةُ الْمُضافَة إلى الْمَعْرِفَةِ إضافَةً مَعنَوِيَّة. هذا وإشباعُ الْبَحْثِ عَنِ الْإضافَةِ فِى عِلْمِ النَّحو.

* السؤال والتمرين *

١ ـ ماهِیَ ٱلإضافَة وَ کَمْ قِسْماً یَکونُ لَها؟ وَ أَیُّها یُفیدُ التَّعریف؟
٢ ـ أُرْسُمْ جَدْوَلاً لِبَیانِ اَقْسامِ الْإِضافَة وَ اَنْواعِ کُلِّ قِسْمٍ مَعَ اَمْثِلَةٍ جَلِیَّة.

الفصل ٧ ـ المنادی:

اَلْمُنادیٰ ما وَقَعَ بَعْدَ اَحْرُفِ النِّداء وَ هِیَ یا، اَیا و... وَ هُوَ علی اَرْبَعَةِ اَقْسام:

١ ـ اَلْمنادَی الْمُضاف نحوُ «یا عَبْدَاللّه».
٢ ـ اَلْمُفْرَدُ الْمَعْرِفَة نحوُ «یازَیدُ».
٣ ـ اَلنَّکِرَةُ غَیْرُ الْمَقْصودَةِ کَقولِ الْاَعْمیٰ «یارَجُلاً».
٤ ـ اَلنَّکِرَةُ الْمَقْصودَةُ کَقولک «یا شُرْطِیُّ».

وَالْقِسْمُ الْآخیرُ وهُوَ النَّکِرَةُ الْمَقْصودَةُ یَصیرُ مَعْرِفَةً بِوُقوعِهِ مُنادی فَاَحَدُ الْمَعارِفِ هُوَ الْمُنادی اِجْمالاً وَ تَفْصیلُ الْکَلامِ فِی النَّحو.

* السؤال والتمرين *

١ ـ ما هُوَ الْمُنادی وَ ماهِیَ اَقْسامُهُ وَ اَیُّها یُفیدُ التَّعریف؟ ٢ـ اُذْکُرْ لِهٰذَا الْقِسْمِ خَمْسَةَ اَمْثِلَةٍ وَ لِکُلٍّ مِنْ غَیْرِهِ مِثالاً مِنْ غَیْرِ ماذُکِر.
٣ ـ عَرِّفِ الْمَعْرِفَةَ وَ النَّکِرَة.

المبحث السادس

المعرب والمبنى

مقدّمة:

اَلْعِلْمُ الْباحِثُ عَنِ الْإِعْراب هُوَ النَّحو ـ لاَ الصَّرف ـ اِلاّ اَنَّ الْإِعْرابَ وَ الْبِناءَ لِمَكانِ تأثيرِ هِمافى اَبْنِيَةِ بَعْضِ الْكَلِمات لابُدَّاَنْ نَتَعَرَّضَ لَهُما قَدْرَ مايُهِمُّنافى بَحْثِنا الصَّرفىّ. وَ لا سِيَّما اَنَّ مايَتَداوَلُ مِنْ كُتُبِ النَّحو لَمْ تَتَعَرَّضْ لِما نَحْنُ بِصَدَدِه، فَنَقُول: اَلْمُعْرَبُ مايَقْبَلُ الإعْراب (اَىْ مايَخْتَلِفُ آخِرُهُ بِاخْتِلافِ الْعَوامِل) وَ الْمَبْنِىُّ مالايَقْبَلُه.[1]

وَلِلاِعْرابِ اَنْواعٌ وَ لِلْمَبْنِىِّ طوائِفُ يُبْحَثُ عَنْها فى فُصولٍ:

الفصل ١ ـ فى انواع الاعراب وعلائمه:

اِعْرابُ الاِسْمِ عَلى ثَلاثَةِ اَنْواع: اَلرَّفْعُ وَ النَّصبُ وَ الْجَرّ. وَ لَهُ ـ اَىْ

---

١. حَقُّ الإسْمِ اَنْ يَكونَ مُعْرَباً لِاخْتِلافِ اَحْوالِهِ بِوُقوعِهِ فاعِلاً وَ مَفْعولاً و دُخُولِ الْجارِّ عَلَيْه وَ غَيْر ذلك وَكُلُّ واحِدٍ مِنْ هذِهِ الْمَعانى يَقْتَضى عَلامَةً خاصَّةً وَ رَمْزاً مُعَيَّناً فَلا بُدَّ اَن تَتَغَيَّرَ الْعَلامَةُ فى آخِرِ الإسْم و ماشَذَّ عَنْ ذلِک قليلٌ يُسَمّى بِالْمَبْنِىِّ كَما سَيَأتى اِنْشاءَاللّٰهُ تَعالى.

لِلإِعْرابِ ــ عَلاَمتان: اَصْلِيَّةٌ وَ فَرْعِيَّة. اَلاَصْلِيَّةُ هِيَ الضَّمَّةُ لِلرَّفْعِ وَ الْفَتْحَةُ لِلنَّصب وَ الْكَسْرَةُ لِلْجَرّ نحوُ: جاءَ زَيدٌ، رَاَيْتُ زَيداً، مَرَرْتُ بِزَيْدٍ وَ الْفَرعِيَّةُ هِيَ ماتَنُوبُ عَنِ اْلاَصْلِيَّة وَ هِيَ خَمْسٌ:

۱ ــ الواو وَ تَنوبُ عَنِ الضَّمَّةِ فِى اْلاَسماءِ السّتَّة وَ جَمْعِ الْمذكَّرِ السّالِم نحوُ: جاءَنى اَبُوک و نحوُ: فازَ الْمُسْلِمُون.

۲ ــ الياء وَ تَنوبُ عَنِ الْكَسْرَةِ فِى اْلاَسْماءِ السّتَّة وَ فِى الْمُثَنّى وَ جَمْعِ الْمُذَكَّرِ السّالِم وَ عَنِ الْفَتْحَةِ فِى اْلاَخيرَيْن نحوُ: مَرَرْتُ بِاَبيک، مَرَرْتُ بِرَجُلَيْنِ، مَرَرْتُ بِالْمُسْلِمينَ . و نحوُ: رَاَيْتُ رَجُلَيْنِ و رَاَيْتُ الْمُسْلِمينَ.

۳ ــ الالف وَ تَنُوبُ عَنِ الْفَتحةِ فِى اْلاَسماءِ السّتّة وَ عَنِ الضَّمَّةِ فِى الْمُثَنّى نحوُ: رَاَيْتُ اَباکَ و جاءَنى رَجُلانِ.

٤ ــ الكسرة وَ تَنُوبُ عَنِ الْفَتحة فِى جَمْعِ الْمؤنّثِ السّالِم نحوُ: رَاَيْتُ الْمسْلِماتِ.

۵ ــ الفتحة وَ تَنُوبُ عَنِ الْكَسْرَةِ فى غَيرِ الْمُنْصَرِف نحوُ: مَرَرْتُ بِاَحْمَدَ[1] .

---

۱. تَوْضيحاتٌ: ۱ ــ اَلاَسْماء السّتَّةُ هِيَ: اَب، اَخ، حَم، هَن، فَم، ذو (بِمَعْنى صاحِب). وَ يُشْتَرَطُ فى اِعْرابِ هذِهِ بِما مَرّ اَنْ تكونَ مُفْرَدَةً (لاَمُثَنّى وَ لاجَمْعاً) مُكَبَّرَةً (لامُصَغَّرَة) مُضافَةً اِلَى غَيْرِ ياء الْمُتَكَلِّم وَ اَنْ يَكُونَ الْميمُ مِنْ فَم مَحْذوفَةً وَالاّ لا تُعْرَب بما سَبَق نحوُ: رَاَيْتُ اَبَوَيْنِ، جاء اُخَيُّک، جاءَ اَبي، يَنْطِقُ فَمُکَ الْحِكْمَةَ، و كقول الشاعر:

اَبُونا اَبٌ لو كانَ لِلنّاسِ كُلِّهِم ... اَباً واحِداً اَغْناهُم بِالْمَناقِبِ

۲ ــ اَلْمُلْحَقُ بِالْمُثَنّى ــ وَهُوَ: اِثْنانِ، اِثْنَتانِ، ثِنْتانِ، كِلا، كِلْتا ــ حُكْمُهُ حُكْمُ الْمُثَنّى فِى اْلاِعراب. وَ يَشْتَرِطُ فى كِلاو كِلْتاَ اْلاِضافَةُ اِلى ضَميرِ الْمُثَنّى نحوُ: جاء زيدٌ وَ بَكْرٌ كِلاهُما، رَاَيْتُ كِلَيْهِما وَ قُلْتُ لِكِلَيْهِما. وَالاّ لايُعْرَبانِ بمامَرّ نحوُ: جاء كِلا الرَّجُلَيْنِ، رَاَيْتُ كِلاَ الرَّجُلَيْن، مَرَرْتُ بِكِلاَ الرَّجُلَيْن.

۳ ــ اَلْمُلْحَقُ بِجَمْعِ الْمُذَكَّرِ السّالِم حُكْمُهُ حُكْمُ الْجَمْعِ فِى اْلاِعْراب وَ كَذا الْمُلْحَقُ بِجَمْعِ الْمُؤَنَّثِ السّالِم حُكْمُهُ حُكْمُه فى اِعْرابه.

٤ ــ غَيْرُ الْمُنْصَرِفِ اِسْمٌ مُعْرَبٌ لايَدْخُلُهُ الْكَسْرَةُ ولا التَّنوين، تَنوينُ التَّمَكُّنِ وَ اَسْبابُ مَنْعِ الصَّرْفِ اَرْبَعَةٌ هِيَ الْعَلَمِيَّةُ وَ الْوَصْفِيَّةُ وَ اَلِفُ التَّأنيث وَصيغَةُ مُنْتَهَى الْجُموع. ثُمَّ الفُ التّانيث تمنَعُ الصَّرفَ مطلقاً والبَواقى مشروطةٌ كمايلى:

الف ــ تُوجِبُ الْعَلَمِيَّةُ عَدَمَ انْصِرافِ الاِسْمِ بِشَرْطِ: ۱ ــ اَنْ يَكُونَ مَخْتوماً بِاَلِفٍ وَ نونٍ زائِدَتَيْن نحوُ: عُثْمان ۲ ــ اَوْ يَكونَ عَلى وَزنِ الْفِعْل نحوُ: اَحْمَد و يَزيد ۳ ــ اَو يَكُونَ مُرَكَّباً تَرْكيبَ مَزْجٍ ولم يَكُ مبنياً نحو بعلبك وَ بَيْتَ لَحْم دون

←

* السؤال *

١ ـ ماهُوَ الْمُعْرَبُ وَ الْإعْرابُ وَ الْمَبْنِيُّ وَالْبِناء؟

٢ ـ ماهُوَ حَقُّ الإسْم؟ اَلْإعْرابُ اَوِ الْبِناء؟ وَ لِماذا؟

٣ ـ كَمْ هِيَ اَنْواعُ إعْرابِ الإسْمِ وماهِيَ؟ وَماهِيَ الْعَلائِمُ الْاَصْلِيَّةُ لِإعْرابِه وَماهِيَ الْعَلائِمُ الْفَرعِيَّةُ لَه؟ وَما هِيَ مَوارِدُ كُلٍّ مِنَ الْفَرْعِيَّة؟

٤ ـ غَيْرُ الْمُنْصَرِفِ ماهُو وَبِمَ يَصيرُ الإسْمُ غَيْرَ الْمُنْصَرِف وَمَتى يَنْصَرِفُ غَيْرُ الْمُنْصَرِف؟

سيبَوَيْه وقولَوَيْه ٤ ـ اَوِيَكونَ مَعْدولاً نحوُ: عُمَر فَاِنَّهُ مَعْدُولٌ عَنْ عامِرٍ وَمِثْلُهُ كُلُّ ما كانَ على وَزْنِه. وَمَعْنَى الْعَدْلِ اَنْ يُشْتَقَّ كَلِمَةٌ مِنْ اُخْرى مَعَ اتِّحادِ الْمَعنى فيهما ٥ ـ اَوْيَكونَ مُؤَنَّثا نحوُ مَرْيَم وجُوْرْ (اسمُ بَلْدَة) وسَقَر، الاّ اذا كانَ ثُلاثِيّاً ساكِنَ الْوَسَطِ غيرَ اَعْجَمِيٍّ نحوُ هِنْد فَيَجُوزُ فيهِ الصَّرْفُ وَعَدَمُه ٦ ـ اَوْيَكونَ اَعْجَمِيّاً زائداً عَلى ثَلاثَةِ اَحْرُف نحوُ: إبْراهيم ويعقوب.

ب ـ تُوجِبُ الصِّفَةُ مَنْعَ الصَّرف بِشَرْطٍ: ١ ـ اَنْ يَكونَ عَلى وَزْنِ فَعْلان ـ مِمّا يُؤَنَّثُ بِالألِف لا بِالتّاء ـ نَحوُ سَكْران ٢ ـ اَوْ يَكونَ عَلى وَزْنِ اَفْعَل نَحْوُ أحْمَر و أفْضَل ٣ ـ اَوْ يَكونَ معدُولاً وَالوَصْفُ الْمَعْدُولُ فى مَوْضِعَيْنِ: اَلْاَوَّلُ الأعْدادُ عَلى وَزْنِ «فُعال» او «مَفْعَل» و ذلِكَ مَعْدولٌ مِنَ الواحِدِ إلى العَشَرَةِ نحو «اُحاد» أو «مَوْحَد» أى «واحِد واحِد» وهكَذا «ثُناء» أو «مَثْنى» إلى «عُشار» او «مَعْشَر» قالَ تَعالى: اُولى أجْنِحَةٍ مَثْنى وثُلاثَ و رُباعَ (١ ـ فاطر) اَلثانى لَفْظَةُ «اُخَر» بِمَعْنى «غَيْر» مَعْدُولٌ عَنْ «آخَر» بِفَتْحِ الْخاء كَما فى قَوْلِهِ تعالى: فَعِدَّةٌ مِنْ أيّامٍ اُخَرَ (١٨٤ ـ البقرة).

و إنَّما عَدُّوا «اُخَرَ» مَعْدُولاً عَنْ «آخَر» لِأَنَّ قِياسَ أفْعَلِ التَّفْضيلِ الْمُجَرَّدِ مِنْ أل و الإضافَةِ أنْ يُسْتَعْمَلَ مُفرداً مذكَراً مُطلقاً كَما سَبَقَ لكِنَّهُمْ حَيْثُ رأوا قَوْلَ الْعَرَب «رَجُلانِ آخَرانِ و رِجالٌ آخَرُونَ و امْرَأَةٌ اُخْرى و امْراتانِ اُخْرَيانِ ونِساء اُخَر» عَدوا كُلَّ هذِهِ مَعْدُولاتٍ عَنْ آخر وَ إنَّما خَصُّوا «اُخَر» بِالذِّكْرِ لِأنَّ «آخَرانِ وَ آخَرُونَ وَاُخْرَيانِ» تُعْرَبُ بِالْحُرُوفِ فَلا تَكُونُ مَوارِدَ لِمَنْعِ الصَّرْفِ وَ «اُخْرى» فيها أَلِفُ التانيثِ وبِها مُنِعَتْ مِنَ الصَّرْفِ وَ «آخَر» لاعَدْلَ فيهِ وَامْتَنَعَ مِنَ الصَّرْفِ لِلْوَصْفِ وَالْوَزْنِ فَبَقِىَ «اُخَر» لِلذِّكْر. وأمّا الأواخر والاخريات فلا يستعملان إلاّمع اللاّم أو مع الإضافة إلى ما فيه اللاّم وفقاً للقاعدة فى اسم التفضيل.

هذا وقد تَكُونُ لَفْظَةُ «اُخَر» جَمْعاً لِاُخْرى مُؤَنَّثُ آخِرٍ بِكَسْرِ الخاء مُقابِلُ اَوَّل فَتَكُونُ مَصروفاً لِأَنَّهُ غَيْرُ مَعْدُول (انظر جامع الدروس ج ٢ ص ٢٢٥).

ج ـ أَلِفُ التَّأنيثِ مَقْصُوراً كانَ اَمْ مَمْدُوداً يَمْنَعُ الصَّرْفَ بِلا شَرْطٍ نحوسَلْمى و عَذْراء و سَكْرى وَ حَمْراء.

د ـ صيغَةُ مُنْتَهَى الْجُمُوعِ تَمْنَعُ الصَّرْفَ بِشَرْطِ اَلاّ تَلْحَقَها التاء نحو: أَرامِل وَ اَساتيد بِخِلافِ أَرامِلَة وَ أساتِذَة.

تَنْبيهٌ: المَمْنُوعُ مِن الصَّرْفِ إذا اُضيفَ اَوْ دَخَلَهُ ألْ ـ مُطْلَقاً ـ اِنْصَرَفَ نَحو: «صَلِّ عَلى اَشْرَفِ الْأنْبِياء وسَلِّمْ عَلَى الْوَصِىِّ الْأَفْضَلِ»، وقد يَدْخُلُهُ التنْوينُ لِلاِضْطِرارِ أوِ التَّناسُب وَنَحوه كَقَوْلِه: تَبَصَّرْ خَليلى هَلْ تَرى مِنْ ظَعائِنٍ (جَمْعُ ظَعينَة وَهى الْهَوْدَج) وَ كَقَوْلِهِ تَعالى: «و يُطافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ و اَكْوابٍ كانَتْ قَواريراً» (١٥ ـ الانسان).

الفصل ٢ ـ الاعراب التقديرى:

قَدْ يُقَدَّرُ الْإعْرابُ فِي الاِسْم وَ لا يَظْهَرُ عَلى لَفْظِه وَ ذلِک فى سَبْعَةِ مَواضِع:

١ ـ اَلْمَنْقوص، وَ يُقَدَّرُ فيه حَرَكتان اَلضَّمَّةُ وَ الْكَسْرَة نحوُ: اَلْخُلْقُ الْعالِىْ سِلاحٌ لِصاحِبِه فَتَمَسَّكْ بِالْخُلْقِ الْعالِىْ وَ تَظْهرُ الْفَتحةُ نحوُ: اِنَّ الْخُلْقَ الْعالِىَ سِلاحٌ لِصاحِبه.

٢ ـ اَلْمَقْصور، وَ يُقَدَّرُ فيهِ جَميعُ الْحَرَكات كَقولِهِ تَعالى «اِنَّ الْهُدٰى هُدَى اللّهِ» (٧٣ـ آل‌عمران) و «أرَأيْتَ إنْ كانَ عَلَى الْهُدٰى» (١١ـ العلق).

٣ ـ اَلْمُضافُ اِلى ياءِ الْمُتَكَلِّم، وَ يُقَدَّرُ فيهِ جَميعُ الْحَرَكات نحوُ: هذا كِتابى، قَرأْتُ كِتابى، اِنْتَفَعْتُ بِكِتابى.

٤ ـ ماوُقِفَ عَلَيْه، وَ يُقَدَّرُفيهِ جَميعُ الْحَرَكات نحوُ: قالَ الْأُسْتاذْ، رَاَيْتُ الْأُسْتاذْ، اِنْتَفَعْتُ بِدَرْسِ الْأُسْتاذْ.

٥ ـ اَلاَسْماءُ السِّتَّة، وَ تُقَدَّرُ فيهاَ الْأحْرُفُ الْاِعْرابيَّة عِنْدَالْتِقاء السّاكِنَيْن نحوُ: قالَ اَبُوالْحَسَن، رَاَيْتُ أباالْحَسَن، قُلْتُ لِأَبِى الْحَسَن.

٦ ـ اَلْمُثَنّى، و يُقَدَّرُ فيهِ اْلاَلِفُ الْاِعْرابِىّ عِنْدَ الْتِقاء السّاكِنَيْن نحوُ: يَوْمَا الْعيدِ حَرامٌ صَوْمُهُما.

٧ ـ جَمْعُ الْمُذَكَّرِ السّالِم، وَ يُقَدَّرُ فيهِ الواوُ عِنْدَ الاِضافَةِ إلى ياء الْمُتَكَلِّم نحوُ «عَلَّمَنى مُعَلِّمِىَّ» وَ الْواوُ وَالْياء عِنْدَالْتِقاء السّاكِنَيْن نحوُ: عامِلُو الْخَيْرِ وَ عامِلِى الْخَيْر وَ هذا الأخيرُفيما اِذا لَمْ يَكُنْ قَبْلَهُما ـ اَىْ قَبْلَ الْواوِ وَالْياء ـ فَتْحَةٌ وَ اِلاّ تَحَرَّكا بِالْحَرَكَةِ الْمُناسِبَة نحوُ: مُصْطَفَوُ الْقَوْم و مُصْطَفَيِ

الْقَوْم. وَ التَّقديرُ في مَوارِدِ الْتِقاءِ السّاكِنَيْنِ اِنَّما هُوَ فِي اللَّفْظِ فَقَطْ دُونَ الْكِتابَة[1].

*** السؤال والتمرين ***

۱ ــ ماهُوَ الْإِعْرابُ التَّقديريّ وَ ماهِيَ مَواضِعُهُ فِي الإِسْم؟

۲ ــ هَلِ الْفِعْلُ كَالإِسْمِ في كَونِهِ ذاأَنْواعٍ مِنَ الْإِعْراب وَ ذانَوْعَيْنِ مِنَ الْعَلامَة وَذا الْإِعْرابِ التَّقديريّ؟ بَيِّنْ ذلِكَ وَ اذْكُرِ الْمَوارِد وَ اَعْطِ اَمْثِلَةً عَلَيْها.

الفصل ۳ ــ المبنيّ:

اَلْحروفُ كُلُّها مَبْنِيَّةٌ لِعَدَمِ اخْتِلافِ الْمَعانى فيها وَ الإِسْمُ حَقُّهُ الْإِعْراب كَمامَرّ فَاِنْ بُنِيَ اسْمٌ فَلِشَبَهٍ فيهِ لِلْحَرْف فِي الْوَضْع ــ اَيْ عَدَدِ الْحُروف ــ اَوِ الْمَعْنى اَوِ الإِسْتِعْمال اَو غَيْرِ ذلك، كَذاقالُوا. وَ الْمَبْنِيُّ قَدْ يَكونُ مَبْنِيّاً عَلَى السّكون نحوُ «مَنْ» وَ قَدْيَكونُ عَلَى الْحَرَكَة نحوُ: «حَيْثُ»، «اَيْنَ»، «اَمْسِ».

وَ الْمَبْنِيُّ عَلى اَرْبَعَةَ عَشَرَ قِسْماً هِيَ: اَلضَّمير، اِسْمُ الْإِشارَة، اَلْمَوصول، اِسْمُ الشَّرْط، اِسْمُ الإِسْتِفْهام، اَلظَّرْف، اَلْكِنايَة، اِسْمُ الْفِعْل، اَلْمُرَكَّب، اِسْمُ لا لِنَفْيِ الْجِنْس، اَلْمُنادَى الْمُفْرَدُ الْمَعْرِفَة، اَلْحِكايَة، ما بُنِيَ لِعَدَمِ التَّرْكيب وَ كَلِماتٌ مُتَفَرِّقَةٌ اُخْرى. فَلْنُوضِحْ هذِهِ بِالْإِجْمال:

---

۱. تَذْكارٌ: اَلْمُعْرَبُ مِنَ الْفِعْلِ هُوَ الْمُضارِعُ فَقَط وَ اَنْواعُ الْإِعْراب فيهِ هِيَ الرَّفْعُ وَ النَّصبُ وَ الْجَزْم ــ فَلايُجَرُّ الْفِعل كَما اَنَّ الإِسْمَ لايُجْزَمُ ــ وَلَهُ اَيْضاً علاماتٌ اَصْلِيَّةٌ وَ اُخْرى فَرْعِيَّة. اَمّا الْاَصْلِيَّةُ فَهِيَ الضَّمَّةُ لِلرَّفْع وَ الْفَتْحَةُ لِلنَّصْب وَالسُّكونُ لِلْجَزْم نحوُ: يَضْرِبُ، اَنْ يَضْرِبَ، لَمْ يَضْرِبْ. وَ اَمّا الْفَرْعِيَّةُ فَهِيَ النّونُ و حَذْفُها وحَذْفُ اللّام اَمّا النّون فَتَنُوبُ عَنِ الضَّمَّةِ فِي الْمُثَنّيات وجَمْعَيِ الْمُذَكَّرِ وَ واحِدَةِ الْمُخاطَبَة نحوُ: يَضْرِبانِ، يَضْرِبُونَ، تَضْرِبينَ و اَمّا حَذْفُ النّون فَيَنوبُ عَنِ الْفَتْحَةِ وَالسّكونِ فيما ذُكِر نحوُ: اَنْ يَضْرِبا وَلَمْ يَضْرِبا و... وَ اَمّا حَذْفُ اللّامِ فَيَنُوبُ عَنِ السُّكون فِي الصِّيَغ ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ مِنَ المعتلّ لامُه نحوُ: لَمْ يَرْضَ، لَمْ يَرْوِ، لَمْ يَدْعُ.

وَ يُعْرَبُ الْمُضارِعُ تَقْديراً اَيضاً وَذلِكَ فِي الصِّيَغ ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ مِنَ المعتلّ اللّام تُقَدَّرُ الضَّمَّةُ فِي الْواوِيّ وَالْيائِيّ، وَالضَّمَّةُ وَالْفَتْحَة فِي الْاَلِفِيّ نحوُ يَدْعو، يَرْوى، يَرْضى وَ اَنْ يَرْضى، هذا مُحَصَّلُ ما مَرَّ فى تَضاعيفِ بابِ الْفِعْل.

* السؤال *

كَمْ هِيَ وَماهِيَ اَقْسامُ الْمَبْنِيِّ وَلِمَ يُبْنَى الإسْمُ وَيُعْدَلُ فيهِ عَنِ الإعْرابِ الَّذى هُوَ حَقُّهُ؟

١ ـ الضمير: اِنَّ جَميعَ الصِّيَغِ مِنْ جَميعِ اَقْسامِ الضمير مَبْنِيَّةٌ و بَديهٌ اَنَّ مايُرىٰ مِنَ الْحَرَكَةِ فى هاءِ الضَّمير وَغَيْرِه لَيْسَ بِاِعرابٍ لِاَنَّها لا تَكُونُ مِنْ جَهَةِ اخْتِلافِ الْعَوامل كَمامَرَّ.

٢ ـ اسمُ الاشارة: وَيُعْرَبُ مِنْهُ الْمُثَنَّياتُ مِنَ القريبِ والمتوسّط، وَالْباقى مَبْنِيٌّ كماسَبَق.

٣ ـ الموصول: وَيُعْرَبُ الْمُثَنَّياتُ مِنه وَالْباقى مَبْنِيٌّ كَمامَرَّ. وَمِنَ الْمَوْصولاتِ الْمُشْتَرَكَة ايضاً يُبنى «أيٌّ» في بَعْضِ الْحالات. تَوْضيحُ ذلِك اَنَّهُ يُبْنىٰ عَلَى الضَّمِّ اِذا اُضيفَ وَكانَتْ صِلَتُهُ جُمْلَةً اِسْمِيَّةً صَدْرُها ـ اَىْ جُزْؤُها الْاَوَّل ـ ضميرٌ مَحْذوف كَقَوْلِهِ تَعالى: ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شيعَةٍ اَيُّهُمْ اَشَدُّ عَلَى الرَّحْمٰنِ عِتِيّاً (٦٩ ـ مريم) وَيُعْرَبُ اِذا فُقِدَ بَعْضُ تِلْكَ الشّروط، كَاَنْ يكونَ صَدْرُ صِلَتِها مَذكوراً نحوُ: سَيَسْعَدُ اَيُّهُم هُوَمُجِدٌّ وَحَسِّنْ اَيَّهُم هُوَمُجِدٌّ وَادْعُ لِاَيِّهم هُوَ مُجِدٌّ، اَو يكونَ غيرَ مُضافَةٍ نحوُ: سَيَسْعَدُ اَيٌّ مُجِدٌّ اَو اَيٌّ هُوَمُجِدٌ وهكذا...

* السؤال والتمرين *

هَلِ الْمَبْنِيُّ مِنَ الضَّميرِ وَالْمَوصُولِ وَ اسْمِ الإشارَة جَميعُ اَلْفاظِها؟ بَيِّنْ ذلِک وَ مَثِّلْ عَلَيْها.

٤ ــ اسمُ الشرط: اَسْماءُ الشَّرْطِ اَحَدَ عَشَرَ هِیَ: مَنْ، ما، مَتی، اَیُّ، اَنّیٰ، اَیْنَ، اَیّانَ، کَیْفَما، حَیْثُما، مَهْما و اِذْما نحوُ: مَنْ یَعْمَلْ سوءاً یُجْزَ بِه (۱۲۳ــ النساء) وَ ماتَفْعَلوا مِنْ خَیْرٍ فَاِنَّ اللّهَ بِهِ عَلیم (۲۱۵ــ البقره). وَ اَسْماءُ الشَّرْطِ مَبْنیٌّ کُلُّها اِلاّ «اَیُّ» فَاِنَّهُ یُعْرَبُ مُطْلَقا[۱].

٥ ــ اسم الاستفهام: اَسْماءُ الْاِسْتِفْهامِ اَیْضاً اَحَدَ عَشَر و هِیَ: مَنْ، ما، مَتی، اَیُّ، اَنّیٰ، اَیْنَ، اَیّانَ، کَیْفَ، کَمْ، مَنْ ذا و ماذا نحوُ: مَنْ خَلَقَ السَّمواتِ وَ الْاَرْضَ؟ (٦١- عنکبوت) و: مالکُم لا تُؤمِنُون؟ (۸ــ الحدید) وَهکذا... وَاَسْماءُ الاِسْتِفْهام اَیْضاً مَبْنیٌّ کُلُّها اِلّا «اَیُّ» فَاِنَّهُ یُعْرَبُ مُطْلَقاً[۲].

*** السؤال والتمرین ***

۱ ــ اَتَتَّحِدُ اَسْماءُ الشَّرْطِ مَعَ اَسْماء الاِسْتِفْهام اَمْ تَخْتَلِفُ اَمْ یَتَّحِدُ بَعْضٌ وَیَخْتَلِفُ بَعْض؟ بَیِّنْ ذلِک.

۲ ــ اَیُبْنیٰ جَمیعُ اَسْماء الشَّرْطِ وَ الاِسْتِفْهام اَمْ بَعْضُها؟ بَیِّنْ ذلِک.

٦ ــ الظرف:[۳] اَلظُّروفُ الْمَبْنِیَّةُ سِتَّةَ عَشَرَ وَ هِیَ: حَیْثُ، لَدُنْ، لَدیٰ، اَیْنَ، هُنا و اَخَواتُه، اِذْ، اِذا، اَمْسِ، مُذْ، مُنْذُ، قَطُّ، لَمّا، مَتیٰ، اَیّانَ، اَلآنَ، اَنّیٰ[۴].

---

۱. مَنْ اِسْمُ شَرْط لِلْعاقِل وَ ما وَ مَهْما لِغَیْرِ الْعاقِل وَ مَتی وَ اَیّانَ وَ اِذْ ما لِلزَّمان وَ اَنّی وَ اَیْنَ وحَیْثُما لِلْمَکان وَ کَیْفما لِلْکَیْفِیَّة وَ مَعْنی اَیِّ بِحَسَبِ الْقَرینَة نحوُ: اَیّاً تَضْرِبْ اَضْرِبْ، اَیّاً تَلْبَسْ اَلْبَسْ و...

۲. وَفِی الاِسْتِفْهام اَیْضاً یکونُ مَنْ لِلْعاقِل و ما لِغَیْرِ الْعاقِل وَ مِثْلُهُما مَنْ ذا وَ ماذا کَمامَرَّ وَ مَتی وَ اَیّانَ لِلزَّمان اِلاّ اَنَّ اَیّانَ یَخْتَصُّ بالزَّمانِ الْمُسْتَقْبَل وَ اَیْنَ لِلْمَکانَ وَ اَنّی وَ کَیْفَ لِلْکَیْفِیَّة وَ کَمْ لِلْعَدَد وَ مَعْنی اَیِّ بِحَسَبِ الْقَرینَة نحوُ: «اَیُّکُم زادَتْهُ هذِهِ ایماناً» (۱۲٤ــ التوبة)، «فَبِاَیِّ حَدیثٍ بَعْدَاللّهِ وَ آیاتِهِ یُؤمِنُون؟» (٦ــ الجاثیه) وهکذا...

۳. اَلظَّرْفُ هُوَ ما کانَ زَماناً لِشَیء اَو مَکاناً لَهُ.

۴. اَلخَمْسَةُ الْاُوَلُ لِلْمَکان وَ الْعَشَرَةُ بَعْدَها لِلزَّمان وَالْاَخیرُ وَ هُوَ اَنّیٰ مُشْتَرَکٌ بَیْنَهُما نحوُ: «وَمِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرام وَ حَیْثُ ما کُنْتُم فَوَلّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَه» (۱۵۰ــ البقرة) «وَ اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللّهِ
←

تنبيهٌ: يُعْرَبُ «اَمْسِ» اِذا دَخَلَهُ «اَل» اَواُرِيدَ بِهِ مُطْلَقُ الْيَومِ الْماضى لاَالسّابِقُ عَلَى الْيَومِ الْحاضِرِ نحوُ: كانَ الْاَمْسُ اَوَّلَ الشَّهْرِ، ونحوُ: كُلُّ يومٍ يَصيرُ اَمْساً. وَ الظَّرْفُ الْمَبْنِيُّ يُقالُ لَهُ «غَيْرُ الْمُتَصَرِّف» كَما يُقالُ لِلْمُعْرَبِ مِنْه «اَلْمُتَصَرِّف»[1].

* السؤال *

ماهُوَ الْمُتَصَرِّفُ وَ غيرُ الْمُتَصَرِّف مِنَ الظروف وَ ماهِيَ اَلْفاظُ كُلٍّ مِنْهُما؟

٧ ــ الكنايه: وَ هِيَ التّعبيرُ عَن شَيْءٍ مَعْلومٍ عِنْدَ الْمُتَكَلِّم بِلَفْظٍ غَيْرِ صَريح لِئَلاّيَتَعَيَّنَ عِنْدَ الْمُخاطَب وَ الْمَبْنِيُّ مِنْها خَمْسَةٌ هِيَ: كَمْ، كَاَيِّ (كَاَيِّنْ)، كَذا، كَيْت، ذَيْت.

يُكَنّى بِكَمْ عَنِ الْعَدَد نحوُ: كَمْ رَجُلٍ رَاَيْتَ وَ كَمْ كُتُبٍ قَرَأتَ وَ كَمْ مِنْ يَوْمٍ اَتَيْتَ. وَ كَمْ هذِهِ تُسَمّى بِكَمِ الْخَبَرِيَّة يُرادُ بِهَا الإِفْتِخار وَ التّكثير وَ هِيَ غيرُكَمِ الإِسْتِفْهامِيَّة.

وَ يُكَنّى بِكَاَيٍّ اَيْضاً عَنِ الْعَدَد نحوُ: وَ كَاَيٍّ مِنْ نَبِيٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثير (١٤٦/ آل‌عمران).

وَ يُكَنّى بِكَذا عَنِ الْعَدَد وَ غَيْرِه وَ تُسْتَعْمَلُ اِمّا مُفْرَدَةً نحوُ: عِنْدى كَذادِرْهَماً اَوْمُرَكَّبَةً نحوُ: قَرَأْتُ كَذا كَذا كِتاباً اَو مَعْطوفاً عَلَيْها نَحْو: قُلْتُ كَذا وَ كَذا.

وَ يُكَنّى بِكَيْتَ عَنِ الْقَولِ اَوِ الْفِعْل وَ تُسْتَعْمَلُ اِمّا مُرَكَّبَةً اَو مَعْطوفاً

عَلَيْكُم اِذْ كُنْتُم اَعْداءً فَاَلَّفَ بَيْنَ قُلوبكُم» (١٠٣ــ آل‌عمران)، «اَنّى جِئْتَ» بِمَعْنى مَتى جِئْت، «اَنّى تَذْهَبْ اَذْهَبْ» بِمَعْنى اَيْنَ تَذْهَبْ اَذْهَبْ. وَ قَدْ يَكُونُ «اَنّى» بِمَعْنى «مِنْ اَيْنَ» كَقَوْلِهِ تَعالى: «يا مَرْيَمُ اَنّى لَكِ هذا»، (٣٧ــ آل‌عمران).

١. اَلظروفُ الْمُعْرَبَةُ (اَيِ الْمُتَصَرِّفَة) هِيَ: يَوْم، مُدَّة، سَنَة، فَوْق، تَحت، يَمين، يَسار، قُدّام، وَراء، بَيْت وَنَحْوُها مِنَ الْاَمْكِنَة و الازمان.

عَلَيْهاء، وَمِثْلُها ذَيْتَ فی جَمیعِ ذٰلِک نحوُ قالَ کَیْتَ کَیْتَ، فَعَلَ ذَیْتَ وَذَیْتَ[۱].

*** السؤال ***

ماهِیَ اَلْفاظُ الْکِنایَة وَعَمّا یُکَنّی بِکُلٍّ مِنْهُما؟

۸ ـ اسم الفعل: هُوَ ماناب عَنِ الْفِعْل مَعْنًی وَعَمَلاً ولانظیرَ لهُ فی اوزانِ الافعالِ اَوْ یقبَلُ بعضَ خواصِّ الاسمِ إنْ کانَ له نظیرٌ مِنْ وزنِ الفعلِ فَیُقالُ لَهُ الإِسْم مِنْ جِهَةِ عَدَمِ تَصَرُّفِه تَصَرُّفَ اْلاَفْعال وَ قَبُولِهِ بَعْضَ خَواصِّ اْلاَسْماء وَ یُقالُ لَهُ الْفِعْلُ مِنْ جِهَةِ الْمَعْنی وَ الْعَمَل. وَ یُقْسَمُ مِنْ حَیْثُ الْمَعْنی اِلی ثَلاثَة:

الف) الماضی: وَلَهُ خَمْسَةُ اَلْفاظٍ هِیَ: «هَیْهاتَ» (بِتَثْلیثِ التّاء) وَ «شَتّانَ» بمعنی بَعُدَ، «سَرْعانَ» (بتَثْلیثِ السّین) و «وَشْکانَ» (بِتَثْلیثِ الْواو) بِمَعْنی أَسْرَعَ، «بَطآنَ» بِمَعْنی أَبْطَأَ و یَجِبُ اَنْ یَکُونَ فاعِلُ «شَتّانَ» مُثَنًّی و یَقَعَ بَعْدَهُ اِمّا بِلافَصْلٍ نَحْو «شَتّانَ الرَّجُلانِ» اَو مَعَ فَصْلِ «ما» اَو «مابَیْنَ» نحوُ «شَتّانَ ما زیدٌ و بَکْرٌ» اَو «شَتّانَ ما بَیْنَهُما».

ب) المضارع: وَلَهُ خَمْسَةَ عَشَرَ لَفْظاً وهِیَ: «آهْ» و «أُوْهْ» و «أَوَّهْ» (بفتح الواو و کسره) بمعنی اَتَوَجَّعُ، «اُفٍّ» بمعنی أَتَضَجَّرُ، «بَجَلْ» و «قَدْ» و «قَطْ» (و کثیراً ما یُزادُ عَلَیْهِ فاءٌ لِلزّینة و یُقال «فَقَطْ») بمعنی یَکْفی، «بَخْ» و «بَخٍّ» و «بَهْ» بمعنی اَمْدَحُ او اَتَعَجَّبُ، «زِهْ» بمعنی اَسْتَحْسِنُ، «وا» وَ «واهاً» و «وَیْ» و «وَیْکَ» بمعنی اَتَلَهَّفُ.

---

۱. وَلَهُم اَلْفاظٌ مُعْرَبَةٌ اَیْضاً لِلْکِنایَة مِنْها «بِضْع» وَ «بِضْعَة» لِلْعَدَد مِنَ الثَّلاثَةِ اِلَی التِّسْعَة کَقَوْلِهِ تَعالی: «غُلِبَتِ الرّومُ... فی بِضْعِ سِنینَ» (۱ ـ الرّوم) وَمِنْها «نَیِّف» بتشدید الیاء وقد یُسَکَّنُ ویقال «نَیْف» ـ لِما بَیْنَ عَقْدَیْنِ مِنَ الْعَدَد نحوُ: عشرونَ و نَیِّف، ثلاثون و نَیِّف وهکذا... وَ مِنْها «فُلان» لِلْمذکَّرِ الْعاقِل و «فُلانَة» لِلْعاقِلَة وهذانِ یَجْرِیانِ مَجْرَی الْعَلَم فَلا یَدْخُلُهُما اَل وَلا تَنْصَرِفُ «فُلانَة» لِلْعَلَمِیَّةِ وَ التَّأنیث.

ج) الامر: وَ لَهُ ما يَقْرُبُ من ثَلا ثينَ لَفْظَةً هِيَ: «اِلَيْکَ» بِمَعْنى أَبْعُدْاذا عُـدِّيَ بـ «عَنْ» نَحوُ «اِلَيْکَ عَنّي» و بمعنى خُذْ اِذاعُـدِّيَ بِنَفْسِه نحو «اِلَيکَ الْكِتابَ» اَیْ خُذْهُ، «عَلَيْکَ» بِمَعْنىٰ اِلْزَمْ، «اَمامَکَ» بمعنى اِحْذَرْ، «آمينَ» بمعنى اِسْتَجِبْ، «رُوَيْدَ» (وَ قد تلحقه كافُ الخِطاب وَيُقال «رُوَيْدَکَ») بمعنى أَمْهِلْ، «صَهْ» (وقد تَلْحَقُه تَنْوينُ التَّنكير وَيُقال «صَهٍ») بمعنى أُسْكُتْ، «مَهْ» (وَ قَدْ يُقالُ «مَهٍ» مُلْحَقاً بِهِ تَنْوينُ التّنكير) بمعنى أكْفُفْ، «عِنْدَکَ» و «دُونَکَ» و «لَدَيْکَ» و «ها» و «هاکَ» بمعنى خُذْ، «بَلْهَ» بمعنى دَعْ و اتْرُکْ،«حَيَّ» و «حَيَّهَلْ» و «حَيَّهَلا» (وَقَدْ يُقْرَءُ الآخيرُ مُنَوَّناً و يُقال «حَيَّهَلاً») بمعنى أَقْبِلْ و عَجِّلْ، «هَيا» و «هَيا هَيا» و «هَلُمَّ» (وقد يُصَرَّفُ هلمّ و يُقال: هَلُمَّ هَلُمّا هَلُمّوا هَلُمّي هَلُمّا هَلْمُمْنَ) و «هَيْتَ» (بفتح الهاء و كسره و بتثليث التاء) بمعنىأَسْرِعْ و قد تستعمل «هَلُمَّ» متعدّيةً فَتكَونُ بِمعنى أُحْضُرْ و مِنْهُ قَولُه تَعالىٰ «هَلُمَّ شُهَداءَكُمْ» (١٥٠ـالانعام)، «ايهِ» بِمَعنىٰ اِمْضِ فِي حَديثِکَ اَوفِعْلِکَ، «أَرَأَيْتَکَ» بِمعنى اَخْبِرني، «وَراءَکَ» بِمعنى تَـأَخَّرْ، «مَكانَکَ» بمعنى اُثْبُتْ و... و منها وَزْنُ «فَعالِ» مِنْ اَكْثَرِ الافعالِ الثُّلاثِيَّه نحوُ «نَزالِ» بمعنى اِنْزِلْ، «قَتالِ» بمعنى أُقْتُلْ، و شَذَّ مِنْ مَزيدِ الثُّلاثِيّ نَحوُ «دَراكِ» بمعنى اَدْرِکْ و «بَدارِ» بِمعنىبادِرْ و هكذا...

تنبيهان: ١ـ مَا اخْتُتِم بِكافِ الْخِطابِ مِنْ اَسماءِ الْاَفعالِ يَتَبدَّلُ فيه حَرْفُ الْخِطابِ بِتَبَدُّلِ الْمُخاطَب يُقال: اِلَيکَ اِلَيْكُما اِلَيْكُم... عَلَيْکَ عَلَيْكُما عَلَيْكُم.... وَ هكَذا...

٢ ـ عَدَّ بَعضُهُم مِن اَسماء الاَفْعال نَحو «تَعالَ» بِمَعْنىٰ جِئْ و أَسرِعْ و «هاتِ» و «هاءِ» بمعنى ايتِ به،«هاءَ» بمعنى خُذْ، «هَيِّ» بمعنى اَسْرِعْ وَ كُلُّها اَفْعالٌ غيرُ متصرِّفَةٍ بناءً عَلىٰ ما اخْترناهُ من تَعْريفِهِما.

* السؤال والتمرين *

۱ ــ ماهِيَ اَقْسامُ اسْمِ الْفِعل وَكَمْ هِيَ اَلفاظُ كلٍّ؟ اُدْرُجْ مِنْ كُلِّ قِسْمٍ خَمْسَةَ اَلْفاظٍ فِي جُمَلاتٍ.

۲ ــ تَرْجِم الْجُمَلَ اَلتابِعَةَ: اِيهٍ اَيُّها الْفُكاهِيَ، هاکَ جَزاءَالْاَمانَة، وَراءَکَ يا غلام، مَكانَکَ وَ اِلاّ تُصرَعْ صَرْعَةَ هَوان، آهْ مِنْ هذِهِ الْمُصيبَةِ الْفادِحة، هَيْهاتَ بَيْنَ الجِدِّو الْمُجُونِ، شَتّانَ بَيْنَ الْفَريقَينِ فى النَّدىٰ[1]، اَمامَکَ لاَ تَخْشَ مَلامَةَ لائِم، يا سَرْعانَ ماكانَ طَرَبى عِنْدَ لقاءِک، هاکَ ما عِنْدى، هَيّا اِلى نادِي الكِرام، اُفٍّ من هذِه الدُّنيا الْغَدّارَة، اِلَيْکَ عَنّى اَيُّها الْمُداهِن، اِلَيْکَ رَسْمى يا عُنْوانَ الْوَفاء، هَيُّوابنا اِلى حَيْثُ الأُنْسِ و الصَّفا، رُوَيْدَ آخاکَ فِي السَّفَر، بَلْهَ التَّوانى اِنَّهُ آفَةُ الْفَلاح، دُونَکَ الْعِلْمَ فَهُوَ خَيْرُ حِلْيَةٍ، عَلَيْکَ بِاَخِي النُّصح فى آوِنَةِ الْمِحَن، عَلَيْکَ اَخاکَ اِنَّهُ مَوْرِدُ عَزائِکَ فِي الشَّدائِد، زِهْ يا قارِئَ القُرآن، بَدارِاَيُّها الطُّلاب (اِقتباسٌ مِنْ مَبادِئ الْعَرَبِيَّة ج‍ــ٤).

۹ ــ المركّب: وَالْمُرادُ بِــــه هُنا الْمُرَكَّبُ الْمَزْجِيُّ

فَإنَّــهُ اِنْ كانَ عَدَداً(وَهُوَ مِنْ «اَحَدَعَشَرَ» اِلى«تِسْعَةَ عَشَرَ») بُنِيَ جُزءاهُ عَلَى الفَتْح اِلّا الجُزْءَالاوّلَ فى مَوْرِدَيْن:

۱) فى «اِحْدىٰ عَشَرَةَ» و «حادى عَشَرَ» و «ثانى عَشَرَ» فإنّهُ فى هذه الْمَواضِع الثّلا ثة يُبنىٰ على السُّكون.

۲) فى «اثناعَشَرَ» وَ «اِثْنَتا عشرَةَ» فإنّه فيهما يُعْرَبُ اِعْرابَ الْمُثَنّىٰ[2].

وَاِنْ كانَ ــ المركّبُ الْمَزْجِيُّ ــ غَيْرَ الْعَدَد فالجزءُ الأوّل يُلفَظ على ما رُكّب عليه، والثانى يُبنى على الكسرِإن كانَ «وَيْـهِ» ويُعرَبُ اعراب غيرالمنصرِف إن كانَ غيرَه نَحْوُ «بَعْلَبَك» وَ «نِيويُورك».[3]

---

۱. كلمةُ «ما» قبلَ «بَيْن» مقدرةٌ هنا (اُنْظُرْ لسانَ العربِ وتاجَ العروسِ مَبدأ «شَتَّ»).

۲. وفى حكم الاِثنَيْنِ الثِّنْتانِ مُطْلَقا.

۳. يُناسِبُ الْمَحلَ بَحْثٌ عَنِ الْعَدَدِ فنَقُول: اَلعَدَدُ على قِسْمَيْن اَصْلِيّ وَترْتِيبِىّ فَالْاَصْلِىُّ مادَلَّ على عَدَدِ الْاَشياء نَحْوُ واحِد، اِثْنَيْن، ثَلاثَة و... وَ التَّرتيبىُّ مادَلَّ عَلى مَرْتَبَتِها نحوُ اَوّل، ثانى، ثالِث و... وَ كُلٌّ مِنْهُما عَلى اَرْبَعَةِ اَقسام: ۱ ــ اَلْمُفْرَد وَهُوَ مِن الواحِد اِلى الْعَشَرَة فِي الْاَصْلِيّ وَ مِن الأوّلِ اِلى العاشِرفى التَّرتيبىّ وَكذا الْمِائَةُ و

• •

الْألْف فيهما ٢ ـ ٱلْمُرَكَّب وَ هُوَ مِنْ اَحَدَ عَشَرَ اِلى تِسْعَةَ عَشَرَ فى ٱلأصْلِىّ وَ مِن حادى عَشَرَ اِلى تاسِعَ عَشَرَ فِى التَّرتيبىّ ٣ ـ ٱلْعَقْد وَ هُوَ عِشْرون وَ ثَلاثُون اِلى تِسْعين فِى ٱلأصْلِىّ وَ التَّرتيبىّ مِنْ دونِ فَرْقٍ ٤ ـ ٱلْمَعْطوفُ وَ هُوَ مِنْ واحِدٍ وَ عِشْرينَ اِلى تِسْعَةٍ وَ تِسْعينَ فِى ٱلأصْلِىّ وَ مِنْ حادى وَ عِشْرينَ اِلى تاسِعٍ وَ تِسْعين فِى التَّرتيبىّ.

ولا بُدَّ مِنْ ذِكْرِ مَعْدُودٍ مَعَ الْعَدَدِ إمّا قَبْلَهُ نحو «السَّماواتِ السَّبْع» (٨٦ ـ المؤمنون) أوْ بَعْدَهُ نحو سَبْعَ سَمٰواتٍ (٣ ـ الملک) والمُهِمُّ هُنا لِحاظُ حالِ الْعَدَدِ والمَعْدُودِ فى جِهاتٍ ثَلاثٍ هُنَّ: ١) الإعراب ٢) الإفْرادُ وَالْجَمْع ٣) التَّذْكيرُ والتأنيث.فَتَقولُ فى الْعَدَدِ الأصْلِىّ:

إذا ذُكِرَ الْمَعْدُودُ بَعْدَ الْعَدَدِ ـ ويُسَمّى إذاً بِالتَمْييز ـ فَحُكْمُهُما مايَلى:

اَوّلاً (مِنْ جِهَةِ الإعْراب) يُجَرُّ الْمَعْدُودُ مَعَ الثَّلاثِ إلَى الْعَشْرِ ومَعَ المِائَةِ و الألْف و مُثَنّاهُما و جَمْعِهِما و يُنْصَبُ فى غَيْرِهِا مُطْلَقاً (وَ لْيُلاحَظْ أنْ لا معدودَ بَعدَ الْواحِدِ و الإثْنَيْنِ فى كَلامِهِمْ بَلْ يَقُولُونَ دائماً «اَلرَّجُلُ الْواحِدُ» مَثَلاً «اَلمَرأتانِ الإثْنَتانِ أوِ الثِّنْتانِ» وَنَحْوِ ذلِک) و تَأْتِى الأمْثِلَةُ عَنْ قَريبٍ فِى الْجِهَةِ الثّالِثَةِ.

ثانِياً (مِنْ جِهَةِ الإفْرادِ والجمع) يُجْمَعُ المَعْدُودُ مَعَ الثَّلاثِ إلَى الْعَشْرِ إلاّ إذا كانَ الْمَعْدُودُ «مِائَةً» و يُفْرَدُ فى غَيْرِ ذلِک مُطْلَقا و الأمْثِلَةُ تأتى فى الجِهَةِ التالِيَةِ.

ثالِثاً (مِنْ جِهَةِ التَّذكيروَالتانيثِ) فَالعَدَدُ إنْ كانَ مفرداً كانَ بِالعَكْسِ مِنَ الْمَعْدُودِ نحو ثَلاثَةُ رِجالٍ و ثَلاثُ نِساءٍ قالَ تَعالىٰ: سَخَّرَها عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيالٍ وثَمانِيَةَ أيّامٍ (٧ ـ الحاقّة) و إنْ كانَ مُرَكَّباً فَالْجُزْءانِ فى أحَدَ عَشَرَ و إثْنى عَشَرَ يُوافِقانِ الْمَعْدودَ و أمّا الْبَواقى فَالْجُزْءُ الأوَّلُ يُخالِفُ الْمَعْدودَ وَ الثّانى يُوافِقُهُ نحو أحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً (٤ ـ يوسف) إثْنَتا عَشَرَةَ عَيْناً (٦٠ ـ البقرة) وثَلاثَةَ عَشَرَ رَجُلاً وثَلاثَ عَشْرَةَ إمْرأةً. و إنْ كانَ عَقداً كانَ عَلىٰ حالٍ واحِدٍ وكَذا اَلمِائَةُ و الألْف و مُثَنّاهُما و جَمْعُهُما نحو عِشْرُونَ رَجُلاً أوِ امْرَأةً، مِائَةُ رَجُلٍ أوِامْرَأةٍ، ألْفُ رَجُلٍ أوِ امْرَأةٍ، مِائَتا رَجُلٍ أوِامْرأةٍ، ألْفا رَجُلٍ أوِ امْرَأةٍ، مِئاتُ أو آلافُ رَجُلٍ أوِ امْرأةٍ. وَ إنْ كانَ معطُوفاً فَالجُزْءُ الأوَّلُ يُذَكَّرُ ويُؤَنَّثُ عَلىٰ حَدِّ ماذُكِرَ فِى الْجُزْءِ الأوَّلِ مِنَ الْمُرَكَّب وحُكْمُ الثّانى حُكْمُ الْعُقُودِ نَحوُثلاثَةٌ وعِشْرون كَبْشاً وتِسْعٌ و تِسْعونَ نَعْجَةً.

فَقَدْ ظَهَرَ أنّا نَحْكُمُ عَلَى المَعْدودِ بِمَا اقْتَضاهُ الْعَدَدُ الأصْلِىُّ فِي الْجِهَتَيْنِ الأُولَيَيْنِ ونَعْكِسُ الأمْرَفى الجِهَةِ الثالِثَةِ، هذا إذاجىء بالمعدود بعدَ العدد فإن قُدِّمَ عليه توافقا فى الاعراب وفى الافرادِ والتّثنية والجمع. وأمّا من جهة التذكيروالتأنيث فَيُراعى فيهما ما ذُكر آنفاً فى تأخر المعدود عن العدد. وَلْيُلاحَظْ أنّهما يتوافقان ايضاً فى التعريف والتنكير مطلقا تقول: رجلٌ واحد، مَرْأتانِ اثنتان، الخُلفاءُ الثلاث، الأدلّة الاربعة، الصّلواتُ الخمس، الرّكَعاتُ الواحِدَة والخَمْسون وهكذا...

وَ أمّا التَّرتيبىّ فَإنْ ذُكِرَ الْمَعْدودُ قَبْلَ الْعَدَدِ تَوافَقا فِى الْجِهاتِ الثَّلاثِ ـ لأنَّهما بِمَنْزِلَةِ النَّعْتِ والْمَنْعوتِ ـ عَدَا الْعُقُودِ وَ الْمِائَةِ و الألْف و مُثَنّاهُما و جَمْعِهِما فى التَّذكير والتّأنيثِ تَقُولُ قَرَأْتُ الدَّرْسَ الأوَّلَ، كَتَبْتُ الْمَقالَةَ الْخامِسَةَ، الْفَصْلُ الْخامِسَ عَشَرَ، اَلدَّوْرَةُ التّاسِعَةَ عَشْرَةَ، اَلْبابُ الثانى وَ الْعِشْرُونَ، اَلسَّنَة الثّالِثَةُ والْخَمْسُونَ، اَلْيَوْمُ الأرْبَعونَ،اَللَّيْلَةُ الأرْبَعُونَ، اَلْعامُ الْمِائَةُ، اَلسَّنَةُ الألْف، و... وَ إنْ ذُكِرَ المعدودُ بَعْدَ الْعَدَد فَـ:

١) جُرَّ بِاِضافَةِ الْعَدد إلَيْه إذا كانَ مُفْرداً وبِـ «مِنْ» إذا كان مُرَكَّباً اَو عَقداً أو مَعطوفاً.

* السؤال والتمرين *

١ ــ ماهِيَ اَقْسامُ الْمُركّب وَ ماهُوَ حُكْمُها فِي الْإِعْراب وَ الْبِناء؟

ـــ

۲) هُوَ ــ اى المعدود ــ جمعٌ اَواسمُ جَمْعٍ دائماً.

۳) تَوافَقا فِي التَّذكيرِ وَ التأنيثِ دائماً تَقُول: أوَّلُ الْقَوْمِ، أُولَى النِّساء، عاشِرُالرِّجال، اَلْخامِسَ عَشَرَ مِنَ الرِّجالِ، اَلتّاسِعَةَ عَشَرَةَ مِنَ النِّساءِ ، اَلثّالِثُ و العِشرونَ من رَمَضان و هكذا... وقد يقالُ «ثالِثُ ثَلاثَةٍ» مثلاً اى اَحَدُ الثَّلاثة قال تَعالي: «ثانِيَ اثْنَيْنِ إِذْهُما فِي الْغارِ» (٤٠ــالتوبة).

هذا وَلْيُلاحَظْ اَنَّ إعْرابَ الْمَبْنِيّاتِ مِنَ الْاَعْدادِ كَغَيْرِها مَحَلِيٌّ وَ هُوَ نوعٌ مِنَ الْإعرابِ بُيِّنَ فى عِلْمِ النَّحو.

تَنْبِيهاتٌ:

١) واحِد و واحِدَة تُسْتَعْمَلانِ، مُفرداً و مَعْطوفاً تَقُولُ «رَجُلٌ واحِدٌ و امْرَاةٌ واحِدَةٌ»، «واحِدٌ و عِشْرُونَ» و «واحِدَةٌ و عِشرونَ». و اَحَد و إحْدىٰ تُسْتَعْمَلانِ مُرَكَّباً تَقُولُ «أَحَدَ عَشَرَ» و «إحْدىٰ عَشَرَةَ» و تُسْتَعْمَلُ إحْدىٰ خاصَّةً فى الْمَعْطوفِ أيْضاً تَقُولُ «إحْدىٰ و عِشْرُونَ».

۲) فيما إذا كانَ المعدودُ مُوَنَّثاً مَعْنَوِيّاً نحو دار أو كانَ مِمّا يَجُوزُ فيه التذكيرُ والتأنيثُ مَعاً نحو طَريق جازَ فى عَدَدِهِ وَجْهانِ: ألتذكيرُ والتأنيثُ تَقُولُ «ثَلاثُ أو ثَلاثَةُ أدْوُر أو طُرُقٍ» مَثَلاً.

۳) إذا كانَ الْعَدَدُ مُفرداً ولَهُ مَعْدُودانِ طابَقَ أسْبَقَهُما فى التَّذكيرِ والتأنيثِ تَقُولُ «ثَلاثَةُ رِجالٍ و نِساء» أو «ثَلاثُ نِساءٍ و رجال» و إنْ كانَ مركَّباً طابَقَ أفْضَلَهُما تَقُولُ «خَمْسَةَ عَشَرَ جارِيَةً و عَبْداً» و «خَمْسَ عَشَرَةَ جَمَلاً و جارِيَةً» فَإنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَهُما أفْضَلِيَّةٌ طابَقَ أسْبَقَهُما أيْضاً كَقُولِكَ «خَمْسَ عَشْرَةَ ناقَةً و جَمَلاً» و «خَمْسَةَ عَشَرَ جَمَلاً وناقَةً». والمعطوف هنا كالمركّب بالنّسبة إلى الجزء المعطوف عليه منه فتنبّه.

٤) إذا كانَ الْمَعْدودُ إسْمَ جَمْعٍ أواسْمَ جِنْسٍ كُنْرَجَرُّهُ بِمِنْ تَقُولُ «رَأَيْتُ أرْبَعَةً مِنَ الْقَوْمِ» و «فى حَديقَتِنا ثَلاثٌ اوثَلاثَةٌ مِنَ النَّخلِ» قال تَعالى: «فَخُذْ أرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ»، «وَ كانَ فِى الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ».

۵) بِضْع و بِضْعَة لِما بَيْنَ الثلاثَةِ والتِسْعَةِ و حُكْمُهُما حُكْمُ تِلْكَ الْأعْدادِ فى الإفرادِ والتَّرْكيبِ والعَطْفِ تَقُول: «بِضْعَةُ رجالٍ» و «بِضْعُ نِساءٍ»، «بِضْعَةَ عَشَرَ يَوماً» و «بِضْعَ عَشَرَةَ لَيْلَةً»، «بِضْعَةٌ و عِشْرُونَ رَجُلاً» و «بِضْعٌ و تِسْعُونَ إمْرَأَةً».

۶) نَيِّف (بتشديد الياء وكسرها وقد يُسَكَّنُ مُخَفَّفَةً ويقال نَيْف) لِما بَيْنَ عَقْدَيْنِ ولاٰ تستعملُ الا بَعْدَ عَقْدٍ أو المِائَةِ اَوالألف تَقُولُ «عِشْرُونَ و نَيِّفٌ»، «مِائَةٌ و نَيِّفٌ» و...

۷) شينُ عَشر ساكِنَةٌ فى المفردِ و مَفتوحةٌ فى المركّبِ و شينُ عَشرة مَفْتُوحَةٌ فى المفردِ جائزةُ الْوَجْهَيْنِ فى المركّبِ.

۸) فى سَرْدِ الأعْدادِ تُقَدَّمُ الْأُلوفُ عَلَى الْمِئاتِ والمِئاتُ عَلَى الْآحاد وَ الْآحادُ عَلَى الْعَشَراتِ تَقُولُ: «اَحَدَ عَشَرَ رَجُلاً»، «تِسْعٌ و تِسْعُونَ إمْرَأَة»، «مِائَةٌ و خَمْسَةٌ و سِتُّونَ رَجُلاً»، «ثَلاثَةُ آلافٍ و خَمْسُمِائَةٍ و أرْبَعٌ و ثمانُونَ إمْرَأَةً» (جامع المقدمات ص ٢٠٠).

۹) إذا اَرَدْتَ تَعريفَ الْعَدَدِ بـ «أل» فَالمفردُ تُعَرَّفُ نَفْسُه اَو مُمَيِّزُهُ تقول: «ما فَعَلَتْ بِالْعَشرَةِ دَراهِمَ اَو عَشَرةِ الدَراهم» والمركّب يُعَرَّفُ جُزْؤُهُ الْأوّل تقولُ «اَلْاَئِمَّةُ الاثنى عَشَرَ» والمعطوفُ يُعَرَّفُ جُزْءاه كقولك: قَرَأْتُ الْخَمسةَ وَ الْعشرينَ جُزءاً مِنَ الْقرآنِ».

٢ ــ كَم قِسْماً يكونُ لِلعَدَدِ وَ كَمْ هِيَ اَقسامُ كُلٍّ؟ اُذْكُرِ الاَقسامَ وَاَعْطِ على كُلِّ قِسْمٍ خَمْسَةَ اَمْثِلَة.

٣ ــ اُذْكُرِ الاَعْدادَ الْمُناسِبَةَ مَكانَ الاَرقام: ١١ كوكباً، ٩٩ نَعْجَةً، ٧ سِنينَ، ٧ بَقَراتٍ، ٨ اَزْواجٍ، ٧ لَيالٍ، ٨ اَيّامٍ، ٣٠ لَيْلَةً، ٢ يَوْم، ٤ اَيّام، ١٢ عَيْناً، ١٠٠٠ سَنَةٍ، ٥٠ عاماً، ٢٧ رَجُلاً، ٧٢ اِمْرَأَةً، ١١٦ كِتاباً، ٥١٩ وَرَقَةً، ٨ اَقْلامٍ، ٦ اَقْدامٍ، ٨١٠ اَشْجارٍ، ٦٤ مَتناً، ٥٦ اُسْبوعاً.

٤ ــ ضع مكان الارقام اسماءَ عددٍ ترتيبيّ: الصحيفة ٢٢، اَلدّرس ١٥، العِظة ١٨، النافِذه ١٢، الباب ٦، اَلبحث ٥، المطلب ٢، الفِئَة ٢، الفَصيلة ٢١، المَقاله ١، الشّارع ١١، البَيْت ٥١، الطبقه ١٣، اَلمجلّة ٤، الجُزء ١٢، الفصل ١٩١، المرحلة ٩، زَلَّة ٦، نَصيحة ١، خِطاب ٢ (مبادئ العربيه ج ٤ ص ١٥٨).

١٠ ــ اسمُ لا لنفي الجنس: اِذا وَقَعَتْ نَكِرَةٌ مُفْرَدَةٌ بَعْدَ لاَ الّتي لِنَفْيِ الْجِنْس بُنِيَتْ عَلَى الْفَتْح. وَالْمُرادُ بِالْمُفْرَدِ هُنا ما يُقابِلُ الْمُضافَ فَيَشْمَلُ التَّثْنِيَةَ وَالْجَمْع فَيُبْنَيانِ عَلى ما يَقُومُ مَقامَ الْفَتْح نَحوُ: لا رَجُلَ فِي الدّار، لا رَجُلَيْن فِي الدّار وَ هكذا..... وَ تَفْصيلُ الْكَلامِ فِي النَّحو.

١١ ــ المنادى المفردُ المعرفة: اَلْمُنادى عَلى اَرْبَعةِ اَقْسام ــ كَما مَرّ ــ فَاِذا كانَ مُفْرَداً مَعْرِفَة اَو نَكِرَةً مَقْصودَة بُنِيَ عَلَى الضَّمّ ــ اَوْ مايَقُومُ مَقامَه ــ نحوُ يا زيدُ، يا شُرْطِيُّ يا رَجُلانِ وَ.... وَ التَّفصيلُ فِي النَّحو.

* السؤال *

مَتى يُبْنَى اسْمُ لا لِنَفْيِ الْجِنْس وَ كَيْفَ الْبِناءُ فيهِ وَ اَيُّ مُنادىً يُبْنىٰ؟

١٢ ــ الحكاية: وَ الْمُرادُ مِنْها حِكايَةُ الاَصْوات فَاِنَّ الصَّوتَ الْمَحْكِيَّ مَبْنِيٌّ على مايُصاتُ بِه نحوُ: صاحَتِ الدَّجاجَةُ «قاقِ»، نَعَبَ الْغُرابُ «غاقِ»، طارَ الذُّبابُ «خازِبازِ»، وَقَعَ السَّيفُ «قَبْ»، وَقَعَتِ الْحِجارَةُ «طَقْ» وَ هكَذا....

وَ یَـلْحَقُ بالْحِكايَةِ اسْمُ الصَّوت و هُوَمايَصوتُ بِهِ ٱلإنْسانُ لِلْخِطابِ مَعَ غَيرِ الْعاقِلِ مِنَ الْحَيوان اَوِ الطِّفْل فَإنَّها اَيْضاً مَبْنِيَّةٌ على مايُصاتُ بِه كَما يُقال لِزَجْرِ الْفَرَس «هَلاهَلا» اَوْ «هَلا هالِ» وَ لِلإبِلِ إذا أرادُوا مِنْهاَ ٱلإناخَة «نِخْ» وَ لِتَنْويمِ الطِّفلِ «لالا» وَ...

السؤال

ماهُوَ الْمُراد مِنَ الْحِكايَة وَمِنِ اسْمِ الصَّوت وَ كَيْفَ يَكُونُ الْبِناءُ فيهِما؟

۱۳ ــ مايُبْنىٰ لِعَدَمِ التَّركيب: إذا اُرِيدَ إرْدافُ كَلِماتٍ مُفْرَدَةٍ مِنْ غَيْرِ تَرْكيبٍ بَيْنَها بُنِيَ كُلٌّ واحِدٍ مِنْها عَلَى السُّكون لِعَدَمِ مُوجِبٍ لِلإعْراب نحوُ: زيدْ، بَكرْ، خالِدْ،... وَ نحوُ اَلِفْ، باءْ، تاءْ...

۱٤ ــ الْمُتَفَرِّقات: مِنْها كُلُّ عَلَمٍ على «فَعالِ» فَهُوَ مَبْنِيٌّ عَلَى الْكَسْر نحوُ: قَطامِ وحَذامِ (اِسْمَا امْرَاَتَيْنِ) وَمِنْها «قَبْلُ» و «بَعْدُ» و «حَسْبُ» و «غَيْرُ» و «اَوَّلُ» كلُّ هذِهِ يُبْنىٰ عَلَى الضَّمِ إذا قُطِعَتْ عَنِ ٱلإضافَة وَنُوِيَ مَعْنَى الْمُضافِ إلَيْه نحوُ: «لِلّهِ ٱلأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ» (٤/الروم) اَی مِنْ قَبلِ ذلِک وَ مِنْ بَعْدِهِ. وَ هكَذا...

السؤال

ماهُوَ الْمُراد مِنَ الْمَبْنِيّ لِعَدَمِ التركيب وَ ماهِيَ الْمَبْنِيّاتُ الْمُتَفَرِّقَة؟

خاتمة

فی مَباحِث شَتّی

یُعَنْوَنُ فِی الْخاتِمَةِ هذِهِ مالایَخْتَصُّ بِالْفِعْلِ و لابِالإِسْم بَلْ یَجْری فِی الْکَلِمَةِ مُطلقا وَ یَعُمُّ الْقِسْمَیْنِ کِلَیْهِما ــ بَلْ قَد یَجْری فِی الْحَرف اَیْضا کَما سَیَأتی ــ وَفیها فصول:

الفصل ۱

فی القِراءَةِ والْکِتابَةِ و فیه أَرْبَعَةُ أَبْحاثٍ:[۱]

أَلبحثُ ۱ ــ فی الکِتابَةِ: تُکْتَبُ ألْ والباءُ والتاءُ والکافُ واللّامُ والفاءُ والسّین مِنْ حُرُوفِ المَعانی و أحْرُفُ الْمُضارَعَةِ عَدا الْهَمْزَةَ مِنْها مُتَّصِلَةً بِما بَعْدَها نحو: أَلْکِتاب، بِاللّهِ، تَاللّهِ، کَزَیْدٍ، لِبَکْرٍ، وَ اللّهِ لأَذْهَبَنَّ، لِیَذْهَبْ، فَذَهَبَ،سَیَذْهَبُ.

---

۱. راجع شرح الرّضی (ره) علی الشافیه ج۳ ص۳۱۲.

تُـكْتَبُ «أن» المصدريّة مُتَّصِلَةً بـ «لا» الْواقِعَةِ بَعْدَها كَقَوْلِهِ تَعالىٰ: «أَمَـرَ أَلاّ تَـعْبُدُوا إلاّ إيّاهُ» (٤٠ــ يوسف) بِخلافِ «أن» الْمُخَفَّفَةِ مِنَ الثَّقيلَةِ كَقَوْلِهِ تَعالى: «وَحَسِبُوا أنْ لا تَكُونُ فِتْنَةٌ» (٧١ــ المائدة) على قِراءَةِ رَفْعِ «تكونُ» و «أن» التّفسيريّة كقوله تَعالىٰ: «فنادىٰ فِي الظُّلُماتِ أنْ لا إلٰهَ إلاّ أنتَ» (٧٨ــ الانبياء).

تُـكْتَبُ «إذْ» مُتَّصِلَةً بِما أُضِيفَ إلَيْها كَقَوْلِهِ تعالىٰ: «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أخْبارَها» (٤ــ الزلزلة).

تُـكْتَبُ الضمائِرُ الْمُتَّصِلَةُ و نُونُ التَوْكيدِ و ياءُ النّسب وهاءُ السَّكْتِ مُتَّصِلَةً بِما قَبْلَها كَقَوْلِكَ «أنَا مُسْلِمٌ شيعِيٌّ» و قَوْلِهِ تَعالىٰ: «هاؤُمُ اقْرَؤُوا كِتابِيَه» (١٩ــ الحاقة) و باقِي الأَمْثِلَةِ ظاهِرٌ.

تُـكْتَبُ «مَا» الْحَرْفِيَّةُ مُتَّصِلَةً بِما قَبْلَها نحو «كَيْفَما»، «لَيْتَما»، «إنَّما» و...

تُكْتَبُ «ما» وَ «مَنْ» الإسْمِيَّتانِ مُتَّصِلَتَيْنِ بِـ «مِنْ» و «فى» و «عَنْ» الواقِعَةِ قَبْلَهُما تَقُولُ: «مِمّا» وَ «فيما» و «عَمّا» و «مِمَّنْ» و «فيمَنْ» و «عَمَّنْ».

و فى سِوىٰ ما مَرَّ تُكْتَبُ كُلُّ كِلَمَةٍ مُنْفَصِلَةً عَمّا سِواها.

يُـكْتَبُ الْمُـشَدَّدُ حرفاً واحِداً إذا كانَ الْمُدْغَمُ وَ الْمُدْغَمُ فيه فى كَلِمَةٍ واحِدَة نحوُ: شَدَّ، اَمَّل، اِدَّكَرَ... وَ بِصورَةِ حرفَين إذا كانا فى كَلِمَتَيْن نحوُ: اَللَّحم، اَلرَّجُل وَ... وَاستُثْنى مِنْ ذلِك مَوارِدُ مَعدُودَة هِيَ: اَلّذى، اَلّذينَ، اَلّتى، مِمَّ، اَمّا، اَلاّ، اَمَّن وَ نحوُها. هذا وَ قَدْ مَرَّ اِجْمالُ الْبَحْثِ عَن الإدْغام فِي هامِشِ بحث المضاعَف وَ التَّفصيلُ فِي الْمُفَصَّلات.

تُـكْتَبُ تاء التانيثِ بِصورَةِ «ت» إذا لَحِقَتْ آخِرَ الْفِعل نحوُ: ضَرَبَتْ وَ عَلِمَتْ اَو آخِرَ جَمْعِ الْمؤنَّث نحوُ: ضاربات و عالِمات و يُقالُ لَها «الْمَبْسوطَة» وَ بِصورَةِ الْهاء الْمَنْقوطَة «ة» إذا لَحِقَتِ الإسْمَ الْمُفْرَد نحوُ: عالِمَة اَوِ الْجَمْع

الْمُكَسَّر نحوُ: قُضاة وَ يُقالُ لَها «الْمَرْبوطَة».[١]

تُكْتَبُ الْاَلِفُ الْواقِعَةُ فى آخِرِ الاسم الْمُعْرَب وَ الْفِعل بِصورَة الْياء نحوُ رَحىٰ، فَتىٰ، صُغْرىٰ، رَمىٰ، يَرْضىٰ وَ... اِلاّ اِذا كانَتْ قَبْلَها ياءٌ اَوْ كانَتْ ثالِثَةً مُنْقَلِبَةً عَنِ الْواو فَتُكْتَبُ حينَئِذٍ بصورَةِ الْاَلِف نَحْوُ: دُنْيا، عُلْيا، عَصا، غَزا و... و أمّا الْواقِعَةُ آخِرَ الْحَرْف أوِ الإسمِ الْمَبنىّ فَتُكْتَب بِصُورَة الألِف مُطْلَقاً إلاّ فى نَحْو مَتىٰ ولَدىٰ و أنّىٰ وَ بَلىٰ وعَلىٰ وحتىٰ و إلىٰ فَتُكْتَب بِصورَةِ الياء كَماترىٰ. هذا و قَدْ تُكْتَبُ اَلِفُ صَلاة و زكاة و حَياة و مِشْكاة و رِبا بِصورَةِ الواو تَفْخيماً لِلالِف و تُكْتَبُ أَلِفُ هٰهُنا بِصُورَةِ الْياء ـ الياء الصَّغيرَة ـ و يَجوزُ حَذْفُها رأساً.

تَتِمَّةٌ فى كِتابَةِ الهَمْزَةِ الْمَبْدُوّ بِهٰا و الْمُتَوَسِّطَةِ وَالْمُتطَرِّفَة:

أَلْهَمْزَةُ الْمَبْدُوّ بِها تُكْتَبُ بِصورَةِ الألِف مُطْلَقاً نحو: أَنْمُلَة (بِتَثْليثِ الهَمْزَةِ والميم)، اِصْبَع، أُسْطُوانه. ولا يُغَيِّرُ هٰذاالْحُكْمَ دُخُولُ حرفٍ عَلَيْها نحوُ: لِأَن، ألأُسْطُوانَة و... نَعَمْ شاعَ كِتابَةُ «لِئَلاّ» و «لَئِنْ» و «حينَئِذٍ» بِصُورَةِ الْياء لِكَثْرَةِ الإسْتِعْمالِ.

وَالْمُتَوَسِّطَةُ تُكْتَبُ بِحَرْفِ حَرَكَتِها إن كانَتْ مُتَحَرِّكَةً نحو: سَأَلَ، سَئِمَ، لَؤُمَ، يَسْأَلُ، يَلْؤُمُ إلاّ أنْ تكُونَ مفتوحةً بَعْدَ ضَمٍّ أو كَسْرٍ فَتُكْتَبُ بِحَرْفِ حَرَكَةِ ماقَبْلَها نحو: مُونَّث، سُؤال، ذِئاب[٢].

و تُكْتَبُ ــ أيِ الْمُتَوَسِّطَةُ ــ بِحَرْفِ حَرَكَةِ ماقَبْلَها إنْ كانَتْ ساكِنَةً نحو: بَأْس، بِئْس، بُؤْس إلاّ أنْ تَكُونَ بعد هَمْزَةِ الْوَصْل، فَتُكْتَبُ مَعَ سُقوطِ الْهَمْزَةِ فى الدَّرج بِصُورَةِ ما كانَتْ تُكْتَبُ بها مَعَ الْهَمْزَة نحو: «يا رَجُلُ ائْذَنِ الَّذى اوْتُمِنَ عَلَيْهِ».

---

١. اَلتّاء الْمُتَطَرِّفَةُ اِذا كانَتْ مِنْ اُصولِ الْكَلِمَةِ نحوُ وَقْت اَوْ بِمَنْزِلَةِ الْاَصْلىّ نحوُ اُخْت وَ بِنْت تُكْتَبُ مَبسوطَةً وَ يُقالُ لَها «الْمُجَرَّدَة».

٢. فَتَصْويرُها بِصورَةِ الْياء فى نَحْوِ «مَسْئَلَة» وَ «مَسْئول» كما قَديُرى خَطأٌ.

وَالمُتَطَرِّفَةُ تُكْتَبُ بحَرْفِ حَرَكَةِ ماقَبْلَها إنْ تَحرّك ما قَبْلَها سَواءٌ اتَّصَلَ بها شَيْءٌ كَالضَّمير وَتاءُ التأنيث اَوْ لَمْ يَتَّصِلْ نحو: قَرَأَ، بَرِئٌ، جَرُؤَ و نحوُ: رَدَأَهُ، وَطِئَها، فِئَة، لُؤْلُؤَة.

وَ تُكْتَبُ بصورَةِ الْهَمْزَةِ إنْ سَكَنَ ما قَبْلَها وَ لَمْ يَلْحَقْها شَيْءٌ نَحو: جُزْء، ضَوْء، وُضُوء. فَإنْ لَحِقَتْها عَلامَةُ التَّأنيثِ فَإنْ كانَ ما قَبْلَها صَحيحاً ساكِناً كُتِبَتْ بِصُورَةِ الأَلِف نَحْوُ: نَشْأَة و مَرْأَة وَ إنْ كانَ ليناً اَومدّاً كُتِبَتْ بِصورَةِ الْياء بَعْدَ الْياء وَ بِصَورَةِ الْهَمْزَةِ بَعدَ الْأَلِف وَالْواو نحوُ: خَطيئَة، جاءَتْ، سَوْءَة، قِراءَة، مُرُوءَة، سُوْءىٰ. و إن لَحِقَها ضميرٌ غَيْرُ الْياء كُتِبَت بِحَرْفِ حَرَكَةِ نَفْسِها نَحوُ: بَقاؤُكَ، جُزْؤُهُ، بِنائِهِم، إقْرَؤُوا إلاّ إذا تَحَرَّكَتْ بِالْفَتْح فَتُكْتَبُ بِالْهَمْزَةِ لا بِالأَلِف نَحوُ: جاءَكَ، جُزْءَهُ، بَقاءَهُمْ وكذا إذا اتّصلَ بِها ما أَوْجَبَ فَتحَها كَعَلامَةِ الْمُثَنّىٰ نَحوُ: جُزْءَيْنِ وجُزْءانِ(١) وإن لَحِقَها ياءُ الضَّمير اَوْ ياءُ النَّسَب كُتِبَتْ بِصُورَة الْهَمْزَة اَوْ بِصُورَةِ الْياءِ نَحوُ: رِداءِى و ردائِى، اَلْجُزْءِىّ و الجُزْئِيّ و إنْ كانَتِ الأُولىٰ فى الأَوَّلِ أَولىٰ و الثانيةُ فى الثانى.

تنبيهٌ: لِلْقرآنِ الكَريم كِتابَةٌ خاصَّةٌ بالنّسْبَةِ إلىٰ بَعْضِ الْحُروفِ والكَلِماتِ فَلْيُراجِعِ الطّالِبُ مَواضِعَها.

البحث ٢ ــ فيما يُكْتَبُ ولايُقْرَأ: يُكْتَبُ الْاَلِفُ وَ لايُقْرَأُ فى خَمْسَةِ مَواضِعَ:

١ ــ بَعْدَ واوِ الْجَمْعِ الْمُتَطَرِّفَةِ فِى الْفِعْل نحوُ: عَلِمُوا، اَنْ يَعْلَمُوا، اِعْلَمُوا بِخِلافِ غَيرِ الْمُتَطَرِّفَةِ نحوُ ضَرَبُوهُ، وَ فى الْمُتَطَرِّفَةِ فِى الاِسْم وَجْهانِ نحوُ ساكِنُو الدّار وَ ساكِنُوا الدّار.

٢ ــ بَعْدَ تَنوينِ الْفَتح فى غَيْرِ الْمَقصورِ وَ الْممدودِ وَ الْمُؤنَّثِ بالتّاء نحوُ: رجُلاً. بِخِلافِ فتىً وَكِساءً وَغُرْفَةً وَنَحْوِها وَيَلْحَقُ بالتّنوينِ هُنا نونُ

---

(١) إلاّ إذا اُضيفَ المثنى وحُذِفَ مِنْهُ النّونُ فَتُكْتَبُ الْهَمْزَةُ إذاً بِحَرْفِ حَرَكَةِ نَفْسِها اَىْ بِالأَلِف حَسْبَما سَبَقَ نحوُ: «جُزْأَى الْجُمْلَة» مثلاً

«أنَا» ـــ ضميرُ المتكلّم وحــدَه ــ يُكْتَبُ بَـعْدَها اَلِفٌ وَ لايُقْرَأ. وَ يَلْحَقُ بالْمَمْدودِ هُنا الْمَخْتومُ بالْهَمْزَةِ الْمَكْتُوبَةِ بِصُورة الْأَلِف نحوُ خَطَأً و إقْرَأْ و نَحوهِما.

۳ ــ مكـانَ هَـمْزَةِ الْوَصل بعدَ سُقوطِها فی أثْناء الْكَلام نحوُ: يا عَبْدَاللّهِ اجْلِسْ وَ أنَا ابْنُ فلان.

٤ ــ عِنَد الْتِقاء السّاكِنَين نحو: كِتابَا الأُستاذ وفَتًى وهُدًى.

٥ ــ فی مِائَة وَ مِائَتان.

وَ كذلک الْو اوُ يكْتَبُ وَ لايُقْرَأ فی خمسةِ مَواضِعَ:

١ ــ فی «عَـمْرو» فی حالَتَيِ الْجَرِّ وَ الرَّفْع لِيُمَيَّزَ مِنْ «عُمَر» نَحوُ: جاء عَـمْرٌو وَ مَرَرْتُ بِعَمْرٍو وَ اَمّا فی حالَةِ النَّصْبِ فَلالِعَدمِ اللَّبْس فَاِنّ وجودَ الْاَلِفِ فی «عَـمْراً» يُـمَـيِّــزُ بَـيْـنَـهُ وَ بَيْنَ عُمَرلِاَنَّ عُمَرَ غَيرُ مُنْصَرِفٍ ــ لِلْعَلَمِيَّةِ وَالْعُدُول ــ وَلايَدْخُلُهُ التَّنوين.

٢ ــ عِنْدَ الْتِقاءِ السّاكِنَيْنِ نحو: مُعَلِّمُوالْأَخَوات.

٣ ــ فی أُولُو و أُولاتِ بِمَعْنٰی صاحِبونَ و صاحِباتٍ.

٤ ــ فی بَعْضِ اَسْماء الْإشارَة وَ هِـيَ: أُولٰی، أُولاء، أُولٰئِک، أُولٰئِک.

٥ ــ فی بَعْضِ الْمَوصولاتِ وهُوَ: اَلْاُولٰی وَاَلْاُولاءِ.

و كـذلِک اليـاء يُكْـتَـبُ ولايُـقْـرَأ عِـنْـدَالْـتِقاءِ السّاكِنَيْنِ نحوُ: ناصِری الإِسْلام.

البـحـث ٣ ــ فـيما يقرأ ولايكتب: يُـقْرَأُ الْاَلِفُ وَ لاُيكْتَب فی اَرْبَعَةِ مَواضِع:

١ ــ بَــعْـدَ هَـمْـزَةٍ مـكتوبَةٍ بصورَةِ الْاَلِف نحوُ: سَـآمَة بِخِلافِ مُؤانَسَة و نَحوِها.

٢ ــ فی اسْمِ الْجَلالَة وَ هُو «اَللّه»، وَ كَذلِک فی رَحْمٰن وإلٰه.

٣ ــ فی بَــعْـضِ اَسْماء الْإشارَة وَ هِـيَ: هٰـذا، هٰـذانِ، هٰـذَيْنِ، هٰؤُلاءِ،

۴ ــ فی کَلِماتٍ مُتَفَرِّقَةٍ هِیَ: هٰكَذا، لٰكِنْ، لٰكِنَّ، اِبرٰهیم، اِسمٰعیل، اِسْحٰق، هٰرون، سُلَیمٰن، مَلٰئِكَة، سَمٰوات، ثَلٰث، ثَلٰثین وَ اِنْ حَسُنَتْ كِتابَتُهُ فی غَیرِ الثَّلاثَةِ الْاُوَل.

وَ كَذلِکَ الْواو یُقْرَأُ وَلایُکْتَب فی مَوْرِدَیْن:

۱ ــ بَعْدَ هَمْزَةٍ مَكتوبَةٍ بِصورَةِ الْواو نحوُ: رُؤُس.[1]

۲ ــ بعدَ واوٍ مضمومةٍ مسبوقةٍ بِالِف نحوُ: داوُد، طاوُس و...

وَ ایضاً یُقْرَأُ الْمُدْغَمُ وَلایکتَبُ اِذا كانَ الْمُدْغَمُ وَالْمُدْغَمُ فیه فی كَلِمَةٍ واحِدَة نحوُ: شَدَّ و... وَ اِلاّ یُقْرَأُ و یُكْتَبُ نحوُ: اَللَّحم وَالرَّجُل، اِلاّ اِذا كانَ لاماً واقِعاً بَیْنَ لامَیْن اُخْرَیَیْن نحوُ: لِلَّحْم فَفیهِ اَیضاً یُقْرَأُ الاَوَّل وَلا یُكْتَب.

البحث ۴ــ فیما لایُقْرَأُ ولایُكْتَب (یُحْذَفُ كَتْباً و لَفْظاً): وَ هُوَ

هَمزَةُ الْقَطع مِنِ اسْمِ الْجَلالَة اَعْنی: «اَللّه» اَصْلُهُ اَلْاِلٰه علی قولٍ و هَمْزَةُ الْوَصل فی خَمْسَةِ مَواضِعَ:

۱ ــ مِنَ الْبَسْمَلَةِ الشَّریفة ــ بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیم ــ تُحْذَفُ مِنْها لِكَثْرَةِ اسْتِعْمالِها وَ لِذا لا تُحْذَف مِنْ «بِاسْمِ اللّه» اَو «بِاسْمِ الرَّحْمٰن».

۲ ــ مِنْ «اِبْن» اِذا وَقَعَ بَیْنَ عَلَمَیْن وَ لَمْ یَقَعْ اَوّلَ السَّطر نحوُ: علیُّ بْنِ ابیطالِب(ع) بِخِلافِ یَا ابْنَ آدَم وَ نحوِهِ وَ بِخِلافِ الْواقِعِ اَوَّلَ السَّطر.

۳ ــ مِنْ «اَل» اِذا وَقَعَ بَعْدَ اللّام كَقَوْلِهِ تَعالی: «لِلرِّجالِ نَصیبٌ» (۷ــ النساء) وَ«لَلدّارُ الْآخِرَةُ خَیْر» (۳۲ــ الانعام).

۴ ــ فیما اِذا وَقَعَتْ بَعْدَ هَمْزَة كَقَوْلِهِ تَعالی: «سَواءٌ عَلَیْهِم اَسْتَغْفَرْتَ لَهُم اَمْ...» (۶ــ المنافقون) اَصْلُها أ إسْتَغْفَرْتَ. هذا فی غَیْرِ الْمَفتوحَة وَ اَمّا فیها فَیَجوزُ الْقَلْبُ اِلَی الْاَلِف اَیْضاً نحوُ: «آللّهُ اَذِنَ لَكُم»؟ (۵۹ــ یونس) اَصْلُهُ

---

۱. و قد لایُراعیٰ هذا الاصل و یُكتَب «رؤوس» و نحوَه.

أَاللّهُ[1] وَ يُحْذَفُ اَيضاً اَلِفُ ما الاِسْتِفْهامِيَّة اِذا وَقَعَتْ بَعْدَ حَرْفِ الْجَرّ نحوُ «عَمَّ يَتَساءَلُونَ؟» (١ــ النباء) «لِمَ تَقولُونَ مالا تَفْعَلونَ؟» (٢ــ الصف) و...

٥ ــ فى الأمر إذا كانت بعدالواو اَوِ الْفاء وقبلَ الْهمزة نحوُ «وَأْذَنْ لِى» و «فَأْتِنى».

* التمرين *

١ــ اَصْلِحِ الاَغْلاطَ التالِيَة: يَوْمَ اِذٍ يَصْدُرُالنّاسُ اَشْتاتاً، فَلَوْلا اِذا بَلَغَتِ الْ حُلْقُومُ وَ أَنْتُمْ حينَ ئِذٍتَنْظُرُون، اَطيعُوا اللّهَ وَ اَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولي الْئَمْرِ مِنْكُم، اِنَّما الْمُئْمِنونَ اِخْوَة، لِاَنْ اَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُك، سَئَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِع، وَ اِذا اَنْعَمْنا عَلَى الئِنْسانِ اَعْرَضَ وَ نَئى بِجانِبِه، لايَسْئَمُ الإنْسانُ مِنْ دُعاءِ الْخَيْرِ وَ اِنْ مَسَّهُ الشَّرُّفَيَؤُسٌ قَنُوط، وَ اَمّا السّاءِلَ فَلاتَنْهَر، وَ يُأْثِرُونَ عَلى اَنْفُسِهِم، رُزءَ، رَبيأَة، اِئذَن، مُأَخَّر، وَطْئَة، اِئْثار، وَفااٍ، فُئاد، مُئانَسَة، مَرْئى، مَرْاىٍ، مَأبَد، رَزيأَة، يُهَنِّءُ، رداءُكَ.سَئِم، بَئس، بِأْس، بِأْر، مَساأَة، يَقْرَئانِ، فِأات، بَرائَة، مِرْءات، مِرْئات، وُلاءِكَ، لُئْلُؤ، لَئالِء،وَداءِع، بَرِئِىٌ، رَاُوف، رَئفَة، هُدات، قُضات، صابراة، مُؤمناة، حَيات، سَماواة، كُبْرا، فُضْلا، يَسْعا، دَعىٰ، حَوا، اَللَّذينَ آمَنُو وَ عَمِلُواالصّالِحات، اُلئِك، اَلاُلىٰ، قُتِلَ عَمْرُنْ عَبدِوَدّ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ اَبيطالِب(ع)، بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّه، بِسْمِه بِاسْمِ اللّهِ الرَّحْمانِ الرَّحيم، وَالاهُكُم اِلهٌ واحِد، فَاسْأَلْ بِهِ خَبيراً، لاأَسْأَلُكُم عَلَيهِ أَجراً. ٢ـ أُرْسُمْ جَدولاً وَ بَيِّنْ فيه كِتابَةَ الْهَمْزَة.

الفصل ٢

فِى الْتِقاءِ السّاكِنَين:[2] يَجُوزُ الْتِقاءُ السّاكِنَيْنِ(وَهُوَاَنْ يَتَجاوَرَ حَرفانِ ساكِنان)فى اَرْبَعَةِ مَواضع وهى:

١ ــ فِى الْوَقفِ على كَلِمَةٍ ما قَبْلَ آخِرِها ساكِنٌ نحو كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْت (١٨٥ــ آل عمران).

---

١. اَلواقِعَةُ بَعْدَ هَمْزَةِ الاِسْتِفهامِ اِذا كانَتْ هَمْزَةَ قَطْعٍ يَجُوزُ فيها الْحَذف وَ الاِبْقاء نحوُ: أَنْتَ زَيدٌ؟ــ اَصْلُهُ أَأَنْتَ زَيدٌ؟ وَ نحوُ: أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنّاس...؟

٢. راجِع شرح الرّضى (ره) ج ٢ ص ٢١٠.

۲ ــ فیما بُنِیَ لِعَدَمِ التَّرکیب و ماقبلَ آخرهِ ساکنٌ نحوُ: زَیْد، بَکْر، باء، تاءو... وَ یلْحَقُ بذلك نحوُ: آهْ و اوّهْ مِنْ أسْماء الْأفْعال.

۳ ــ فی لام أل معَ هَمْزَتِهِ المقلوب اَلِفاً بَعْدَ هَمْزَةِ الاسْتفهام نحو: آللّه؟، آلحسن؟، آلآن؟

٤ ــ فیما کانَ اوّلُ الساکِنَیْنِ حرفَ لینٍ وَالثانی مُدْغَماً وَهُما فی کَلمةٍ واحِدَة نحو: ضالّین، دابّة، دُوَیْبَّة، أتُحاجُّونّی. وَحُمِلَ عَلَیْهِ نحوُیَضْرِبانِّ مع کونهما فی کَلِمتَیْنِ احترازاً عَنِ الاِلْتِباسِ بالْمُفْرَد.

وَیَمْتَنِعُ فی غیرها و ذلک فی سِتَةِ مَواضع:

۱ ــ فیما کانَ أوّلُ السّاکِنَیْنِ حرفَ عِلَّةٍ وَ هُما فی کَلِمَةٍ واحِدَةٍ وَ لَمْ یَکونامِنَ الْمَواضِعِ السّالِفَة فَتُحْذَف حرفُ الْعِلّةِ اِذَنْ نحوُ: یَرْمِیُونَ ← یَرْمُیْونَ ← یَرْمُونَ، لِیَقُومْ ← لِیَقُمْ، قُولْ ← قُلْ.

۲ ــ فیما کانَ أوّلُ السّاکِنَیْنِ حَرْفَ عِلّةٍ وَهُما فی کَلِمَتَیْنِ فَیُحَرّکُ الأوّلُ بِحَرَکَةٍ تُجانِسُه اِن کانَ لیناً نحوُ: «اِخْشَیِ اللّهَ وَلا تَخْشَوُاالْقَوْم» وَ یُحذَفُ لفظاً لاخَطّاً اِن کانَ مدّاً نحوُ: اُدْعُواالنّاسَ، داعِی الْقَوم، قاضِیَا الْمَدینَةِ.

۳ ــ فیما کان اوّلُ السّاکِنَیْن نون «مِنْ» فَیُفْتَح مَعَ لامِ ألْ نحوُ «مِنَ الْمُؤمِنینَ رِجالٌ» (۲۳ــ الاحزاب) ، وَ یُکْسَرُ معَ غیرِها کقولِ الوالدِ لِوَلَدِهِ: «سُرِرْتُ مِن احْتِفاظِکَ علی صَلاتِک».

٤ ــ فیما کانَ اوّلُ السّاکنَیْن ذالُ «مُذْ» او میمُ ضمیرِالجَمْع فَیُضَمّ نحو: لااَقولُ کذامُذُ الْیَوْم، «اَنْتُمُ الْفُقَراءُ اِلَی اللّهِ» (۱۵ــ فاطر) ،هُمُ الْمُفْلِحون (۵ ـ البقرة).

۵ ــ فیما کانَ السّاکنانِ مِثْلَیْنِ وَ قَدْ سُکِّنَ الْأوّلُ للاِدْغام فَیُحَرّکُ الثّانی بِاِحْدَی الْحَرَکات علی مامَرّفی بابِ المضاعَف نحو: لِیَمُدَّ«بتثلیثِ الدّال».

٦ ــ فیما کانَ اولُ السّاکِنَین غیرَ مامَرّ فَیُکْسَر نَحوُ: لِمَنِ الْمُلْکُ

(۱۶–غافر) قُلِ اللّهُ (۱۷۶–النساء)، أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً (۲۴–الانبیاء)، عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ (۲–النبأ) ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ (۴ ـ الملک) ونحو ذلک.

فائدةٌ هامّةٌ: لایُعْبَؤُ بِالْحَرَكَةِ الْمُجْتَلِبَةِ دَفْعاً لِالْتِقاء السّاكِنَيْن فلايُعَلُّ نَحْوُ «اِخْشَيِ اللّهَ» وَ «اِرْعَوُا الْعَهْدَ» وَ لايُرَدُّ الْمَحذوف فی نَحْوِ «قُلِ الْحَقَّ» وَ «سَلِ الْعالِمَ».

الفصل ۳

فِی الْوَقْفِ وَالاِبْتِداءِ بِهَمْزَةِ الْوَصلِ وَ فيها بَحْثان:[۱]

البحث ۱ ــ فی الوقف: اَلْوَقْفُ هُوَ السُّكوتُ عَلى آخِرِ الْكَلِمَةِ لِجَعْلِها آخِرَ الْكَلام وَ الْغَرَضُ مِنْهُ التَّخفيفُ وَ الاِسْتِراحَة. وَ الْمَشْهورُ مِن وُجُوهِهِ سِتَّةٌ: ۱ــ اَلاِسْكان ۲ــ اَلاِشْمام ۳ــ اَلتَّضعيف ۴ــ اَلاِبْدال ۵ــ اَلْحَذْف ۶ــ اِلْحاقُ هاء السَّكْت. وَلِكُلٍّ واحِدٍ مَوْرِدٌ يَخُصُّ بِه:

فَالاِسْكانُ اِمّا بِاسْقاطِ الْحَرَكَة وَ هُوَ اكثر وُجُوهِ الْوَقْف وَ جارٍ فِی جَميعِ الْكَلِمات اِلاّ الْمُنَوَّنَ الْمَنْصوب كَما سَيَأْتی، وَلا يُكْتَفى بِسُكونِ نونِ التَّنوين فِی الْمُنَوَّنِ الْمَرْفوع وَ الْمَجرور بَلْ يُسْقَطُ التَّنْوينُ و يُسَكَّنُ الْحَرْف نحوُ: «هذا زَيْدْ» وَ اِمّا بنقل الحركة إلى ما قبلَها وَ هُوَ قليل و يُشْتَرَطُ فيهِ اَنْ يَكونَ ماقَبْلَ الآخِرِ صَحيحاً ساكِناً وَ يَخْتَصُّ بِالْكَسْرَةِ وَ الضَّمَّة نحوُ: «هذابَكُرْ» وَ «قُلْتُ لِبَكِرْ». فلايَجْرى فی رَأيتُ الْبَكْرَ و قالَ الاَميرُ و هذاصُرَدٌ.

وَالاِشْمامُ يَخْتَصُّ بِالضَّمَّة وَ هُوَ تَصْويرُ الْفَمِ عِنْدَ حَذْفِ الضَّمَّة بِالصُّورَةِ الّتی كانَتْ تَعْرِضُهُ عِنْدَ التَّلَفُّظِ بِها.

---

۱. راجع لِتفصيل هذينِ الْبَحْثَين شرحَ الرَّضی (ره) ج۲ ص۲۵۰ و ۲۷۱.

وَالتَّضعيفُ هُوَ اَنْ يُضعَّفَ ـ اَىْ يُكَرَّرَ ـ الْحَرْفُ الْآخِرُ بَعْدَ حَذْفِ حَرَكَتِه وَ يُشْتَرَطُ فيه اَنْ لايَكونَ هَمْزَةً وَ لامِن حُرُوفِ الْعِلَّة نحوُ: «هذا جَعْفَرّ».

وَالإبدالُ لِلْوَقْفِ فى ثَلاثَةِ مَواضِعَ: ١ـ اِبدالُ تَنْوينِ الْمُنَوَّنِ الْمَفْتوحِ اَلِفاً نحوُ: «رَاَيْتُ زيدا» ٢ـ اِبدالُ نونِ «اِذَنْ» وَ نونِ التّاكيدِ الْخَفيفَةِ الْمَفْتوحِ ما قَبْلَها اَلِفاً نحوُ: «دَخَلْتُ فِى الصَّفِّ فَاِذا»، «يا زَيدُ اضْرِبا» ٣ـ اِبدالُ تاءِالتّأنيثِ الْمَرْبوطَةِ هاءً كَماسَيأتى نحوُ: «هذابَيانٌ لِلنّاسِ وَهُدىً وَمَوْعِظَه».

وَالحذفُ يكونُ فى ياء الْمتكلّم اِذا كانَتْ ساكِنَةً وَ لَحِقَتِ الْفِعْلَ نحوُ: «فَيَقُولُ رَبّى اَكْرَمَنِ... فَيَقولُ رَبّى اَهانَنِ» (١٥ و ١٦ ـ الفجر) او الاسم كقوله تعالى «فذكّر بالقرآن من يخاف وَعيدِ» (٤٥ ـ ق) وقوله تعالى: «فذوقوا عذابى ونُذُرِ» (٣٧ و ٣٩ القمر) وقوله تعالىٌ «فستعلمون كيف نذيرِ» (١٧ ـ الملك)[1].

وَالْحاقُ هاءِالسَّكت لِلْوَقْف لازِمٌ فيمابَقِيَ على حَرْفٍ واحِد نحوُ: قِ و فِ ـ قِهْ و فِهْ و جائِزٌ فيما حُذِفَ مِنْهُ بَعْضُ حُروفِه وَ بَقِيَ عَلى اَكْثَرَ مِنْ حَرْفٍ نحوُ: لَمْ يَدْعُهْ وَ لَمْ يَخْشَهْ، وَ فيما كانَ حَرْفاً و احِداً مُتَّصِلاً بِغَيْرِه بِحَيْثُ صارَ كَجُزْءٍ مِنْه نحوُ: لِمَهْ، كِتابِيَهْ، حِسابِيَهْ، ضَرَبْتُكَهْ، وَ فيما لَولاهُ لَاَلْتَقىٰ ساكِنان نحوُ: اِنَّهْ، كَيْفَهْ، لَيْتَهْ، وَ فى كَلِماتٍ اُخْرى نحو: هُوَهْ وهِيَهْ[2].

البحث ٢ ـ فِى الْاِبْتداء بِهَمْزَةِ الْوَصْل: كَما لايُوقَفُ اِلّاعَلى ساكِنٍ لايُبْتَدَءُ اِلّا بِمُتَحَرِّكٍ فَاِنْ سَكَنَ الْحَرْفُ الْاَوّل مِنْ كَلِمَةٍ جىءَ بِهَمْزَةٍ مُتَحَرِّكَةٍ

---

١. وَ مِنْها قَوْله تعالى:... يا قَوْمِ اِنّى اَخافُ عَلَيْكُم يَوْمَ التَنادِ (اَىِ التَّنادى) وَ قَوْلُهُ تعالى: وَ جِفانٍ كَالْجَوابِ (اَىِ الْجَوابى) وَ قَوْلُهُ تَعالى: اَلْكَبيرُ الْمُتَعالِ (اَىِ الْمُتَعالى) وَ قَوْلُهُ تَعالى: وَ اللَّيْلِ اِذايَسْرِ (اَىْ يَسْرى). وَ يَجْرِى الْاِسْكانُ اَيْضاً فى هذِهِ الْمَوارِدِ بَعْدَ الْحَذف كَما لايَخْفىٰ. وَ سُمِعَ حَذْفُ الْياءِ فى غَيْرِ الْوَقْفِ اَيْضاً كَقَوْلِهِ تَعالى: يَوْمَ يَأْتِ (اَىْ يَأْتى) وَ قَوْلُهُ تَعالى: ماكُنّا نَبْغِ (اَىْ نَبْغى).

٢. اِلْحاقُهُ فى اَنا وَقْفاً بِاَنْ يُقال اَنَهْ قَليلٌ بَلِ الْغالِبُ اَنْ يُزادَ فيهِ اَلِفٌ عِنْدَ الْوَقْف وَ لِذا قُرِءَ «لٰكِنّا هُوَ اللّهُ» بِالْاَلِف، اَصْلُهُ: لٰكِنْ اَنَا. نُقِلَتْ حَرَكَةُ الْهَمْزَةِ اِلَى النّون وَ حُذِفَتِ الْهَمْزَةُ وَ اُدْغِمَتِ النّونُ فِى النّون وَ اُلْحِقَتْ اَلِفٌ بِآخِرِ الضَّمير لِلْوَقْف، ثُمَّ الْتُزِمَ وُجودُهُ فِى الْوَصْلِ اَيْضاً ايذاناً بِاَنَّهُ «لٰكِنْ اَنا» لا «لٰكِنَّ» الْمُشَدَّدَة.

فی اَوَّلِها تُسَمّیٰ «هَمْزَةَ الْوَصْل» وَ ذٰلِک فی اَرْبَعَةِ مَواضِع:

۱ ــ فی عَشَرَةِ اَسْماء هِیَ: اِبْن، اِبْنَة، اِبْنُم، اِسْم، اِسْت، اِمْرُؤ، اِمْرَأة، اِثْنان، اِثْنَتان، اَیْمُنُ الله. و فی مثنّیاتِ السَّبعَةِ الاُوَل من هذه الأسماء.

۲ ــ فی مصادرِ اَحَدَ عَشَرَ باباً مِن اَبْواب الْمَزیدِ فیه و اَفْعالِها الْماضِیَةِ و الْأمر[1] وهِی: اِفْتِعال وَ انْفعال وافعِلال وَ استِفْعال وَ افعیلال وَ افعِنْلال (نحوُ اِقْعِنْساس) وَ افْعِنْلاء (نحو اسلنقاء) وَ افْعِوّال (نحو اجلوّاز) و افعیعال (نحو اعْشیشْاب) و افعِنلال (نحوُ اِحْرِنْجام) و افعِلّال (نحوُ اِقْشِعْرار)ــ اَلتِّسْعَةُ الْاُوَل مِنَ الثُّلاثِیّ وَ الْاَخیران مِنَ الرّباعِیّ ــ و قَدْیُؤتیٰ بِهَمْزَةِ الْوَصل فی بابَی تَفَعُّل و تَفاعُل اَیضاً وذٰلِک اِذا اُدْغِمَ تاءُ هُما فی فاءِالْفِعْل نحوُ اِصَّدَّقَ و اِصّادَقَ و فُروعِهما.

۳ ــ فِی الْاَمْرِ الْمُخاطَب مُطلقاً اِذا کانَ مابَعْدَ حَرْفِ الْمُضارَعَةِ مِنْ مُضارِعِهِ ساکِناً نحوُ اِضْرِبْ، اِذْهَبْ، اُقْتُلْ، اِکْتَسِبْ وَ... اِلاّ الْاَمْرَمِنْ باب «اِفْعال» فَاِنَّ همزتَهُ هَمْزَةُ قَطْعٍ کَماسَبَق.

۴ ــ فی «أل» مُطلقاً وَیَلْحَقُ بِه: اَلَّذی وَ اَلَّتی وَ فُروعُهُما وَ فی حُکْمِهِ اَمْ علی لُغَةِ طَیِّئ.

ثُمَّ حَرَکَةُ هَمْزَةِ الْوَصْلِ کَسْرَةٌ ــ وِفْقاً لِلْقاعِدَة فی تَحْریکِ اَحَدِ السّاکِنَیْن ــ اِلاّ فی لامِ التَّعریف وَ اَیْمُن فَتُفْتَح، وَ اِلاّ فیما بَعْدَ ساکِنِهِ ضَمَّةٌ اَصْلِیَّة فَتُضَمّ، نحوُ: اُقْتُل و اُسْتُخْرِجَ وفی حُکْمِه اُغْزِی، بِخِلافِ الضَّمَّةِ غیرِ الْاَصْلِیّة نحوُ: اِرْمُواوَ اِمْرُؤٌ وَ اِبْنُمٌ[2].

ثُمَّ اِنَّ هَمْزَةَ الْوَصْلِ یُؤتیٰ بِها فِی الاِبْتِداءِ خاصَّةً وَ اَمّا اِذا اتَّصَلَتِ

---

۱. لا تزاد همزةُ الْوَصلِ فی فعلٍ مُضارِع.

۲. عَدَمُ اَصالَةِ الْحَرَکَة فی نَحو «اِرْمُوا» ظاهِرٌ و اَمّافی «اِمْرُؤٌ» و «اِبْنُمٌ» فَلِاَنَّ حَرَکَةَ الرّاء فِی الْاَوَّل وَ حَرَکَةَ النّونِ فِی الثّانی تَتْبَعُ الْحَرَکَةَ الْاِعْرابِیَّةَ فی لامِ الْفِعْل یُقال: اِمْرُؤٌ، اِمْرَأ، اِمْرِئٍ وهکذا فی اِبْنِم.

الْکَلِمَةُ بِشَیْءٍ قَبْلَها اَو وَقعَتْ فی دَرْجِ الْکَلام فَلا، وَ بِعِبارَةٍ اُخْرٰی: هَمْزَةُ الْوَصل هِـیَ الّتی تُـلْفَظُ فِی الاِبْتِداءِ وَ تَسْقُـطُ فِـی اَلاَ ثْناء ــ اَثـنـاءِ الْکَلام ــ اِلاّ فی الضَّرورَة وَفیما یُوجِبُ حَذْفُهُ اللَّبْسَ، اَلاَوَّل کَقَوْلِهِ:

کُلُّ عِـلْـمٍ لَـیْسَ فـی الْقِرْطاسِ ضاعَ   کُـلُّ حَـرْفٍ جـاوَزَ الإِثـنَـیْـنِ شاعَ

الـثّـانـی کـمـا فـی: اَلْحَسَن(ع) اَفْـضَلُ اَمِ ابْنُ الْحَنَفِیَّة؟ و آیْمُنُ اللّهِ یَمینُک؟ و نحوذٰلِک.

تنبیهٌ: مَرَّفی باب الْفِعْل اِشارَةٌ اِلی قِسْمَیِ الْهَمْزَة: اَلْوَصْل وَالْقَطْع، وَ تَبَیَّنَ هٰـهُـنا مَـعْـنی هَمْزَةِ الْوَصْلِ وَ مَواضِعُها وَ اَمّا هَمْزَةُ الْقَطْع فَهِیَ الّتی تُلْفَظُ حَیْثُما وَقَعَتْ ــ فِی الإِبْتِداء اَوفِی اَلاَ ثْناء أو فی الانتهاء ــ وَمَواضِعُها الْمَشْهورَة سَبْعَةٌ:

۱ ــ اَلْـهَـمْزَةُ اَلاَصْـلِـیَّـة نـحـوُ: اَذِنَ، سَـأَلَ، اَلْمَرْء، اِنَّ، هَـمْزَةُ النِّداء وَ الإِسْتِفْهام.

۲ ــ اَلـزّائِـدَةُ فِــی الْـمُـضـارِع ــ اَلصّیغَة ۱۳ــ نحوُ: اَضْرِبُ. وَیَتَـفَـرَّعُ عَـلَیْهِ اَلاَمْر نحوُ: لِاَضْرِبْ.

۳ ــ اَلزّائِدَةُ فی بابِ إِفْعال (ماضیهِ وَ اَمْرِهِ وَ مَصْدَرِه) کَمامَرّ.

٤ ــ الزّائِدَةُ فِی الْجُموع نحو: اَغْلِمَة، اَشْهُر، اَنْیاب، اَکاسِرَة وهکذا...

۵ ــ الـزّائِـدَةُ فـی اَلاَسْـمـاء الْجَوامِد ــ غَیْرِالْعَشَرَةِ السّابِقَة ــ نحوُ: اِصْبَع، اَرْنَب، اَفْعٰی، اُسْطُوانَة، اُسْلوب و...

٦ ــ اَلـزّائِـدَةُ فـی اَفْـعَلِ الـتَّـفضیل وَ الصِّـفَةِ الْمُشَبَّهَـة نحوُ: زیدٌ اَفْضَلُ مِن... و نحوُ زَیدٌ اَبْلَج.

۷ ــ اَلزّائِدَةُ فی آخِرِ الْکَلِمَة نَحْو: حَمْراء، صَحْراء، خُنْفَساء، بَلْجاء.

* السؤال والتمرين *

۱ ـ ماهُوَ حُكْمُ السّاكِنَيْنِ اِذا الْتَقَيا وَ ماهِىَ وُجوهُ الْوَقْف وَاَىٌّ مِنْها اَكْثَرُ مَوْرِداً اَعْطِ عَلى كُلٍّ وَجْهٍ ثَلاثَةَ اَمْثِلَة.

۲ ـ كَمْ هِىَ اَقسامُ الْهَمْزَة وَ ماهِىَ مَواضِعُ كُلِّ قِسْمٍ وَ ماهِىَ حَرَكَةُ هَمْزَةِ الْوَصْل وَ مَتى يُسْتَغْنى عَن هذِهِ الْهَمْزَة؟ اَعْطِ على ذلِک اَمْثِلَةً.

الفصل ٤

فی الابدال: [1] اَلإبْدالُ جَعْلُ حَرْفٍ مكانَ آخر نحوُ: اِوْتَعَدَ ← اِتَّعَدَ وَهُوَ أَعَمُّ مِنَ الْقَلْبِ لِاَنَّ الْقَلْبَ يَخْتَصُّ فِى اصْطِلاحِهِم بِحروفِ الْعِلَّةِ وَالْهَمْزَة، وأَخَصُّ مِنَ التَّعويض لِاَنَّ التَّعويضَ لايَلْزَمُ فيهِ جَعْلُ الْعِوَضِ مَكانَ الْمُعَوَّضِ عَنْه نحوُ: وِزْن ← زِنَة، بِخِلافِ الْاِبْدال. وَ بِالْجُمْلَة اَحْرُفُ الْاِبْدالِ (اَىِ الْحروفُ الّتى تَقَعُ بَدَلاً عَنْ غَيْرِها اَحْياناً لادائماً) عَشَرَةٌ وَ هِىَ: ه، د، ء، ت، م، و، ط، ى، ا، ص [2]. بيانُ ذلک:

تُبْدَلُ الْهاءُ مِنَ التّاء الْمَربُوطَة عِنْدَ الْوَقْفِ عَلَيْها نحو: «هذا بَيانٌ لِلنّاسِ وَ هُدىً وَ مَوْعِظَه».

تُبْدَلُ الدّالُ مِنَ التّاء فى بابِ الإفْتِعال اِذا كانَ فاءُ الْفِعْلِ دالاً اَوْذالاً اَوزاياً كَما مَرّ نحوُ: اِدَّرَأَ، اِذْدَكَرَ، اِزْدَجَرَ.

تُبْدَلُ الْهَمْزَةُ مِنَ الْواوِ وَ الْياء وَ الْهاء نحوُ: قاوِل ← قائِل، بايع ← بائِع، ماه ← ماء (بِدَليلِ مِياه وَ هذا سَماعِىٌّ).

---

۱. راجع لبحث الابدال شرح الرّضى (ره) ج۳ ص۱۹۷.

۲. تَجْمَعُ غَيْرَ الْاَخير: «هَدَأْتُ مُوطِيا» ثُمَّ اِنَّ بَعْضَهُمْ اقْتَصَرَ على هذِهِ التِّسْعَة وَ بَعْضَهُم زادَ اَرْبَعَةً أُخْرَى: ن ح، ل، ن، ولاكثيرَ فائِدَةَ فى ذِكْرِها كَمالا يَنْبَغى تَرْكُ الصّاد على ماسَيأتى.

تُبْدَلُ التّاءُ مِنَ الْواوِ وَ الْياء فی بابِ الإفْتِعال نحوُ: اِوْتَعَدَ ← اِتَّعَدَ، وَ ایتَسَرَ ← اِتَّسَرَ وَ فی كَلِماتٍ أُخْرى سَماعِيَّة وَ هِيَ: وُجاه ← تُجاه، وُهَمَة ← تُهَمَة، وَ قْوى و وُقاة ← تَقْوى و تُقاة، وَتْرى ← تَتْرى (مِنَ الْمُواتَرَة وَ هِيَ الْمُتابَعَة قالَ تَعالى: ثُمَّ اَرْسَلْنا رُسُلَنا تَتْرى)، وَ وْراة ← تَوْراة (مِنَ الْوَرْى)، وَوْأَم ← تَوْأَم (مِنَ الْوِئام وَ هُوَ الْوِفاق)،أُخْو ← أُخْت، بِنْو ← بِنْت و غيرُ ذلک.

تُبْدَلُ الْميمُ مِنَ الْواوِ وَمِنَ اللاّم عَلى لُغَةٍ نحوُ: فَو (اَصْلُهُ فَوَه) ← فَم، ونحوُ: اَلْ ← اَمْ على لُغَةِ طيّ.

تُبْدَلُ الْواوُ مِنْ أُخْتَيها وَ مِنَ الْهَمْزَة نحوُ: ضارَبَ ← ضُورِبَ، مُيْقِن ← مُوقِن، أُءْمِنَ ← أُومِنَ.

تُبدَلُ الطّاءُ مِنَ التّاء فی بابِ الإفْتِعال اِذا كانَ فاءُ الْفِعْلِ صاداً اوضاداً اوطاءً اوظاءً كمامَرّ نحو اِصْتَبَرَ ← اِصْطَبَرَ.

تُبْدَلُ الْياءُ مِنْ أُخْتَيها وَمِنَ الْهَمْزَة وَمِن لامِ الفعل من مضاعف باب التَّفَعُّل نحوُ: مِفْتاح ← مَفاتيح، مِوْقات ← ميقات، اِئْتِ ← ايتِ، تَظَنَّنَ ← تَظَنّى.

تُبْدَلُ الْاَلِفُ مِنْ أُخْتَيْها وَ مِنَ الْهَمْزَة نحوُقَوَلَ ← قالَ، بَيَعَ ← باعَ، اَءْدَم ← آدَم[1].

تُبْدَلُ الصّادُ مِنَ السّين اِذا كانَ بَعْدَها ــ وَلَو بِالْفَصلِ الْقَليلِ ــ خاءٌ اوغَيْنٌ اَوْطاءٌ اَوْقاف نحوُ: سَلَخَ ← صَلَخَ، اَسْبَغَ ← اَصْبَغَ، يَبْسُطُ ← يَبْصُطُ، سَقَر ← صَقَر.

---

۱. أُخْتُلِفَ فی أصلِ «آل» فَقيلَ: أأل وَقيلَ: أَهْل فَهِيَ عَلَى الْاَوَّل مِنْ اَمْثِلَةِ اِبْدالِ الْاَلِفِ مِنَ الْهَمْزَة وَعَلَى الثّانی مِن اِبْدالِ الْاَلِفِ مِنَ الْهاء فَيَكونُ مَوْرِداً رابِعاً لِإبْدالِ الْاَلِف.

تنبيهان:

١) اَلإِبْدالُ فِـى الْمَوردِ الْاَخير اَى الصّادِ مِنَ السّين جائِـزٌ وَ سَبَقَ حُـكمُ الْبَواقى مِنْ هذِهِ الْجَهَة فى تَضاعيفِ الْكِتاب.

٢) اِصْطَـلَحَ الـصَّرفيّونَ أن يَـجْعَلوا حُروفَ الإبْدال تِلْك الْعَشَرَة وَ أنتَ خبـيرٌ بِـاَنَّـهـالا تَـنْـحَصر فيها وَ يَنْجَلِى لك الْأمرُ بالمُراجَعَةِ إلىَ الْقَواعِدِ الْخاصّةِ لِلابْدال فى اَبْواب الافْتِعال وَ التَّفعُّل وَالتّفاعُل.

الفصل ٥

فـى الا سم الـمز يد فيه: قَـدْ حَصَلَ بِالْاَبْحاثِ السّابِقَة اَنَّ كُـلاًّ مِنَ الْفِعْلِ وَ الاِسْـمِ عَـلـى نَـوْعَـيْن: مُجَرَّدٍ وَ مز يدٍ فيه وَ اَنْ لااِشْكالَ فى مَعْرِفَةِ الْمُجَرَّد اِسْماً كـانَ اَوْ فِـعْـلاً لِاَنَّ لَهُ اَوْزاناً مُعَيَّنَةً. وَ كَذلِکَ الْمَز يدُ فيه من الافعال. فالْمُشْكِلُ مـعـرِفـةُ الاسم المز يدِ فيه وتمييزُ حرفِه الزّائد عَنِ الاصلىّ إذ ليسَ للمَز يدِ فيه مِنَ الْاَسْـمـاءِ اَوْزانٌ مَـضْبُوطَة. فَنَقُول: يُعْرَفُ الزّائِـدُ بالاشتِقاق فَإنْ فُقِدَ فَبوُجودِ بَعْضِ الزَّوائد فى الْكَلِمة وَ إنْ لَم تكنْ فَبِخُرُوجِها عَنْ أَبْنِيَةِ الْأُصول[١]. فهنا ثَلا ثَةُ اَبْحاث:

البـحث ١ ــ فى الاشتقاق: اَلْمُرادُ بِالإِشْتِقاقِ كَوْنُ اِحْدَى الْكَلِمَتَيْن مَـأخوذَةً مِنَ الْأُخْرى اَو كَونُهما مَـأخوذَتَيْنِ مِنْ ثالِثٍ[٢] فَبِانْطِباقِ بَعْضِ الْمُشْتَقّات

---

١. راجع شرحَ الرّضى (ره) ج ٢ ص ٣٣٣ و ٣٥٦.

٢. فَـالمُشْتَقّ يُوافِقُ الاصْلَ فى الْحروفِ الْأَصْلِيَّة وَ أصْلِ الْمَعنى و يُخالِفُه غالباً فِي الْوَزْنِ وَ خُصوصيةِ الْمَعْنى. هذا وَ عن بَـعْـضِـهِم أنَّ الإِشتقاقَ على ثلا ثة اقسام: الصّغير وَ الكَبير وَالأكبر (وقديقال للاوّل «اصغر» و للثّانى «صَغير» وللـثـالـث «كـبـيـر» كـما قديُـقال للاوّل «اَصْغر» وَ للثّانى «اَوْسَط» و لِلثالث «اكبر» فلا تَشْتَبه). فَالْمُرادُ بِالْأوّلِ مـاإذا اشـتَـقَّ كِـلـمـة مِـن أُخرى مَـعَ انْحِفاظِ تَرْتيبِ الأُصول (الحروف الاصليه) فيهما نحوُ: الضَّرب ـــ ضَرَبَ، يَضْرِبُ، ضارِب، مَضْرُوب و...

←

عَلى بَعْضٍ يُعْرَفُ الْمَزيدُ فيه وَ يُعْرَفُ الْحَرْفُ الزّائِدُ اَيْضاً. وَلِهذا يُقالُ «عِرَضْنَة» (وَهِيَ مِشْيَةٌ تَأْخُذُ عَرْضَ الطَّريقِ مِنَ النَّشاطِ) يُوازِنُ «فِعَلْنَة» لِلْقِياسِ مَعَ الْعَرْضِ وَغَيْرِه وَلَوْلاَ الإشْتِقاقُ لَكانَ كَقِمَطْرٍ.[1]

ثُمَّ اِنْ رَجَعَتِ الْكَلِمَةُ اِلَى اشْتِقاقَيْنِ اَو اَكْثَرَ رُجِّحَ الاَظْهَرُ وَذلِكَ نَحْوُ «مَلأَک» (وَهُوَ اَصْلُ مَلَک بِدَليلِ قَوْلِهِ: «وَلَسْتَ لِإِنْسِيٍّ وَلكِنْ لِمَلأَکٍ ٭ تَنَزَّلَ مِنْ جَوِّ السَّماءِ يَصُوبُ» وَبِدَليلِ جَمْعِهِ عَلى مَلائِكَة، فَالْتَزَمُوا فيهِ التَّخفيفَ بِحَذْفِ الْهَمْزَةِ لِكَثْرَةِ اسْتِعْمالِه) قيلَ اِنَّهُ مَأخوذٌ مِنَ «الاَلُوکَة» (وَهِيَ الرِّسالَة) وَقيلَ مُشْتَقٌّ مِنْ «لَأَکَ» (اَىْ اَرْسَلَ)، وَالاَخيرُ اَوْلى لِإسْتِلْزامِ الاَوَّلِ الْقَلْبَ دونَ الثّاني. فَمَلأَک مَصْدَرٌ ميميٌّ اسْتُعْمِلَ في مَعْنَى الْمَفْعولِ[2]. وَاِنْ تَساوى

←

وَ الْمُرادُ بِالثّاني مَا لَمْ يَنْحَفِظ فيه ذلک وَ مثّلُوا لَه بِاشْتِقاقِ كُلٍّ مِن «كلم» بِمَعْنَى الْجَرْح وَ «لكم» بمعنى الضَّربِ بِالْيَدِ وَ «كمل» بمعنى الكمال و «ملک» بِمَعنَى الغَلَبَةِ والسّلطنة وَ الجامِعُ بَيْنَ الْكُلِّ مَعْنَى السَّطْوَة وَ الشِّدَّة.

وَ الْمُرادُ بِالثّالِثِ ما إذا تَبَدَّلَ بَعْضُ اُصُولِ الْمُشتَقِّ مِنْهُ بِحَرْفٍ آخَرَ فِي الْمُشْتَقِّ وَ مَثَّلُوالَهُ بِالْقَضْم وَ الْفَصْم وَ الفَصْل وَ الجامِع مَعْنَى الْكَسْرِ وَ الْقَطْعِ (راجِع شرحَ سيدعليخان ص ۳۵۰ و كتابَ الاشتقاق).

۱. وَمِنْ اَمْثِلَةِ ذلِكَ «مَعَدّ» فَاِنَّهُ يُوازِنُ «فَعَلّ» لِمَجىء تَمَعْدَدَ (قالَ عُمَر: «اِخْشَوْشِنُوا وَ تَمَعْدَدُوا» اَىْ تَشَبَّهُوا بِمَعَدّ، وَهُوَمَعَدُّبْنُ عَدْنان اَبُوالْعَرَب اَىْ دَعُوا التَّنَعُّمَ وَزِيَّ الْعَجَم) وَلَوْلاَالإشْتِقاقُ لَحُكِمَ بِزِيادَةِ الْميم كَماهُوَ الْغالِبُ فى اَشْباهِه. وَمِنْ ذلِک «خَنْفَقيق» (وَهُوَ الدّاهِيَة) فَاِنَّهُ على وَزْنِ «فَنْعَليل» لِمَجىءِ الْخَفْق وَ الْخَفَقان وَلَوْلاَالإشْتِقاقُ لَجازَ اِحْتِمالُ اَصْلِيَّةِ النّون وَزِيادَةِ الْمَدَّةِ وَ التَّضعيف.

۲. وَمِنْ اَمْثِلَةِ ذلِک «اِنْسان» فقيلَ اِنَّهُ مَأخوذٌ مِنَ «الاُنْس» بِدَليلِ اَنَّهُ يَأْنِسُ بِخِلافِ الْوَحْش. وَقيلَ مَأخوذٌ مِنَ «الإيناس» وَ هُوَ الإبْصار ـ وَمِنْهُ قَوْلُهُ تَعالى حِكايَةً عَنْ موسى(ع) اِنّى آنَسْتُ ناراً ـ وَوَجْهُهُ اَنَّهُ يُؤْنَسُ اَىْ يُبْصَر وَلا يَجْتَنّ بِخِلافِ الْجِنّ. وَقيلَ اِنَّهُ مَأخوذٌ مِنَ «النِّسيان» بِدَليلِ اَنَّ اَصْلَ الإنسانِ آدم(ع) وَقالَ تَعالى فيه: «فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْلَهُ عَزْماً». هذا وَقَدْ رَجَّحَ بَعْضُ الْفُحول ـ وَهُوَ الْعَلاّمَةُ الْمُحَقِّق رَضِيُّ الدّينِ الأَسْتَراباذىّ رَحِمَهُ الله ـ اَلإشْتِقاقَ الاَوّل وَجَعَلَ الاَخيرَ فى غايَةِ الْبُعْد.

وَمِنْ ذلک «مَؤُنَة» قيلَ هُوَ مَأخوذٌ مِنْ «مانَ يَمُونُ» (مانَهُ اَى احْتَمَلَ مَؤُنَته وَ قامَ بِكِفايَتِه) فَاَصْلُهُ «مَوُونَة» قُلِبَتِ الْواوُ هَمْزَةً. وَقيلَ بَلْ هُوَ مُشْتَقٌّ مِنَ «الاَوْن» وَ هُوَ اَحَدُ الْعِدْلَيْن (بِكَسْرِ الْعَيْن) لِاَنَّ الْمَؤُنَةَ ثَقيلَةٌ كَالْعِدْل فَهَمْزَتُهُ اَصْلِيَّةٌ وَ اَصْلُهُ «مَأْوُنَة». هذا وَالاَخيرُ مَرْجوحٌ مِنْ جَهَةِ الْمَعْنى لِاَنَّ الثِّقْلَ مِنْ لَوازِمِ الْمَؤُنَة، مَعَ اَنَّهُ لازِمٌ غالِبِيٌّ لادائِمىّ. وَمِنْ ذلِک اَيْضاً «مَنْجَنيق» فَاِنَّهُ يُحْتَمَلُ اشْتِقاقُه مِنْ «جَنَقَ» (بِمَعْنى رَمى) فَيَكونُ «مَنْفَعيل» لكِنَّهُ مَرْجوحٌ لِاَنَّ زِيادَةَ حَرْفَيْنِ فى اَوَّلِ الإسْمِ غَيْرِ الْجارى عَلَى الْفِعل نادِرٌ ـ بِخِلافِ الْجارى عَلَى الْفِعْل كَمُنْطَلِق وَنَحْوِه كَمامَرّ ـ وَيُحْتَمَلُ اَنْ يَكونَ «فَنْعَليل» بِدَليلِ جَمْعِهِ على «مَجانيق» فَاِنَّ سُقوطَ النّونِ دَليلُ زِيادَتِه فَاِذا ثَبَتَ زِيادَةُ النّونِ فَالْميمُ مَحْكومٌ بِالاَصالَةِ لِئَلاّيَلْزَمَ زِيادَةُ حَرْفَيْنِ فى أَوَّلِ الإسْم. هذا وَلكِنَّ

←

الإشْتِقاقاتُ فِی الظّهورِ احْتُمِلَ الْجميع نحوُ «اَوْلَق» بِمَعْنَی الْجُنون فَاِنَّهُ يُحْتَمَلُ اَنْ يَكونَ «فَوْعَل» بِدَليلِ مَألوق وَ اَنْ يَكونَ «اَفْعَل» بِدَليلِ مَوْلوق (يُقال رَجُلٌ مَألوق اَو مَوْلوق اَی مَجْنون) وَ لا تَرْجيحَ لِاَحَدِ هِما عَلَی الْآخَر.

البحث ۲ ـ فی الزوائد: لِلزّيادَةِ عَشَرَةُ حُروفٍ تُسَمّی حُروف الزّيادَةِ اَوالزّياداتِ اَوالزَّوائدَ هِیَ: س، ء، ل، ت، م، و، ن، ی، ه، ا (تَجْمَعُها سأَلْتُمُونيها)[۱]. وَ لَيْسَ مَعْنی زِيادَةِ هذهِ الْحروف أَنّها لا تكونُ اِلاّ زائدةً بَلِ الْمَعنی أنَّ الْمَزيدَ فِی الْكَلِمة لايكونُ إلاّمِنْ هذِه الْحروف إلاّ أنْ يكونَ الْمَزيدُ تَضْعيفاً فيكونُ مِنْ جَميعِ حُروفِ الْهِجاء اَیْ مِن حُروفِ الزّيادَةِ كَعَلَّمَ وَ مِن غَيرِها كقَطَّعَ. ثُمَّ لِزِيادَةِ كُلٍّ مِن تِلكَ الْحروف فِی الْكَلِمَةِ مَواضِعُ خاصّة تَكْثُرُ زِيادَتُها فيها اِلَيْكَ فيما يَلی بَيانَها:

اَلسّين تَطَّرِدُ زِيادَتُهُ فی بابِ الإسْتِفْعال.

اَلْهَمْزَة تَغْلِبُ زِيادَتُها فی مَوْضِعَيْن: ۱ـ اَوّلِ الْكَلِمَةِ اِذا كانَ بَعْدَها ثَلاثَةُ أُصولٍ نحوُ: «اَفْكَل» (وَ هُوَ رَعْدَةٌ تَعرِضُ الإنْسانَ مِنْ بَرْدٍ اَوْ خَوف) فَوَزْنُهُ «اَفْعَل» بِخِلافِ ما اِذا كانَ بَعْدَها اَكْثَرُ مِنْ ثَلاثَةِ أُصول فَتَكونُ اَصْلِيَّةً نحوُ: «اِصْطَبْل» وَزْنُهُ «فِعْلَلّ» اِلاّ ماكانَ جارِياً عَلَی الْفِعْل نحوُ: اِحْرِنْجام وَاقْشِعْرار.
۲ـ فی آخِرِ الْكَلِمَة بِشَرْطِ اَنْ تَقَعَ بَعْدَ اَلِف زائِدَة قَبْلَهاثَلاثَةُ أُصولٍ فَصاعِداً نحوُ: عِلْباء، سَوْداء، اِحْبِنْطاء (كاحْرِنْجام، مِنَ الْحَبَنْطی: القَصيرالْبَطين) بخِلاف وَفاء و مَلأ و نحوِهِما.

اللاّم زائِدَةٌ فی بَعْضِ اسْماء اَلإشارَة نحوَ: ذلِک، تِلْک، هُنالِکَ، اُولالِکَ.

←
اَلْاَرْجَحَ اَنْ يَكونَ «فَعْلَليل» كَسَلْسَبيل وَ بَرْقَعيد وَ غيرِهِما لِاَنَّ اَلْاَصْلَ اَنْ لايُحْكَمَ بِزِيادَةِ حَرْفٍ اِلاّ لِضَرُورَة.

۱. نَقَلَ الْعَلاّمَةُ الرَّضی (ره) فی شَرْحِه عَلی الشافية ج۲ ص۳۳۱ أَنَّ تلميذاً سأَلَ يَوْماً شيخَه عَن حُروفِ الزّيادة فَقالَ لَهُ الأُستاذُ «سَأَلْتُمونيها» فَظَنَّ التلميذُ اَنّه اَحالَهُ علی ما اَجابَهُم به قبلَ ذاک فقالَ: «ماسَأَلتُکَ الاّهذِهِ التوبَة» فَقالَ الشَيخ: «اَليَومَ تَنساه» فقالَ التلميذ «وَاللّهِ لاأنساه» فقالَ الشيخُ «قد اجبتک يا احمق مرّتين».

اَلتاء تَطَّردُ زيادَتُهُ اَوّلاً فى بابِ التَّفعيلِ وَ نَحْوِهِ وَ وَسَطاً فِى الاِفْتِعالِ وَ نَحْوِهِ و آخِراً فِى المؤنّثِ وَالْجَمْع.

اَلميم يَغْلِبُ زيادَتُه اَوّلَ الْكَلِمَة اِذا كانَ بَعْدَهُ ثَلاثَةُ أُصول نحوُ: «مَقْتَل» بِخِلافِ ماكانَ بَعْدَهُ اَكْثَر نحوُ: «مَرْزَنْجوش» (نَبتٌ) فَهُوَ «فَعْلَنْلول»، اِلاّ ماكانَ جارِياً عَلَى الْفِعْل نَحوُ: «مُدَحْرِج» وَ «مُحْرَنْجِم» وَ نَحْوِهِما.

اَلواو يَطَّرِدُ زيادَتُهُ فى غَيْرِ الاَوّل مَعَ ثَلاثَةِ أُصولٍ فصاعِداً نحوُ: «عُروض»، «عُصْفُور»، «قَرْطَبوس» و «حِنْطَأو» (عظيمُ الْبَطْن) بِخِلافِ «وَرَنْتَل» (اَلشَّرُّ وَ الاَمْرُ الْعَظيم).

اَلنونُ يطَّرِدُ زيادَتُهُ فى بابَيِ الاِنْفِعال و الاِفْعِنْلال وَ نَحْوِهِما وَ يَغْلِبُ زيادَتُهُ فى مَوْضِعَيْن:

١ ــ فيما اِذا وَقَعَ آخِرَ الْكَلِمَة بَعْدَ اَلِف زائِدَةٍ قَبلَهُما ثَلاثَةُ أُصولٍ فَصاعِداً نحوُ: «سَكْران» و «قَبّان» (دُوَيْبَّةٌ) و زَعْفَران.

٢ ــ ما اِذا وَقَعَتْ ثالِثَةً ساكِنَة، بَعْدَها حَرْفانِ اَوْ اَكْثَر نحوُ: «شَرَنْبَث» (اَلْقَبيح، اَلاَسَد)، «قَلَنْسُوَة» وَ «جِعِنْظار» (قَصيرُ الرِّجْلَيْن عَظيمُ الْجِسْم). بِخِلافِ «عُرُنْد» (الشَّديدُ مِنْ كُلِّ شَيْء) فَاِنَّ نونَهُ وَ اِنْ كانَت زائِدَةً وَ لكِنْ يُعْرَفُ زيادَتُها مِنْ جَهَةِ الاِشْتِقاق لِاَنَّهُ مِنَ «الْعُرْد» (بِمَعْنَى الصُّلب) لا مِنْ جَهَةِ غَلَبَةِ زيادَتِها فى هذا الْمَوضِع.

اَلياء يَغْلِبُ زيادَتُهُ اِذا كانَ مَعَ ثلاثَةِ أُصولٍ فَصاعِداً نحوُ: «يَلْمَع» (بِمَعْنَى السَّراب) وَ «فُلَّيْق» (بِمَعْنى باطِنِ عُنُقِ الْبَعير) وَ «خَيْتَعور» (بِمَعْنَى السَّراب اَيضاً) وَ «لَيالى» وَ «سَلْسَبيل».

اَلهاء زيدَتْ فى جَمْعِ أُمّ ← أُمَّهات وَ فى بابِ إراقَة ← اَهْراقَ يُهْريقُ اِهْراقَة (بِمَعْنى اَراقَ يُريقُ اِراقَة) وَ فى الْوَقْف، عَلى مامَرّ.

اَلاْلِف يَطَّرِدُ زِيادَتُهُ فِي غَيْرِ اْلاَوّل مَعَ ثَلاثَةِ اُصولٍ فَصاعِداً نحوُ: «حِمار»، «سِرْداح» (بِمَعْنَىَ الضَّخْم مِن كُلِّ شَيْء) وَ «اَرْطى» (شَجَرٌ يَنْبُتُ فِي الرَّمْل) وَ «قَبَعْثَرى» (بِمَعْنَى الْعَظيمِ الشَّديد).

البحث ٣ــ الخروج عن الاصول: اِذا كانَ بَعْضُ الزَّوائِدِ فى كَلِمَةٍ وَ لَمْ يَكُنْ فى مَوْضِعِهِ الَّذى تَغْلِبُ زِيادَتُهُ فيه وَ كانَ اْلاَمْرُ بِحَيْثُ لَو حُكِمَ بِاَصالَةِ ذاكَ الْحَرْفِ لَخَرَجَتِ الْكَلِمَةُ عَنْ اَبْنِيَةِ الإسْمِ الْمُجَرَّد، حُكِمَ بِزِيادَتِه. وَ ذلِكَ مِثْلُ التّاء فى «تَرْتُب» (بِمَعْنَى الثّابِت) وَ «تَتْفُل» (وَلَدُ الثَّعْلَب) وَ مِثْلُ النّون فى «كُنْتَأل» (اَلْقَصير) و «كَنَهْبُل» (شَجَرٌ مِنْ اَشْجارِ الْبادِيَة) لِعَدَمِ وَزْنِ «فَعْلُل» فِي الرّباعِيِّ الْمُجَرَّدوَ«فُعْلَلّ»و«فَعَلُّل» فِي الْخُماسيِّ الْمُجَرّد (فَالاَوّلانِ مَزيدا الثُّلاثيّ وَ اْلاَخيرانِ مَزيدا الرُّباعِيّ) بِخِلافِ كَنَهْوَر (وَ هُوَ الْعظيمُ مِنَ السَّحاب) فَاِنَّهُ كَسَفَرْجَل. وَقِسْ على ذلِك غيرَما ذُكِرَ مِنْ اْلاَمْثِلَة.

تتمةٌ: اِذا كانَ فى كَلِمَةٍ ثَلاثَةُ اُصولٍ فَصاعِداً وَضوعِفَ بَعْضُ اُصولِهِ اَىْ كُرِّرَ، فَاْلمُكَرَّرُ زائِدٌ غالِباً نحوُ: «قَرْدَد» (وَ هُوَ اْلاَرْضُ الْمُسْتَوِيَة) اَصْلُهُ قَرِدَ وَ «مَرْمَرِيس» (وَ هُوَالدّاهِيَة) اَصْلُهُ مَرِسَ وَ نَحْوُ: «عَصَبْصَب» (بِمَعْنَىَ الشَّديد) اَصْلُهُ عَصَبَ وَ نَحوِ ذلك. بِخِلافِ «زَلْزَلَة» وَ نَحوِهِ اِذْ لايَبْقى فيهِ بَعْدَ حَذْفِ الْمُضاعَفِ ثَلاثَةُ اُصولٍ. ثُمَّ التَّضعيفُ يَكونُ لِلاِلْحاق غالِباً فَلْنَبْحَثْ عَنِ اْلاِلْحاق وَ اَحْكامِهِ بِاْلاِجْمال.

الفصل ٦

في الالحاق واحكامه:[۱] اَلإلْحاقُ زِيادَةُ حَرْفٍ اَوْ حَرْفَيْنِ في كَلِمَةٍ لِتَلْحَقَ بِكَلِمَةٍ أُخرى اَكْثَرَ حُروفاً وَ تَصيرَ مِثْلَها في عَدَدِ الْحُروفِ وَ نَوْعِ الْحركاتِ وَ يَشْمُلَها حُكْمُها مِنْ كَيْفِيَّةِ تَصريفِ الْماضى وَ الْمُضارِعِ وَ الْاَمْرِ وَ اسْمَيِ الْفاعِلِ وَ الْمَفْعولِ وَ الْمَصْدَرِ وَ غَيْره اِنْ كانا فِعْلَيْنِ، وَ مِنَ التَّصغيرِ وَ التَّكْسيرِ وَ غَيْرِهِما اِنْ كانا اسْمَيْنِ وَالْمُلحقُ به اسمٌ رباعيٌّ.[۲] وَلِلإلْحاقِ ثَلاثَةُ اَحْكام:

۱ ــ تَكونُ الزِّيادَةُ لِلإلْحاق اِذا لَمْ تَكُنْ تِلْكَ الزِّيادَةُ في ذلِكَ الْمَوْضِعِ مُطَّرِدَةً لِإفادَةِ مَعْنًى. فَلا تَكونُ زِيادَةُ الْهَمْزَةِ في أَفْعَلِ التَّفْضيلِ وَ زِيادَةُ الْميمِ فِي الْمَصْدَرِ وَ اَسْماءِ الزَّمانِ وَ الْمَكانِ وَ الْآلَةِ لِلإلْحاق وَ اِنْ صارَتِ الْكَلِمَةُ بِهِما كَالرُّباعِيِّ فِي الْحَرَكاتِ وَ السَّكَنات وَ التَّصْغيرِ وَ الْجَمْعِ وَ غَيْرِ ذلِكَ.

۲ ــ حَقُّ الْإلْحاقِ أنْ يَكونَ بِالْمُجرَّد. فَالثّلاثِيُّ يُزادُ فيهِ حَرْفٌ واحِدٌ وَ يُلْحَقُ بِالرُّباعيِّ اَوْ حَرفانِ وَ يُلْحَقُ بِالْخُماسِيِّ نحوُ: «كَوثَر» و«اَلَنْدَد» (بِمَعْنَى الشَّديدِ الْخُصومَةِ)[۳] والرُّباعِيُّ يُزادُ فيهِ حَرْفٌ واحِدٌ وَ يُلْحَقُ بِالْخُماسِيِّ نحوُ: «جَحَنْفَل» (اَلْغَليظ). نَعَم يَجوزُ الْإلْحاقُ بِالْمَزيدِ فيهِ اَيْضاً بِشَرْطِ اَنْ يُزادَ

---

۱. راجع لتفصيل البحث عن الالحاق واحكامه شرحَ الرّضي ج ۱ ص ۵۲.

۲. وأما إن كانَ الملحقُ به اسماً خماسياً فلايُقْصَدُ من الالحاق إلاّ الْمُماثلة هذا و الأبوابُ غَيْرُ المَشْهورةِ مِنَ الْفِعْلِ الثّلاثيّ الْمَزيدِ فيه بَعْضُها مُلْحَقٌ بِفَعْلَلَ وَ بَعْضُها بِتَفَعْلَلَ وَ بَعْضُها بإفْعَنْلَلَ وَ بَعْضُها بِإفْعَلَّلَ مِنَ الرُّباعِيِّ الْمُجَرَّدِ وَ الْمَزيدِ فيه فَراجِعْ وَ عَيِّنْ كُلَّ فِرْقَةٍ مِنْها.

۳. وَ مِنْ اَمْثِلَةِ الْقِسْمِ الْاَوَّل: كَوْثَر، كَوْكَب، زَيْنَب، جَدْوَل، عالَم، خاتَم، اَرْطى، رَغْشَن (اَلْمُرْتَعِش)، عِرَضْنَة (نوعٌ مِنَ الْمَشى)، سَنْبَتَة (مُدَّةٌ مِنَ الزّمان)، خُنْفُس (بِمَعْنى خُنْفَساء وَ هِيَ دُوَيْبَّةٌ) وَ نَحْوُ ذلِك وَ مِنَ الثّانى: صَمَحْمَح (اَلشَّديدُ القَوِىّ)، عَفَنْجَج (اَلضَّخْمُ الاَحْمَق)، عَثَوْثَل (اَلْكَثيرُ اللَّحم)، هَبَيَّخ (اَلَّذى لاخَيْرَ فيه) وَ نحوُ ذلِك.

فِـی الْـمُلْـحق ماز يدَ فِی الْمَز يدِ فيه بِعَيْنِه نَحوُ: «شَيْطَنَ ــــ تَشَيْطَنَ» اِلْحاقاً بتَدَحْرَجَ.[۱]

۳ ــ اَلْـمُـلْـحَـقُ لايَـدْ خُلُـهُ اْلإِدْغـام وَ لاَ الإِعْلال لِانْكِسا رالوَزنِ مَعَهُما الـموجـبِ لِزَوال الْغَـرَض. فَـلايُدْ غَـم نـحـوُ قَرْدَد و مَـهْدَد (اسم امرأة) و أَلَنْدَد (الـشـديـد) و يَلَـنْـدَد (بمعنى اَلَنْدَد) ولايعلّ نحو جَهْوَرَ و تَرَهْوَکَ. وانّما أُعِلَّ نحو قَلْسیٰ لانَّ الاعلال جَرى على آخِره ولايفوتُ الوزن باعلال الآخر قلباً و تسكيناً كـمـا انـه قـدْ يُسكَّـنُ بِـالْـوَقفِ بِلابأسٍ. وَ مِمّا يَتَفَرَّعُ على ذلک أَنَّ نحوَ «قُمُدّ» (القوىّ الشّديد) غيرُ مُلْحَق.

تنبيهٌ: لايَـلْزَمُ اَنْ يَكونَ لِاَصْلِ الْمُلْحَقِ مَعْنًى كَمالا مَعْنى لِـ «كَكَبَ» وَ «زَنَبَ» فی كَوْكَب و زَيْنَب مُلْحَقَيْنِ بالرُّباعِیّ.

تتمةٌ: لايَــكونُ فی أُصولِ الرُّباعِیّ وَ الْخُماسِیّ تَضْعيفٌ لِثِقْلِهِما وَ ثِقْلِ التَّضْعيف اِلاّ اِذا فَصَلَ بَيْنَهُما ــ أىْ بَيْنَ الْمِثْلَين ــ حَرْفٌ اَصْلِیّ نحوُ: «زَلْزَلَة» وَ «سَـلْسَبيل» وَ «حُـدْرُد» (اِسْمُ رَجُلٍ) وَ «دَرْدَبيس» (اَلدّاهِيَة). فَإِذاَ الْتَقى مِثْلان فی رُباعِیّ اَوْ خُماسِیّ فَاَحَدُ هُما زائِدٌ لامَحالَة، ثُمَّ اِنْ عَرَضَهُمَا اْلإِدْغام لَمْ يَكُنِ الزّائِدُ لِلاِلْحاق نحوُ: «قِنَّب» (ضَرْبٌ مِنَ الْكَتّان) وَ «عِلَّكْد» (اَلشَّديد) و «قِرْشَبّ» (سَیِّءُ الْحال) وَ اِلاّ فَهُوَ لِلاِلْحاق نحوُ: مَـهْدَد وَ غَيْرِه.

---

۱. يَتَبَيَّنُ مِنَ الْمِثال اَنَّ الْمُلْحَقَ قَـدْ يُلْحَقُ ثانياً فَاِنَّ شَيْطَنَ اَصْلُهُ شَطَنَ اُدْخِلَ فيهِ الْياءُ اِلْحاقاً بِدَحْرَجَ ثُمَّ اُلْحِقَ شَيْطَنَ بتَدَحْرَجَ كَمامَرّ.

* السؤال والتمرين *

١ ـ ماهِـیَ طُرُقُ مَعْرِفَةِ الإسْمِ الْمَزِيدِ فيه وَ ما هِیَ حُروفُ الزِّيادَة اَعْطِ على كُلٍّ مِثالاً.
٢ ـ (رُجوعٌ اِلى ماسَبَق) ماهِیَ اَقْسامُ الْمَصْدَر وَ ما هُوَ الْمَناطُ فی صَوْغِ كُلٍّ وَ ماهُوَ اسْمُ الْمَصْدَر وَ ما هُوَ الْفَرقُ بَيْنَ الْمَصْدَرِ وَ الْفِعل وَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الإسْم؟
٣ ـ اَلْجامِدُ ماهُو وَ ماهُوَ الْمُشْتَقّ وَ ما هِیَ اَقْسامُه عَرِّفْ كُلاً مِنْها وَأعْطِ عَلَيْه مِثالاً.
٤ ـ اَلْمَوصوفُ ماهُو وَ ماهِیَ الصِّفَة وَ ماهِیَ مواضِعُ كُلٍّ مِنْهُما؟
٥ ـ بَيِّن مايَلی: اَقْسامَ الْمُذَكَّرِ وَ الْمُؤنَّث، كَيْفِيَّةَ مَعْرِفَةِ الْمُؤنَّثِ الْمَعْنَوی، عَلاماتِ التّأنيث وَ مَوارِدَ كُلٍّ مِنْها، مَواضِعَ مالا تُفيدُ التاءُ وَ الْاَلِفُ تَأنيثاً.
٦ ـ ماهِیَ الْاُمورُ الَّتی يَثْبُتُ بِها التَّصرفُ فِی الإسْم؟بَيِّنْ كُلاً مِنْها بِالْإجْمال.
٧ ـ ما هِیَ اَقْسامُ الْمَعْرِفَة؟ عَرِّفْ كُلاً مِنْها.
٨ـ كَمْ هِیَ اَقْسامُ الْمَبْنِیّ؟
٩ ـ ماهِـیَ حُروفُ الْإبْدال؟ وَ ماهِـیَ طُرُقُ مَعْرِفَةِ الإسْمِ الْمَزيدِ فيه؟ وَما هِیَ حروفُ الزِّيادَة؟ وَ ماهُوَ الْإلْحاق؟ وَ ماهِـیَ اَحْكامُهُ؟
١٠ ـ اَلصَّرْفُ ماهُو؟ وَ ماهُوَ مَوضُوعُهُ؟

تَمَّ الْكَلامُ بِعَوْنِ اللهِ الْمَلِكِ الْعَلاّمِ، اَلْمَنّانِ الْمُسْتَعان وَمِنْهُ التَّوفيقُ وَلَهُ الْإمْتِنان
وَ لاحَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلاّ بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظيم
وَ صَلیَّ اللهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرين
وَاللَّعْنُ الدّائِمُ عَلی اَعْدائِهِم اَجْمَعينَ
وَ الْحَمْدُ لِلهِ رَبِّ الْعالَمين.